

عَلَّامُ الشَّرَاحِ

تأليف: شیخ صدوق رحمہ اللہ

جلد دوم

ترجمہ و تحقیق: سید محمد جواد ذہنی تهرانی

ابن بابويه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق.
 [علل الشرايع و الاسلام. فارسی - عربی]
 علل الشرايع / مؤلف شيخ صدوق؛ ترجمه و تحقيق
 محمدجواد ذهني تهراني. - قم: مؤمنين، ۱۳۸۰.
 ج ۲
 ISBN 964-6815-24-3 (دوره) / - ISBN ۹۰۰۰۰ ریال (دوره)
 964-6815-28-6 (۲) - ISBN 964-6815-27-8 (۱) (ج. ۱)
 (ج.)
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا.
 کتابنامه.
 ۱. احادیث شیعه - - قرن ۴ ق. الف. ذهني تهراني،
 محمدجواد، ۱۳۲۶ -، مترجم. ب. عنوان.
 ج. عنوان: علل الشرايع و الاسلام. فارسی - عربی.
 ۸۰۴۱ع الف / BP۱۲۹ ۲۹۷/۲۱۲
 ۱۳۸۰
 کتابخانه ملی ایران
 ۸۰ - ۲۶۰۴۱



انتشارات مؤمنین

نام کتاب:	علل الشرايع / جلد دوم
مؤلف:	شيخ صدوق (رحمت الله)
ترجمه و تحقيق:	مرحوم سيد محمد جواد ذهني تهراني
ناشر:	انتشارات مؤمنين
شمارگان:	۳۲۰۰
نوبت چاپ:	ششم / ۱۳۸۵
چاپ:	قلم (۸۸۳۸۳۶۹)
قيمت دوره:	۱۰۵۰۰ تومان
شابک:	۹۶۴-۶۹۱۵-۲۸-۶

مرکز پخش: قم - پاساژ قدس - شماره ۹۵ - انتشارات مؤمنین - تلفن: ۷۷۳۱۳۳۸ - تلفکس: ۷۷۴۳۳۶۰

فهرست

باب اول	
اسرار وضوء و اذان و نماز	۳۵
باب دوم	
سرّ این که حق عزّوجلّ نماز را واجب فرمود	۴۷
باب سوم	
سرّ قبله و انحراف به سمت چپ	۵۱
باب چهارم	
سرّ این که خداوند امر فرمود به تعظیم مساجد و علّت مسلّط	۵۱
باب پنجم	
سرّ این که وقف بر مسجد نمودن جایز نیست	۵۳
باب ششم	
سرّ این که در مسجد صدا بلند کردن و از گم شده خبر دادن و	۵۵
باب هفتم	
سرّ خراب کردن امیرالمؤمنین علیه السلام محراب های مساجد را	۵۵
باب هشتم	
سرّ این که نباید بنای مساجد مُشرف به ساختمانهای	۵۷
باب نهم	
سرّ این که واجب است بر کسی که سنگریزه های مسجدی را	۵۷
باب دهم	
سرّ کشیدن گردن در رکوع	۵۹
باب یازدهم	
سرّ رخصت در جمع نمودن بین دو نماز	۵۹
باب دوازدهم	
سرّ این که در نماز ظهر روز جمعه و نماز مغرب و عشاء	۶۳

۶	علل الشرایع / ج ۲
	باب سیزدهم
۶۵	سرّ این که تنها در نماز صبح باید قرائت را بلند خواند.....
	باب چهاردهم
۶۵	سرّ این که چرا نماز مغرب در سفر و حضر سه رکعت خوانده.....
	باب پانزدهم
۶۷	سرّ این که در نماز مغرب و نوافل آن در سفر و حضر تقصیر.....
	باب شانزدهم
۶۷	سرّ این که نماز صبح به حال خود گذارده شده و در سفر.....
	باب هفدهم
۶۹	سرّ این که وقتی مأموم یک نفر بود طرف راست امام می ایستد.....
	باب هجدهم
۶۹	سرّ تشریع شدن جماعت در نماز.....
	باب نوزدهم
۷۱	سرّ این که مأموم پشت سر امام نباید قرائت بخواند.....
	باب بیستم
۷۱	سرّ این که نمی توان پشت سر سفیه و فاسق نماز خواند.....
	باب بیست و یکم
۷۵	سرّ این که خواندن نماز روی زمین شوره زار جایز نیست.....
	باب بیست و دوم
۷۵	سرّ این که مرد ختنه نشده نمی تواند امام جماعت باشد.....
	باب بیست و سوم
۷۷	سرّ این که نمازهای واجب و مستحب در شبانه روز پنجاه.....
	باب بیست و چهارم
۷۷	سرّ مشروع شدن نوافل.....
	باب بیست و پنجم
۸۱	سرّ این که جایز نیست شخص برای جماعتی امامت کرده یا به.....
	باب بیست و ششم
۸۳	سرّ این که دو رکعت نشسته بعد عشاء مشروع گردیده.....

۷	فهرست
	باب بیست و هفتم
۸۵	سرّ این که رسول خدا ﷺ دو رکعت بعد از عشاء را.....
	باب بیست و هشتم
۸۷	سرّ مستحب بودن گذاردن دو دست را در حال سجود بر
	باب بیست و نهم
۸۹	سرّ قرار دادن دو دست بر روی زمین در سجود.....
	باب سی ام
۸۹	سرّ این که در رکوع سبحان ربّی العظیم و بحمد و در سجود.....
	باب سی و یکم
۹۳	سرّ این که برای امام جماعت گفتن یک تکبیر در افتتاح.....
	باب سی و دوم
۹۵	سرّ این که نماز دو رکعت با چهار سجده می باشد.....
	باب سی و سوم
۱۰۱	سرّ استحباب همراه داشتن آلات و زیاد نمودن.....
	باب سی و چهارم
۱۰۱	سرّ مستحب بودن خواندن نماز صبح با طلوع فجر
	باب سی و پنجم
۱۰۳	سرّ این که ترک اذان و اقامه در نماز صبح و مغرب نه در سفر.....
	باب سی و ششم
۱۰۳	سرّ این که حق عزّوجلّ پنج نماز را در پنج وقت واجب.....
	باب سی و هفتم
۱۰۹	سرّ نامیده شدن تارک نماز به «کافر»
	باب سی و هشتم
۱۱۱	سرّ این که حضرت ابو جعفر امام باقر علیّه السلام در نماز شان.....
	باب سی و نهم
۱۱۱	سرّ این که مستحب است سجود را طولانی کنند
	باب چهلم
۱۱۳	سرّ این که رسول خدا ﷺ نماز عشاء را تا نصف شب.....

۸	علل الشرایع / ج ۲
	باب چهل و یکم
۱۱۳	سرّ جواز سجود بر پشت دست در مورد سوزان بودن روی زمین
	باب چهل و دوم
۱۱۵	سرّ این که سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از...
	باب چهل و سوم
۱۱۷	سرّ این که جایز نیست در لباسی که از مو و کرک حیوان...
	باب چهل و چهارم
۱۱۹	سرّ این که جایز است در مقابل آتش و چراغ روشن و...
	باب چهل و پنجم
۱۱۹	سرّ مستحب بودن خواندن نافله در ساعت غفلت
	باب چهل و ششم
۱۲۱	سرّ استحباب تفریق کردن نوافل در اماکن...
	باب چهل و هفتم
۱۲۱	سرّ عدم جواز خواندن نماز هنگام طلوع و غروب آفتاب
	باب چهل و هشتم
۱۲۳	سرّ این که جائز نیست مرد در حالی که بر شاربش حناء گذارده...
	باب چهل و نهم
۱۲۳	سرّ این که در زمان رسول خدا ﷺ زنان مأمور بودند در...
	باب پنجاهم
۱۲۵	سرّ این که در هنگام دعاء دو دست را به طرف آسمان بلند...
	باب پنجاه و یکم
۱۲۵	سرّ این که جایز نیست انسان در پوست سیاه نماز بخواند
	باب پنجاه و دوم
۱۲۷	سرّ این که شارب الخمر وقتی خمر آشامید نمازش تا چهل...
	باب پنجاه و سوم
۱۲۷	سرّ این که دمیدن و فوت کردن به محل سجده مکروه است
	باب پنجاه و چهارم
۱۲۹	سرّ این که جایز نیست کنیز در نماز سر خود را بپوشاند

باب پنجاه و پنجم

سرّ این که در نماز طلب باران عبا را تغییر داده و... ۱۳۱

باب پنجاه و ششم

سرّ این که خواندن نماز در لباس سیاه جایز نیست ۱۳۱

باب پنجاه و هفتم

سرّ این که مرد نمی تواند انگشتر حدید به دست کرده و در آن ۱۳۵

باب پنجاه و هشتم

سرّ این که نماز نمازگذار با عبور و مرور چیزی از مقابلش ۱۳۷

باب پنجاه و نهم

سرّ این که گردیدن سایه شاخص در وقت ظهر به قدر یک ۱۳۹

باب شصتم

سرّ این که وقت نماز مغرب زمانی است که سرخی از مشرق برود ۱۳۹

باب شصت و یکم

سرّ این که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز عصر را ۱۴۳

باب شصت و دوم

سرّ این که شخصی که خضاب نموده نباید نماز بخواند ۱۴۹

باب شصت و سوم

سرّ این که جایز نیست شخص نماز بخواند و حال آنکه ۱۴۹

باب شصت و چهارم

سرّ این که در وقت غلبه خواب نماز خواندن جایز نیست ۱۵۱

باب شصت و پنجم

سرّ این که رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح و شام سیصد و شصت مرتبه ۱۵۱

باب شصت و ششم

سرّ این که دو نفر داخل مسجد می شوند، یکی عابد و ۱۵۳

باب شصت و هفتم

سرّ ساقط شدن دو رکعتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در ۱۵۳

باب شصت و هشتم

سرّ این که بر زن اذان و اقامه نمی باشد ۱۵۷

علل الشرایع / ج ۲	۱۰
باب شصت و نهم	
سرّ این که سزاوار است در روز جمعه سوره جمعه و.....	۱۵۷
باب هفتادم	
سرّ نهی نمودن از استخفاف نماز و کوچک شمردن بول.....	۱۵۹
باب هفتاد و یکم	
سرّ رخصت در پوشیدن خز در نماز.....	۱۶۱
باب هفتاد و دوم	
سرّ جواز خواندن نماز در جامه ای که شراب... ..	۱۶۱
باب هفتاد و سوم	
سرّ سعی نمودن و رفتن به طرف نماز.....	۱۶۳
باب هفتاد و چهارم	
سرّ امر به اقبال داشتن و روی آوردن به نماز.....	۱۶۳
باب هفتاد و پنجم	
سرّ این که قبور را در نماز نباید قبله قرار داد.....	۱۶۵
باب هفتاد و ششم	
سرّ این که سوار بر حیوان وقتی آیه سجده را خواند.....	۱۶۷
باب هفتاد و هفتم	
سرّ وجوب سلام در نماز.....	۱۶۷
باب هفتاد و هشتم	
سرّ گفتن سه تکبیر و بلند کردن دستها پس از سلام.....	۱۶۹
باب هفتاد و نهم	
سرّ سجده شکر.....	۱۷۱
باب هشتادم	
سرّ شستن منی و زدودنش از لباس.....	۱۷۱
باب هشتاد و یکم	
سرّ جواز تنها ایستادن مأموم در صف جماعت.....	۱۷۵
باب هشتاد و دوم	
سرّ عدم وجوب قضاء نوافل بر کسی که به واسطه مرض آنها.....	۱۷۵

فهرست	۱۱
باب هشتاد و سوم	
سرّ محروم ماندن شخص از خواندن نماز شب	۱۷۷
باب هشتاد و چهارم	
برخی از اسرار و خواص نماز شب	۱۷۷
باب هشتاد و پنجم	
سرّ این که شخص وقتی به نماز شب می ایستد صدایش رابلند کند	۱۸۱
باب هشتاد و ششم	
سرّ مدح نمودن حق تعالی کسانی را که در سحر	۱۸۳
باب هشتاد و هفتم	
سرّ این که اهل تهجد و عبادت در شب	۱۸۷
باب هشتاد و هشتم	
سرّ تسبیح حضرت فاطمه سلام الله علیها	۱۸۷
باب هشتاد و نهم	
نوادر اسرار نماز	۱۹۱
باب نودم	
سرّ زکات	۱۵
باب نود و یکم	
سرّ این که از هر هزار درهم بیست و پنج درهم باید زکات داده شود	۱
باب نود و دوم	
سرّ این که دادن زکات به کسی که هفتصد درهم دارد حلال	۱
باب نود و سوم	
سرّ این که به پاره های طلا و نقره و زیورآلات زکات	۲۰
باب نود و چهارم	
سرّ جائز نبودن اعطاء زکات به فرزند و پدر و مادر و همسر و غلام	۲۰۳
باب نود و پنجم	
سرّ جایز نبودن اعطاء زکات به غیر فقراء	۲۰۳
باب نود و ششم	
سرّ این که زکات شتر و گاو و گوسفند را به افراد	۲۵

۱۲	علل الشرایع / ج ۲
	باب نود و هفتم
۲۰۵	سرّ این که جایز است کسی که قوت یک ماه
	باب نود و هشتم
۲۰۷	سرّ این که به مؤمن از زکات سه هزار یا ده هزار داده
	باب نود و نهم
۲۰۷	سرّ این که میراث مملوکی که از زکات خریده شده
	باب صدم
۲۰۹	سرّ واجب نبودن زکات بر مال مملوک
	باب صد و یکم
۲۰۹	سرّ معادل بودن هر پنج درهم زکات از دویست درهم
	باب صد و دوم
۲۱۱	سرّ این که مخالف حق بعد از استبصار و توبه نماز و روزه
	باب صد و سوم
۲۱۳	اسرار نادره زکات
	باب صد و چهارم
۲۲۱	سرّ ساقط بودن مالیات از زن و زمین گیر و نابینا و
	باب صد و پنجم
۲۲۳	سرّ نهی از درو کردن زراعت و چیدن خرما و
	باب صد و ششم
۲۲۵	سرّ حلال بودن خمس برای شیعه و لازم نبودن
	باب صد و هفتم
۲۲۷	سرّ گرفتن خمس از شیعه
	باب صد و هشتم
۲۲۷	واجب شدن روزه بر مردم
	باب صد و نهم
۲۲۹	سرّ که حق تعالی سی روز، روزه بر
	باب صد و دهم
۲۳۱	سرّ احتلام روزه را باطل نکرده ولی نکاح و

۱۳	فهرست
	باب صد و یازدهم
۲۳۳	سرّ موسوم شدن روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر.....
	باب صد و دوازدهم
۲۳۷	سرّ این که رسول خدا ﷺ در هر ماه روزه دو پنجشنبه که بین.....
	باب صد و سیزدهم
۲۳۹	سرّ وجوب افطار بر مریض و مسافر.....
	باب صد و چهاردهم
۲۴۳	سرّ مکروه بودن استشمام ریاحین برای شخص روزه دار.....
	باب صد و پانزدهم
۲۴۷	سرّ این که هیچ یک از میهمان و میزبان حق ندارند.....
	باب صد و شانزدهم
۲۵۱	سرّ این که امام باقر علیه السلام از روزه روز عرفه کراهت داشتند.....
	باب صد و هفدهم
۲۵۱	سرّ این که امام حسن علیه السلام عرفه را روزه نمی گرفتند.....
	باب صد و هجدهم
۲۵۳	سرّ مکروه بودن بوسیدن برای روزه دار.....
	باب صد و نوزدهم
۲۵۵	سرّ این که مجامعت در روز برای مسافری که شکستن نماز.....
	باب صد و بیستم
۲۵۵	سرّ این که اگر کسی روزه مستحبی داشت و بر برادر دینی خود.....
	باب صد و بیست و یکم
۲۵۷	سرّ این که اگر کسی نذر نمود حینی را روزه بگیرد، روزه.....
	باب صد و بیست و دوم
۲۵۷	سرّ این که بر مرد روزه دار شستن خود را.....
	باب صد و بیست و سوم
۲۵۷	سرّ بودن لیلة القدر در هر سال.....
	باب صد و بیست و چهارم
۲۵۹	سرّ نازل شدن مغفرت در شب عید فطر بر کسی که ماه رمضان.....

۱۴	علل الشرایع / ج ۲
	باب صد و بیست و پنجم
۲۵۹	سرّ موفّق نشدن عامّه برای درک فضائل عید فطر و قربان
	باب صد و بیست و ششم
۲۶۱	سرّ اینکه در هر عیدی حزن و اندوه برای.....
	باب صد و بیست و هفتم
۲۶۳	سرّ اخراج و دادن زکات فطره
	باب صد و بیست و هشتم
۲۶۳	سرّ اینکه دادن خرما در زکات فطره از اشیاء دیگر برتر و بهتر است
	باب صد و بیست و نهم
۲۶۳	سرّ اینکه مردم در زکات فطره از پرداخت یک صاع به نیم صاع.....
	باب صد و سی ام
۲۶۵	سرّ اینکه مروی است همسایه ها به زکات فطره از دیگران.....
	باب صد و سی و یکم
۲۶۷	سرّ حرام کردن حق تعالی کبائر را.....
	باب صد و سی و دوم
۲۸۱	سرّ اینکه حق تعالی کعبه و بیت الحرام را برای مردم پابرجا و....
	باب صد و سی و سوم
۲۸۱	سرّ وضع و قرار داده شدن بیت الله الحرام.....
	باب صد و سی و چهارم
۲۸۳	سرّ اینکه بیت الله الحرام در وسط زمین قرار داده شده.....
	باب صد و سی و پنجم
۲۸۳	سرّ اینکه سزاوار نیست برای خانه های مکه درب قرار دهند.....
	باب صد و سی و ششم
۲۸۳	سرّ نامیده شدن مکه معظمه به مکه.....
	باب صد و سی و هفتم
۲۸۵	سرّ نامیده شدن مکه به نام بکه.....
	باب صد و سی و هشتم
۲۸۷	سرّ نامیده شدن کعبه به کعبه.....

۱۵	فهرست
	باب صد و سی و نهم
۲۸۹	سرّ نامیده شدن بیت الله الحرام به این نام
	باب صد و چهلم
۲۸۹	سرّ نامیده شدن بیت عتیق به این نام
	باب صد و چهل و یکم
۲۹۳	سرّ نامیده شدن حطیم به حطیم
	باب صد و چهل و دوّم
۲۹۳	سرّ وجوب حج و طواف نمودن بیت و انجام مناسک
	باب صد و چهل و سوّم
۳۱۳	سرّ این که طواف هفت شوط گردیده
	باب صد و چهل و چهارم
۳۱۷	سرّ این که عمره همچون حجّ بر مردم واجب گردیده
	باب صد و چهل و پنجم
۳۱۷	سرّ این که بر مُحرم جایز است مسواک نماید
	باب صد و چهل و ششم
۳۱۷	سرّ این که بر محرم مکروه است رداء تکمه بسته بپوشد
	باب صد و چهل و هفتم
۳۱۹	سرّ مستحب نبودن فرستادن هدیه به کعبه و تکلیف انسان
	باب صد و چهل و هشتم
۳۲۵	سرّ نامیده شدن حجّ به حجّ
	باب صد و چهل و نهم
۳۲۷	سرّ این که در حجّ تمتّع باید از عمره به حجّ روند نه در
	باب صد و پنجاهم
۳۲۷	سرّ نامیده شدن عمره به عمره
	باب صد و پنجاه و یکم
۳۲۷	سرّ مشروع بودن غسل برای دخول در بیت
	باب صد و پنجاه و دوّم
۳۲۹	سرّ به شتاب حرکت کردن و قدمهای متوسّط برداشتن در دور بیت

۱۸	علل الشرایع / ج ۲
	باب صد و هشتاد و یکم
۴۰۹	سرّ نهی از حبس کردن گوشت قربانی بیشتر از سه روز
	باب صد و هشتاد و دوم
۴۱۱	سرّ این که جایز است پوست قربانی را به سلاخ آن داد
	باب صد و هشتاد و سوم
۴۱۱	سرّ این که استقراض ثمن قربانی بر کسی که واجد آن نیست
	باب صد و هشتاد و چهارم
۴۱۳	سرّ کفایت نمودن شتر از یک نفر و کافی بودن گاو از پنج نفر
	باب صد و هشتاد و پنجم
۴۱۵ ..	سرّ کافی بودن میش یک ساله و عدم کفایت بز یک ساله در قربانی حجّ ..
	باب صد و هشتاد و ششم
۴۱۷	سرّ ساقط بودن قربانی از کسی که از طرف مادر عمره تمتّع
	باب صد و هشتاد و هفتم
۴۱۷	سرّ ساقط بودن ذبح و سر تراشیدن از اهل یمن
	باب صد و هشتاد و هشتم
۴۱۷	سرّ نامیده شدن حجّ به حجّ اکبر
	باب صد و هشتاد و نهم
۴۱۹	سرّ نامیده شدن طائف به طائف
	باب صد و نودم
۴۱۹	سرّ این که مشعر الحرام موقف قرار داده شد نه حرم
	باب صد و نود و یکم
۴۲۱	سرّ این که تا چهار ماه برای حاجی گناه نوشته نمی شود
	باب صد و نود و دوم
۴۲۳ ...	سرّ نحوه خارج شدن رسول خدا ﷺ از مشعر بر خلاف اهل جاهلیت ...
	باب صد و نود و سوم
۴۲۳	سرّ این که بر جانی در حرم اقامه حدّ کرده ولی
	باب صد و نود و چهارم
۴۲۵	سرّ نامیده شدن ابطح به ابطح

باب صد و نود و پنجم

سرّ این که محرم در صورت اضطرار اکل صید..... ۴۲۵

باب صد و نود و ششم

سرّ کراحت داشتن اقامه در مکه..... ۴۲۷

باب صد و نود و هفتم

سرّ مکروه بودن احتیاء (نشستن و دست رادر زانو حلقه کردن) در مسجد الحرام ۴۲۹

باب صد و نود و هشتم

سرّ افضل بودن سواره حج نمودن از پیاده انجام دادن آن ۴۳۱

باب صد و نود و نهم

سرّ این که مستحب است ایام التشریق در منی..... ۴۳۳

باب دویستم

سرّ متحرّک بودن رکن شامی در زمستان و تابستان..... ۴۳۵

باب دویست و یکم

سرّ مرتفع گردیدن بیت از زمین به طوری که با بالا رفتن.... ۴۳۷

باب دویست و دوّم

سرّ این که قریش چرا کعبه را منهدم نمودند..... ۴۳۹

باب دویست و سوّم

الف: سرّ این که رسول خدا ﷺ در تمام حجّ های خود از مأزمین ۴۳۹

ب: سرّ این که مستحب است در وقت دخول به مسجد الحرام بنی شیبیه..... ۴۳۹

ج: سرّ این که گفتن تکبیر فشار و سختی را برطرف می کند..... ۴۴۱

د: سرّ مستحب بودن داخل شدن صروره (کسی که برای بار اوّل..... ۴۴۱

ه: سرّ واجب بودن تراشیدن سر بر صروره..... ۴۴۱

و: سرّ مستحب بودن لگد مال کردن صروره سرزمین مشعر الحرام را..... ۴۴۱

باب دویست و چهارم

سرّ این که ایام توقّف حاجی ها در منی سه روز می باشد..... ۴۴۳

باب دویست و پنجم

سرّ این که شخص در وقتی که اراده احرام دارد جایز نیست..... ۴۴۵

۲۰	علل الشرایع / ج ۲
	باب دویست و ششم
۴۴۷	سرّ این که جائز نیست پرنده اهلی را وقتی داخل حرم شد صید
	باب دویست و هفتم
۴۴۷	سرّ این که رسول خدا ﷺ به عباس اذن دادند شبهایی را که
	باب دویست و هشتم
۴۴۷	سرّ این که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از هجرت از مکه تا وقت
	باب دویست و نهم
۴۴۹	سرّ این که برای محرم جایز نیست بدون جهت سایبان بر سر
	باب دویست و دهم
۴۴۹	نوادراتر اسرار حج
	باب دویست و یازدهم
۴۵۹	سرّ وجوب نزدیک شدن به کوهها در عرفات
	باب دویست و دوازدهم
۴۵۹	سرّ ممنوع بودن صید برای محرم
	باب دویست و سیزدهم
۴۶۱	سرّ مکروه بودن سرمه کشیدن برای زن مُحَرَمه
	باب دویست و چهاردهم
۴۶۱	سرّ وجوب بدنه (شتر) بر محرمی که
	باب دویست و پانزدهم
۴۶۳	سرّ این که حج افضل و برتر از نماز و روزه گردیده است
	باب دویست و شانزدهم
۴۶۵	سرّ این که برای محرم به طور مطلق جایز است
	باب دویست و هفدهم
۴۶۷	سرّ این که در برخی اوقات جدال، جدال نیست
	باب دویست و هیجدهم
۴۶۷	سرّ این که مُحَرَم جایز نیست در آئینه نگاه کند

۲۱	فهرست
	باب دویست و نوزدهم
۴۶۹	سرّ این که زن مُحرم می تواند شلوار بپوشد
	باب دویست و بیستم
۴۷۱	سرّ نامیده شدن مسجد فضیخ به فضیخ
	باب دویست و بیست و یکم
۴۷۱	سرّ این که بعد از حجّ زیارت نبی اکرم ﷺ و ائمه علیهم السّلام
	باب دویست و بیست و دوّم
۴۷۵	نواذر
	باب دویست و بیست و سوّم
۵۱۹	سرّ واجب شدن آتش جهنم بر اهل گناهان کبیره
	باب دویست و بیست و چهارم
۵۲۳	سرّ تحریم شراب
	باب دویست و بیست و پنجم
۵۲۵	سرّ بدتر بودن شرب خمر از ترک نماز
	باب دویست و بیست و ششم
۵۲۷	سرّ حلال بودن آنچه از مطعومات و مشروبات که به ثلث
	باب دویست و بیست و هفتم
۵۳۱	سرّ ممنوع بودن شرب خمر در حال اضطرار
	باب دویست و بیست و هشتم
۵۳۱	سرّ حرام شدن قتل نفس
	باب دویست و بیست و نهم
۵۳۳	سرّ حرام شدن عقوق والدین و نافرمانی از ایشان
	باب دویست و سی ام
۵۳۵	سرّ حرام شدن زنا
	باب دویست و سی و یکم
۵۳۷	سرّ حرام شدن نسبت ناروا به زنان عقیف دادن

۲۲	علل الشرایع / ج ۲
	باب دویست و سی و دوم
۵۳۹	سرّ حرام شدن خوردن مال یتیم به ظلم و ستم
	باب دویست و سی و سوم
۵۴۱	سرّ حرمت فرار از جبهه جنگ و تقرّب بعد از هجرت
	باب دویست و سی و چهارم
۵۴۳	سرّ حرام بودن حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده...
	باب دویست و سی و پنجم
۵۴۳	سرّ تحریم پرندگان درنده و حیوانات وحشی و درنده
	باب دویست و سی و ششم
۵۴۵	سرّ تحریم ربا
	باب دویست و سی و هفتم
۵۴۷	سرّ حرام کردن خداوند تبارک و تعالی شراب و مردار و خون و...
	باب دویست و سی و هشتم
۵۵۳	سرّ مکروه بودن تناول گوشت کلاغ
	باب دویست و سی و نهم
۵۵۵	اسرار ممسوخات و اقسام آنها
	باب دویست و چهل
۵۶۷	سرّ این که مؤمن گاهی مرتکب محرمات شده و کافر زمانی...
	باب دویست و چهل و یکم
۵۷۳	سرّ بوی خوش و سبب آن
	باب دویست و چهل و دوم
۵۷۵	امتناع حق عزّوجلّ از پذیرفتن توبه شخص بدخلق
	باب دویست و چهل و سوم
۵۷۷	سرّ پذیرفته نشدن توبه بدعت‌گذار در دین
	باب دویست و چهل و چهارم
۵۷۹	سرّ این که شب‌پره روی زمین راه نرفته و در خانه‌ها ساکن...

۲۳	فهرست
	باب دویست و چهل و پنجم
۵۸۱	سرّ این که گاو چشم برهم می نهد و سرش را به آسمان بلند.....
	باب دویست و چهل و ششم
۵۸۱	سرّ این که بز دمش بالا و عورتش آشکار بوده.....
	باب دویست و چهل و هفتم
۵۸۳	سرّ نشان داغ بودن بر دست های چهارپایان و بچه قاطرها.....
	باب دویست و چهل و هشتم
۵۸۵	سرّ آفرینش گربه و خوک
	باب دویست و چهل و نهم
۵۸۵	سرّ آفرینش و خلقت مگس
	باب دویست و پنجاهم
۵۸۷	سرّ آفرینش سگ.....
	باب دویست و پنجاه و یکم
۵۸۹	سرّ پیدایش ذرات منتشر در فضا.....
	باب دویست و پنجاه و دوّم
۵۸۹	سرّ فرسوده و شکسته شدن صورت بدون رسیدن پیری.....
	باب دویست و پنجاه و سوّم
۵۹۱	علامات صبر و شکیبایی
	باب دویست و پنجاه و چهارم
۵۹۳	سرّ این که زنها قصد و توجهشان به مردان است.....
	باب دویست و پنجاه و پنجم
۵۹۳	سرّ مشروع شدن شاهد قرارداد بر وقوع نکاح.....
	باب دویست و پنجاه و ششم
۵۹۳	سرّ حرام بودن جمع بین دو خواهر در ازدواج.....
	باب دویست و پنجاه و هفتم
۵۹۳	سرّ نهی شدن مرد از ازدواج با زنی که عمّه یا خاله اش همسر اوست

۲۴	علل الشرائع / ج ۲
	باب دویست و پنجاه و هشتم
۵۹۵	سرّ این که مهرالسّنه مبلغ پانصد درهم گردیده است
	باب دویست و پنجاه و نهم
۵۹۷	سرّ این که مهریّه زنان نزد مخالفین شیعه چهارهزار درهم
	باب دویست و شصتم
۵۹۷	سرّ این که مرد می تواند به زنی که می خواهد با او ازدواج کند
	باب دویست و شصت و یکم
۵۹۹	سرّ این که اگر مرد به همسرش بگوید: وقتی پیش من آمدی
	باب دویست و شصت و دوّم
۵۹۹	سرّ مشروعیّت مهر و وجوبش بر مردان
	باب دویست و شصت و سوّم
۶۰۱	سرّ این که مکروه است مهر کمتر از ده درهم باشد
	باب دویست و شصت و چهارم
۶۰۱	سرّ این که اگر مردی پیش از تماس با همسرش زنا کند
	باب دویست و شصت و پنجم
۶۰۵	سرّ این که اگر زن پیش از دخول شوهرش به او
	باب دویست و شصت و ششم
۶۰۵	سرّ این که جایز است با زن شکاک ازدواج نمود ولی
	باب دویست و شصت و هفتم
۶۰۵	سرّ این که اگر پسر بچه ای در اطاق باشد مجامعت و
	باب دویست و شصت و هشتم
۶۰۷	سرّ استبراء نمودن کنیزان
	باب دویست و شصت و نهم
۶۰۷	سرّ این که مرد دو زن دار می تواند یکی را بر دیگر برتری دهد
	باب دویست و هفتادم
۶۰۹	سرّ جایز نبودن ازدواج اسیر تا مادامی که در دست مشرکین

۲۵	فهرست
	باب دویست و هفتاد و یکم
۶۱۱	سرّ این که مرد می تواند چهار زن بگیرد و بیش از آن جایز نیست
	باب دویست و هفتاد و دوم
۶۱۳	سرّ این که حق تعالی را برای مردان قرار داده نه برای زنان
	باب دویست و هفتاد و سوم
۶۱۳	سرّ تراشیدن موی نوزاد
	باب دویست و هفتاد و چهارم
۶۱۵	سرّ مشروعیّت ختنان
	باب دویست و هفتاد و پنجم
۶۱۷	سرّ این که طلاق منحصرأ برطبق کتاب و سنت واقع می شود
	باب دویست و هفتاد و ششم
۶۱۹	سرّ مشروع شدن طلاق عدّی و سرّ این که بعد از وقوع نه طلاق
	باب دویست و هفتاد و هفتم
۶۲۱	سرّ این که عدّه مطلقه سه ماه یا دیدن سه حیض بوده و
	باب دویست و هفتاد و هشتم
۶۲۵	سرّ حرام ابدی شدن زنی که با شوهرش لعان نموده
	باب دویست و هفتاد و نهم
۶۲۵	سرّ پذیرفته نشدن شهادت زنان در مورد طلاق و دیدن هلال
	باب دویست و هشتادم
۶۲۷	سرّ پذیرفته شدن شهادت یک مرد با دو زن
	باب دویست و هشتاد و یکم
۶۲۷	سرّ این که بر مطلقه واجب است از روز وقوع طلاق عدّه
	باب دویست و هشتاد و دوم
۶۲۹	سرّ این که در ثبوت زنا چهار شاهد لازم است ولی
	باب دویست و هشتاد و سوم
۶۳۱	سرّ این که هرگاه مردی همسرش را در مرض وفات طلاق داد و با

۲۶	علل الشرایع / ج ۲
	باب دویست و هشتاد و چهارم
۶۳۳	سرّ این که اگر زنان شیعه در یک مجلس بدون فاصله شدن رجوع.....
	باب دویست و هشتاد و پنجم
۶۳۵	سرّ محصن شدن مرد آزاد به واسطه داشتن کنیز.....
	باب دویست و هشتاد و ششم
۶۳۷	سرّ برتری داده شدن مردان بر زنان.....
	باب دویست و هشتاد و هفتم
۶۳۹	سرّ این که مرد با داشتن متعه و همسر موقت محصن نمی شود.....
	باب دویست و هشتاد و هشتم
۶۳۹	سرّ این که مردان نهی شده اند از اطاعت کردن زنان.....
	باب دویست و هشتاد و نهم
۶۴۱	اسرار احکام نادره نکاح.....
	باب دویست و نودم
۶۵۵	سرّ مکروه بودن دمیدن به ظرف طعام.....
	باب دویست و نود و یکم
۶۵۵	سرّ این که جایز نیست زمینی که در آن گندم و جو می کارند به گندم.....
	باب دویست و نود و دوم
۶۵۷	سرّ این که جایز نیست موی شارب و زیر بغل و زهار را بلند نگاه دارند ..
	باب دویست و نود و سوم
۶۵۷	سرّ این که مملوک شخص از او می باشد.....
	باب دویست و نود و چهارم
۶۵۷	سرّ نهی از جمع بین میوه ها در وقت خوردن.....
	باب دویست و نود و پنجم
۶۵۹	سرّ مکروه بودن سیر و پیاز و تره.....
	باب دویست و نود و ششم
۶۶۱	سرّ نامیده شدن تبّع به تبّع.....

۲۷	فهرست
	باب دویست و نود و هفتم
۶۶۱	سرّ این که فرار و گریختن از وباء منهی می باشد
	باب دویست و نود و هشتم
۶۶۵	سرّ این که خداوند متعال عقوبت بندگان را تأخیر می اندازد
	باب دویست و نود و نهم
۶۶۹	سرّ جاودانی بودن اهل بهشت در آن و مخلّد بودن اهل دوزخ
	باب سیصد و یکم
۶۶۹	سرّ موسوم شدن مؤمن به مؤمن
	باب سیصد و یکم
۶۷۱	سرّ این که نیت مؤمن بهتر از عملش می باشد
	باب سیصد و دوم
۶۷۳	سرّ حلال بودن مال فرزند برای پدر
	باب سیصد و سوم
۶۷۵	سرّ این که کنیز پسر بر پدر حرام بوده ولی کنیز دختر برای
	باب سیصد و چهارم
۶۷۷	سرّ نامیدن طیب به طیب
	باب سیصد و پنجم
۶۷۷	سرّ این که حق تعالی ابلیس را تا وقتی معلوم مهلت داده
	باب سیصد و ششم
۶۷۹	سرّ نامیدن رجیم به رجیم
	باب سیصد و هفتم
۶۷۹	سرّ نامیدن خناس به خناس
	باب سیصد و هشتم
۶۸۱	سرّ نهی شدن از آمیزش و معامله با اشخاص کم روزی و بی بخت
	باب سیصد و نهم
۶۸۱	سرّ مکروه بودن معامله با صاحبان آفت و بلا

۲۸	علل الشرایع / ج ۲
	باب سیصد و دهم
۶۸۱	سرّ مکروه بودن معامله با کردها
	باب سیصد و یازدهم
۶۸۳	سرّ مکروه بودن معامله با افراد فرومایه
	باب سیصد و دوازدهم
۶۸۳	سرّ مکروه بودن قرض
	باب سیصد و سیزدهم
۶۸۹	سرّ این که خانه و خادم را برای پرداخت دین نمی فروشند
	باب سیصد و چهاردهم
۶۹۱	سرّ مکروه بودن پاره ای از حرفه ها
	باب سیصد و پانزدهم
۶۹۳	سرّ این که واجب است به خلاف آنچه اهل سنت می گویند اخذ نمود
	باب سیصد و شانزده
۶۹۷	سرّ گسیخته شدن پرده و آشکار شدن راز بنده
	باب سیصد و هفدهم
۶۹۷	سرّ نهی از خوردن گِل
	باب سیصد و هیجدهم
۷۰۱	سرّ مکروه بودن خلل کردن با چوب ریحان و شاخه انار
	باب سیصد و نوزدهم
۷۰۱	سرّ مکروه بودن پوشیدن کفش های نرم
	باب سیصد و بیستم
۷۰۱	سرّ این که در صورت وقوع زنا بین جوان نابالغ و زن، زن را
	باب سیصد و بیست و یکم
۷۰۳	سرّ اجراء حدّ بر کسی که زن اکراه شده را نسبت به زناء دهد
	باب سیصد و بیست و دوم
۷۰۳	سرّ جاری نکردن حدّ بر جوان نابالغی که نسبت ناروا به کسی داده

فهرست	۲۹
باب سیصد و بیست و سوم	
سرّ قطع نکردن دست سارقی که زیر شکنجه اعتراف به سرقت.....	۷۰۵
باب سیصد و بیست و چهارم	
سرّ قطع نکردن دست اجیر و میهمانی که.....	۷۰۵
باب سیصد و بیست و پنجم	
سرّ این که سارق را بر بیش از قطع دست و پا شکنجه نمی کنند	۷۰۹
باب سیصد و بیست و ششم	
اسرار نادره حدود	۷۱۳
باب سیصد و بیست و هفتم	
سرّ این که بین اهل ذمه معاقله و تحمّل جور از همدیگر وجود.....	۷۲۳
باب سیصد و بیست و هشتم	
سرّ این که در مورد اموال بر مدّعی بینه واجب بوده.....	۷۲۵
باب سیصد و بیست و نهم	
سرّ این که قاتل مجنون را قصاص نمی کنند	۷۲۹
باب سیصد و سی ام	
سرّ این که وقتی سر میّتی را ببرند دیه اش را باید صرف وجوه برّ.....	۷۲۹
باب سیصد و سی و یکم	
سرّ این که زانی را صد تازیانه و شارب خمر را هشتاد تازیانه می زنند	۷۳۱
باب سیصد و سی و دوم	
سرّ این که دست طرّار و اختلاس کننده را نمی برند	۷۳۳
باب سیصد و سی و سوم	
سرّ این که به سایه کسی که پنداشته با مادر دیگری محتلم.....	۷۳۳
باب سیصد و سی و چهارم	
سرّ عدم اقامه حدّ در زمین دشمن	۷۳۵
باب سیصد و سی و پنجم	
سرّ این که حدّ قاذف و شارب خمر هشتاد تازیانه است.....	۷۳۵

۳۰	علل الشرایع / ج ۲
	باب سیصد و سی و هشتم
۷۳۷	سرّ این که مرد وقتی به همسرش نسبت ناروا داد.....
	باب سیصد و سی و هفتم
۷۳۹	سرّ این که حدّ بنده نصف حدّ آزاد می باشد.....
	باب سیصد و سی و هشتم
۷۳۹	سرّ این که ساحر مسلمانان را می کشند ولی ساحر کفار را نمی کشند.....
	باب سیصد و سی و نهم
۷۴۱	سرّ این که زانی و شارب الخمر را بعد از اقامه سه بار حدّ می کشند.....
	باب سیصد و چهلم
۷۴۳	سرّ حرام بودن لواط و مساحقه.....
	باب سیصد و چهل و یکم
۷۶۱	سرّ این که حق تبارک و تعالی به بندگان امر فرمود در وقت قرض.....
	باب سیصد و چهل و دوم
۷۶۳	سرّ وقوع مدّ و جزر.....
	باب سیصد و چهل و سوم
۷۶۵	سرّ زلزله.....
	باب سیصد و چهل و چهارم
۷۷۳	سرّ تنظیف و شستن و زدودن چربی از کودکان.....
	باب سیصد و چهل و پنجم
۷۷۳	سرّ بدتر بودن غیبت از عمل فحشاء و زنا.....
	باب سیصد و چهل و ششم
۷۷۵	سرّ این که مؤمن گاهی از همه تیزبین تر و بخیل تر و مشتاق تر.....
	باب سیصد و چهل و هفتم
۷۷۷	سرّ پیدایش نقصان و قصور در ماهها.....
	باب سیصد و چهل و هشتم
۷۷۷	سرّ این که جعفر بن ابی طالب علیه السلام هرگز شراب نیاشامید و.....

فهرست	۳۱
باب سیصد و چهل و نهم	
سرّ مکروه بودن مشاورت در امور با بنده و افراد فرومایه	۷۷۹
باب سیصد و پنجاهم	
سرّ مکروه بودن مشورت با ترسو و بخیل و حریص	۷۷۹
باب سیصد و پنجاه و یکم	
سرّ مکروه بودن زیاد دست را داخل ریش نمودن	۷۸۱
باب سیصد و پنجاه و دوّم	
سرّ این که انسان مأمور است به پایین تر از خود بنگرد نه بالاتر	۷۸۱
باب سیصد و پنجاه و سوّم	
سرّ شناخته نشدن مؤمن بین مردم	۷۸۳
باب سیصد و پنجاه و چهارم	
سرّ این که عقوبت مؤمن در دنیا است نه در آخرت	۷۸۵
باب سیصد و پنجاه و پنجم	
سرّ این که حق تعالی گوشت گاو و گوسفند و شتر و سایر	۷۸۷
باب سیصد و پنجاه و ششم	
سرّ مکروه بودن تناول نمودن غده ها	۷۸۷
باب سیصد و پنجاه و هفتم	
سرّ حرام بودن تناول نخاع و طحال و بیضتین	۷۸۷
باب سیصد و پنجاه و هشتم	
سرّ مکروه بودن تناول کلیتین (قلوه ها)	۷۹۱
باب سیصد و پنجاه و نهم	
سرّ این که رسول خدا ﷺ از خوردن گوشت الاغ اهلی	۷۹۱
باب سیصد و شصتم	
سرّ مکروه بودن سوت زدن	۷۹۳
باب سیصد و شصت و یکم	
سرّ مکروه بودن خواستن حوائج از مخالفین	۷۹۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

باب ١

علل الوضوء، والأذان، والصلاة

١ - قال الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي مصنف هذا الكتاب: حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قالوا: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن أبي عمير و محمد بن سنان، عن الصباح السدي، و سدير الصيرفي و محمد بن النعمان مؤمن الطاق، و عمر بن أذينة، عن أبي عبد الله عليه السلام، و حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبد الله قالوا: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، و يعقوب بن يزيد و محمد بن عيسى، عن عبد الله بن جبلة، عن الصباح المزني، و سدير الصيرفي و محمد بن النعمان الأحول، و عمر بن أذينة عن أبي عبد الله عليه السلام، أنهم حضروه فقال: يا عمر بن أذينة ما ترى هذه الناصبة في أذانهم و صلاتهم؟

فقلت: جعلت فداك إنهم يقولون: إن أبي بن كعب الأنصاري رآه في النوم.

فقال: كذبوا والله إن الله تبارك و تعالى أعز من أن يرى في النوم.

و قال أبو عبد الله عليه السلام: إن الله العزيز الجبار عرج بنبيه عليه السلام إلى سمائه سبعاً أمّا أولهن فبارك عليه والثانية علمه فيها فرضه

بنام خداوند بخشنده مهربان

حمد و ستایش خدایی را سزد که پروردگار جهانیان است
و رحمتش بر محمد و دودمان پاکش باد

باب اول

اسرار وضوء و اذان و نماز

حدیث (۱)

شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی مصنف این کتاب می گوید:

پدرم و محمد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنهما از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن ابی عمیر و محمد بن سنان از صباح سدی و سدید صیرفی^(۱) و محمد بن نعمان مؤمن طاق^(۲) و عمر بن اذینه، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام و محمد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام از محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبدالله از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب و یعقوب بن یزید و محمد بن عیسی، از عبدالله بن جبله، از صباح مزنی و سدید صیرفی و محمد بن نعمان احول و عمر بن اذینه، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، این چهار نفر محضر مبارک امام صادق علیه السلام حاضر شدند، حضرت فرمودند:

ای عمر بن اذینه، نظرت درباره اذانی که این گروه ناصبی ها می گویند و نمازی که می خوانند چیست؟

عرض کرد: فدایت شوم: ایشان می گویند: ابی بن کعب انصاری خدا را در خواب دیده و او این کیفیت را به ایشان تعلیم نموده.

حضرت فرمودند: به خدا سوگند دروغ می گویند، خداوند تبارک و تعالی منزّه تر از آن است که در خواب دیده شود.

و نیز فرمودند: خداوند عزیز جبار نبی اکرم ﷺ را هفت بار به آسمان عروج داد در مرتبه اول برکت و توسعه بر او داد و در بار دوم فرائض را بر او تعلیم فرمود و

۱- به فرموده معقانی در رجال وی حسن می باشد.

۲- محمد بن نعمان بجلی احول، ابو جعفر شاه الطاق، مخالفین او را ملقب به شیطان الطاق نموده و شیعه او را مؤمن طاق می گویند، وی از اصحاب حضرت امام صادق علیه السلام است، متکلم و حاذق و حاضر الجواب بوده و ثقة می باشد.

والثالثة أنزل الله العزيز الجبار عليه محملاً من نور فيه أربعون نوعاً من أنواع النور كانت محدقة حول العرش عرشه تبارك و تعالى تغشى أبصار الناظرين أمّا واحد منها فأصفر فمن أجل ذلك أصفرت الصفرة، و واحد منها أحمر فمن أجل ذلك أحمرت الحمرة، و واحد منها أبيض فمن أجل ذلك أبيض البياض، والباقي على عدد سائر ما خلق من الأنوار والألوان، في ذلك المحمل حلق و سلاسل من فضّة فجلس عليه.

ثم عرج إلى السماء الدنيا فنفرت الملائكة إلى أطراف السماء ثم خرّت سجّداً فقالت: سُبّوح قدّوس ربّنا و ربّ الملائكة والروح ما أشبه هذا النور بنور ربنا فقال جبرئيل عليه السلام الله أكبر الله أكبر فسكتت الملائكة و فتحت أبواب السماء واجتمعت الملائكة ثم جاءت فسلمت على النبي ﷺ أفواجاً ثم قالت: يا محمد كيف أخوك؟ قال: بخير.

قالت: فإن أدركته فاقرأه منّا السلام فقال النبي ﷺ أتعرفونه؟ فقالوا: كيف لم نعرفه وقد أخذ الله عزّ وجلّ ميثاقك و ميثاقه منّا و إنّنا لنصلي عليك و عليه ثم زاده أربعين نوعاً من أنواع النور لا يشبه شي منه ذلك النور الأوّل و زاده في محمله حلقاً و سلاسل.

ثم عرّج به إلى السماء الثانية فلما قرب من باب السماء تنافرت الملائكة إلى أطراف السماء و خرّت سجّداً و قالت سُبّوح قدّوس ربّ الملائكة والروح ما أشبه هذا النور بنور ربّنا!! فقال جبرئيل عليه السلام أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله فاجتمعت الملائكة و فتحت أبواب السماء و قالت:

در دفعه سوّم خداوند عزیز جبار محمّلی از نور که در آن چهل نوع از انواع نور بود بروی نازل فرمود این نورها اطراف عرش خداوند تبارک و تعالی می گردیدند و دیدگان ناظرین را از فرط روشنائی می پوشانند.

یکی از این نورها زرد بود که رنگ زردی ناشی از آن است و یکی دیگر از آنها قرمز بود که رنگ قرمزی از آن پدید آمد و دیگری سفید بود که سفیدی اشیاء از آن به وجود آمده و باقی نورها به عدد سایر انوار و الوانی است که حق تعالی آفریده. در این محمل حلقه ها و زنجیرهایی از نقره بود باری حضرت بر آن محمل نشسته و به آسمان دنیا عروج کردند فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند و سپس به سجده افتاده و گفتند:

سُبُّوح، قَدُّوس رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ بَعْدَ اِضَافَةِ كَرْدَنَد: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!! پس از این کلام، جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام برای نفی تشبیهی که از کلام آنها استفاده می شود فرمود:

اللّٰهَ كَبَرُ يَعْنِي خُدا بَزرگ تر است از این که احدی به او شبیه باشد.
فرشتگان ساکت شدند و درب های آسمان گشوده شد و فرشتگان اجتماع نمودند سپس محضر مبارک نبی اکرم صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مشرف شده و فوج فوج جلو آمده و به آن سرور سلام نمودند بعد عرضه داشتند یا محمّد، برادرت چطور است؟
حضرت فرمودند: خوب می باشد.

عرض کردند: وقتی به او رسیدی از طرف ما به او سلام نما.
نبی اکرم صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرمودند: آیا او را می شناسید؟
عرضه داشتند: چگونه او را نشناسیم و حال آنکه حق تعالی پیمان تو و او را از ما گرفته و ما بر تو و او صلوات فرستاده و طلب رحمت می کنیم سپس چهل نوع از انواع نورها که هیچ شباهتی به نور اوّل نداشتند را حق تعالی به آنها افزود و به حلقه ها و زنجیرهای محمل نیز اضافه فرمود سپس حق تعالی آن حضرت را به آسمان دوّم عروج داد، زمانی که آن جناب نزدیک درب آسمان رسید فرشتگان به اطراف آسمان پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند:

سُبُّوح، قَدُّوس، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، سپس افزودند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!!

جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام گفت: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ، اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ، پس از آن فرشتگان اجتماع کرده و درب های آسمان گشوده شد و گفتند:

يا جبرئيل من هذا الذي معك؟

فقال: هذا محمد ﷺ.

قالوا: وقد بعث؟

قال: نعم.

قال رسول الله ﷺ: فخرجوا إلى شبه المعانيق فسلموا عليّ وقالوا: اقرأ أخاك السلام.

فقلت: هل تعرفونه؟

قالوا: نعم وكيف لا نعرفه وقد أخذ الله ميثاقلك و ميثاقه و ميثاق شيعته إلى يوم القيامة علينا وإنا لتتصفّح وجوه شيعته في كلّ يوم خمساً يعنون في كلّ وقت صلاة قال رسول الله ﷺ: ثم زادني ربّي تعالى أربعين نوعاً من أنواع النور لا تشبه الأنوار الأوّل وزادني حلقاً و سلاسل.

ثم عرج بي إلى السّماء الثالثة فنفرت الملائكة إلى أطراف السّماء و خرّت سجّداً و قالت سُبح قدّوس ربّ الملائكة والرّوح ما هذا النور الذي يشبه نور ربّنا.

فقال جبرئيل ﷺ: أشهد أنّ محمّداً رسول الله أشهد أنّ محمّداً رسول الله فاجتمعت الملائكة و فتحت أبواب السّماء و قالت: مرحباً بالأوّل و مرحباً بالآخر و مرحباً بالهاشر و مرحباً بالناشر، محمد خاتم النبيين و عليّ خير الوصيين، فقال رسول الله ﷺ: سلّموا عليّ و سألوني عن عليّ أخي فقلت: هو في الأرض خليفتي أو تعرفونه؟

قالوا: نعم وكيف لا نعرفه وقد نحجّ البيت المعمور في كلّ سنة مرّةً و عليه رقّ أبيض فيه اسم محمد ﷺ و عليّ والحسن والحسين والأئمّة و شيعتهم إلى يوم القيامة و إنا لنبارك على رؤوسهم بأيدينا، ثم زادني ربّي تعالى أربعين نوعاً من أنواع النور لا تشبه شيئاً من تلك الأنوار الأوّل

ای جبرئیل، این کیست که با تو می‌باشد؟
جبرئیل فرمود: این حضرت محمد ﷺ است.
فرشتگان گفتند: آیا مبعوث شده است؟

جبرئیل فرمود: بلی.
رسول خدا ﷺ فرمودند: فرشتگان به سرعت به طرف من آمده و سلام کرده
و گفتند: به برادرت سلام ما را برسان.

حضرت می‌فرمایند: به ایشان گفتم: آیا او را می‌شناسید؟
گفتند: آری، چگونه آن حضرت را نشناسیم و حال آنکه خداوند پیمان شما و او
و شیعه او را تا روز قیامت از ما گرفته است و ما در هر روز پنج بار (مقصود در هر یک
از اوقات نماز می‌باشد) به صورت‌های شیعیان آن حضرت نظر می‌افکنیم.
رسول خدا ﷺ فرمودند: سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور را برایم
افزود که اصلاً به انوار اولی شباهت نداشتند چنانچه حلقه‌ها و زنجیرهای دیگری بر
آنچه قبلاً یاد شد افزود.

سپس مرا به آسمان سوّم عروج داد، فرشتگان این آسمان به اطراف پراکنده شده
و به سجده افتاده و گفتند: سُبُّوح، قُدُّوس، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، سپس اضافه
کردند:

این چه نوری است که شبیه نور پروردگارمان است، جبرئیل پس از استماع این کلام گفت:
اشهد أنّ محمداً رسول الله، اشهد أنّ محمداً رسول الله، فرشتگان اجتماع کرده و
درب‌های آسمان گشوده شد فرشتگان گفتند: آفرین به اوّل و ابتدائت از حیث
خلقت و رتبه و آفرین به پایانت از جهت ظهور و بعثت و آفرین به کسی که زمان
امتش متصل به حشر است و آفرین به کسی که پیش از خلق خلایق آفریده شد و
تمام حسابها با او است یعنی محمد خاتم النبیین و علی خیر الوصیین.

رسول خدا ﷺ فرمودند: به من سلام کرده و از برادرم علی علیه السلام پرسیدند؟
گفتم: او در زمین خلیفه و جانشین من است، مگر او را می‌شناسید؟
گفتند: آری، چگونه او را نشناسیم و حال آنکه در هر سال یک بار بیت المعمور را
زیارت کرده و بر روی آن جلد و پارچه نازک سفیدی است که اسم محمد ﷺ و
علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیان تا روز قیامت نوشته شده و ما با دستهایمان
بر سرهای ایشان کشیده و تبرک می‌جوئیم.

سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور که با هیچ یک از انوار اوّل شبیه نبود برایم

و زادني حلقاً و سلاسل.

ثُمَّ عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَلَمْ تَقُلِ الْمَلَائِكَةُ شَيْئاً وَ سَمِعْتُ دَوِيّاً كَأَنَّهُ فِي الصُّدُورِ وَاجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ فَفَتَحَتْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَ خَرَجْتُ إِلَيَّ مَعَانِيْقُ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ ﷺ: حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ صَوْتِينَ مَقْرُونَيْنِ: بِمُحَمَّدٍ تَقُومُ الصَّلَاةُ وَ بَعَلِيِّ الْفَلَاحِ. فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: هِيَ لِشِيعَتِهِ أَقَامُوهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ اجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ فَقَالُوا لِلنَّبِيِّ: أَيْنَ تَرَكْتَ أَخَاكَ وَ كَيْفَ هُوَ؟

فَقَالَ لَهُمْ: أَتَعْرِفُونَهُ؟

فَقَالُوا: نَعَمْ نَعْرِفُهُ وَ شِيعَتَهُ وَ هُوَ نُورٌ حَوْلَ عَرْشِ اللَّهِ وَ إِنَّ فِي الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ لِرَقّاً مِنْ نُورٍ فِيهِ كِتَابٌ مِنْ نُورٍ فِيهِ اسْمُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ وَ شِيعَتِهِمْ لَا يَزِيدُ فِيهِمْ رَجُلٌ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ رَجُلٌ إِنَّهُ لَمِيثَاقُنَا الَّذِي أَخَذَ عَلَيْنَا وَ إِنَّهُ لَيَقْرَأُ عَلَيْنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ، فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَطْنَابُ السَّمَاءِ قَدْ خَرَقَتْ وَ الْحَجَبُ قَدْ رَفَعْتُ، ثُمَّ قَالَ لِي: طَاطَى رَأْسَكَ وَ انْظُرْ مَاذَا تَرَى فَطَاطَأْتُ رَأْسِي فَنَظَرْتُ إِلَى بَيْتِكُمْ هَذَا وَ حَرَمِكُمْ هَذَا فَإِذَا هُوَ مِثْلُ حَرَمِ ذَلِكَ الْبَيْتِ يَتَقَابَلُ لَوْ أُلْقِيَتْ شَيْئاً مِنْ يَدِي لَمْ يَقَعْ إِلَّا عَلَيْهِ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْحَرَمُ وَ أَنْتَ الْحَرَامُ لِكُلِّ مِثْلٍ مِثَالٌ،

افزود و حلقه‌ها و زنجیرها را نیز اضافه کرد.

سپس مرا به آسمان چهارم عروج داد در این آسمان فرشتگان هیچ نگفتند و صدایی شنیدم از ایشان که گویا در سینه‌ها حبس بود، باری آنها اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد و به سرعت به طرف من شتافتند، جبرئیل علیه السلام گفت: **حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الفلاح، حَيَّ عَلَى الفلاح.**

پس از او فرشتگان بادو آواز مقرون به هم گفتند: **بِمُحَمَّدٍ تَقُومُ الصَّلَاةُ** (به حضرت ختمی مرتبت نماز قائم است) و **بِعَلِيِّ الفلاح** (یعنی به حضرت علوی صلوات الله علیه رستگاری وابسته است).

جبرئیل فرمود: **قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ، قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ.**

فرشتگان گفتند: نماز تعلق دارد به شیعیان علی علیه السلام که تا روز قیامت آن را بپا می‌دارند.

سپس فرشتگان اجتماع کرده و به نبی اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند: برادرت را کجا گذاردی و چطور می‌باشد؟

حضرت به ایشان فرمود: آیا او را می‌شناسید؟

عرضه داشتند: آری او و شیعیانش را می‌شناسیم، او (یعنی علی علیه السلام) نوری است که اطراف عرش خدا می‌باشد و در بیت المعمور پارچه و جلد رقیق و نازکی از نور هست که با خط نور در آن نام محمد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیانشان بدون این که نام یکی از ایشان کم یا زیاد شده باشد نوشته شده است، میثاق و پیمان حضرتش را از ما گرفته‌اند و در هر روز جمعه بر ما قرائتش می‌نمایند، پس من به سجده شکر افتادم.

حق تعالی فرمود: ای محمد سر خود را بالا کن.

من سر بالا نمودم، طبقات آسمان را دیدم که از هم شکافته و پرده‌ها برداشته شده است، سپس به من فرمود:

سر پایین کن و ببین چه می‌بینی.

من سرم را پایین کرده نظرم به بیت و حرم شما افتاد که مانند بیت‌المأموری که در آن بودم می‌باشد، بیت‌المأمور دقیقاً مقابل بیت و حرم شما قرار داشت به طوری که اگر من چیزی را از دستم می‌انداختم در حرم و بیت می‌افتاد باری حق تعالی به من فرمود: ای محمد! این حرم است و تو حرام می‌باشی، یعنی احترام بیت به خاطر حرمت تو است و برای هر مثلی، مثالی می‌باشد یعنی هر چیزی در زمین مثالی در

ثم قال لي ربّي: تعالى يا محمد مد يدك فيتلقاك ماء يسيل من ساق العرش الأيمن، فنزل الماء فتلقّيته باليمين فمن أجل ذلك صار أوّل الوضوء اليمنى، ثمّ قال: يا محمد خذ ذلك الماء فاغسل به وجهك وعلّمه غسل الوجه فإنّك تريد أن تنظر إلى عظمتي وأنت طاهر ثم اغسل ذراعيك اليمين واليسار وعلّمه ذلك فإنّك تريد أن تتلقّى بيدك كلامي وامسح بفضل ما في يدك من الماء رأسك ورجليك إلى كعبيك وعلّمه المسح برأسه ورجليه وقال:

إنّي أريد أن أمسح رأسك وأبارك عليك فأما المسح على رجليك فإنّي أريد أن أوطئك موطناً لم يطأه أحد من قبلك ولا يطأه أحد غيرك فهذا علّة الوضوء والأذان.

ثم قال: يا محمد استقبل الحجر الأسود وهو بحياالي وكبرّني بعدد حجبني فمن أجل ذلك صار التكبير سبعا؛ لأن الحجب سبعة وافتتح القراءة عند انقطاع الحجب، فمن أجل ذلك صار الافتتاح سنة والحجاب مطابقة ثلاثاً بعدد النور الذي أنزل على محمد ثلاث مرّات فلذلك كان الافتتاح ثلاث مرّات فمن أجل ذلك كان التكبير سبعا والافتتاح ثلاثاً فلمّا فرغ من التكبير والافتتاح قال الله عزّ وجلّ: الآن وصلت إلّي فسمّ باسمي فقال: (بسم الله الرحمن الرحيم) فمن أجل ذلك جعل بسم الله الرحمن الرحيم في أوّل كلّ سورة، ثم قال له احمدني فقال: الحمد لله ربّ العالمين. وقال النبي ﷺ في نفسه: شكراً فقال الله: يا محمد قطعت حمدي فسمّ باسمي

آسمان دارد، پس از آن به من فرمود: ای محمد، دست را دراز کن پس برخورد می‌کنی با آبی که از طرف راست عرش جاری است، پس آب فرو ریخت و من با دست راست با آن برخورد نمودم فلذا است که اولین فعل در وضوء برداشتن آب با دست راست می‌باشد، سپس پروردگارم فرمود:

آب را بگیر و با آن صورتت را بشوی (امام صادق علیه السلام فرمود: البته حق تعالی شستن صورت را در وضوء همانجا به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم فرمود) زیرا تو می‌خواهی با این دو دستت با کلام من مواجه شوی.

سپس با رطوبت زیادی در دو دستت سر و پای خود را تا روی برآمدگی پاها مسح کن امام صادق علیه السلام فرمود: البته حق تعالی مسح سر و پاها را همانجا به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم نمود و فرمود:

من می‌خواهم که تو سرت را مسح کنی و باقی بدارمت و اما مسح بر پاهایت، به خاطر آن است که می‌خواهم قدم‌هایت را جایی بگذارم که نه پیش از تو و نه بعد از تو کسی آنجا قدم نگذاشته و نخواهد گذاشت.

تا اینجا حدیث علت وضوء و اذان را شرح و توضیح داد.

سپس حق عزوجل فرمود: ای محمد رو به حجرالاسود که در مقابلم هست نما و به عدد حجابهایم (تعداد آنها هفت تا است) مرا با گفتن تکبیر به بزرگی یاد نما و از اینجا است که تکبیرات افتتاحیه هفت تا است چه آنکه حجابها همانطوری که اشاره شد هفت تا می‌باشند و پس از انقطاع حجب قرائت را شروع نما و از اینجا است که افتتاح سنت شده و حجبی که طبق طبق روی هم قرار گرفته‌اند سه تا بوده به عدد نوری که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردید یعنی سه مرتبه از این رو افتتاح سه مرتبه بوده و تکبیر هفت مرتبه می‌باشد.

و وقتی از تکبیر و افتتاح فارغ شد خداوند عزوجل فرمود: الآن به من رسیدی پس اسم مرا یاد کن: حضرت فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم و به همین خاطر در اول هر سوره گفتن بسم الله الرحمن الرحیم مشروع گردید سپس حق تعالی به آن حضرت فرمود: مرا ستایش کن.

حضرت عرضه داشت: الحمد لله رب العالمین

نبی اکرم صلی الله علیه و آله در نفس خود پس از تحمید عرضه داشت: شکراً.

بلافاصله حق تعالی فرمود:

ای محمد، حمد و ستایش مرا با گفتن (شکراً) قطع کردی پس دوباره اسم مرا

فمن أجل ذلك جعل في الحمد الرحمن الرحيم مرتين فلما بلغ ولا الضالين قال النبي ﷺ: الحمد لله رب العالمين شكراً فقال الله العزيز الجبار: قطعت ذكرني فسم باسمي فقال: (بسم الله الرحمن الرحيم) فمن أجل ذلك جعل بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد في استقبال السورة الأخرى فقال له اقرأ (قل هو الله أحد) كما أنزلت فإنها نسبتني ونعتي.

ثم طأطأ يديك واجعلها على ركبتيك فانظر إلى عرشي قال رسول الله ﷺ فنظرت إلى عظمة ذهبت لها نفسي و غشي علي فاهمت أن قلت: سبحان ربي العظيم و بحمده لعظم ما رأيت فلما قلت ذلك تجلى الغشي عني حتى قلتها سبعا لهم ذلك، فرجعت إلى نفسي كما كانت فمن أجل ذلك صار في الركوع سبحان ربي العظيم و بحمده فقال: ارفع رأسك فرفعت رأسي فنظرت إلى شيء ذهب منه عقلي فاستقبلت الأرض بوجهي و يدي فاهمت أن قلت (سبحان ربي الأعلى و بحمده) لعلو ما رأيت فقلتها سبعا فرجعت إلى نفسي كلما قلت واحدة منها تجلى عني الغشي فقعدت فصار السجود فيه سبحان ربي الأعلى و بحمده و صارت القعدة بين السجدين استراحة من الغشي و علو ما رأيت فاهمني ربي عز وجل و طالبتني نفسي أن أرفع رأسي فرفعت فنظرت إلى ذلك العلو فغشي علي فخررت لوجهي واستقبلت الأرض بوجهي و يدي و قلت (سبحان ربي الأعلى و بحمده) فقلتها سبعا ثم رفعت رأسي فقعدت قبل القيام لأثني النظر في العلو فمن أجل ذلك صارت سجدين و ركعة و من أجل ذلك صار القعود قبل القيام قعدة خفيفة

ببر و به همین خاطر در سوره حمد عبارت «الرحمن الرحیم» دو مرتبه گفته می شود و وقتی به «ولا الضالین» رسید نبی اکرم ﷺ فرمودند: الحمد لله رب العالمین شکراً (یعنی در مقام شکر این عبارت را فرمود) خدای عزیز جبار فرمود:

ذکر مرا قطع کردی پس اسمم را یاد کن.
پیامبر ﷺ فرمودند: بسم الله الرحمن الرحیم و به خاطر همین بعد از حمد ابتداء سوره بعدی گفتن بسم الله الرحمن الرحیم مشروع گردید، پس از آن حق تعالی به حضرت فرمود: بخوان: قل هو الله احد تا آخر به همان نحوی که نازل گردیده چه آنکه این سوره نسبت و نعت و اوصاف مرا بیان می کند.
سپس دو دست را پایین آور و بر دو کاسه زانوهایت قرار بده و پس از آن به عرش من بنگر.

رسول خدا ﷺ می فرماید: به بزرگی عرش نگریستم روحم طیران کرد و حالت غش بر من عارض شد پس الحام شدم به این که بگویم: سبحان ربی العظیم و بحمده، به خاطر آن عظمتی که دیده بودم، باری وقتی این کلام را گفتم حالت غش از من برطرف شد تا جایی که آن را هفت بار گفتم (البته نسبت به هفت بار نیز الحام شدم) باری به نفس و روحم مراجعه نموده و همان طوری که قبلاً بودم، گردیدم و به همین جهت گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده در رکوع مشروع گردید، بعد حق عزوجل فرمود: سر را بردار من سر برداشتم نظرم به چیزی افتاد که عقل از سرم پرید پس بلافاصله با صورت و دو دست به زمین رفته و الحام شدم که بگویم: سبحان ربی الاعلی و بحمده و این به خاطر علو و بلندی چیزی بود که دیدم، ذکر مزبور را هفت بار گفتم و هر بار که می گفتم اندکی به حال آمده و حالت غش از من دور می شد باری پس از اتمام هفت بار نشستم، پس در سجود گفتم: سبحان ربی الاعلی و بحمده و نیز نشستن بین دو سجده که حضرت آن را به منظور استراحت از غش و علو و بزرگی آنچه دیده بودند انجام دادند مشروع گردید.

سپس پروردگارم به من الهام فرمود و خواست که سر را بالا کنم، پس سر را بالا کرده و آن علو و بلند مرتبگی را که دیدم حالت غش به من دست داد پس به رو افتاده و صورت و دستهایم را رو به زمین قرار داده و گفتم سبحان ربی الاعلی و بحمده، این ذکر را هفت بار گفته و سپس سر را بلند کرده و پیش از آنکه بایستم نشستم تا دوباره به علو و بلند مرتبگی حضرتش نظر افکنم، و به خاطر همین دو سجده از یک رکعت جعل گردید و نیز به همین جهت نشستن خفیف پیش از

ثم قمت فقال: يا محمد اقرأ (الحمد) فقرأتها مثل ما قرأتها أولاً ثم قال لي: اقرأ إنا أنزلناه فإنها نسبتك و نسبته أهل بيتك إلى يوم القيامة ثم ركعت فقلت في الركوع والسجود مثل ما قلت أولاً و ذهبت أن أقوم فقال: يا محمد اذكر ما أنعمت عليك وسم باسمي.

فألهمني الله أن قلت (بسم الله و بالله لا إله إلا الله والأسماء الحسنى كلها لله) فقال لي: يا محمد صلّ عليك و على أهل بيتك فقلت: صلى الله عليّ و على أهل بيتي وقد فعل، ثم التفت فإذا أنا بصفوف من الملائكة والنبين والمرسلين. فقال لي: يا محمد سلّم فقلت: السلام عليكم و رحمة الله و بركاته فقال: يا محمد إني أنا السلام والتحية والرحمة والبركات أنت و ذريتك ثم أمرني ربّي العزيز الجبار أن لا التفت يساراً و أول سورة سمعتها بعد قل هو الله أحد (إنا أنزلناه في ليلة القدر) فمن أجل ذلك كان السلام مرّة واحدة تجاه القبلة و من أجل ذلك صار التسبيح في السجود والركوع شكراً، و قوله سمع الله لمن حمده؛ لأنّ النبي ﷺ قال: سمعت ضجّة الملائكة فقلت: سمع الله لمن حمده بالتسبيح والتهليل فمن أجل ذلك جعلت الركعتان الأولتان كلّما حدث فيها حدث كان على صاحبها إعادتها و هي الفرض الأول و هي أول ما فرضت عند الزوال يعني صلاة الظهر.

باب ٢

العلّة التي من أجلها فرض الله عزّ وجلّ الصّلاة

١ - حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفي

برخاستن مشروع شد باری پس از آن ایستادم، حق عزوجل فرمود: یا محمد سوره حمد را بخوان، پس آن را به همان نحوی که اول خوانده بودم، خواندم، پس از آن فرمود: بخوان: انا انزلناه.... زیرا این سوره نسبت تو و اهل بیت تو تا روز قیامت را بیان می کند، پس از آن به رکوع رفتم و در رکوع و سجودش همان ذکرهایی را که اول گفته بودم، گفتم و پس از آن خواستم که برخیزم پروردگار متعال فرمود: ای محمد نعمت هایی که به تو دادم را به یاد آور و اسم مرا ببر حق تبارک و تعالی به من الهام نمود که بگویم: بسم الله، لا اله الا الله، والاسماء الحسنى كلها لله.

پس به من فرمود: یا محمد بعد از این درود بر خود و اهل بیت بفرست. من گفتم: صَلَّى اللهُ عَلَيَّ و على اهل بيتي، و خداوند هم خواسته مرا انجام داد یعنی رحمت بر من و اهل بیتم فرستاد سپس ملتفت شدم خود را در صفوف فرشتگان و انبیاء یافتم، پروردگارم فرمود: یا محمد، سلام بده گفتم: السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

حق تعالی فرمود: ای محمد من محققاً سلام و تحیت بوده و رحمت و برکات تو و ذریه تو می باشد، پس از آن امر فرمود که به سمت چپ توجه نکنم. و اولین سوره ای که بعد از قل هو الله احد شنیدم، انا انزلناه فی ليلة القدر بود، باری به خاطر آنچه گفته شد سلام را یک بار می دهند و در آن حال صورت باید به طرف قبله باشد و نیز به جهت آنچه ذکر شد تسبیح در رکوع و سجود به عنوان شکر بجا آورده می شود.

و اما «سمع الله لمن حمده» گفتن آن به خاطر این جهت مشروع گردید که نبی اکرم ﷺ فرمودند از رکوع که سر برداشتم صدای ضجه و ناله فرشتگان را شنیدم، گفتم: سمع الله لمن حمده بالتسبیح والتهلل و به جهت کُل آنچه بیان داشتیم است که هرگاه در دو رکعت اول و دوم نماز حدیثی حادث شود و خللی اتفاق بیفتد مصلی باید نمازش را اعاده کند و این دو رکعت فرض اول محسوب می شود و آن در وقت زوال یعنی نماز ظهر واجب گردید.

باب دوم

سز این که حق عزوجل نماز را واجب فرمود

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از

عن محمد بن إسماعيل البرقي قال: حدثنا علي بن العباس، عن عمر بن عبد العزيز قال حدثنا هشام بن الحكم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن علّة الصلاة فإنّ فيها مشغلة للناس عن حوائجهم ومتبعة لهم في أبدانهم؟

قال: فيها علل وذلك أنّ الناس لو تركوا بغير تنبيه ولا تذكير للنبي صلى الله عليه وآله بأكثر من الخبر الأوّل وبقاء الكتاب في أيديهم فقط لكانوا على ما كان عليه الأوّلون فإنّهم قد كانوا اتّخذوا ديناً ووضعوا كتباً ودعوا أناساً إلى ما هم عليه وقتلوهم على ذلك فدرس أمرهم وذهب حين ذهبوا وأراد الله تبارك وتعالى أن لا ينسيهم أمر محمد صلى الله عليه وآله ففرص عليهم الصلاة يذكرونه في كلّ يوم خمس مرّات ينادون باسمه وتعبّدوا بالصلاة وذكر الله لكيلا يغفلوا عنه وينسوه فيندرس ذكره.

٢ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد قال: حدثنا محمد بن يعقوب قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن ربيع الصحاف عن محمد بن سنان: أنّ أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله أنّ علّة الصلاة إنّها إقرار بالربوبية لله عزّ وجلّ وخلع الأنداد، وقيام بين يدي الجبار جلّ جلاله بالذلّ والمسكنة، والخضوع والاعتراف والطلب للاقالة من سالف الذنوب، ووضع الوجه على الأرض كلّ يوم خمس مرّات إعظماً لله عزّ وجلّ وأن يكون ذاكراً غير ناس ولا بطر ويكون خاشعاً متذللاً راغباً طالباً للزيادة في الدّين والدّنيا مع ما فيه من الانزجار والمداومة على ذكر الله عزّ وجلّ بالليل والنهار لئلا ينسى العبد سيّده ومدبّره وخالقه فيبتر ويطنغي

محمّد بن اسماعیل برقی، از علی بن عبّاس، از عمر بن عبدالعزیز از هشام بن الحکم، وی می‌گوید: راجع به علّت وجوب نماز از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کرده و محضرش عرض کردم: با این‌که این عبادت مردم را از برآوردن نیازمندیهایشان مشغول نموده و بدنهایشان را به رنج می‌اندازد چطور حق تعالی آن را برایشان واجب کرده؟

حضرت فرمودند: در آن اسرار و عللی است و توضیح آن این است که: اگر مردم به حال خود واگذارده شده و هیچ تنبیه و تذکیری از ناحیه نبی اکرم صلی الله علیه و آله متوجه ایشان نمی‌شد و کتاب خدا صرفاً در دستشان باقی می‌ماند حالشان همچون حال مردمان اوّل می‌گشت چه آنکه آنها اگرچه دین را اخذ نموده و کتب را وضع و جعل کرده و مردمانی را هم به کیش و آیین خود فراخوانده و احیاناً با آنها به مقاتله نیز پرداختند ولی پس از رفتن از این دنیا اسمشان از یادها رفت و امرشان مندرس و کهنه گردید گویا اصلاً ایشان در این دنیا نبوده‌اند و خداوند تبارک و تعالی اراده کرد دین و آیین و امر محمّد صلی الله علیه و آله فراموش نشود و بدین جهت بر امتش نماز را فرض و واجب قرار داد، در این نماز هر روزه مردم پنج بار با صدای بلند اسم نامی پیامبر را برده و با انجام افعال نماز خدا را عبادت کرده و او را یاد می‌نمایند و بدین ترتیب از آن حضرت غافل نشده و فراموشش نمی‌کنند و در نتیجه ذکرش مندرس و کهنه نمی‌گردد.

حدیث (۲)

علی بن احمد بن محمّد از محمّد بن یعقوب، از محمّد بن ابی عبداللّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در جواب سوالاتی که کتباً از آن جناب نقل نموده بودم چنین مرقوم فرمودند:

علّت و سرّ واجب شدن نماز اموری است: اقرار به ربوبیت حق عزّوجلّ و خلع انداد و اضداد از او، ایستادن در مقابل جبار جلّ جلاله با حالتی خوار و نیازمندانه، خضوع و اعتراف به گناه و درخواست عفو از آنها، گذاردن صورت در هر روز پنج بار روی خاک به خاطر تعظیم و بزرگداشت حق عزّوجلّ، متذکر خدا بودن و فراموش نکردن او، خاشع و خاضع بودن در مقابل حضرتش و راغب و طالب بودن در زیادی دین و دنیا و انزجار از غیر خدا، مداومت بر ذکر حق عزّوجلّ در شب و روز تا بدین ترتیب بنده سید و سرور و مدبّر و خالق خود را فراموش نکند تا به طغیان او

ويكون في ذكره لربه وقيامه بين يديه زاجراً له عن المعاصي و مانعاً من أنواع الفساد.

باب ٣

علة القبلة والتّحريف إلى اليسار

١ - حدثنا الحسن بن محمد بن إدريس رحمه الله عن أبيه عن محمد بن حسان عن محمد بن علي الكوفي عن علي بن حسان الواسطي عن عمه عبد الرحمان بن كثير عن المفضل بن عمر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن التحريف لأصحابنا ذات اليسار عن القبلة و عن السبب فيه؟ فقال: إنّ الحجر الأسود لما أنزل به من الجنة و وضع في موضعه جعل أنصاب الحرم من حيث لحقه النور نور الحجر فهي عن يمين الكعبة أربعة أميال و عن يسارها ثمانية أميال كلّها إثنا عشر ميلاً فإذا انحرف الإنسان ذات اليمين خرج عن حدّ القبلة لعلّة أنصاب الحرم، وإذا انحرف ذات اليسار لم يكن خارجاً عن حدّ القبلة.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن سعيد عن إبراهيم بن أبي البلاد عن أبي غرة قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام البيت قبلة المسجد والمسجد قبلة مكة و مكة قبلة الحرم والحرم قبلة الدنيا.

باب ٤

العلّة التي من أجلها أمر الله بتعظيم المساجد، والعلّة

التي من أجلها سلّط الله تعالى بخت نصر على بيت المقدس

١ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير

باب چهارم ۵۱
منتهی گردد و در این به یاد بودن بنده پروردگار خود را فائده‌ای که هست آن
است که از معاصی منزجر گردیده و باعث می شود از انواع فساد کناره بگیرد.

باب سوم

سر قبله و انحراف به سمت چپ

حدیث (۱)

حسن بن محمد بن ادریس رحمه الله علیه، از پدرش، از محمد بن حسان، از محمد بن علی کوفی، از علی بن حسان واسطی از عمویش عبدالرحمن بن کثیر از مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت: راجع به دوستان و یارانی که در سمت چپ کعبه قرار گرفته‌اند و می‌توانند به جانب چپ منحرف شوند به خلاف آنانکه در سمت راست کعبه می‌باشند از حضرت امام صادق علیه السلام سبیش را پرسیدم؟
حضرت فرمودند: وقتی حجر الاسود از بهشت به زمین آورده شد و آن را در جایش گذاردند اعلام حدود و حرم را در جایی نصب کردند که نور حجر الاسود به آن جا می‌رسید لذا از راست کعبه چهار میل نور حجر بُرد داشت و از جانب چپ هشت میل قهراً کُل فاصله بین یمین و یسار دوازده میل بود لذا آنانکه در سمت راست کعبه هستند اگر به چپ منحرف شوند از حدّ قبله خارج می‌شوند به خلاف آنانکه جانب چپ کعبه می‌باشند که با چنین انحرافی از حدّ قبله خارج نمی‌گردند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید، از ابراهیم بن ابی البلاد، از ابی غرة، وی می‌گوید: حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمودند: بیت قبله است برای مسجد و مسجد برای شهر مکه و شهر مکه برای حرم و حرم قبله است برای دنیا.

باب چهارم

سر این که خداوند امر فرمود به تعظیم مساجد و علت مسلط

شدن بخت نصر بر بیت المقدس

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد از محمد بن ابی عبدالله کوفی از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر می‌گوید: از حضرت

قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن العلة في تعظيم المساجد فقال: إنما أمر بتعظيم المساجد؛ لأنها بيوت الله في الأرض.

٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى عن كليب الصيداوي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: مكتوب في التوراة: إن بيوتي في الأرض المساجد، فطوبى لمن تطهر في بيته ثم زارني في بيتي وحق المزور أن يكرم الزائر.

٣- حدثنا محمد بن الحسين بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن موسى بن بكر، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: إن الله أوحى إلى موسى إني منزل عليك من السماء ناراً فاسرج منها في بيت المقدس فقال: لما خرب بخت نصر البيت و ألقى فيه الكناسات اتخذ فيه حُشاً فشكت تلك البقعة إلى الله عز وجل فقالت: يا ربّ عمرتني بملائكتك و جعلتني بيتك و جعلت في مواضع خيار أنبيائك و رسلك و سلّطت عليّ مجوسياً يعبد النيران ففعل فيّ ما فَعَلَ.

قال: فأوحى الله عز وجل إليها إنما فعلت بك هذا ليعلم أهل القرى إنهم إذا عصوني كانوا عليّ أهون.

باب ٥

العلّة التي من أجلها لا يجوز الوقف على المسجد

١ - حدثنا جعفر بن علي عن أبيه، عن جدّه الحسن بن علي الكوفي عن العباس بن عامر، عن أبي الضحّاك عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له

امام صادق علیه السلام پرسیدم: علت تعظیم و بزرگداشت مساجد چیست؟
حضرت فرمودند: خداوند امر فرموده به تعظیم مساجد به خاطر آنکه آنها بیوت
خدا در زمین می باشند.

حدیث (۲)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین، از صفوان بن
یحیی، از کلیب صیداوی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت
فرمودند:

در تورات نوشته: خانه های من در زمین مساجد می باشند، پس خوشا به حال
کسی که در خانه اش خود را مطهر و پاکیزه ساخته سپس من را در خانه ام زیارت کند
و حق مزور آن است که زائر را اکرام نماید.

حدیث (۳)

محمد بن الحسین بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن
معروف، از موسی بن بکر، از حضرت ابی الحسن الاول علیه السلام، نقل کرده که آن جناب
فرمودند: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود: من آتش را از آسمان برای تو فرستادم پس
از آن در بیت المقدس روشن نما.

موسی علیه السلام عرض کرد: وقتی بخت نصر بیت المقدس را خراب نمود و در آن
زیاله ها را می ریخت و مردم در آن قضاء حاجت می کردند، آن مکان به خدای
عزوجل شکایت نمود و گفت: پروردگارا به وسیله فرشتگان مرا آباد کرده و بیت
خودت قرارم دادی و نیز جایگاه انبیاء و رسولانت مرا نمودی سپس مجوسی و
آتش پرستی را بر من مسلط کردی که بجا آورده با من آنچه بجا آورد.
خداوند متعال به آن وحی فرمود: من با تو این کار به خاطر آن نمودم که اهالی
شهر بدانند هرگاه نافرمانی مرا کنند خیلی بر من آسان است که آنها را به بلیات مبتلا
کنم.

باب پنجم

سر این که وقف بر مسجد نمودن جایز نیست

حدیث (۱)

جعفر بن علی، از پدرش، از جدش حسن بن علی کوفی، از عباس بن عامر، از
ابی الضحاک، از حضرت امام صادق علیه السلام راوی می گوید: محضر مبارکش عرضه

رجل أشتري دارا فبناها فبقيت عرصة فبناها بيت غلة أيوقفه على المسجد؟

قال: إنّ المجوس وقفوا على بيت النار.

باب ٦

العلّة التي من أجلها يُكره الصّوت

وانشاد الضالّة ويري المشاقص في المسجد

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد باسناده رفعه: إنّ رجلاً جاء إلى المسجد ينشد ضالّة له، فقال رسول الله ﷺ: قولوا له لارّد الله عليك فإنّها لغير هذا بنيت، قال: ورفع الصوت في المساجد يكره وإنّ رسول الله ﷺ مرّ برجل ييري مشاقص له في المسجد فنهاء وقال: إنّها لغير هذا بنيت.

٢- وبهذا الاسناد عن محمد بن أحمد عن الحسن بن موسى الخشاب عن علي بن أسباط عن بعض رجاله قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: جنّبوا مساجدكم الشراء والبيع والمجانين والصبيان والضالّة والأحكام والحدود ورفع الصوت.

باب ٧

العلّة التي في كسر أمير المؤمنين عليه السلام المحاريب

١- أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن يحيى الخزّاز عن طلحة بن زيد عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام

داشتم: مردی خانه‌ای خریده و آنرا ساخته و مقداری از زمین به صورت عرصه ماند که آنرا جایگاه نگهداری غله کرد آیا می‌تواند این جایگاه را وقف بر مسجد نماید؟

حضرت فرمودند: زرتشتیان بر آتشکده‌هایشان وقف می‌کنند (یعنی شما این کار را نکنید).

باب ششم

سزّ این که در مسجد صدا بلند کردن و از گمشده خبر دادن و

تراشیدن تیر مکروه می‌باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد باسنادش به طور مرفوعه نقل کرده که مردی آمد به مسجد و از مال گمشده خود خبر داد و خواست در صورت پیدا شدن به او ردّ کنند.

رسول خدا ﷺ فرمودند: به او بگویید: خدا گمشده‌ات را به تو ردّ نکند، مسجد برای غیر این بنا شده است، سپس راوی گفت: بلند کردن صدا در مساجد مکروه است و نیز رسول خدا ﷺ به مردی گذشتند که در مسجد تیر می‌تراشید، پس او را از این عمل نهی نموده و فرمودند: مسجد برای غیر این بنا شده است.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از حسن بن موسی خشاب از علی بن اسباط، از برخی رجالش نقل کرده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: بیع و شراء و دیوانگان و کودکان را از مساجد دور کنید و نیز گمشده‌ها را در مساجد تعریف نکرده و طلب ننمایید و همچنین در مساجد حکم نکرده و حدود جاری ننمایید و صدای خویش را در آنها بلند نکنید.

باب هفتم

سزّ خراب کردن امیرالمؤمنین علیه السلام محراب‌های مساجد را

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی خزّاز، از طلحه بن زید، از حضرت جعفر بن محمد از پدر

علل الشرايع / ج ٢ ٥٦
أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَكْسِرُ الْمُحَارِيبَ إِذَا رَأَاهَا فِي الْمَسَاجِدِ وَيَقُولُ: كَأَنَّهَا مَذَابِحُ
الْيَهُودِ.

باب ٨

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَجُوزُ أَنْ تَشْرَفَ الْمَسَاجِدُ

١ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ
عِيسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى مَسْجِدًا بِالْكُوفَةِ قَدْ شَرَفَ فَقَالَ: كَأَنَّهَا بَيْعَةٌ، وَ
قَالَ: إِنَّ الْمَسَاجِدَ لَا تَشْرَفُ تَبْنَى جَمًّا.

باب ٩

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَجِبُ عَلَى مَنْ أَخْرَجَ الْحِصَاةَ مِنَ

الْمَسْجِدِ أَنْ يَرُدَّهَا فِي مَكَانِهَا أَوْ فِي مَسْجِدٍ آخَرَ

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيهِ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ،
عَنْ أَبِيهِ، عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا أَخْرَجَ
أَحَدُكُمْ الْحِصَاةَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَلْيَرُدَّهَا مَكَانَهَا أَوْ فِي مَسْجِدٍ آخَرَ فَإِنَّهَا تَسْبِيحٌ.

بزرگوارش عليه السلام نقل کرده‌اند که امیرالمؤمنین عليه السلام محراب مساجد را در هر کجا که می‌دیدند خراب می‌کردند می‌فرمودند: گویا محارِب کشتارگاه‌های یهود می‌باشند.

باب هشتم

سز این‌که نباید بنای مساجد مُشرف به ساختمانهای
حوالی و اطرافش باشند

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی خزاز، از طلحة بن زید، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش عليه السلام نقل کرده که فرمودند:
علی عليه السلام در کوفه مسجدی را دیدند که بنائش به ساختمانهای اطراف مشرف بود، حضرت فرمودند: گویا این معبد یهود و نصاری است، مساجد را نباید مرتفع و بلند ساخت بلکه پست و کوتاه باید بنا نمود.

باب نهم

سز این‌که واجب است بر کسی که سنگریزه‌های مسجدی را
بیرون بیاورد دوباره به همانجا یا به مسجد دیگر بازگرداند

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از پدرش، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از وهب بن وهب، از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش نقل کرده که فرمودند:
هرگاه کسی سنگریزه‌های مسجدی را از آن بیرون آورد باید آنها را یا به همانجا و یا به مسجد دیگری بازگرداند زیرا سنگریزه‌ها تسبیح خدا می‌گویند^(۱).

۱- مرحوم مجلسی در کتاب بحار ج (۸۴) ص (۸) می‌فرماید:

ممکن است تسبیح سنگریزه‌ها کنایه از این باشد که آنها جزء مسجد هستند چه آنکه مسجد به خاطر آنکه محل عبادت است بر عظمت و جلال حق تعالی دلالت دارد پس به طور کلی مسجد با جمیع اجزایش حق تعالی را از آنچه لائق به او نیست تنزیه و تقدیس می‌کند.

و ممکن است کلمه «تسبیح» را به فتح باء خوانند یعنی سنگریزه‌ها از نجاسات و آنچه لائق به مسجد نیست منزّه می‌باشند و طبق این احتمال تسبیح باز کنایه از جزئیت می‌باشد.

باب ١٠

علة مد العنق في الركوع

١ - أخبرني علي بن حاتم قال حدثنا إبراهيم بن علي قال: حدثنا أحمد بن محمد الأنصاري قال: حدثنا الحسين بن علي العلوي عن أبي حكيم الزاهد عن أحمد بن عبد الله قال: قال رجل لأمير المؤمنين عليه السلام يا بن عمّ خير خلق الله ما معنى رفع يديك في التكبيرة الأولى؟ فقال عليه السلام قوله: الله أكبر - يعني الواحد الأحد الذي ليس كمثله شيء لا يقاس بشيء ولا يلتبس بالاجناس ولا يدرك بالحواس قال الرجل: ما معنى مدّ عنقك في الركوع؟ قال: تأويله، آمنت بوحدانيّتك ولو ضربت عنقي.

باب ١١

علة الرخصة في الجمع بين الصلاتين

١ - حدثنا الحسين بن أحمد بن أدريس رحمه الله عن أبيه قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم، عن اسحاق بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله صلّى الظهر والعصر في مكان واحد من غير علة ولا سبب فقال له عمر: - وكان أجراً القوم عليه - أحدث في الصلاة شيء؟

قال: لا ولكن أردت أن أوسع على أمّتي.

٢ - حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار، عن أبيه عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان عن عبد الملك القمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت أجمع بين الصلاتين من غير علة؟ قال: قد فعل ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وأراد التخفيف على أمّته.

باب دهم

سز کشیدن گردن در رکوع

حدیث (۱)

علی بن حاتم از ابراهیم بن علی، از احمد بن مختار انصاری از حسن بن علی علوی، از ابو حکیم زاهد از احمد بن عبدالله، وی می گوید: شخصی محضر امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای پسر عمّ بهترین مخلوق خدا، معنای بلند کردن دو دست در تکبیر اول چیست؟

حضرت فرمودند: معنای آن الالة کبر است و معنای الالة کبر آن است که خدا واحد و آخدی است که هیچ چیز مانندش نبوده و با هیچ چیز قیاس نشده و با اشیاء و اجناس مشته نگردیده و با حواس درک نمی شود. آن شخص عرضه داشت: این که گردن را در وقت رکوع می کشند معنایش چیست؟

حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: آمنت بوحدانیتک ولو ضربت عنقی (به وحدانیت تو ایمان آورده ام اگرچه گردن مرا بزنی).

باب یازدهم

سز رخصت در جمع نمودن بین دو نماز

حدیث (۱)

حسین بن احمد بن ادريس رحمة الله عليه، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحکم، از اسحاق بن عمّار، از مولانا حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز ظهر و عصر را بدون هیچ سببی در یکجا خواندند عمر که با جرئت ترین افراد بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود به حضرت عرض کرد: آیا درباره نماز حکمی نازل شده؟

حضرت فرمودند: خیر منتهی خواستم بر امتم توسعه بدهم.

حدیث (۲)

احمد بن محمد بن یحیی عطّار از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی: از محمد بن سنان، از عبدالملک القمی، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا بدون هیچ علت و سببی می توانم بین دو نماز جمع کنم؟ حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این کار را کردند و قصدشان تخفیف بر امت بود.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم، عن عبد الله بن بكير، عن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: صلّى رسول الله صلى الله عليه وآله بالناس الظهر والعصر حين زالت الشمس في جماعة من غير علة، و صلّى بهم المغرب والعشاء الآخرة بعد سقوط الشفق من غير علة في جماعة، وإِنما فعل ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله ليتّسع الوقت على أمّته.

٤ - حدّثنا علي بن عبد الله الورّاق و علي بن محمد بن الحسن القزويني المعروف بابن قبرة قالوا: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا العباس بن سعيد الأزرق قال: حدّثنا زهير بن حرب عن سفيان بن عيينة عن أبي الزبير عن سعيد ابن جبير عن ابن عباس قال: جمّع رسول الله صلى الله عليه وآله بين الظهر والعصر من غير خوف ولا سفر، فقال: أراد أن لا يخرج على أحد من أمّته.

٥ - حدّثنا علي بن عبد الله الورّاق و علي بن محمد بن الحسن المعروف بابن قبرة القزويني قالوا: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا العباس بن سعيد الأزرق قال حدّثنا ابن عون بن سلام الكوفي عن وهب بن معاوية الجعفي عن أبي الزبير عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس: مثله.

٦ - حدّثنا علي بن عبد الله الورّاق و علي بن محمد بن الحسن القزويني قالوا: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمد بن عبد الله بن أبي خلف قال: حدّثنا أبو يعلى بن الليث أخو محمد بن الليث والي قم قال: حدّثنا ابن جعفر المخزومي عن داود بن قيس الفراء، عن صالح مولى التوأمة، عن ابن عباس:

أن رسول الله جمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء من غير مطرٍ ولا سَفَرٍ قال: فقيل لابن عباس، ما أراد به؟ قال أراد التوسع لأُمّته.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن بکیر، از زراره، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگامی که آفتاب به زوال رفت نماز ظهر و عصر را با جماعت بدون هیچ علت و سببی خواندند و بین آن دو فاصله نیانداختند چنانچه نماز مغرب و عشاء را پس از سقوط شفق جماعه بجا آورده و بدون هیچ سببی بین آن دو فاصله نگذاردند و سر این کار آن بود که حضرت خواستند وقت بر امت توسعه داشته باشند.

حدیث (۴)

علی بن عبدالله و راق و علی بن محمد بن الحسن القزونی معروف به ابن قبره از سعد بن عبدالله، از عباس بن سعید ازرق از زهیر بن حرب از سفیان بن عیینه، از ابی الزبیر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس، وی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بین نماز ظهر و عصر بدون هیچ خوفی و بدون این که در سفر باشند جمع فرمودند، سپس وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مقصودشان از این کار این بود که بر امتش حرج و مشقتی پیش نیاید.

حدیث (۵)

علی بن عبدالله و راق و علی بن محمد بن الحسن معروف به ابن قبره قزونی از سعد بن عبدالله از عباس بن سعید ازرق از ابن عون بن سلام کوفی، از وهب بن معاویه جعفی، از ابی زبیر از سعید بن جبیر، از ابن عباس مثل روایت چهارم را نقل کرده است.

حدیث (۶)

علی بن عبدالله و راق و علی بن محمد بن الحسن القزونی از سعد بن عبدالله از محمد بن عبدالله بن ابی خلف از ابویعلی بن الکیث برادر محمد بن الکیث والی قم از عون بن جعفر مخزومی، از داود بن قیس فراء از صالح مولی با هم، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون این که بارانی بیاید و یا در سفر باشند بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء جمع فرمودند:

راوی گفت: به ابن عباس گفته شد: مقصود پیامبر از این کار چه بود؟ ابن عباس گفت: آن بود که بر امت خود توسعه دهند.

٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو خَيْثَمَةَ زَهْرِي بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ لَيْثٍ عَنْ طَاوُسٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ.

٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ الْقَزْوِينِي قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَزْرَقُ قَالَ: حَدَّثَنَا سُؤْدَةُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَنْبَارِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ الْجُمَحِيِّ عَنْ الْحَكَمِ بْنِ أَبَانَ عَنْ عِكْرَمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ عَنْ نَافِعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ مَقِيمًا غَيْرَ مُسَافِرٍ جَمْعًا وَ تَمَامًا.

باب ١٢

العلّة التي من أجلها يجهر بالقراءة في صلاة الظهر
يوم الجمعة و صلاة المغرب والعشاء الآخرة و الغداة
ولا يجهر في الظهر والعصر في سائر الأيام، والعلّة
التي من أجلها صار التسبيح في الركعتين
الأخيرتين أفضل من القراءة

١ - حَدَّثَنَا حمزة بن محمد العلوي رحمه الله قال: أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسن بن خالد عن محمد بن حمزة قال: قلت لأبي عبد الله ﷺ: لأيّ علّة يجهر في صلاة الفجر و صلاة المغرب و صلاة العشاء الآخرة و سائر الصلوات مثل الظهر والعصر لا يجهر فيها ولأيّ علّة صار التسبيح في الركعتين الأخيرتين أفضل من القراءة؟

قال: لأنّ النبي ﷺ لما أُسْرِيَ به إلى السماء كان أوّل صلاة فرضها الله عليه صلاة الظهر يوم الجمعة فأضاف الله تعالى إليه الملائكة تصلي خلفه و أمر الله عزّ وجلّ نبيّه أن يجهر بالقراءة ليبيّن لهم فضله ثم، افترض عليه العصر ولم يصف إليه أحداً من الملائكة و أمره أن يخفي القراءة

حدیث (۷)

علی بن عبدالله وراق، از ابو خثیمه زهیر بن حرب از اسماعیل بن علیه، از لیث، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ در سفر و حضر بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء جمع نمودند.

حدیث (۸)

علی بن عبدالله وراق و علی بن محمد الحسن القزوی از سعد بن عبدالله از عباس بن سعید از رقی از سدید بن سعید انباری از محمد بن عثمان از جمعی، از حکم بن ابان، از عکرمه، از ابن عباس و از نافع از عبدالله عمر نقل شده نبی اکرم ﷺ با این که در مدینه مقیم بوده و مسافر نبودند نمازشان را جمع و تمام خواندند.

باب دوازدهم

سر این که در نماز ظهر روز جمعه و نماز مغرب و عشاء و نماز صبح قرائت را بلند باید خواند ولی نماز ظهر و عصر سایر ایام را آهسته باید خواند و علت این که تسبیح در دو رکعت آخر افضل از قرائت می باشد

حدیث (۱)

حمزه بن محمد علوی رحمه الله از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسن بن خالد، از محمد بن حمزه نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض نمودم: برای چه در نماز فجر و مغرب و عشاء قرائت بلند خوانده می شود و سایر نمازها مثل ظهر و عصر ایام را بلند نمی خوانند؟ و برای چه تسبیح در دو رکعت آخر افضل و برتر از قرائت می باشد؟ حضرت فرمودند: به خاطر آنکه وقتی نبی اکرم ﷺ را به آسمان بردند اولین نمازی که حق تعالی بر آن سرور واجب نمود نماز ظهر روز جمعه بود پس از آن حق تبارک و تعالی فرشتگان را به آن جناب افزود و آنها پشت سر حضرتش به نماز ایستادند، باری حق عزوجل به نبی گرامیش امر فرمود که قرائت نماز را بلند بخواند تا بر فرشتگان فضل و برتریش نسبت به آنها معلوم و آشکار گردد و پس از نماز ظهر، نماز عصر را بر پیامبر فرض و واجب گردانید، در هنگام خواندن آن احدی از فرشتگان را خداوند عزاسمه به پیامبرش نیفزود و به او امر نمود که قرائت را مخفی

لأنه لم يكن ورائه أحد ثم افترض عليه المغرب ثم أضاف إليه الملائكة فأمره بالإجهار وكذلك العشاء الآخرة، فلما كان قرب الفجر افترض الله تعالى عليه الفجر فأمره بالإجهار ولبين للناس فضله كما بين للملائكة فلهذه العلة يجهر فيها، فقلت: لأي شيء صار التسبيح في الأخيرتين أفضل من القراءة؟

قال: لأنه لما كان في الأخيرتين ذكر ما يظهر من عظمة الله عز وجل فدهش وقال: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر فذلك العلة صار التسبيح أفضل من القراءة.

باب ١٣

العلة التي من أجلها يجهر في

صلاة الفجر دون غيرها من صلوات النهار

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن علي بن بشار عن موسى عن أخيه، عن علي بن محمد عليه السلام أنه أجاب في مسائل يحيى بن أكرم القاضي أما صلاة الفجر وما يجهر فيها بالقراءة وهي من صلاة النهار وإنما يجهر في صلاة الليل قال: جهر فيها بالقراءة؛ لأن النبي صلى الله عليه وسلم كان يغلس فيها لقربها بالليل.

باب ١٤

العلة التي من أجلها تُصلى المغرب في السفر

والحضر ثلاث ركعات و سائر الصلوات ركعتين ركعتين

١- أخبرني علي بن حاتم فيما كتب إلي قال: أخبرنا القاسم بن محمد قال: حدثنا حمدان بن الحسين عن الحسن بن إبراهيم يرفعه إلى محمد بن مسلم قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام : لأي علة تُصلى المغرب في السفر والحضر ثلاث ركعات

و آهسته بخواند زیرا پشت سر آن جناب کسی نبود و پس از آن نماز مغرب را بر او واجب کرد و سپس فرشتگان را به آن حضرت افزود پس امر کرد که قرائت این نماز را نیز بلند بخواند و همچنین در نماز عشاء، و وقتی نزدیک طلوع فجر رسید نماز صبح را حق تبارک و تعالی بر حضرتش فرض نمود و امر کرد که آن را نیز بلند بخواند تا فضل او بر دیگران معلوم گردد همان طوری که بر فرشتگان معلوم گردید و به همین خاطر نماز صبح را باید بلند خواند.

راوی می گوید: محضرش عرض کردم: برای چه تسبیح در دو رکعت اخیر افضل از قرائت است؟ حضرت فرمودند: زیرا وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دو رکعت اخیر متذکر عظمت حق عزوجل شد وحشت و هراس او را گرفت و فرمود: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر و به همین خاطر تسبیح از قرائت افضل و برتر گشت.

باب سیزدهم

سز این که تنها در نماز صبح باید قرائت را بلند خواند

نه در نمازهای روزانه دیگر

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از علی بن بشار، از موسی، از برادرش، از حضرت علی بن محمد طیالیه حضرت در ضمن جوابهای سؤالات یحیی بن اکثم قاضی فرمودند: اما نماز صبح با این که از نمازهای نهاریه و روزانه محسوب می شود با این حال قرائت در آن را بلند می خوانند جهتش آن است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله قرائت در آن را بلند می خواندند زیرا این نماز به شب نزدیک است

باب چهاردهم

سز این که چرا نماز مغرب در سفر و حضر سه رکعت خوانده

می شود و سایر نمازها در سفر دو رکعت دو رکعت می باشند

حدیث (۱)

علی بن حاتم در مکتوبی که به من نوشت گفت: قاسم بن محمد از حمدان بن الحسین، از حسن بن ابراهیم مرفوعاً تا محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه نماز مغرب در سفر و حضر سه رکعت

وسائر الصلوات ركعتين؟

قال: لأنَّ رسول الله ﷺ فرض عليه الصَّلاة مثنى مثنى وأُضاف إليها رسول الله ﷺ ركعتين ثمَّ نقص من المغرب ركعة ثمَّ وضع رسول الله ﷺ ركعتين في السفر وترك المغرب وقال: إنِّي استحي أن أنقص منها مرَّتين، فلذلك العلة تصلَّى ثلاث ركعات في الحضر والسفر.

باب ١٥

العلة التي من أجلها لا تقصير

في صلاة المغرب ونوافلها في السفر والحضر

١ - حدَّثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار عن أبيه قال: حدَّثني أبو محمد العلوي الدينوري بإسناده رفع الحديث إلى الصادق عليه السلام قال: قلت له: لِمَ صارت المغرب ثلاث ركعات وأربعاً بعدها ليس فيها تقصير في حضر ولا سفر؟

فقال: إنَّ الله عزَّ وجلَّ أنزل على نبيِّه ﷺ لكلِّ صلاة ركعتين في الحضر فأضاف إليها رسول الله ﷺ لكلِّ صلاة ركعتين في الحضر وقصَّر فيها في السفر إلا المغرب والغداة فلَمَّا صلَّى المغرب بلغه مولد فاطمة عليها السلام فأضاف إليها ركعة شكراً لله عزَّ وجلَّ، فلما أن ولد الحسن عليه السلام أضاف إليها ركعتين شكراً لله عزَّ وجلَّ فلما أن ولد الحسين عليه السلام أضاف إليها ركعتين شكراً لله عزَّ وجلَّ فقال: للذكر مثل حظ الأنثيين فتركها على حالها في الحضر والسفر.

باب ١٦

العلة التي من أجلها تُركت صلاة الفجر على حالها

أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن

خوانده می شود ولی سایر نمازها دو رکعت می باشند؟
 حضرت فرمودند: زیرا نماز بر رسول خدا ﷺ دو رکعت، دو رکعت واجب گردید و آن سرور به آنها دو رکعت اضافه فرمود و مجموع چهار رکعت گردید، سپس از نماز مغرب یک رکعت کاستند و نیز در سفر از هر کدام دو رکعت کم نمودند ولی مغرب را به همان حال سه رکعت باقی گذارده و فرمودند:
 من حیاء می کنم در نماز مغرب دوبار بکاهم و به خاطر همین جهت نماز مغرب در حضر و سفر سه رکعت خوانده می شود.

باب پانزدهم

سز این که در نماز مغرب و نوافل آن در سفر و حضر تقصیر

نمی باشد

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش از ابو محمد علوی دینوری باسنادش حدیث را مرفوعاً از امام صادق علیه السلام نقل کرده، راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرضه داشتیم: برای چه نماز مغرب سه رکعت و نوافلی که بعدش می خوانند چهار رکعت بوده و در سفر و حضر شکسته نمی شوند؟

حضرت فرمودند: خداوند عزوجل حکم نماز در حضر را بر پیامبر اکرم این طور نازل فرمود که هر نمازی را دو رکعت بخواند پس آن حضرت به هر نمازی در حضر دو رکعت افزوده و در سفر آنها را قصر نمودند مگر نماز مغرب و صبح و زمانی که نماز مغرب را خواندند خبر میلاد حضرت فاطمه سلام الله علیها به سمع مبارکش رسید به جهت شکر و سپاس از خدای عزوجل یک رکعت به آن افزودند و هنگامی که حضرت حسن مجتبی سلام الله علیه متولد شدند به خاطر تشکر از خدای مهربان دو رکعت بعد از آن اضافه نمودند و پس از متولد گردیدن حضرت امام حسین علیه السلام به شکرانه این عطیه الهی دو رکعت دیگر به آن اضافه کرده و فرمودند: برای مذکر مانند دو نصیب مؤنث ملاحظه می گردد و پس از آن در سفر و حضر نماز مغرب و این چهار نافله بعدش را به حال خود گذاردند.

باب شانزدهم

سز این که نماز صبح به حال خود گذارده شده و در سفر

و حضر به همین حال می باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن

محبوب قال: حدثنا هشام بن سالم، عن أبي حمزة، عن سعيد عن المسيب قال: سألت علي بن الحسين عليه السلام فقلت له: متى فرضت الصلاة على المسلمين على ما هم اليوم عليه؟

قال: فقال: بالمدينة حين ظهرت الدعوة وقوي الاسلام وكتب الله عز وجل على المسلمين الجهاد زاد رسول الله صلى الله عليه وآله في الصلاة سبع ركعات: في الظهر ركعتين وفي العصر ركعتين وفي المغرب ركعة وفي العشاء الآخرة ركعتين، وأقر الفجر على ما فرضت بمكة؛ لتعجيل عروج ملائكة الليل إلى السماء ولتعجيل نزول ملائكة النهار إلى الأرض فكان ملائكة النهار و ملائكة الليل يشهدون مع رسول الله صلى الله عليه وآله صلاة الفجر فلذلك قال الله تعالى: (و قرآن الفجر إن قرآن الفجر كان مشهوداً)^(١) ليشهده المسلمون وليشهده ملائكة النهار و ملائكة الليل.

باب ١٧

العلّة التي من أجلها يقوم المأموم

عن يمين الإمام إذا كان المأموم واحداً

١ - أخبرني علي بن حاتم قال: أخبرني القاسم بن محمد قال: حدثنا حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن أحمد بن رباط، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: لأيّ علّة إذا صلى اثنان صار التابع على يمين المتبوع؟ قال: لأنّه أمامه و طاعته للمتبوع وإنّ الله تبارك و تعالى جعل أصحاب اليمين المطيعين فهذه العلّة يقوم على يمين الإمام دون يساره.

باب ١٨

علّة الجماعة

١ - حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رحمه الله قال: حدثني أبي قال: حدثنا محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن الحسين عن ذبيان بن حكيم الأزدي عن موسى التميمي عن ابن

١- سورة الإسراء، آية (٧٨)

محبوب از هشام بن سالم از ابو حمزه، از سعید، از مسیب نقل کرده که وی گفت:
از حضرت علی بن الحسین علیه السلام سؤال کردم: نمازی که امروز مسلمین آن را به این
کیفیت می خوانند در چه زمانی برایشان واجب گردید؟
حضرت فرمودند: در مدینه وقتی دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علنی گردید و اسلام
قوت گرفت و خداوند متعال جهاد را بر مسلمین واجب گردانید، رسول خدا صلی الله علیه و آله
هفت رکعت به نمازها اضافه کردند به این کیفیت: دو رکعت به ظهر، دو رکعت به
عصر، یک رکعت به مغرب و دو رکعت به عشاء و نماز صبح را به همان حالی که در
مکه نازل شده بود باقی گذاردند تا فرشتگان شب در عروج آسمان و فرشتگان روز
در نزول به زمین شتاب نمایند، پس بدین ترتیب فرشتگان روز و شب با رسول
خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را حاضر و شاهد بودند و به همین خاطر حق تعالی فرمود:
قرآن الفجر، ان قران الفجر کان مشهوداً (نماز صبح را بجا آور که آن به حقیقت
مشهود نظر فرشتگان روز و شب است) تا مسلمانان و فرشتگان روز و شب آن را
حاضر گردند.

باب هفدهم

سز این که وقتی مأوم یک نفر بود طرف راست امام می ایستد

حدیث (۱)

علی بن حاتم^(۱)، از قاسم بن محمد، از حمدان بن الحسین، از حسین بن ولید، از
احمد بن رباط، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید: محضر مبارکش عرض
کردم: برای چه وقتی دو نفر با هم نماز می خوانند تابع (مأوم) باید سمت راست
متبوع (امام) بایستد؟
حضرت فرمودند: زیرا متبوع جلو او قرار دارد و اطاعت از فرد جلو حقی است
متعلق به او و از طرفی حق تعالی مطیعین را اصحاب یمین و اهل نجات قرار داده
است لذا به خاطر این علت مأوم در سمت راست امام می ایستد نه چپ او.

باب هجدهم

سز تشریع شدن جماعت در نماز

حدیث (۱)

حسین بن احمد بن ادريس رحمه الله علیه از پدرش، از محمد بن علی بن
محبوب، از محمد بن حسین، از ذبیان بن حکیم ازدی، از موسی نمیری، از ابن

۱- علی بن حاتم بن ابی حاتم القزوینی، نجاشی فرموده که وی نقه است ولی از ضعف، نقل می کند و مرحوم
شیخ طوسی درباره اش فرموده: که وی دارای کتب کثیر و نیکویی می باشد

أبي يعفور عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنما جعل الجماعة والاجتماع إلى الصلاة لكي يعرف من يصلي ممن لا يصلي ومن يحفظ مواقيت الصلاة ممن يضع ولو لا ذلك لم يمكن أحداً ليشهد على أحد بصلاح لأن من لم يصل في جماعة فلا صلاة له بين المسلمين، لأن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: لا صلاة لمن لم يصل في المسجد مع المسلمين إلا من علة.

باب ١٩

العلة التي من أجلها لا يقرأ خلف الإمام

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، وأحمد بن إدريس جميعاً قالوا: حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الصلاة خلف الإمام أيقراً خلفه؟ قال: أما الصلاة التي لا يجهر فيها بالقراءة فإن ذلك جعل إليه ولا يقرأ خلفه وأما الصلاة التي يجهر فيها بالقراءة، فإنما أمر بالجهر لينصت من خلفه، فإن سمعت فانصت وإن لم تسمع القراءة فاقراً.

باب ٢٠

العلة التي من أجلها لا يصلي خلف السفیه والفاسق

١- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن

ابی یعفور، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: جماعت و اجتماع نمودن برای انجام نماز به خاطر این جهت مشروع و جعل گردید تا نمازگذار از تارک آن و کسی که رعایت و حفظ اوقات نماز را نموده از مضییع آن ممتاز گردد و اگر جماعت نبود برای احدی ممکن نبود که در حق دیگری بتواند شهادت به صلاح و خوبی دهد، زیرا کسی که نمازش را با جماعت نخواند پس بین مسلمین نمازی برای او نیست چه آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که در مسجد نمازش را با مسلمانان نخواند نمازش، نماز نیست مگر آنکه سبب و علتی داشته باشد.

باب نوزدهم

سر این که مأوم پشت سر امام نباید قرائت بخواند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله و احمد بن ادریس ^(۱) جمیعاً از محمد بن عبد الجبار ^(۲)، از صفوان بن یحیی ^(۳)، از عبدالرحمن بن حجاج ^(۴) نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: آیا در نمازی که مأوم پشت سر امام می خواند می تواند قرائت را بخواند؟

امام علیه السلام فرمودند: اما نمازهایی که باید آهسته خوانده شوند حکم آن است که اختیار با مأوم است اگر خواست بخواند و اگر هم نخواست نخواند منتهی اگر قرائت را نخواند بهتر است و اما نمازهایی که بلند خوانده می شوند، امام جماعت امر شده که قرائتش را بلند بخواند تا آنکه پشت سر او هستند سکوت کنند و نخوانند لذا اگر صدای امام را شنیدی سکوت کن و الا قرائت را بخوان.

باب بیستم

سر این که نمی توان پشت سر سفیه و فاسق نماز خواند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن

۱- احمد بن ادریس، ابوعلی الاشعری قمی، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی ثقة بوده و از فقهاء امامیه است، کنیز الحدیث و صحیح الزوایه می باشد. فوت آن جناب سنه ۳۰۶ هجری است.

۲- محمد بن عبد الجبار قمی ثقة می باشد.

۳- صفوان بن یحیی البجلي، بفرموده مرحوم شیخ در فهرست و علامه در خلاصه وی ثقة و از وجوه شیعه می باشد.

۴- عبدالرحمن بن الحجاج البجلي وی استاد صفوان بن یحیی بوده و در ابتداء مذهب کیسانیه را داشته ولی پس از شهادت امام هفتم علیه السلام رجوع به حق می نماید و محضر مبارک حضرت ثامن الحجج علیه السلام می رسد به فرموده مرحوم علامه در خلاصه ثقة و ثبت و از وجوه امامیه است.

معروف عن محمد بن سنان عن طلحة بن زيد قال: حدثنا نور بن غيلان عن أبي ذر رحمة الله عليه قال: إن إمامك شفيحك إلى الله تعالى، فلا تجعل شفيحك إلى الله سفيهاً ولا فاسقاً.

٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن الهيثم بن أبي مسروق عن الحسن بن محبوب عن علي بن رثاب عن أبي عبيدة قال: بعضنا سأل أبا عبد الله عن القوم من أصحابنا يجتمعون فتحضر الصلاة فيقول بعضهم لبعض: تقدّم يا فلان، فقال: قال رسول الله ﷺ يتقدّم من القوم أقرأهم للقرآن فإن كانوا في القراءة سواء فأقدمهم هجرة، فإن كانوا في الهجرة سواء فأكبرهم سنّاً فإن كانوا في السنّ سواء فليؤمّمهم أعلمهم بالسنة و أفقههم في الدين، ولا يتقدّم أحدكم الرجل في منزله، ولا صاحب سلطان في سلطانه.

وروي في حديث آخر: فإن كانوا في السنّ سواء فأصبحهم وجهاً.

٣- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد يرفعه عن علي بن سليمان عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: إن سرّكم أن تزكّوا صلاتكم فقدّموا خياركم.

٤ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ﷺ قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار عن أيّوب بن نوح

معروف، از محمد بن سنان، از طلحه بن زید از نور بن غیلان، از ابی ذر رحمة الله علیه نقل کرده که ایشان گفتند:

امام تو شفاعت را نزد خدا خواهد نمود، پس هرگز شفیع خود نزد خدا را سفیه و فاسق قرار مده.

حدیث (۲)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از هیثم بن ابی مسروق^(۱)، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب از ابی عبیده نقل کرده که وی گفت: بعضی از دوستان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال کرد و عرضه داشت: گروهی از اصحاب و یاران اجتماع کرده اند و وقت نماز حاضر می شود بعضی به برخی دیگر پیشنهاد می کنند که فلانی جلو بایست تا با تو نماز بگذاریم، این چه صورت دارد؟ حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

در میان جماعت هر کدام که قرآن را بهتر قرائت می کنند جلو ایستاده و امام جماعت شود و اگر تمام از این نظر با هم مساوی بودند آن کسی که از دیگران زودتر از بلاد کفر هجرت کرده و به بلاد اسلامی وارد گردیده است امام شود و اگر در هجرت با هم مساوی باشند هر کس که سنش از دیگران بیشتر است امام گردد و اگر همگی در سن با هم مساوی بودند هر کدام که به سنّت و احکام اعلم است و افقه از دیگران می باشد امام گردد و اگر در منزل یکی از شما اجتماعی شد غیر از صاحب منزل دیگری جلو نایستد چنانچه در محل قدرت و سلطنت کسی اگر جماعتی فراهم شد غیر از صاحب سلطنت دیگری جلو نایستد.

و در حدیث دیگر این طور روایت شده:

اگر جملگی در سن با هم مساوی بودند هر کدام که زیباروی تر است جلو بایستد.

حدیث (۳)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد مرفوعاً از علی بن سلیمان، از عبدالله بن سنان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر دوست دارید که نمازتان مورد قبول واقع شود بهترین افراد از میان خود را در نماز مقدم قرار دهید.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن الحسن الصفار، از ایوب بن نوح،

۱- هیثم بن ابی مسروق، مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن بلکه ثقة می باشد.

عن العباس بن عامر عن داود بن الحصين عن سفيان الحريري عن العزمي عن أبيه رفع الحديث إلى النبي ﷺ قال: من أمّ قوماً وفيهم من هو أعلم منه لم يزل أمرهم إلى سفال إلى يوم القيامة.

باب ٢١

العلّة التي من أجلها لا يجوز الصلاة في السبخة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن داود بن الحصين بن السري قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لم حرم الله الصلاة في السبخة؟ قال: لأنّ الجبهة لا تتمكّن عليها. قلت: وإن كانت الأرض مستوية؟ قال: لا بأس.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار عن يعقوب بن يزيد، عن صفوان بن يحيى عن عبد الله بن مسكان عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الصلاة في السبخة فكّرّه لأنّ الجبهة لا تقع مستوية عليها. فقلنا: فإن كانت أرضاً مستوية؟ قال: لا بأس.

باب ٢٢

العلّة التي من أجلها لا يجوز للأغلف أن يؤمّ الناس

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبي الجوزاء

از عباس بن عامر از داود بن حصین، از سفیان حریزی، از عزمی، از پدرش مرفوعاً تا نبی اکرم ﷺ حدیث را نقل کرده، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: کسی که امام جماعتی گردد و در میان آن جماعت شخصی اعلم از وی باشد کار آن جماعت تا روز قیامت به زوال و انحطاط می‌گراید.

باب بیست و یکم

سر این که خواندن نماز روی زمین شوره‌زار جایز نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحکم، از ابان بن عثمان، از داود بن حصین بن سری، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه خداوند متعال خواندن نماز روی زمین شوره‌زار را حرام فرموده؟

حضرت فرمودند: زیرا پیشانی روی این زمین تمکن پیدا نمی‌کند. عرض کردم: اگر زمین هموار و صاف باشد چطور؟ فرمودند: در این صورت اشکالی ندارد.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی از عبدالله بن مسکان، از حلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حلبی می‌گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: آیا خواندن نماز روی زمین شوره‌زار چه حکمی دارد؟

فرمود: مکروه است زیرا پیشانی روی آن به طور مستوی و صاف واقع نمی‌شود. عرض کردم: اگر زمین مستوی و هموار باشد چطور؟ فرمود: اشکالی ندارد.

باب بیست و دوم

سر این که مرد ختنه نشده نمی‌تواند امام جماعت باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از ابی الجوزاء^(۱)

۱- نام او منبه بن عبدالله است، به فرموده مرحوم علامه در خلاصه و نجاشی در رجال وی صحیح الحدیث و ثقة می‌باشد.

قال: الأغلف لا يؤمّ القوم وإن كان أقرأهم لأنه ضيع من السنة أعظمها ولا تقبل له شهادة ولا يصلى عليه إذا مات إلا أن يكون ترك ذلك خوفاً على نفسه.

باب ٢٣

العلة التي من أجلها صارت الصلاة الفريضة والسنة
في اليوم واللييلة خمسين ركعة

١ - أبي رحمه الله قال حدثنا محمد بن يحيى " طار عن محمد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن اسحاق عن محمد بن الحسن بن شمون عن أبي هاشم الخادم قال: قلت لأبي الحسن الماضي عليه السلام: لِمَ جُعِلَت الصلاة الفريضة والسنة خمسين ركعة لا يزداد فيها ولا ينقص منها؟ قال: لأنّ ساعات الليل اثنتا عشرة ساعة و في ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ساعة. و ساعات النهار اثنتا عشرة ساعة فجعل لكل ساعة ركعتين و ما بين غروب الشمس إلى سقوط الشفق غسق فجعل للغسق ركعة.

باب ٢٤

العلة التي من أجلها وضعت النوافل

١ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن عثمان بن عبد الملك عن أبي بكر قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: أتدري لأي شيء وُضِعَ التّطَوُّع؟ قلت ما أدري جعلت فداك.

نقل کرده که وی گفت: مرد ختنه نشده امام جماعت برای دیگران نشود اگرچه قرائتش از همه بهتر باشد زیرا وی بزرگترین سنت را ضایع نموده و شهادتش به همین خاطر مقبول نبوده و وقتی از دنیا برود بر جنازه‌اش نماز نباید خواند مگر آنکه ترک ختان به خاطر این باشد که بر نفس خود خوف از آن داشته مثلاً احتمال قوی می‌داد در صورت اقدام به ختان تلف شود.

باب بیست و سوم

سز این که نمازهای واجب و مستحب در شبانه روز پنجاه

رکعت می‌باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابراهیم بن اسحاق^(۱)، از محمد بن الحسن بن شمون^(۲) از ابوهاشم خادم، وی گفت: محضر ابوالحسن ماضی (امام هفتم) علیه السلام عرض کردم: برای چه نمازهای واجب و مستحب پنجاه رکعت بوده نه زیاده و نه کمتر از آن می‌باشند؟

حضرت فرمودند: برای این است که ساعات شب دوازده ساعت و مابین طلوع فجر و طلوع آفتاب یک ساعت و ساعات روز نیز دوازده ساعت می‌باشد و حق تعالی برای هر ساعت دو رکعت نماز قرار داده که مجموعاً پنجاه رکعت می‌باشد و مابین غروب آفتاب تا سقوط شفق ظلمت است که برای آن نیز یک رکعت نماز منظور گردیده است.

باب بیست و چهارم

سز مشروع شدن نوافل

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحکم، از عثمان بن عبدالملک، از ابوبکر، وی می‌گوید: حضرت ابوجعفر علیه السلام به من فرمودند: آیا می‌دانی برای چه نماز تطوع و نافله مشروع گردیده؟ عرض کردم: فدایت شوم نمی‌دانم.

۱. ابراهیم بن اسحاق النهاوندی وی به فرموده نجاشی و شیخ در فهرست و علامه در خلاصه ضعیف می‌باشد

۲. محمد بن الحسن بن شمون بصری، وی ابتداء واقفی بود سپس غالی شد، بهر صورت ضعیف می‌باشد

قال: إِنَّهُ تَطَوُّعٌ لَكُمْ وَ نَافِلَةٌ لِلنَّبِيِّاءِ. أَوْ تَدْرِي لِمَ وُضِعَ التَّطَوُّعُ؟
قلت: لَا أَدْرِي جُعِلَتْ فِدَاكَ.

قال: لِأَنَّهُ إِنْ كَانَ فِي الْفَرِيضَةِ نَقْصَانٌ قُضِيََتِ النَّافِلَةُ عَلَى الْفَرِيضَةِ حَتَّى تَتِمَّ، إِنْ أَلَّهِ تَعَالَى يَقُولُ لِنَبِيِّهِ ﷺ: (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ) (١).
٢- أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: إِنْ الْعَبْدُ لِيَرْفَعَ لَهُ مِنْ صَلَاتِهِ نِصْفَهَا أَوْ ثُلُثَهَا أَوْ رُبْعَهَا أَوْ خُمْسَهَا وَمَا يَرْفَعُ لَهُ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ وَإِنَّمَا أَمَرُوا بِالنَّوَافِلِ لِتَتِمَّ لَهُمْ بِهَا مَا نَقَصُوا مِنَ الْفَرِيضَةِ.

٣- أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: لِأَيِّ عِلَّةٍ أَوْجِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَاةَ الزَّوَالِ ثَمَانٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَ ثَمَانٍ قَبْلَ الْعَصْرِ، وَلِأَيِّ عِلَّةٍ رَغَبَ فِي وَضِئِ الْمَغْرَبِ كُلِّ الرِّغْبَةِ وَلِأَيِّ عِلَّةٍ أَوْجِبَ الْأَرْبَعَ رَكَعَاتِ مِنْ بَعْدِ الْمَغْرَبِ وَلِأَيِّ عِلَّةٍ كَانَ يَصَلِّي صَلَاةَ اللَّيْلِ فِي آخِرِ اللَّيْلِ وَلَا يَصَلِّي فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ؟

قال: لِتَأْكِيدِ الْفَرَائِضِ؛ لِأَنَّ النَّاسَ لَوْ لَمْ تَكُنْ صَلَاتُهُمْ إِلَّا أَرْبَعَ رَكَعَاتِ الظُّهْرِ لَكَانُوا مُسْتَخَفِّينَ بِهَا حَتَّى كَادَ يَفُوتُهُمُ الْوَقْتُ فَلَمَّا كَانَ شَيْئاً غَيْرَ الْفَرِيضَةِ

حضرت فرمودند: این نماز تطوع و مستحب است برای شما و فریضه زائد می باشد برای انبیاء علیهم السلام آیا می دانی چرا تطوع مشروع گردید؟
عرض کردم: فدایت شوم نمی دانم.

حضرت فرمودند: برای این مشروع شده که اگر در نمازهای واجب نقصانی باشد نافله بر فریضه خوانده شده و اداء می گردد تا آنرا تکمیل و تتمیم نماید، حق تعالی به نبی مکرمش ﷺ می فرماید:

و من اللیل فتهجد به نافله لك (مقداری از شب را بیدار و متهجد باش و نماز شب خاص تو است، باشد که خدایت تو را به مقام محمود «شفاعت» مبعوث گرداند).

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم، وی می گوید: حضرت ابو عبدالله علیهما السلام فرمودند: بسا نماز بنده نصف یا ثلث و یا ربع و یا خمسش بالا می رود و بالا نمی رود از نماز مگر همان مقداری که بنده آنرا با حضور قلب خوانده و انجام داده فلذا بندگان مأمور شده اند به خواندن نوافل تا بدین ترتیب نقائص از فرائض خود را تتمیم و تکمیل کنند.

حدیث (۳)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از عبدالله بن حماد، از عبدالله بن سنان، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام، وی گفت: محضر مبارک امام علیا علیه السلام عرض کردم: برای چه رسول خدا ﷺ قبل از فریضه ظهر هشت رکعت نماز و قبل از فریضه عصر نیز هشت رکعت دیگر واجب فرمود^(۱) و چرا آن حضرت در وضوء مغرب ترغیب کامل می فرمود و نیز چرا آن حضرت چهار رکعت نماز بعد از فریضه مغرب واجب فرمود و چرا نماز شب را در آخر شب می خواندند نه در ابتداء آن؟

حضرت فرمودند: مشروع نمودن نوافل به خاطر تأکید فرائض می باشد چه آنکه اگر نماز مردم فقط همان چهار رکعت ظهر می بود قطعاً به آن استخفاف می کردند به حدی که بسا وقت می گذشت و آنرا انجام نمی دادند ولی وقتی غیر از فریضه نماز

۱- مقصود از «وجوب» استحباب مؤکد است و به فرموده مرحوم مجلسی این استعمال در اخبار شایع می باشد.

اسرعوا إلى ذلك لكثرتة، وكذلك التي من قبل العصر ليسرعوا إلى ذلك لكثرتة وذلك لأنهم يقولون: إن سوفنا ونريد أن نصلي الزوال يفوتنا الوقت وكذلك الوضوء في المغرب يقولون حتى نتوضأ يفوتنا الوقت فيسرعوا إلى القيام، وكذلك الأربع ركعات التي من بعد المغرب وكذلك صلاة الليل في آخر الليل ليسرعوا القيام إلى صلاة الفجر فلتلك العلة وجب هذا هكذا.

٤ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدثني محمد بن يحيى العطار عن يعقوب بن يزيد عن حماد، عن حريز عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنما جعلت النافلة ليتيم بها ما يفسد من الفريضة.

باب ٢٥

العلة التي من أجلها لا يجوز للرجل أن

يصلي بقوم أو وحده وهو متوشح والعلة التي من

أجلها لا يجوز للمريض ترك الأذان والإقامة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن عمرو بن سعيد عن مصدق بن صدقة عن عمارة الساباطي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يؤم بقوم يجوز له أن يتوشح؟ قال: لا لا يصلي الرجل بقوم وهو متوشح فوق ثيابه وإن كان عليه ثياب كثيرة؛ لأن الإمام لا يجوز له الصلاة وهو متوشح

دیگر در حقشان قرار داده شد به خاطر کثرت نمازها جهت انجامشان سرعت نموده تا بلکه تمام را در وقت درک کنند و همچنین است سرّ مشروع شدن نوافلی که قبل از عصر می خوانند یعنی پس از مشروعیت آن مردم سرعت کرده تا تمام نمازهای واجب و نافله را بخوانند و توضیح آن این است که:

مردم با خود می گویند: اگر تسویف نموده و نماز را تأخیر انداخته و در زوال بخوانیم وقت از ما فوت می شود و همچنین است وضوء در مغرب، یعنی ایشان می گویند: نماز را به تأخیر می اندازیم تا وضوء بگیریم و این سبب می شود که وقت گذشته و از آنها فوت شود لذا برای پیشگیری از چنین امری به وضوء آن بسیار ترغیب و تحریص شده اند تا سرعت کرده و قیام به آن نمایند و نیز چهار رکعت نافله بعد از مغرب و نماز شب را دستور است آخر شب خواند تا به خواندن نماز صبح سرعت شود، پس برای این علت نمازها به این کیفیت واجب شده اند.

حدیث (۴)

محمّد بن موسی بن متوکل رحمته الله از محمّد بن یحیی عطار، از یعقوب بن یزید، از حماد، از حریر، از زرارہ، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

برای این نافله مشروع شده است که به واسطه اش فسادی که در فریضه پدید می آید ترمیم و جبران شود.

باب بیست و پنجم

سرّ این که جایز نیست شخص برای جماعتی امامت کرده یا به

تنهایی نماز بخواند در حالیکه وشاح پوشیده یعنی روی

لباسهایش جامه ای را به صورت حمایل به تن کرده باشد و سرّ

این که ترک اذان و اقامه برای مریض جایز نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن الحسن بن علی بن فضال، از عمرو بن سعید، از مصدق بن صدقه، از عمار ساباطی، وی می گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا شخصی که امام جماعت است برای گروهی جایز است در هنگام امامت وشاح بپوشد؟

حضرت فرمودند: خیر، شخص با جماعت و گروهی نماز نخواند و حال آنکه روی لباسهایش جامه ای را به صورت حمایل به تن نموده اگرچه لباسهایش زیاد هم باشند زیرا امامی که وشاح پوشیده حق ندارد با مردم نماز جماعت بخواند و سپس

و قال: لابد للمريض أن يؤذن و يقيم إذا أراد الصلاة ولو في نفسه إن لم يقدر على أن يتكلم به بسبيل فإن كان شديد الوجع فلا بد له من أن يؤذن و يقيم؛ لأنه لا صلاة إلا بأذان وإقامة.

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: يعني صلاة الغداة و صلاة المغرب.

٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي عن الحسن بن محبوب عن الهيثم بن واقد عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنما كره التوشع فوق القميص؛ لأنه من فعل الجبابة.

٣- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن إبراهيم بن هاشم عن إسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمن عن جماعة من أصحابه عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل ما العلة التي من أجلها لا يصلي الرجل و هو متوشع فوق القميص؟ قال: لعل التكبر في موضع الاستكانة والذلة.

باب ٢٦

العلّة التي من أجلها تصلي

الركعتان بعد العشاء الآخرة من قعود

١- أخبرني علي بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمد قال: حدثنا حمدان بن الحسين قال: حدثنا إبراهيم بن مخلد عن أحمد بن إبراهيم عن محمد بن بشير عن محمد بن سنان عن أبي عبد الله القزويني قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام: لأيّ علة تصلي الركعتان بعد العشاء الآخرة من قعود؟

قال: لأن الله تبارك و تعالى فرض سبع عشرة ركعة فأضاف إليها رسول الله ﷺ مثلها فصارت إحدى و خمسين ركعة

حضرت فرمودند: برای مریض چاره‌ای نیست از این که وقتی می‌خواهد نماز بخواند باید اذان و اقامه بگوید اگرچه آهسته و برای خودش باشد مشروط به این که قادر به تکلم نباشد و اگر دردش شدید و سخت بود باز چاره‌ای نیست از این که اذان و اقامه را بگوید چه آنکه نماز بدون اذان و اقامه، نماز نیست.

مؤلف گوید: مقصود لزوم اذان در نماز صبح و مغرب می‌باشد.

حدیث (۲)

یدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبد الله، از هشتم بن ابی مسروق نه‌دی، از حسن بن محبوب، از هشتم بن واقد، از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

سرّ مکروه بودن وشاح روی پیراهن آن است که این فعل از کردار جبار و ظلمه می‌باشد.

حدیث (۳)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن، از جماعتی، از حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام سؤال کردند:

علّت چیست که شخص نباید در حال نماز روی پیراهنش وشاح پوشیده باشد؟ حضرت فرمودند: علّتش آن است که در نماز باید با تواضع و خواری باشند و وشاح پوشیدن نشانه تکبر و گردن‌فرازی است از این رو در نماز جایز نیست این طور لباس بپوشید.

باب بیست و ششم

سرّ این که دو رکعت نشسته بعد عشاء مشروع گردیده

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از ابراهیم بن مخلد، از احمد بن ابراهیم از محمّد بن بشیر از محمّد بن سنان، از ابی عبد الله قزوینی، وی می‌گوید: محضر حضرت ابی جعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السلام عرض کردم: برای چه بعد از نماز عشاء دو رکعت نشسته مشروع گردیده؟

حضرت فرمودند: برای این که حق تبارک و تعالی هفده رکعت واجب فرمود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دو برابر آن را به آن افزودند پس مجموع پنجاه و یک رکعت گردید، پس

فتعدان هاتان الركعتان من جلوس بركة.

٢- و عنه قال: حدثنا محمد بن حمدان قال: حدثني الحسن بن محمد بن سماعة عن جعفر بن سماعة عن المثنى عن الفضل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: أصلي العشاء الآخرة فإذا صليت: صليت ركعتين وأنا جالس فقال: أما أنها واحدة ولو متّ متّ على وتر.

٣- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن عمر بن أذينة عن حمدان عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يبيتن الرجل و عليه وتر.

٤- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن حماد عن حريز عن زرارة بن أعين قال: قال أبو جعفر عليه السلام: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يبيتن إلا بوتر.

باب ٢٧

العلّة التي من أجلها كان رسول الله صلى الله عليه وآله

لا يصلي الركعتين من جلوس بعد العشاء الآخرة و يأمر بهما

١- حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن موسى بن عمران عن عمّه الحسين بن يزيد عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يبيتن إلا بوتر.

این دو رکعت را امر فرمودند نشسته بخوانند تا یک رکعت محسوب شده و بدین ترتیب در مقابل هر یک رکعت فریضه دو رکعت نافله واقع می شود.

حدیث (۲)

محمد بن حمدان از حسن بن محمد بن سماعة، از جعفر بن سماعة، از مثنی، از مفضل، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل نموده، وی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: نماز عشاء را که می خوانم در حال نشسته دو رکعت نافله می خوانم چطور است؟

حضرت فرمودند: این نماز یک رکعت است و اگر بعد از خواندنش فوت شدی آن را نماز وتر برای تو محسوب و منظور می نمایند.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبداللہ، از محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عمر بن اذینه، از حمدان، از حضرت ابی جعفر علیہ السلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا ﷺ فرمودند: مردی شب را به روز نیاورد و حال آنکه بر عهده اش نماز وتر باشد.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمہم اللہ از محمد بن الحسن الصقار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حریر، از زرارہ بن أعین، وی می گوید: حضرت ابوجعفر علیہ السلام فرمودند:

کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد شب را به روز نخواهد آورد مگر وتر را خوانده باشد.

باب بیست و هفتم

سز این که رسول خدا ﷺ دو رکعت بعد از عشاء را خود نمی خواندند ولی امر به آن می فرمودند

حدیث (۱)

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبداللہ، از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، حضرت فرمودند:

کسی که به خدا و به روز قیامت ایمان دارد شب را به روز نخواهد آورد مگر آنکه

قال: قلت: يعني الركعتين بعد العشاء الآخرة. قال: نعم. إنهما بركة فمن صلاهما ثم حدث به حدث الموت مات على وتر، فان لم يحدث به حدث الموت يصلّي الوتر في آخر الليل.

فقلت له: هل صلى رسول الله ﷺ هاتين الركعتين؟

قال: لا.

قلت: ولم؟ قال: لأن رسول الله ﷺ كان يأتيه الوحي وكان يعلم أنه هل يموت في هذه الليلة أو لا، وغيره لا يعلم فمن أجل ذلك لم يصلهما و أمر بهما.

باب ٢٨

العلّة التي من أجلها يستحبّ

مباشرة الأرض بالكفّين في السجود

١ - حدّثنا محمد بن الحسن قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار عن

إبراهيم بن هاشم عن التوفلي عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام

قال: إذا سجد أحدكم فليباشر بكفّيه الأرض لعلّ الله يصرف عنه الغلّ يوم

القيامة.

نماز وتر را خوانده باشد.

راوی می‌گوید: محضرش عرضه داشتیم مقصودتان از «وتر» دو رکعت بعد از نماز عشاء است؟

حضرت فرمودند: آری، این دو رکعت، یک رکعت محسوب می‌شوند. پس کسی که این دو رکعت را خواند و پس از آن فوت نمود، از دنیا رفته درحالی که نماز وتر را خوانده است، و اگر فوت ننمود در آخر شب البته نماز وتر را بخواند. محضر مبارکش عرضه داشتیم: آیا رسول خدا ﷺ این دو رکعت را می‌خواندند؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: چرا؟

حضرت فرمودند: زیرا به رسول خدا ﷺ وحی می‌رسید و می‌دانست که آیا این امشب از دنیا می‌روند یا نه ولی دیگران چنین علمی ندارند و به همین خاطر بود که آن حضرت خودشان این دو رکعت را نمی‌خواندند ولی به آن امر می‌فرمودند که دیگران بخوانند.

باب بیست و هشتم

سز مستحب بودن گذاردن دو دست را

در حال سجود بر روی زمین

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب، حضرت فرمودند: هرگاه یکی از شما سجده نمود دو دستش را روی زمین بگذارد شاید خداوند متعال در روز قیامت سوزش تشنگی را از او برطرف نماید.

باب ٢٩

علّة وضع اليدين على

الأرض في السجود قبل الركبتين

١ - أخبرني عليّ بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمد عن محمد بن حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن طلحة السلمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: لأيّ علّة توضع اليدين على الأرض في السجود قبل الركبتين قال: لأنّ اليدين هما مفتاح الصلاة.

باب ٣٠

العلّة التي من أجلها يقال في الركوع سبحان ربّي

العظيم وبحمده، وفي السجود سبحان ربّي الأعلى وبحمده

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد قال حدثني النصر وفضالة عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان في الصلاة إلى جانبه الحسين بن علي عليه السلام فكبر رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يحرك الحسين عليه السلام التكبير فلم يزل رسول الله صلى الله عليه وآله يكبر و يعالج الحسين عليه السلام التكبير فلم يحركه حتى أكمل سبع تكبيرات فأحار الحسين عليه السلام التكبير في السابعة فقال أبو عبد الله عليه السلام: و صارت سنة.

٢ - وبهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله إلى الصلاة وقد كان الحسين بن علي عليه السلام أبطأ عن الكلام حتّى تخوفوا أن لا يتكلّم وأن يكون به خرس فخرج به رسول الله صلى الله عليه وآله حامله على عاتقه وصفّ الناس خلفه

باب بیست و نهم

سز قرار دادن دو دست بر روی زمین در سجود
پیش از قرار گرفتن دو زانو روی خاک

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از طلحه سلمی، از ابی عبدالله علیه السلام راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: برای چه در سجود دو دست را پیش از دو کاسه زانو روی زمین می گذارند؟ حضرت فرمودند: به خاطر آنکه دو دست کلید نماز می باشند.

باب سی ام

سز این که در رکوع سبحان ربی العظیم و بحمدہ و در سجود
سبحان ربی الاعلی و بحمدہ می گویند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید از نصر و فضاله، از عبدالله بن سنان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بودند در کنارشان حضرت امام حسین علیه السلام قرار داشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر گفته ولی حسین علیه السلام تکبیر نگفتند پس پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر می فرمود و منتظر بودند که حسین علیه السلام نیز تکبیر بگویند ولی آن جناب جواب نمی دادند تا هفت تکبیر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد پس حسین علیه السلام در مرتبه هفتم جواب تکبیر را دادند، امام صادق علیه السلام فرمودند: از اینجا گفتن هفت تکبیر در ابتداء نماز سنت گردید.

حدیث (۲)

پدرم با همین اسناد از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن آذینه، از زرارہ، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت حسین بن علی علیه السلام دیر به سخن آمده تا جایی که در این فاصله ای که حضرتش تکلم نمی کردند دیگران خوف داشتند که آن جناب نتوانند تکلم کرده و سخن بگویند در چنین موقعیتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای خواندن نماز بیرون رفتند درحالی که حسین علیه السلام را به دوش مبارک گرفته بودند، مردم پشت سر آن حضرت

فأقامه رسول الله ﷺ على يمينه فافتتح رسول الله ﷺ الصلاة فكبر الحسين ﷺ حتى كبر رسول الله ﷺ سبع تكبيرات وكبر الحسين ﷺ فجرت السنة بذلك.

قال زرارة: فقلت لأبي جعفر ﷺ: فكيف نضع. قال: تكبر سبعا وتحمده سبعا وتسبح سبعا وتحمد الله وتثني عليه ثم تقرأ.

٣- وبهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد عن فضالة، عن حسين عن زيد الشحام، عن أبي عبد الله ﷺ قال: قلت له: ما الافتتاح؟ فقال: تكبيرة تجزيك.

قلت: فالسبع؟

قال: ذلك الفضل.

٤ - حدثنا علي بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمد قال: حدثنا حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن الحسين بن إبراهيم عن محمد بن زياد، عن هشام بن الحكم عن أبي الحسن موسى ﷺ قال: قلت له: لأي علة صار التكبير في الافتتاح سبع تكبيرات أفضل ولأي علة يقال في الركوع: سبحان ربّي العظيم وبحمده ويقال في السجود: سبحان ربّي الأعلى وبحمده.

قال: يا هشام إنّ الله تبارك وتعالى خلق السموات سبعا والأرضين سبعا والحجب سبعا، فلما أسرى بالنبي ﷺ وكان من ربه كقاب قوسين أو أدنى رفع له حجاب من حجه فكبر رسول الله ﷺ وجعل يقول الكلمات التي تنال في الافتتاح فلما رفع له الثاني كبر فلم يزل كذلك حتى بلغ سبع حجب وكبر سبع تكبيرات فلذلك العلة يكبر في الافتتاح في الصلاة سبع تكبيرات فلما ذكر

صف بستند، رسول خدا ﷺ حسین علیهما السلام را در طرف راست خود ایستاند پس تکبیر افتتاح نماز را فرمود حسین علیهما السلام نیز تکبیر گفت دوباره رسول خدا ﷺ تکبیر فرمود و این بار نیز حسین علیهما السلام تکبیر گفت باری تا هفت بار پیامبر تکبیر گفتند و حسین علیهما السلام نیز تبعیت کرده هفت مرتبه تکبیر گفت و از اینجا این سنت رائج گردید. زراره می گوید: محضر مبارک امام علیهما السلام عرض کردم: ما چه کار کنیم و چه بگوییم؟ حضرت فرمودند: هفت مرتبه تکبیر و هفت بار تحمید و هفت مرتبه تسبیح بگو و سپس خدا را سپاس و ثناء بگو و بعد از آن به قرائت حمد پرداز.

حدیث (۳)

پدرم با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضاله، از حسین، از زید شحام^(۱)، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام، زید می گوید: محضر امام علیهما السلام عرضه داشتیم: افتتاح چیست؟ امام علیهما السلام فرمودند: تکبیره ای که تو را کفایت می کند. عرض کردم: هفت بار بگوییم. فرمودند: این عدد مرتبه فضل و استحباب آن می باشد.

حدیث (۴)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از حسین بن ابراهیم، از محمد بن زیاد از هشام بن حکم، از حضرت ابی الحسن موسی علیهما السلام، راوی می گوید محضر مبارکش عرض کردم: برای چه در ابتداء نماز گفتن هفت تکبیر افضل است و چرا در رکوع سبحان ربی العظیم و بحمده گفته و در سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده می گویند؟ حضرت فرمودند: ای هشام خداوند تبارک و تعالی آسمان ها را هفت طبقه و زمین را نیز هفت طبقه آفرید و حجابها را هفت تا قرار داد و زمانی که نبی مکرمش را سیر داد و آن حضرت به قرب پروردگارش همچون قاب قوسین او آذنی رسید حجابی از حجابها را برایش برداشت، بلافاصله رسول خدا ﷺ تکبیر گفت و شروع کرد کلماتی را که در افتتاح نماز می گویند، فرمود و وقتی حجاب دوم را برایش کنار زد حضرت تکبیر گفت و پیوسته امر به همین منوال صورت می گرفت تا حضرتش به هفت حجاب رسید و آنها کنار زده شدند و آن جناب هفت تکبیر گفت و به خاطر همین علت در افتتاح نماز هفت تکبیر مستحب گردید. و وقتی حضرتش متذکر

۱- زید بن یونس الشحام، وی از حضرت صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت می کند و به فرموده مرحوم شیخ در فهرست و علامه در خلاصه نفعه می باشد.

ما رأى من عظمة الله ارتعدت فرائضه فابتارك على ركبتيه وأخذ يقول: سبحان ربّي العظيم وبحمده فلما اعتدل من ركوعه قائماً نظراً إليه في موضع أعلى من ذلك الموضع خرّ على وجهه وجعل يقول: سبحان ربّي الأعلى وبحمده فلما قال سبع مرات سكن ذلك الرعب فلذلك جرت به السنة.

٥- و عنه قال: حدثنا إبراهيم بن عليّ قال: حدثنا أحمد بن محمد الأنصاري قال: حدثنا الحسين بن عليّ العلويّ، عن أبي حكيم الزاهد، عن أحمد بن عبد الله قال: قال رجل لأمير المؤمنين عليه السلام: يا ابن عمّ خير خلق الله ما معنى رفع يديك في التكبيرة الأولى؟

فقال عليه السلام: الله أكبر الواحد الأحد الذي ليس كمثله شيء لا يقاس بشيء ولا يلمس بالأخماس ولا يدرك بالحواس قال الرجل: ما معنى مدّ عنقك في الركوع؟

قال: تأويله آمنت بوحدايتك ولو ضربت عنقي.

٦- أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد عن يوسف بن الحارث عن عبد الله بن يزيد المقرئ عن موسى بن أيوب الغافقي عن عقبة بن عامر الجهني أنّه قال: لما نزلت فسبح باسم ربك العظيم قال لنا رسول الله ﷺ: اجعلوها في ركوعكم.

ولما نزلت سبح اسم ربك الأعلى قال لنا رسول الله ﷺ: اجعلوها في سجودكم.

باب ٣١

العلة التي من أجلها يجزي

للإمام تكبيرة واحدة في افتتاح الصلاة

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد، عن فضالة عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام

عظمت پروردگار گردید شانه‌هایش لرزید، پس بر سر زانو تکیه داد و عرضه داشت: سبحان ربی العظیم و بحمده و وقتی از رکوع سر برداشت و ایستاد به نقطه‌ای بالاتر از مکان قبلی نظر افکند پس بخاک افتاد و صورت بر زمین نهاد و عرضه داشت: سبحان ربی الاعلی و بحمده و وقتی این ذکر را هفت بار گفت رعب از آن جناب برطرف شد و آرام گردید و به همین جهت گفتن این اذکار به عدد هفت بار سنت گردید.

حدیث (۵)

علی بن حاتم، از ابراهیم بن علی، از احمد بن محمد انصاری از حسین بن علی علوی، از ابی حکیم زاهد، از احمد بن عبدالله، وی می‌گوید: مردی محضر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای پسر عمّ بهترین خلق خدا این‌که در تکبیر اوّل دست‌ها را بلند می‌کنند معنایش چیست؟ فرمودند: معنایش این است که: خدا بزرگ است، واحد و احدی است که مانند ندارد، به چیزی قیاس و سنجیده نمی‌شود، با پنج انگشت لمس نشده و با حواس درک نمی‌گردد.

آن مرد عرض کرد: معنای این‌که گردن را در وقت رکوع می‌کشید چیست؟ حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: پروردگارا، به وحدانیت تو ایمان دارم اگرچه گردنم را بزنی.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از یوسف بن حارث، از عبدالله بن یزید مقری از موسی بن ایوب غافقی، از عقبه بن عامر جهنی، وی می‌گوید: وقتی، آیه: فسبح باسم ربک العظیم نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما فرمودند:

این ذکر را در رکوع خود بگویید.

و هنگامی که آیه سبح اسم ربک الاعلی نازل شد آن حضرت فرمودند:

این ذکر را در سجود خود بگویید.

باب سی و یکم

سرّ این‌که برای امام جماعت گفتن یک تکبیر در افتتاح

نماز کافی است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از

قال: يجزيك إذا كنت وحدك ثلاث تكبيرات وإذا كنت إماماً أجزاك تكبيرة واحدة؛ لأنَّ معك ذا الحاجة والضعيف والكبير.

باب ٣٢

العلّة التي من أجلها صارت

الصلاة ركعتين وأربع سجّادات

١ - حدّثنا محمد بن عليّ ماجيلويه عن عمّه محمد بن أبي القاسم عن محمد بن عليّ الكوفي عن صباح الحذاء، عن اسحاق بن عمّار قال: سألت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: كيف صارت الصلاة ركعة وسجّدتين وكيف إذا صارت سجّدتين لم تكن ركعتين؟

فقال: إذا سألت عن شيء ففرّغ قلبك لتفهم إنَّ أول صلاة صلاها رسول الله ﷺ إنّما صلاها في السماء بين يدي الله تبارك وتعالى قُدام عرشه جلّ جلاله وذلك أنّه لما أُسري به وصار عند عرشه تبارك وتعالى فتجلّى له عن وجهه حتّى رآه بعينه قال: يا محمد أذن من صاد فاغسل مساجدك وطرّها وصلّ لربّك.

فَدَنَا رسول الله ﷺ إلى حيث أمره الله تبارك وتعالى فتوضّأ فاسبغ وضوءه ثم استقبل الجبّار تبارك وتعالى قائماً، فأمره بافتتاح الصلاة ففعل فقال: يا محمد اقرأ بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين إلى آخرها ففعل ذلك ثم أمره أن يقرأ نسبة ربّه تبارك وتعالى، بسم الله الرحمن الرحيم (قل هو الله أحد الله الصمد) ثم أمسك عنه القول فقال رسول الله ﷺ: (قل هو الله أحد الله الصمد)

حسین بن سعید، از فضاله، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

وقتی تنها نماز می خوانی کافی است که در افتتاح نماز سه تکبیر بگویی و زمانی که امام جماعت هستی اگر یک تکبیر بگویی برای تو کافی است زیرا در بین افرادی که با تو هستند محتاج، ضعیف و پیر می باشند پس نماز را طولانی مکن.

باب سی و دوم

سر این که نماز دو رکعت با چهار سجده می باشد

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی، از صباح حذاء، از اسحاق بن عمار، وی می گوید: از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چگونه نماز یک رکعت با دو سجده گردیده است و چگونه با دو سجده دو رکعت خوانده نمی شود؟

حضرت فرمودند: حال که از مطلبی جو یا شدی دل را از او هام و خیالات خالی کن تا آنچه برایت می گویم را بفهمی، اولین نمازی را که رسول خدا ﷺ خواند در آسمان مقابل حق تبارک و تعالی و در جلو عرش الهی بجا آوردند و شرح آن این است که: وقتی آن سرور را سیر داده و به آسمان بردند و حضرتش به عرش باری تعالی رسید، حق تعالی تجلی نمود و رسول گرامی با دیدگان خود جلوه حق جلّت عظمت را دید، حق تعالی فرمود: ای محمد نزدیک صاد^(۱) شو و مساجد (مواضعی که در سجود روی زمین قرار می گیرد) خود را بشوی و طاهر نما و سپس برای پروردگارت نماز کن.

رسول خدا ﷺ به مکانی که خدا امر به او فرموده بود نزدیک شد و از آن وضوء شادابی گرفت سپس رو به جبار تبارک و تعالی ایستاد، حق تعالی امر فرمود که تکبیر افتتاح نماز را بگوید، حضرت گفت، حق تعالی فرمود: ای محمد بخوان: بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین.... تا آخر سوره، حضرت سوره را تا آخر خواندند بعد حق تعالی امر نمود که اوصاف او را قرائت نماید به این نحو: بسم الله الرحمن الرحیم، قل هو الله أحد، الله الصمد به اینجا که رسید حق کلام را قطع نمود، پس رسول خدا ﷺ گفت: قل هو الله أحد الله الصمد.

۱- از امام صادق علیه السلام پرسیدند: صاد چیست؟

حضرت فرمودند: چشمه ای است زیر رکنی از ارکان عرش که خداوند متعال آن را برای محمد ﷺ آماده کرده بود.

فقال: قل: (لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد) فأمسك عنه القول فقال رسول الله: كذلك الله ربّي كذلك الله ربّي كذلك الله ربّي فلما قال ذلك قال: اركع يا محمد لربك فركع رسول الله ﷺ فقال له وهو راكع قال: (سبحان ربي العظيم) وبحمده ففعل ذلك ثلاثاً ثم قال: ارفع رأسك يا محمد ففعل ذلك رسول الله ﷺ فقام منتصباً بين يدي الله عز وجل فقال: اسجد يا محمد لربك فخرّ رسول الله ﷺ ساجداً. فقال: قل: سبحان ربي الأعلى وبحمده ففعل ذلك رسول الله ﷺ ثلاثاً فقال له: استو جالساً يا محمد ففعل فلما استوى جالساً ذكر جلال ربه جلّ جلاله فخرّ رسول الله ﷺ ساجداً من تلقاء نفسه لا لأمر أمره ربه عز وجل فسبح أيضاً ثلاثاً فقال: انتصب قائماً ففعل فلم ير ما كان رأى من عظمة ربه جلّ جلاله فقال له: اقرأ يا محمد وافعل كما فعلت في الركعة الأولى ففعل ذلك رسول الله ﷺ ثم سجد سجدة واحدة فلما رفع رأسه ذكر جلاله ربه تبارك وتعالى الثانية فخرّ رسول الله ﷺ ساجداً من تلقاء نفسه لا لأمر أمره ربه عز وجل فسبح أيضاً ثم قال له: ارفع رأسك تبتك الله واشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمداً رسول الله وأنّ الساعة آتية لا ريب فيها وإنّ الله يبعث من في القبور، اللهم صلّ على محمد وآل محمد وارحم محمداً وآل محمد كما صلّيت وباركت وترحّمت ومننت على إبراهيم وآل إبراهيم إنّك حميد مجيد اللهم تقبل شفاعته في أمته وارفع درجته ففعل فقال: سلّم يا محمد استقبل فاستقبل رسول الله ﷺ ربه تبارك وتعالى وتقدّس وجهه مطرقاً فقال: السلام عليك فأجابه الجبار جلّ جلاله فقال: وعليك السلام يا محمد بنعمتي قويتك على طاعتي وبعضمتي إياك اتخذتك نبياً وحبیباً، ثم قال ابو الحسن عليه السلام: وإنّما كانت الصلاة التي أمر بها ركعتين وسجدةً و هو ﷺ إنّما سجد سجدةً في كلّ ركعة عمّا أخبرتك من تذكرة لعظمة ربه تبارك وتعالى

سپس حق تعالی فرمود: بگو: لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد و سخن را قطع نمود، رسول خدا ﷺ سه مرتبه گفت: کذلک الله ربی.

و وقتی حضرت این جمله را تمام کرد حق تعالی فرمود: ای محمد برای پروردگارت رکوع کن، پس حضرت رکوع نمود و در آن حال سه مرتبه گفت: سبحان ربی العظیم و بحمده، سپس پروردگار فرمود: ای محمد سر خود را بردار، حضرت سر برداشت و در مقابل حق عزوجل ایستاد، پس خداوند فرمود: ای محمد برای پروردگارت سجده کن، پس رسول خدا به سجده رفت، حق فرمود: بگو: سبحان ربی الاعلی و بحمده، حضرت این ذکر را سه مرتبه گفت، پس حق تعالی فرمود ای محمد آرام بنشین، حضرت آرام نشست و متذکر جلال و عظمت پروردگارش گردید پس بدون این که حق تعالی او را امر نماید به سجده دیگر، به سجده رفت و در آن سه مرتبه ذکر سجود را گفت، پس خطاب آمد که بایست، پس ایستاد و آن عظمتی را که دیده بود دیگر ندید، باری حق تعالی فرمود: بخوان و بجاآور همان طوری که در رکعت اول خواندی و بجاآوردی، پس حضرت مانند رکعت اول، رکعت دیگر بجاآورد و سپس یک سجده انجام داد و وقتی سر از آن برداشت متذکر جلالت پروردگار تبارک و تعالی گردید، پس بدون این که حق تعالی به او امر کند، حضرت از نزد خود به سجده رفت و در آن تسبیح حق تعالی را گفت و پس از آن حق تعالی به او گفت: سر را بردار که خدا تو را ثابت بدارد.

و این عبارت را بگو:

أشهد أن لا اله الا الله وأنَّ محمداً رسول الله وأنَّ الساعة آتية لا ريب فيها وأنَّ الله يبعث من في القبور، اللهم صل على محمد وآله محمد و ارحم محمدًا و آل محمد كما صليت و باركت و ترحمت و مننت على ابراهيم و آل ابراهيم إنك حميد مجيد، اللهم تقبل شفاعته في أمته و ارفع درجته.

حضرت این عبارات را اداء نمود، سپس حق تعالی فرمود: یا محمد رو به قبله نما و به طرف قبله سلام بده پس حضرت به طرف قبله به پروردگار تبارک و تعالی سلام داد و گفت: السلام عليك، جبار جل جلاله در جواب فرمود: و عليك السلام یا محمد، بنعمتی قویتک علی طاعتی و بعصمتی ایاک اتخذتک نبیاً و حبیباً.

سپس حضرت ابی الحسن علیهما السلام فرمود: نمازی که پیامبر مأمور به خواندنش شدند دو رکعت با دو سجده بود منتهی آن سرور در هر رکعت دو سجده نمود و جهتش همان بود که به تو خبر داده و گفتم وقتی حضرت متذکر عظمت پروردگارش گردید دوباره

فجعله الله عز وجل فرضاً.

قلت: جعلت فداك و ما صاد الذي أمر أن يغسل منه؟

فقال: عين تنفجر من ركن من أركان العرش يقال له: ماء الحياة و هو ما قال الله عز وجل (ص والقرآن ذي الذكر)^(١) إنما أمره أن يتوضأ و يقرأ و يصلّي.

٢ - حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن محمد بن اسماعيل عن علي بن العباس، عن عكرمة بن عبد العزيز عن هشام بن الحكم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن علّة الصلاة كيف صارت ركعتين و أربع سجّادات إلا كانت ركعتين و سجّدتين فذكر نحو حديث إسحاق بن عمّار عن أبي الحسن عليه السلام يزيد اللفظ و ينقص.

٣ - حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله، عن موسى بن عمران عن الحسين بن يزيد عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لم صارت الصلاة ركعتين و أربع سجّادات؟ قال: لأنّ ركعة من قيام بركتين من جلوس.

٤ - أخبرنا علي بن سهل قال: حدثنا إبراهيم بن عليّ قال: حدثنا أحمد بن محمد الأنصاري عن الحسن بن عليّ العلويّ قال: حدثني أبو حكيم الزاهد قال: حدثني أحمد بن عليّ الراهب قال: قال رجل لأُمير المؤمنين عليه السلام: يا ابن عمّ خير خلق الله ما معنى السجدة الأولى؟

سجده نمود و پس از صدور آن از رسول گرامی حق تعالی آن را در نماز فرض و واجب گرداند.

عمار می گوید: عرض کردم فدایت شوم: «صاد»ی که حق تعالی امر فرمود رسولش مواضع وضوء را از آن بشوید چیست؟

حضرت فرمودند: چشمه‌ای است که از شکافتن رکنی از ارکان عرش جاری گشته بود و به آن آب حیات گفته می‌شود و این همان است که حق تعالی در قرآن یاد کرده و فرموده:

ص وَالْقُرْآنَ ذِی الذِّکْرِ^(۱)، خدا پیامبرش را مأمور ساخت از چشمه صاد وضوء بگیرد و سپس قرائت حمد نموده و نماز بخواند.

حدیث (۲)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از عکرمه بن عبدالعزیز از هشام بن حکم، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام راجع به علت نماز سؤال کرده و عرضه داشتیم:

باستثنای مواردی که نماز دو رکعت و دو سجده می‌باشد چگونه دو رکعت و چهار سجده گردیده است؟

پس امام علیه السلام نظیر آنچه در حدیث اسحاق بن عمار از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل شد را فرمودند منتهی با زیاد و کم کردن الفاظ.

حدیث (۳)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله، از موسی بن عمران، از حسین بن یزید از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر وی می گوید: محضر مبارک ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: برای چه نماز دو رکعت و چهار سجده می‌باشد؟ حضرت فرمودند: به خاطر آنکه یک رکعت ایستاده معادل دو رکعت نشسته می‌باشد

حدیث (۴)

علی بن سهل از ابراهیم بن علی از احمد بن محمد انصاری، از حسن بن علی علوی از ابو حکیم زاهد از احمد بن علی راهب، وی می گوید: مردی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای پسرعم بهترین مخلوق خدا، معنای سجده اولی چیست؟

فقال: تأويله اللهم إناك منها خلقتني - يعني من الأرض - ورفع رأسك و منها اخرجتنا والسجدة الثانية وإليها تعيدنا ورفع رأسك من الثانية و منها تخرجنا تارة أخرى قال الرجل: ما معنى رفع رجلك اليمنى و طرحك اليسرى في التشهد؟

قال تأويله اللهم أمت الباطل و أقم الحق.

باب ٣٣

علة استحباب الآلات والاكثر من الثياب في الصلاة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن عبد الله بن ميمون القداح عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: إن قال إن كل شيء عليك تصلّي فيه يسبّح معك قال و كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا أقيمت الصلاة لبس نعليه و صلى فيهما.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن متيل قال: حدثنا محمد بن الحسن، عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي عليه السلام قال: إن الإنسان إذا كان في الصلاة فإن جسده و ثيابه و كل شيء حوله يسبّح.

باب ٣٤

العلة التي من أجلها يستحب

أن يصلّي صلاة الصبح مع الفجر

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى

حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: **اللَّهُمَّ أَنْكُ مِنْهَا خَلَقْتَنِي** (بار خدا تو مرا از زمین آفریدی) و سر خود را که از سجده برمی داری یعنی و منها اخرجتنا (و از زمین ما را بیرون راندی).

و به سجده دوم که می روی معنایش این است که: و اليها تعيدنا (یعنی ما را بسوی زمین عود خواهی داد) و سر که از سجده دوم برمی داری یعنی: و منها تخرجنا تارة اخرى (و بار دیگر ما را از آن اخراج می نمایی)
آن مرد عرض کرد: این که در تشهد پای راست را بلند کرده و پای چپ را می اندازیم معنایش چیست؟

حضرت فرمودند: تأویلش این است که: **اللَّهُمَّ امْتَ الْبَاطِلَ وَ اقِمِ الْحَقَّ** (بار خدایا باطل را نابود و حق را سرپا بدار).

باب سی و سوم

سر استحباب همراه داشتن آلات و زیاد نمودن

جامه در نماز

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن میمون قداح^(۱)، از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش **عليه السلام**، حضرت فرمودند: هر چه در نماز به تن داری با تو تسبیح می گوید، سپس فرمودند: و رسول خدا **ﷺ** وقتی نماز بها می شد نعلین می پوشیدند و در آن نماز می گذاردند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن متیل از محمد بن الحسن، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید^(۲)، از جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش از علی علیهم السلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند: انسان وقتی در نماز است جسد و لباس و هر چیزی که اطرافش هست تسبیح می گوید.

باب سی و چهارم

سر مستحب بودن خواندن نماز صبح با طلوع فجر

۱- عبدالله بن میمون بن الأسود القداح به فرموده علامه در خلاصه نفه می یابند

۲- طلحة بن زید، مرحوم شیخ در فهرست می فرماید: وی عامی المذهب است ولی کتابش معتمد است.

عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن عبد الرحمن بن سالم عن اسحاق بن عمار قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أخبرنا عن أفضل المواقيت في صلاة الفجر؟

قال: مع طلوع الفجر إن الله تبارك و تعالى يقول: إن قرآن الفجر كان مشهوداً - يعني صلاة الفجر تشهدها ملائكة الليل و ملائكة النهار فإذا صلى العبد صلاة الصبح مع طلوع الفجر أثبت له مرتين أثبتها ملائكة الليل و ملائكة النهار.

باب ٣٥

العلّة التي من أجلها لا يجوز ترك الأذان

والإقامة في الفجر والمغرب، في سفر، ولا حضر

١ - حدّثنا محمد بن الحسن قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار عن محمد بن عبد الحميد العطار و أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البرنطي عن صفوان بن مهران عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الأذان منى منى والإقامة منى منى ولا بدّ في الفجر والمغرب من أذان و إقامة في الحضر والسفر؛ لأنّه لا يقصّر فيهما في حضر ولا سفر و يجزيك إقامة بغير أذان في الظهر والعصر والعشاء الآخرة، والأذان والإقامة في جميع الصلوات أفضل.

باب ٣٦

العلّة التي من أجلها فرض الله عزّ وجلّ على الناس

خمس صلوات في خمس مواقيت

١ - حدّثنا محمد بن عليّ ما جيلويه، عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبي الحسن عليّ بن الحسين البرقي عن عبد الله بن جبلة عن معاوية بن عمار عن الحسن بن عبد الله، عن آبائه، عن جدّه الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالرحمن بن سالم، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: خبر دهید به ما از افضل اوقات در نماز صبح؟

حضرت فرمودند: افضل اوقات نماز صبح با طلوع فجر است زیرا حق تعالی می فرماید: **اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً** یعنی نماز صبح را ملائکه شب و فرشتگان روز حاضر می باشند پس وقتی بنده نماز صبح را با طلوع فجر خواند دو بار برایش ثبت می شود یک بار فرشتگان شب آن را ثبت نموده و بار دیگر فرشتگان روز ثبتش می کنند.

باب سی و پنجم

سز این که ترک اذان و اقامه در نماز صبح و مغرب نه در سفر و نه در حضر جایز نمی باشد

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از محمد بن عبدالحمید عطار و احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بن زبیطی از صفوان بن مهران، از ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

فصول اذان و اقامه دوبار دوبار گفته می شود و در نماز صبح و مغرب چاره ای نیست از گفتن اذان و اقامه چه در حضر و چه در سفر، زیرا این نماز نه در سفر قصر می شود و نه در حضر ولی در نماز ظهر و عصر و عشاء گفتن اقامه بدون اذان کفایت می کند منتهی باید توجه داشت که گفتن اذان و اقامه در تمام نمازها از ترکش افضل است.

باب سی و ششم

سز این که حق عزوجل پنج نماز را در پنج وقت واجب کرده است

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از ابی الحسن علی بن الحسن البرقی، از عبدالله بن جبلة، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبدالله، از آباء و پدران از جدش حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام،

قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله ﷺ فسأله أعلمهم عن مسائل فكان فيما سأله أن قال: أخبرني عن الله عز وجل لأي شيء فرض هذه الخمس صلوات في خمس مواقيت على أمتك في ساعات الليل والنهار؟ فقال النبي ﷺ: إن الشمس عند الزوال لها حلقة تدخل فيها فإذا دخلت فيها زالت الشمس فيسبّح كل شيء دون العرش بحمد ربي، وهي الساعة التي يصلي عليّ فيها ربي ففرض الله عز وجل عليّ وعلى أمتي فيها الصلاة و قال: (أقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق الليل)^(١) وهي الساعة التي يؤتى فيها بجهنم يوم القيامة فما من مؤمن يوافق تلك الساعة أن يكون ساجداً أو راکعاً أو قائماً إلا حرّم الله جسده على النار، وأمّا صلاة العصر فهي الساعة التي أكل آدم فيها من الشجرة فأخرجه الله من الجنة فأمر الله عز وجل ذريته بهذه الصلاة إلى يوم القيامة، واختارها لأمتي، فهي من أحبّ الصلوات إلى الله عز وجل وأوصاني أن أحفظها من بين الصلوات. و أمّا صلاة المغرب فهي الساعة التي تاب الله تعالى فيها على آدم وكان بين ما أكل من الشجرة وبين ما تاب الله عليه ثلاثمائة سنة من أيام الدنيا وفي أيام الآخرة يوم كآلف سنة ما بين العصر والعشاء فصلّى آدم ثلاث ركعات ركعة لخطيئته، و ركعة لخطيئة حواء، و ركعة لتوبته، فافترض الله عز وجل هذه الثلاث ركعات على أمتي وهي الساعة التي يستجاب فيها الدعاء فوعّدني ربي عز وجل أن يستجيب لمن دعاه فيها وهي الصلاة التي أمرني بها ربي في قوله سبحانه الله حين تمسون و حين تصبحون

حضرت فرمودند: چند نفر یهودی محضر رسول خدا ﷺ رسیدند. داناترین آنها مسائلی چند از آن سرور پرسید، در ضمن مسایل این سؤال مطرح شد: خداوند عزوجل برای چه این پنج نماز را در پنج وقت بر امت تو در ساعات شب و روز واجب کرده؟

نبی اکرم ﷺ فرمودند: هنگام زوال خورشید حلقه‌ای دارد که در آن داخل می‌شود و وقتی داخل آن شد زوال آفتاب حاصل می‌گردد در این هنگام هر موجودی زیر عرش تسبیح و تحمید پروردگارم را می‌گوید و آن ساعتی است که پروردگارم بر من درود و رحمت می‌فرستد در همان ساعت حق عزوجل بر من و امت من نماز را فرض و واجب نموده و فرموده:

اقم الصلوة لعلک الشمس الی غسق اللیل (نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب به یاد آور) و این همان ساعتی است که در آن روز قیامت جهنم را آماده کرده و می‌آورند و هیچ مؤمنی نیست که در این ساعت سجود یا رکوع نموده و یا در نماز ایستاده مگر آنکه جسدش را بر آتش حرام نموده‌اند.

و اما نماز عصر: این نماز در ساعتی است که جناب آدم در آن ساعت از شجره منهیة تناول نمود و حق تعالی وی را از بهشت برین اخراج کرد لذا پروردگار متعال به ذریه او امر کرد تا روز قیامت در این ساعت نماز عصر را بخوانند و من این نماز را برای امت خود برگزیدم و این نماز محبوب‌ترین نمازها نزد حق عزوجل بوده و مرا وصیت و سفارش به حفظش کرده که از بین نمازها آن را مراعات و مراقبت کامل نمایم.

و اما نماز مغرب: در ساعتی است که حق تعالی توبه جناب آدم علیه السلام را در آن پذیرفت و بین زمانی که آدم از شجره منهیة تناول کرد تا زمانی که وی توبه نمود و حق عزوجل آن را پذیرفت سیصد سال از سالهای دنیا فاصله شد و در ایام آخرت یک روزی است به منزله هزار سال که بین عصر و عشاء فاصله است و جناب آدم سه رکعت نماز در این فاصله خوانده، یک رکعتش به خاطر لغزشی که از او صادر شد و یک رکعت دیگر به خاطر لغزش جناب حواء و یک رکعت هم به خاطر توبه‌ای که کرد، پس حق تعالی این سه رکعت را بر امت من واجب نمود و این همان ساعتی است که در آن دعاء مستجاب می‌گردد چه آنکه پروردگارم به من وعده داده هرکسی که او را در این ساعت بخواند دعایش را مستجاب نماید و این همان نمازی است که حق تعالی مرا در فرموده خودش «سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون» به آن‌مأمور ساخته است.

وَأَمَّا صَلَاةُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّ لِلْقَبْرِ ظِلْمَةً وَلِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ظِلْمَةٌ فَأَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى وَأَمَّتِي بِهَذِهِ الصَّلَاةِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لِتَنُورَ الْقَبْرُ وَلِيُعْطِيَنِي وَأَمَّتِي النُّورَ عَلَى الصَّرَاطِ وَمَا مِنْ قَدَمٍ مَشَتْ إِلَى صَلَاةِ الْعَتَمَةِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهَا عَلَى النَّارِ، وَهِيَ الصَّلَاةُ الَّتِي إِخْتَارَهَا لِلْمُرْسَلِينَ قَبْلِي. وَأَمَّا صَلَاةُ الْفَجْرِ فَإِنَّ الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَطْلُعُ عَلَى قَرْنِي شَيْطَانٍ فَأَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَصَلِّيَ صَلَاةَ الْغَدَاةِ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ أَنْ يَسْجُدَ لَهَا الْكَافِرُ فَتَسْجُدَ أَمَّتِي لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَسُرْعَتِهَا أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَهِيَ الصَّلَاةُ الَّتِي تَشْهَدُهَا مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ، قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ.

٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَا دِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا أَهْبَطَ اللَّهُ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ ظَهَرَتْ فِيهِ شَامَةٌ سَوْدَاءٌ فِي وَجْهِهِ (و) مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ فَطَالَ حَزَنُهُ وَبَكَاهُ عَلَى مَا ظَهَرَ بِهِ فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: مَا يَبْكُوكَ يَا آدَمُ فَقَالَ: لِهَذِهِ الشَّامَةِ الَّتِي ظَهَرَتْ بِي، قَالَ: قُمْ فَصَلِّ فَهَذَا وَقْتُ الصَّلَاةِ الْأُولَى فَقَامَ فَصَلَّى فَانْحَطَّتِ الشَّامَةُ إِلَى عُنُقِهِ، فَجَاءَهُ فِي وَقْتُ الصَّلَاةِ الثَّانِيَةِ فَقَالَ: يَا آدَمُ قُمْ فَصَلِّ فَهَذَا وَقْتُ الصَّلَاةِ الثَّانِيَةِ فَقَامَ فَصَلَّى فَانْحَطَّتِ الشَّامَةُ إِلَى سُرَّتِهِ فَجَاءَهُ وَقْتُ الصَّلَاةِ الثَّالِثَةِ فَقَالَ: يَا آدَمُ قُمْ فَصَلِّ فَهَذَا وَقْتُ الصَّلَاةِ الثَّانِيَةِ فَصَلَّى فَقَامَ فَانْحَطَّتِ الشَّامَةُ إِلَى رِكْبَتَيْهِ

و اما نماز عشاء: چون قبر ظلمانی است و روز قیامت نیز تاریک و تاریک باشد لاجرم حق تبارک و تعالی من و امتم را به این نماز امر نمود که در این وقت بخوانیم تا قبر نورانی گردد و نیز نور من و امتم را بر صراط تبعیت کند و از دنبال بیاید و هیچ قدمی برای خواندن نماز عشاء برداشته نمی شود مگر آنکه پروردگار جسد او را بر آتش حرام می نماید.

و این همان نمازی است که حق تعالی برای انبیاء قبل از من اختیار فرمود. و اما نماز صبح: هنگامی که آفتاب طلوع می کند بر دو قرن شیطان ظاهر و آشکار می گردد و حق عزوجل مرا مأمور می سازد پیش از طلوع خورشید و قبل از این که کافر آن را سجده کند نماز صبح را بخوانم، پس امت من خدای عزوجل را سجده می نمایند و سریع خواندن این نماز محبوب حق جل و علی است، این همان نمازی است که فرشتگان شب و فرشتگان روز حاضر و شاهد بر آن هستند. یهودی عرضه داشت: راست گفتی ای محمد.

حدیث (۲)

محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از فضالة بن ایوب، از حسین بن ابی العلاء، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

زمانی که حق تعالی جناب آدم علیه السلام را از بهشت به زمین فرود آورد دانه ها و خال های سیاهی در صورت و نیز از فرق سر تا پاهای آن حضرت ظاهر شد پس حزن و گریه آن جناب از این بابت به درازا کشید و مدت ها غم و غصه حضرتش را آزار می داد تا هنگامی که جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و عرض کرد: چه شما را گریانیده؟ حضرت فرمود: این خالهای سیاه که در من ظاهر شده است.

جبرئیل علیه السلام: عرض کرد: بایست و نماز بخوان، الآن وقت نماز اول است. آدم علیه السلام ایستاد و نماز گذارد، پس خالها تا گردن زایل و برطرف شدند، پس جبرئیل در وقت نماز دوم به نزدش آمد و عرضه داشت: بایست و نماز بخوان که اینک وقت نماز دوم می باشد جناب آدم علیه السلام ایستاد و نماز گذارد بلافاصله خالها تا ناف برطرف شدند در مرتبه سوم به نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: برخیز و نماز بخوان که اکنون وقت نماز سوم می باشد.

جناب آدم علیه السلام نماز سوم را خواند پس خالها تا سر زانو محو شدند،

فجاءه في الصلّاة الرَّابِعة فقال: يا آدم قم فصلّ فهذا وقت الصلّاة الرَّابِعة فقام فصلّى فانحطت الشّامة إلى رجليه فجاءه في الصلّاة الخامسة فقال: يا آدم قم فصلّ فهذا وقت الصلّاة الخامسة فقام فصلّى فخرج منها فحمد الله واثني عليه، فقال جبرئيل: يا آدم مثل ولدك في هذه الصلّاة كمثلك في هذه الشّامة من صلّى من وُلِدَ في كلّ يومٍ و ليلةٍ خمس صلوات خَرَجَ من ذنوبه كما خَرَجَتْ من هذه الشّامة.

باب ٣٧

العلّة التي من أجلها سُمِّيَ تارك الصلّاة كافراً

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام و سئل ما بال الزاني لا تسميه كافراً و تارك الصلّاة قد تسميه كافراً و ما الحجة في ذلك؟ قال: لأنّ الزاني و ما اشبهه إنّما يعمل ذلك لمكان الشهوة؛ لأنّها تغلبه و تارك الصلّاة لا يتركها إلا استخفافاً بها و ذلك لأنك لا تجد الزاني الذي يأتي المرأة إلا و هو مستلذّ لا يتباه إياها قاصداً إليها و كلّ من ترك الصلّاة قاصداً لتركها فليس يكون قصده لتركها اللّذة فإذا انتفت اللّذة وقع الاستخفاف و إذا وقع الاستخفاف وقع الكفر.

قليل ما الفرق بين من نظر إلى امرأة فزنى بها أو خمرأ فشرىها و بين من ترك الصلّاة حيث لا يكون الزاني و شارب الخمر مستخفاً كما استخفّ تارك الصلّاة

آنگاه جبرئیل علیه السلام در وقت نماز چهارم نزدش آمد و عرضه داشت: بایست و نماز بگذار که این ساعت وقت نماز چهارم است، پس حضرت ایستاد و نماز خواند پس خالهای سیاه تا قدمهای آن حضرت محو شدند و بالاخره برای بار پنجم در وقت نماز پنجم جبرئیل علیه السلام به نزد حضرتش آمد و عرضه داشت: بایست و نماز بخوان که فعلاً وقت نماز پنجم می باشد.

آدم علیه السلام ایستاد و نماز گذارد و بلافاصله تمام نقاط و خالهای سیاه از وی محو گردید، آن جناب حمد الهی و ثناء باری تعالی را بجا آورد، جبرئیل عرضه داشت: ای آدم مثل فرزندان تو در این نمازها همچون مثل تو است در این نقطه های سیاهی، هر کدام از فرزندان در هر روز و شب این پنج نماز را بخوانند از گناهان و ظلمت معاصی نجات یافته همان طوری که تو از سیاهی و تیرگی این خالها رها گردیدی.

باب سی و هفتم

سز نامیده شدن تارک نماز به «کافر»

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که وقتی از آن سرور سؤال شد: چرا به زانی کافر نگفته ولی تارک صلاة را کافر خوانده اند و دلیل آن چیست؟

آن حضرت فرمودند: زیرا زانی و امثال او به خاطر شهوتی که بر آنها غالب شده مبادرت به این معصیت می کنند ولی تارک نماز، آن را ترک نکرده مگر صرفاً به خاطر خوار شمردن این عبادت الهی و توضیح آن این است که:

زانی وقتی با زنی تماس پیدا می کند از این تماس لذت برده و قصدش تنها همین التذاذ است اما تمام کسانی که نماز را ترک می کنند قصدشان فقط ترک و رها کردن آن می باشد و هیچ قصد لذتی از این ترک ندارند و وقتی لذت منتفی شد قهراً قصدشان فقط خوار شمردن می باشد و وقتی قصد خفیف نمودن نماز بود بدون شک حالت کفر در آنها پیدا شده و کفرشان ثابت می گردد.

محضر مبارکش عرض شد: چه فرقی است بین کسی که به زنی نگاه کرده و با وی زنا نموده یا شراب می آشامد و بین کسی که نماز را ترک کند؟ و چرا زانی و شارب الخمر مستخف محسوب نشده ولی تارک الصلوة مستخف شمرده می شود،

و ما الحجّة في ذلك و ما العلّة التي تفرق بينهما؟
قال: الحجّة إن كلّما ادخلت أنت نفسك فيه ولم يدعك اليه داع ولم يغلبك عليه غالب شهوة مثل الزنا و شرب الخمر و أنت دعوت نفسك إلى ترك الصلاة و ليس ثمّ شهوة فهو الاستخفاف بعينه فهذا فرق بينهما.

باب ٣٨

العلّة التي من أجلها صلّى أبو جعفر الباقر عليه السلام

بأصحابه فقرا: الحمد، و آية من سورة البقرة

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمّد بن الوليد عن محمّد بن الفضل، عن سليمان بن أبي عبد الله قال: صلّيت خلف أبي جعفر فقرا بفاتحة الكتاب و آي من البقرة فجاء أبي فسأل فقال: يا بني إنّما صنّع ذلك ليفقّحكم و يعلمكم.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن عمرو بن عثمان عن محمّد بن عذافر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن دخولي مع من أقرأ خلفه في الرّكعة الثانية فيركع عند فراغي من قراءة أم الكتاب قال: تقرأ في الأخرين لتكون قد قرأت في ركعتين.

باب ٣٩

العلّة التي من أجلها يستحبّ طول السجود

١ - حدّثنا محمد بن الحسن قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصقّار، عن العباس بن معروف عن سعدان بن

در نتیجه وی کافر است ولی آنها کافر نمی باشند!! حجت و برهان آن چیست؟ و علتی که آنها را از هم جدا می کند چه می باشد؟

حضرت در جواب فرمودند: دلیل و برهان آن است که به طور کلی نفس را به هر چه وادار کنی که انجام دهد بدون این که داعی و شهوت غالبی در بین باشد قطعاً انجام این فعل استخفاف به حکم الهی است ولی اگر منشأ انجام فعل شهوت غالب باشد نظیر زنا و شرب خمر استخفاف محسوب نمی شود، بنابراین وقتی نفس خود را وادار می کنی به ترک نماز بدون این که شهوتی در بین باشد غیر از استخفاف مستأ دیگری برای این ترک نیست و همین بیان فارق بین ترک نماز و فعل زنا و شرب خمر می باشد.

باب سی و هشتم

سز این که حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام در نماز شان
با اصحاب سوره حمد و چند آیه از سوره بقره را خواندند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن ولید، از محمد بن فضل، از سلیمان بن ابی عبدالله نقل کرده که وی گفت: با حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام نماز گذاردم، آن جناب سوره فاتحه الكتاب و چند آیه از سوره بقره را خواندند، پدرم آمد جهتش را از او استفسار کردم؟
پدرم گفت: پسر، امام علیه السلام این عمل را به خاطر این انجام دادند تا به شما آن را تعلیم کرده باشند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از محمد بن عذافر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: اقتداء کردم به کسی که در رکعت دومش بود و من قرائت حمد را خواندم به مجرد تمام شدن او به رکوع رفت تکلیف من چیست؟
حضرت فرمودند: در رکعت دیگر نیز حمد را بخوان تا در هر دو رکعت قرائت حمد (ام الكتاب) را خوانده باشی.

باب سی و نهم

سز این که مستحب است سجود را طولانی کنند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از سعدان بن

مسلم عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا محمد عليك بطول السجود فإن ذلك من سنن الأوّابين.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي بصير عليه السلام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثني أبي، عن جدّي عن آبائه عليهم السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أطيلوا السجود فما من عمل أشدّ على إيليس من أن يرى ابن آدم ساجداً؛ لأنّه أمر بالسجود فعصى، وهذا أمر بالسجود فأطاع فيما أمر.

باب ٤٠

العلّة التي من أجلها لم

يؤخر رسول الله صلى الله عليه وآله العشاء إلى نصف الليل

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن سعيد، عن أحمد بن عبد الله القروي، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لولا أن أشقّ على أمّتي لأخّرتُ العشاء إلى نصف الليل.

باب ٤١

العلّة التي من أجلها يجوز

السجود على ظهر الكف من حرّ الرّمضاء

١ - حدّثنا محمد بن علي ماجيلويه قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد عن إبراهيم بن اسحاق عن عبد الله بن حمّاد عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جُعِلْتُ فداك الرجل يكون في السّفر فيقطع عليه الطّريق فيبقى عُرياً في سراويل

باب چهل و یکم ۱۱۳

مسلم، از ابی بصیر، وی می گوید حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: ای ابامحمد، بر تو باد به طولانی کردن سجده زیرا این از سنت های توبه کنندگان می باشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

پدرم، از جدم، از آباء گرامش علیهم السلام نقل کردند که رسول خدا ﷺ فرمودند:

سجود را طولانی کنید زیرا هیچ عملی سخت تر بر ابلیس نیست از این که ببیند فرزند آدم در حال سجده است چه آنکه خودش مأمور به سجده شد ولی عصیان کرد حال می بیند که این بنده امر به سجده شده و در آوردنش امتثال می کند.

باب چهل و دوم

سز این که رسول خدا ﷺ نماز عشاء را تا نصف شب

تأخیر نیانداختند

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن سعید، از احمد بن عبدالله قروی، از ابان بن عثمان، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

رسول خدا ﷺ فرمودند:

اگر بر ائمت مشقت و صدمه نمی داشت حتماً نماز عشاء را تا نصف شب تأخیر می انداختم.

باب چهل و یکم

سز جواز سجود بر پشت دست در مورد سوزان بودن

روی زمین

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد از ابی بصیر وی می گوید: محضر حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم، شخصی در سفر راه بر او قطع می شود پس در حالی که یک زیر شلوار پایش هست در میان بیابان عریان مانده و مهربی هم

ولا يَجِدُ ما يَسْجُدُ عليه يخاف إن سجد الرَّمْضاءِ احْتَرَقَتْ وَجْهُهُ؟
قال: يسجد على ظهر كَفِّهَ فَإِنَّها أحد المساجد.

باب ٤٢

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَجُوزُ السَّجُودُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ

أَوْ عَلَى مَا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ، إِلَّا مَا أُكِلَ أَوْ لُبِسَ

١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ عَمْرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَمَّا يَجُوزُ السَّجُودُ عَلَيْهِ وَ عَمَّا لَا يَجُوزُ؟

قال: السَّجُودُ لَا يَجُوزُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ مَا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ إِلَّا مَا أُكِلَ أَوْ لُبِسَ.

فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْعَلَّةُ فِي ذَلِكَ؟

قال: لِأَنَّ السَّجُودَ هُوَ الْخُضُوعُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَلَى مَا يُؤْكَلُ وَ يُلْبَسُ؛ لِأَنَّ أَبْنَاءَ الدُّنْيَا عبيد ما يأكلون و يلبسون، والسَّاجِدُ فِي سَجُودِهِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَضَعَ جَبْهَتَهُ فِي سَجُودِهِ عَلَى مَعْبُودِ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا الَّذِينَ اغْتَرَّوا بِغُرُورِهَا. وَالسَّجُودُ عَلَى الْأَرْضِ أَفْضَلُ؛ لِأَنَّهُ أَبْلَغُ فِي التَّوَاضُّعِ وَالْخُضُوعِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

٢ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: السَّجُودُ عَلَى الْأَرْضِ فَرِيضَةٌ وَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ سَنَةٌ.

٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصِّرْفِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتَهُ يَقُولُ:

ندارد که در نماز بر آن سجده کند و از طرفی چون ریگ‌های زمین خیلی گرم و سوزان هستند می‌ترسد اگر بر آن سجده کند صورتش بسوزد تکلیفش چیست؟
حضرت فرمودند: بر پشت دستش سجده کند زیرا پشت دست یکی از مساجد محسوب می‌شود.

باب چهل و دوم

سز این که سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از زمین می‌روید به شرطی که مأکول یا ملبوس نباشد

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی‌عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از عمر بن عبدالعزیز، از هشام بن حکم، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: بفرمایید سجده بر چه چیز جائز و بر چه چیز جائز نیست؟
حضرت فرمودند: جایز نیست سجده مگر بر زمین یا بر آنچه از زمین می‌روید به شرط آنکه مأکول یا ملبوس نباشد.

عرض کردم: فدایت شوم، علت آن چیست؟

فرمود: زیرا سجود و خضوع و فروتنی برای خدای عزوجل است لذا سزاوار نیست که آن را بر مأکول و ملبوس قرار دهند چه آنکه ابناء دنیا بندگان مأکولات و ملبوسات هستند و حال آنکه سجده کننده در سجودش مشغول عبادت حق تبارک و تعالی است از این رو شایسته نیست این که پیشانی خود را در حال سجود بر معبود ابناء دنیا که فریفته او هستند بگذارد و سجده بر زمین افضل است زیرا نسبت به تواضع و خضوع در مقابل حق عزوجل رساننده تر می‌باشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید به طور مرفوع تا حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: سجود بر زمین فریضه و بر غیر آن سنت است.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از محمد بن یحیی صیرفی، از حماد بن عثمان، از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام، راوی می‌گوید: شنیدم که حضرت می‌فرمودند:

السَّجُود على ما أنبتت الأرض إلا ما أكل أو لبس.

٤- أبي رحمه الله قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن علي بن الحسن عن أحمد بن اسحاق القمي، عن ياسر الخادم قال: مرَّ بي أبو الحسن عليه السلام وأنا أصلي على الطَّبري وقد أَلْقَيْتُ عليه شيئاً فقال لي: مَا لَكَ لَا تَسْجُد عليه أليس هو من نبات الأرض؟

قال محمد بن أحمد: و سألت أحمد بن اسحاق عن ذلك فقال: قد رويته. ٥- أبي رحمه الله عن محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن السياري أن بعض أهل المداين كتب إلى أبي الحسن الماضي عليه السلام يسأله عن الصَّلَاة على الزجاج قال: فَلَمَّا نَفَذَ كِتَابِي إِلَيْهِ فَكَرَّرْتُ فَقُلْتُ: هو ممَّا أنبتت الأرض و ما كان لي أن أسأل عنه قال: فكتب لا تصلَّ على الزَّجاج فإن حدَّثتك نفسك إنَّه ممَّا أنبتت الأرض فإنَّه ممَّا أنبتت الأرض و لكنَّه من الرَّمْل والملح و هما ممسوخان.

(قال مؤلف هذا الكتاب) ليس كل رمل ممسوخاً و لا كل ملح و لكن الرمل و الملح الذي يتخذ منه الزجاج ممسوخان.

باب ٤٣

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَجُوزُ

لِلرَّجُلِ أَنْ يَصَلِّيَ فِي شَعْرٍ وَوَبْرٍ مَالٍ يُؤْكَلُ لَحْمُهُ

١- حدَّثنا علي بن أحمد رحمه الله قال حدَّثنا محمد بن عبد الله عن محمد بن اسماعيل

سجود باید بر چیزی باشد که از زمین می‌روید به شرطی که مأكول یا ملبوس نباشد.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از علی بن الحسین، از احمد بن اسحاق قمی، از یاسر خادم، وی می‌گوید: حضرت ابی الحسن علیه السلام بر من گذشته در حالی که بر حصیر طبری که روی آن را چیزی انداخته بودم نماز می‌خواندم، فرمودند:

چرا بر حصیر طبری سجده نمی‌کنی؟ مگر آن از نبات زمین نیست؟ محمد بن احمد می‌گوید: من از احمد بن اسحاق از این واقعه پرسیدم، وی گفت: من آن را روایت کرده‌ام.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از سیاری نقل کرده که بعضی از اهل مدائن محضر ابی الحسن ماضی علیه السلام نامه‌ای نوشت و در آن پرسید: آیا خواندن نماز روی شیشه چطور است؟

نویسنده نامه می‌گوید: وقتی نامه‌ام محضر مبارک امام علیه السلام رسید با خود اندیشیدم و گفتم: شیشه از اشیایی است که جزء نبات الارض است و من نمی‌باید سؤال می‌کردم زیرا بر نبات الارض خواندن نماز و سجده بر آن جایز است. باری امام علیه السلام در جواب نوشتند: بر شیشه نماز مخوان و اگر در نفست خطور کرده که شیشه از نبات الارض است پس بدان اگرچه شیشه از نبات الارض می‌باشد ولی ماده اصلی آن شن و نمک است و این دو بر ماهیت اصلی خود باقی نمانده و تغییر کرده‌اند.

مؤلف این کتاب (صدوق رحمه الله علیه) می‌گوید: هر شن و نمکی ممسوخ و متغیر نیست بلکه شن و نمکی که شیشه را از آن می‌سازند تغییر یافته‌اند.

باب چهل و سوم

سز این که جایز نیست در لباسی که از مو و کرک حیوان

غیر مأكول اللحم درست شده نماز خواند

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن عبداللّه، از محمد بن اسماعیل

باسناد يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يجوز الصلاة في شعر ووبر مالا يؤكل لحمه لأن أكثرها ممسوخ.

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: يعني أكثر الأشياء التي لا يؤكل لحمها ممسوخ.

٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح عن الحسن بن علي الوشاء يرفعه قال: كان أبو عبد الله عليه السلام يكره الصلاة في وبر كل شيء لا يؤكل لحمه.

باب ٤٤

العلّة التي من أجلها يجوز للرجل

أن يصلي والنار والسراج والصورة بين يديه

١- أبي رحمه الله و محمد بن الحسن رحمهما الله قالا: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد قال: حدثني الحسن بن علي عن الحسين بن عمر عن أبيه عن عمرو بن إبراهيم الهمداني رفع الحديث قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لا بأس أن يصلي الرجل والنار والسراج والصورة بين يديه؛ لأن الذي يصلي له أقرب إليه من الذي بين يديه.

باب ٤٥

العلّة التي من أجلها يستحب التنفل في ساعة الغفلة

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه عن زرعة عن سماعة عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

باسنادی که تا حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام مرفوعه است نقل کرده که آن جناب فرمودند: در مو و کرک حیوانی که مأکول اللحم نیست خواندن نماز جائز نیست زیرا اکثر این حیوانات ممسوخ هستند. محمد بن علی مؤلف این کتاب می‌گوید: یعنی اکثر حیواناتی که گوشت آنها خوردنی نیست از ممسوخات می‌باشند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از حسن بن علی الوشاء مرفوعاً نقل کرده و می‌گوید: حضرت ابو عبدالله علیه السلام کراهت داشتند از خواندن نماز در کرک هر حیوانی که گوشت آن خوردنی نبود.

باب چهل و چهارم

سز این که جایز است در مقابل آتش و چراغ روشن و صورت نماز خوانده شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه و محمد بن الحسن رحمه الله علیهما از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از حسن بن علی از حسین بن عمر از پدرش، از عمرو بن ابراهیم همدانی ^(۱) مرفوعاً نقل کرده که حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: اشکالی ندارد در مقابل آتش و چراغ روشن و صورت نماز بخوانند زیرا کسی که نماز برای او خوانده می‌شود (یعنی پروردگار متعال) به نمازگذار نزدیکتر است از آنچه در مقابلش قرار گرفته.

باب چهل و پنجم

سز مستحب بودن خواندن نافله در ساعت غفلت

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از زرعه، از سماعه، از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیه السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

۱- عمرو بن ابراهیم همدانی، وی مجهول الحال است.

تتفلوا في ساعة الغفلة ولو بركتين خفيفتين فإنهما يورثان دار الكرامة.
(قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب) ساعة الغفلة بين المغرب والعشاء الآخرة.

باب ٤٦

العلة التي من أجلها يستحب تفريق التوافل في البقاع

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحكم بن مسكين عن عبد الله بن علي الزرّاد قال: سألت أباهمس أبا عبد الله عليه السلام فقال: يصلي الرجل نوافله في موضع أو يفرّقها؟ قال: لا بل ها هنا و ها هنا فإنّها تشهد له يوم القيامة.
(قال مؤلف هذا الكتاب) يعني - أن بقاع الأرض تشهد له.

باب ٤٧

العلة التي من أجلها لا يجوز

الصلاة حين طلوع الشمس وحين غروبها

١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن يحيى عن علي بن أسباط عن الحسن بن علي عن سليمان بن جعفر الجعفري قال سمعت الرضا عليه السلام يقول:
إنّه لا ينبغي لأحد أن يصلي إذا طلعت الشمس؛ لأنّها تطلع بقرني شيطان فإذا ارتفعت وصفت فارقتها فيستحب الصلاة في ذلك الوقت والقضاء وغير ذلك فإذا انتصف النهار قارنها فلا ينبغي لأحد أن يصلي في ذلك الوقت؛ لأنّ أبواب السماء قد غلقت فإذا زالت الشمس وهبت الريح فارقتها.

باب چهل و هفتم ۱۲۱

در ساعت غفلت نافله بخوانید اگرچه دو رکعت مخفف باشد چه آنکه این دو رکعت دارکرامت را نصیب خواننده‌اش خواهد نمود.

محمّد بن علی مؤلف این کتاب می‌گوید: ساعت غفلت فاصله بین مغرب و عشاء را گویند.

باب چهل و هشتم

سر استحباب تفریق کردن نوافل در اماکن

حدیث (۱)

پدرم رحمه‌الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از حکم بن مسکین، از عبدالله بن علی زراد، وی می‌گوید: ابوکهمس از حضرت اباعبدالله علیه السلام سؤال کرد و عرض نمود: آیا شخص نمازهای نافله‌اش را در یک جا بخواند یا آنها را توزیع و تفریق بین اماکن نماید؟

حضرت فرمودند: در یک جا نخواند بلکه آنها را آن‌جا، آن‌جا بخواند یعنی بین اماکن توزیع نماید زیرا این اماکن روز قیامت به نفع او شهادت می‌دهند.

مؤلف این کتاب می‌گوید: یعنی بقاع و اماکن زمین به نفعش شهادت می‌دهند.

باب چهل و نهم

سر عدم جواز خواندن نماز هنگام طلوع و غروب آفتاب

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از علی بن اسباط، از حسن بن علی، از سلیمان بن جعفر جعفری وی می‌گوید شنیدم که حضرت رضا علیه السلام می‌فرمودند: برای احدی سزاوار نیست وقتی خورشید طلوع می‌کند نماز بخواند زیرا خورشید بر دو فرق شیطان طالع می‌گردد و هنگامی که بالا آمد و از کدورت بخارهایی که بین ما و آن حائلند خارج گردید و صاف و درخشان شد در چنین وقتی مستحب است نماز بخواند و هنگامی که روز نصف گردید شیطان مقارنش بوده و در این هنگام که خورشید به قرب زوال رسیده و نهایت ارتفاع و اوج را دارد تسویل و وسوسه ابلیس در حق عبادت‌کنندگان گره آفتاب شدیدتر و زیاده‌تر است لذا شایسته نیست احدی در این وقت نماز بخواند چه آنکه درب‌های آسمان بسته‌اند ولی وقتی زوال شد و خورشید به افول گرایید و بادهای

باب ٤٨

العلّة التي من أجلها لا يجوز

للرجل أن يصليّ و على شاربہ الحناء

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم، عن أبيه عن اسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمان عن جماعة من أصحابنا قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام ما العلّة التي من أجلها لا يحلّ للرجل أن يصليّ و على شاربہ الحناء؟

قال: لأنّه لا يتمكّن من القراءة والدّعاء.

باب ٤٩

العلّة التي من أجلها أمر النساء في زمن رسول الله ﷺ

أن لا يرفعن رؤوسهن إلا بعد الرجال

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن عبد الله بن ميمون عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: كُنَّ يُؤْمَرْنَ النساء في زمن الرّسول ﷺ أن لا يرفعن رؤوسهن إلا بعد الرجال لقصر أزُرهم

رحمت الهی وزید و با افول کره آفتاب معلوم شد که این موجود نیز مخلوق و مسخر خالق می باشد استیلاء شیطان بر بندگان کمتر شده و القاء شبهه اش چندان مؤثر واقع نمی گردد لذا گویا ابلیس از شمس و کره آفتاب مفارقت می نماید.

باب چهل و هشتم

سرّ این که جائز نیست مرد در حالی که

بر شاربش حناء گذارده نماز بخواند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار^(۱)، از یونس بن عبدالرحمن^(۲)، از جماعتی اصحاب نقل کرده که از حضرت ابو عبد الله علیه السلام سؤال شد: سرّ این که بر مرد حلال و جائز نیست در حالی که بر شاربش حناء گذارده نماز بخواند چیست؟
حضرت فرمودند: زیرا وی در این حال قادر بر قرائت و دعاء نیست.

باب چهل و نهم

سرّ این که در زمان رسول خدا علیه السلام زنان مأمور بودند در

رکوع و سجود پیش از مردان سر بلند نکنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم از پدرش از عبدالله بن میمون از جعفر بن محمد بن ابی حمزه، حضرت فرمودند:
در زمان رسول خدا علیه السلام زنان مأمور بودند در رکوع و سجود پیش از مردان سر بلند نکنند زیرا ساتر و پوشش مردان کوتاه بود لذا وقتی در سجود و رکوع بودند اسافل اعضاء آنها (عورتشان) نمایان بود لذا برای این که چشم زنان به این منظره نیفتد امر شدند که قبل از مردان سر از رکوع و سجود برندارند

۱- اسماعیل بن مرار معمولاً از یونس عبدالرحمن روایت کرده چنانچه ابراهیم بن هاشم و پدرش هاشم از او نیز روایت می کنند، باری مرحوم ممقانی در رجال فرموده وی محل وثوق می باشد.

۲- وی مولی علی بن یقظین است و اگرچه قمیون وی را تضعیف کرده اند ولی اهل رجال وی را به ثقه و عظیم المنزله و وجه توصیف کرده اند، مرحوم اردبیلی در جامع الرواة می گوید: مال بسیاری به وی بذل شد تا به مذهب واقفیه درآید ولی از قبول آنها امتناع ورزید و همچنان بر حق باقی ماند.

قال: و كان رسول الله ﷺ يسمع صوت الصبي يبكي و هو في الصلاة فيخفف الصلاة فتصير إليه أمه.

باب ٥٠

العلّة التي من أجلها ترفع اليدين

في الدعاء إلى السماء والله عز وجل في كل مكان

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عيسى عن القاسم بن يحيى عن جدّه الحسن بن راشد عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال حدثني أبي، عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال أمير المؤمنين عليه السلام: إذا فرغ أحدكم من الصلاة فليرفع يديه إلى السماء لينصب في الدعاء.

فقال ابن سبا: يا أمير المؤمنين أليس الله في كل مكان؟

قال: بلى. قال: فلم يرفع يديه إلى السماء؟

فقال أو ما تقرأ (و في السماء رزقكم و ما توعدون) ^(١) فمن أين يطلب الرزق إلا من موضع الرزق، و موضع الرزق و ما وعد الله السماء.

باب ٥١

العلّة التي من أجلها لا يجوز

أن يصلي الرجل في جلود الدارث

١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن أحمد بن محمد السّياري عن أبي يزيد القسمي: - حي من اليمن بالبصرة - عن أبي الحسن الرضا عليه السلام

و نیز بسا رسول خدا ﷺ در نماز بودند و صدای بچه را می شنیدند که می گریست پس نماز را مخفف می کردند تا سریع تر تمام شود و مادر طفل که در نماز شرکت داشت زودتر خود را به کودکش برساند.

باب پنجاهم

سر این که در هنگام دعاء دو دست را به طرف آسمان بلند می کنند با این که حق عزوجل در هر مکانی می باشد

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از محمد بن عیسی، از محمد بن عیسی، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابوبصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: پدرم از پدرش از پدران گرامش علیهم السلام نقل کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هرگاه یکی از شما نمازش تمام شد دو دستش را به طرف آسمان بلند کند و دعاء نماید.

ابن سبا عرض کرد: یا امیرالمؤمنین آیا خدا در همه مکانها نیست؟
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آری.

عرضه داشت: پس چرا دستها را به طرف آسمان بلند کنیم؟
حضرت فرمودند: مگر این آیه را نخوانده ای؟ و فی السماء رزقکم و ما تعدون (روزی شما با همه وعده ها که به شما داده اند در آسمان می باشد) پس روزی را طلب نمی کنند مگر از مکان و جایگاه روزی و جایگاه روزی و آنچه حق تعالی وعده اش را داده است آسمان می باشد.

باب پنجاه و یکم

سر این که جایز نیست انسان در پوست سیاه نماز بخواند

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری، از ابی یزید قسمی (قسم طائفه ای از اهل یمن هستند که در بصره منزل گرفته اند) از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام،

إنه سأله عن جلود الداروش التي يتخذ منها الخفاف قال: فقال: لا تصل فيها فإنها تدبغ بخرؤ الكلاب.

باب ٥٢

العلة التي من أجلها شارب

الخمير إذا شربها لم تحسب صلاته أربعين صباحاً

١ - حدثنا الحسين بن أحمد رحمه الله عن أبيه قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن خالد قال: قلت للرّضا عليه السلام: إنا روينا، عن النبي ﷺ أن من شرب الخمر لم تحسب صلاته أربعين صباحاً فقال: صدقوا.

فقلت: وكيف لا تحسب صلاته أربعين صباحاً لا أقل من ذلك ولا أكثر؟ قال: لأن الله تبارك وتعالى قدّر خلق الإنسان فصير النطفة أربعين يوماً ثم نقلها فصيرها علقة أربعين يوماً ثم نقلها فصيرها مضغة أربعين يوماً وهكذا إذا شرب الخمر بقيت في مثانته على قدر ما خلف منه وكذلك يجتمع غذاؤه وأكله وشربه تبقى في مثانته أربعين يوماً.

باب ٥٣

العلة التي من أجلها يكره النفخ في موضع السجود

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن صفوان بن يحيى عن ابن مسكان عن ليث المرادي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل يصلي

وی از حضرت راجع به پوست‌های سیاهی که کفش‌ها را از آنها می‌سازند سؤال کرد؟
حضرت فرمود: در آنها نماز نخوان زیرا این پوستها را به فضله سگ دباغی می‌کنند.

باب پنجاه و دوم

سز این که شارب الخمر وقتی خمر آشامید نمازش تا چهل

روز مقبول نیست

حدیث (۱)

حسین بن احمد رحمه الله علیه، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن خالد، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: برای ما روایت شده که نبی اکرم ﷺ فرموده‌اند: کسی که خمر بیاشامد تا چهل روز نمازش مقبول نیست، آیا این روایت صحیح است؟
حضرت فرمودند: راویان این حدیث راست گفته و حدیث را صحیح نقل کرده‌اند.

عرض کردم: چرا نمازش تا چهل روز مقبول نیست نه کمتر از آن و نه بیشتر؟
حضرت فرمودند: برای این که حق تعالی خلقت انسان را مقدر و معین فرموده با این بیان: نطفه را بعد از چهل روز ایجاد کرده سپس آن را به مرحله بعدی نقل داده پس از چهل روز علقه‌اش می‌کند و بعد آن را به مرحله بعدی منتقل نموده و پس از چهل روز مضغه‌اش می‌نماید و همچنین تا مرحله نهایی و چون انسان وقتی شراب خورد بقایای آن شراب چهل روز در مثانه‌اش می‌ماند همان طوری که غذا و مأكولات و مشروبات دیگر نیز ذرات و بقایای آنها تا چهل روز در مثانه می‌مانند لاجرم تا وقتی که این بقایا در مثانه او هست نماز نباید مقبول درگاه الهی واقع شود.

باب پنجاه و سوم

سز این که دمیدن و فوت کردن به محل سجده مکروه است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از لیث مرادی نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: شخص نماز می‌خواند

فينفخ في موضع جبهته، قال: ليس به بأس إنما يكره ذلك إن يؤدي من إلى جانبه.

باب ٥٤

العلّة التي من أجلها لا يجوز

للأمة أن تقنع رأسها في الصلاة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن أدریس قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن حماد الخادم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألت عن الأمة تقنع رأسها في الصلاة؟ قال: اضربوها حتى تعرف الحرّة من المملوكة.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن سليمان الرازي قال: حدثنا محمد بن الحسين عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن حماد بن عثمان عن حماد الخادم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المملوكة تقنع رأسها إذا صلت؟

قال: لا قد كان أبي عليه السلام إذا رأى الخادمة تصلي مقنعة ضربها لتعرف الحرّة من المملوكة.

٣ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: ليس على الأمة قناع في الصلاة ولا على المدبرة قناع في الصلاة، ولا على المكاتبه إذا اشترط عليها قناع في الصلاة وهي مملوكة حتى تؤدي جميع مكاتبها و يجري عليها ما يجري على المملوكة في الحدود كلّها.

و در مکان سجود و جایی که پیشانی خود را می‌نهد می‌دمد این کار چه حکمی دارد؟ حضرت فرمودند: اشکالی ندارد فقط مکروه است آن هم اگر باعث ایداء و آزار کسی شود که در جانب نمازگذار می‌باشد.

باب پنجاه و چهارم

سر این که جایز نیست کنیز در نماز سر خود را بپوشاند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحکم، از حماد خادم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: آیا کنیز در نماز سر خود را بپوشاند؟ فرمودند: او را بزنی که سرش را نپوشاند تا زن آزاده از کنیز ممتاز گردد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن سلیمان رازی، از محمد بن الحسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از حماد بن عثمان^(۱)، از حماد خادم، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: آیا کنیزی که نماز می‌گذارد سر خود را بپوشاند؟ حضرت فرمودند: خیر، پدرم هرگاه می‌دیدند کنیز خادمه نماز می‌خواند و مقنعه بر سر کرده او را می‌زدند تا مقنعه‌اش را بردارد و بدین ترتیب زن حرّه از مملوکه مشخص و ممتاز گردد.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: شنیدم که حضرت اباجعفر علیه السلام می‌فرمودند: در نماز بر کنیز و مملوکه‌ای که تدبیر^(۲) شده است قناع و پوشاندن سر واجب نیست چنانچه بر مکاتبه‌ای که شرط شده مال‌الکتابه را بپردازد و هنوز مملوکه می‌باشد در نماز پوشاندن سر لازم نیست تا جمیع مال‌الکتابه را پرداخته و آزاد شود و آنچه در حدود بر کنیز جاری است بر وی نیز جاری می‌گردد.

۱- حماد بن عثمان بن عمرو بن خالد الفزاری و برادرش عبدالله بن عثمان بوده و هر دو ثقه می‌باشند.

۲- مملوکه مدبر آن است که آفایش به او گفته: انت حرّة دبر مماتی (تو بعد از مرگ من آزاد هستی) لذا بعد از مرگ آقا او را از ثلث اموالش آزاد می‌کنند.

باب ٥٥

العلّة التي من أجلها يحول الرداء في صلاة الإستسقاء

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن أبي طالب عبد الله بن الصلت قال: حدثنا أبو حمزة أنس بن عياض الليثي، عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام: أن رسول الله ﷺ كان إذا استسقى ينظر إلى السماء و يحول ردائه عن يمينه إلى يساره، و من يساره إلى يمينه، قال: قلت له: ما معنى ذلك؟

قال: علامة بينه و بين أصحابه يحول الجذب خصباء.

٢ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن عمّه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته لأيّ علّة حول رسول الله ﷺ في صلاة الاستسقاء ردائه الذي على يمينه على يساره والذي على يساره على يمينه؟

قال: أراد بذلك تحول الجذب خصباً.

باب ٥٦

العلّة التي من أجلها لا تجوز الصلاة في سواد

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: أصلي في قلنسوة سوداء؟ قال: لا تصلّ فيها فإنّها لباس أهل النار.

٢ - و بهذا الاسناد عن محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى اليقطيني عن القاسم بن يحيى عن جدّه الحسن بن راشد عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن أبيه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: فيما علّم أصحابه لا تلبسوا السّواد فإنّه لباس فرعون.

باب پنجاه و پنجم

سز این که در نماز طلب باران عباء را تغییر داده و

وارونه می کنند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از ابی طالب عبدالله بن صلت از ابو حمزه انس بن عیاض لیثی، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه طلب باران می کردند به آسمان نگرسته و عباء خود را از راست به چپ و از چپ به راست تغییر می دادند یعنی طرف راست را به چپ و جانب چپ را به سمت راست می انداختند.

راوی می گوید: عرض کردم: مقصود آن سرور از این کار چه بود؟ فرمود: مقصود و منظور آن حضرت این بود که خشکی و قحطی به بارندگی و فراوانی مبدل می گردد انشاء الله...

باب پنجاه و ششم

سز این که خواندن نماز در لباس سیاه جایز نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از سهل بن زیاد از محمد بن سلیمان از مردی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، محضر مبارکش عرض کردم: آیا در عرقچین سیاه نماز بخوانم؟ فرمود: در آن نماز نخوان زیرا لباس سیاه، لباس اهل آتش است.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از محمد بن عیسی یقطینی از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: پدرم از جدّم، از پدرش، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که آن سرور در ضمن اشیایی که به اصحابش تعلیم نمود آن بود که فرمود: لباس سیاه مپوشید زیرا آن لباس فرعون می باشد.

٣- وبهذا الاسناد عن محمد بن أحمد باسناده يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله ﷺ يكره السواد إلا في ثلاثة العمامة والخف والكساء.

٤- وبهذا الاسناد عن محمد بن أحمد عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي عن محمد بن سنان، عن حذيفة بن منصور قال: كنت عند أبي عبد الله بالحيرة فأتاه رسول أبي العباس الخليفة يدعوه فدعا بممطرة له أحد وجهيه أسود والآخر أبيض فلبسه، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: أما إنني ألبسه وأنا أعلم أنه من لباس أهل النار.

(قال مؤلف هذا الكتاب) لبسه للتقية وإنما أخبر حذيفة بن منصور بأنه لباس أهل النار؛ لأنه إثمته وقد دخل إليه قوم من الشيعة يسألونه عن السواد ولم يثق إليهم في كتمان السر فاتقاهم فيه.

٥- حدثني محمد بن الحسن قال: حدثني محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن علي بن إبراهيم الجعفري عن محمد بن الفضل عن داود الرقي قال: كانت الشيعة تسأل أبا عبد الله عليه السلام عن لبس السواد، قال: فوجدناه قاعداً عليه جبة سوداء وقلنسوة سوداء وخف أسود مبطن بسواد قال: ثم فتق ناحية منه وقال: أما أن قطنه أسود وأخرج منه قطن أسود ثم قال: يبيض قلبك وألبس ما شئت.

(قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب) فعل ذلك كله تقية والدليل على ذلك قوله في الحديث الذي قبل هذا

حدیث (۳)

و با همین اسناد از محمد بن احمد با اسنادش مرفوعاً تا حضرت ابی عبدالله علیه السلام چنین نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از لباس سیاه کراهت داشتند مگر از سه چیز: عمامه، موزه، عباء.

حدیث (۴)

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، از حسن بن حسین لؤلؤی از محمد بن سنان، از حذیفه بن منصور وی می گوید: در حیره محضر حضرت ابی عبدالله علیه السلام بودم که رسول و فرستاده ابی العباس خلیفه نزد آن حضرت آمد و حضرتش را دعوت نمود، امام علیه السلام بالا پوش بارانی را که یک طرفش سیاه و طرف دیگرش سفید بود طلبیده و پوشیدند سپس فرمودند: توجه داشته باشید من این را می پوشم و می دانم که لباس اهل آتش است.

مؤلف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می گوید: حضرت آن را به جهت تقیه پوشیدند و این که به حذیفه بن منصور خبر دادند، لباس مزبور، لباس اهل آتش است به خاطر این بود که وی را امین و مطمئن می دانستند فلذا گروهی از شیعه که محضر مبارک امام رسیده بودند و از پوشیدن لباس سیاه از حضرتش سؤال کردند؟ حضرت در کتمان سر به آنها چون اطمینان و وثوق نداشتند از آنها تقیه نموده و حکم واقعی را بیان نفرمودند.

حدیث (۵)

محمد بن الحسن از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری، از محمد بن فضل، از داود رقی وی می گوید: شیعه از حضرت ابی عبدالله علیه السلام راجع به پوشیدن لباس سیاه سؤال می کردند و دیدیم آن جناب را که نشسته بودند در حالیکه جبهه ای سیاه به تن و عرق چینی سیاه به سر و موزه ای سیاه که در داخلش پنبه سیاه بود به پا داشتند، راوی می گوید: سپس حضرت قسمتی از موزه را شکافت و فرمود پنبه ای که داخل آن است سیاه می باشد و از آن قسمت شکافته شده مقداری پنبه سیاه بیرون آورد و پس از آن فرمود: دل و قلب خود را سفید نما و هر چه خواستی بپوش.

محمد بن علی مؤلف این کتاب می گوید: پوشیدن لباس های سیاه در مورد این روایت از باب تقیه بوده و دلیل بر آن فرموده امام علیه السلام در حدیث قبلی است که فرمودند:

أما إني البسه و أنا أعلم أنه من لباس أهل النار و أي غرض كان له ﷺ في أن صبغ القطن بالسواد إلا لأنه كان متهماً عند الأعداء إنه لا يرى لبس السواد فأحب أن يتقي باجهد ما يمكنه لتزول التهمة عن قلوبهم فيأمن شرهم.

٦ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن الحسين بن يزيد النوفلي عن السكوني، عن أبي عبد الله ﷺ قال: أوحى الله عز وجل إلى نبي من أنبيائه قل للمؤمنين: لا تلبسوا لباس أعدائي ولا تطعموا طعام أعدائي ولا تسلكوا مسالك أعدائي فتكونوا أعدائي كما هم أعدائي.

٧ - وبهذا الاسناد عن محمد بن أحمد بن علي بن إبراهيم الجعفري عن محمد بن معاوية باسناده رفعه قال: هبط جبرئيل ﷺ على رسول الله ﷺ و عليه قباء أسود و منطقة فيها خنجر قال: فقال رسول الله ﷺ: يا جبرئيل ما هذا الزّي؟

قال زيّ ولد عمك العباس يا محمد ويل لولدك من ولد العباس.

فخرج النبي ﷺ إلى العباس فقال: يا عمّ ويل لولدي من ولدك.

فقال: يا رسول الله أفأجُب نفسي؟

قال: جف القلم بما فيه.

باب ٥٧

العلّة التي من أجلها لا يجوز للرجل أن يتختم بخاتم

حديد ولا يصلي فيه ولا يجوز له أن يلبس الذهب ولا يصلي فيه

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال

توجه داشته باش من لباس سیاه می پوشم و می دانم که آن لباس اهل آتش است. و هیچ غرض و مقصودی نمی توان برای این تصوّر کرد که آن جناب پنبه داخل را نیز سیاه قرار داده بودند مگر آنکه حضرتش نزد دشمنان متهّم بودند که لباس سیاه نمی پوشند از این رو آن جناب خواستند شدیداً تا آنجایی که امکان داشت رعایت تقیه را نموده تا بدین وسیله از دل های دشمنان تهمت را زایل کرده پس از شر آنها در امان باشند.

حدیث (۶)

محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حسین بن یزید نوفلی، از سکونی از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند عزّوجلّ به پیامبری از پیامبران وحی فرمود که به مؤمنین بگو: لباس دشمنان من را مپوشید و طعام دشمنانم را تناول نکنید و راه دشمنان مرا طی نکنید پس شما نیز دشمن من خواهید شد همان طوری که آنها دشمن من هستند.

حدیث (۷)

و با همین اسناد از محمّد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری از محمّد بن معاویه با اسنادش مرفوعاً چنین نقل کرده: جبرئیل علیّه السلام بر رسول خدا ﷺ نازل شد درحالی که قبایی سیاه به تن و کمربندی که در آن خنجری بود به خود بسته بود. رسول خدا ﷺ فرمود: یا جبرئیل این چه ترکیبی است؟ جبرئیل عرض کرد: این ترکیب پسر عمّت عبّاس است، یا محمّد وای بر فرزندان از فرزندان عبّاس پس نبی اکرم ﷺ به نزد عبّاس رفته و به او فرمودند: ای عمو وای بر فرزندان من از فرزندان تو.

عبّاس عرضه داشت: ای رسول خدا، می توانم نرینه خود را قطع کنم؟ حضرت فرمودند: قلم تقدیر به آنچه باید مقدّر شود رقم زده شده است.

باب پنجاه و هفتم

سز این که مرد نمی تواند انگشتر حدید به دست کرده و در آن

نماز بخواند و نیز علت عدم جواز پوشیدن طلا و خواندن

نماز در آن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّه، از احمد بن الحسن بن علی بن فضال،

عن عمرو بن سعيد المدايني عن مصدق بن صدقة عن عمّار بن موسى عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يصلي و عليه خاتم حديد؟

قال: لا، ولا يتختم به الرجل؛ لأنه من لباس أهل النار، وقال: لا يلبس الرجل الذهب ولا يصلي فيه؛ لأنه من لباس أهل النار

٢ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن إبراهيم بن هاشم عن الثّوّلي عن السّكوني عن جعفر بن محمد بن آبائه عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يصلي الرجل في خاتم حديد.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسن عن عبد الله بن جبلة عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام: إني أحبُّ لك ما أحبُّ لنفسي وأكره لك ما أكره لنفسي فلا تتختم خاتم ذهب فإنه زينتنا في الآخرة، ولا تلبس القرمز فإنه من أردية إبليس، ولا تركب بمثيرة حمراء فإنها من مراكب إبليس، ولا تلبس الحرير فيحرق الله عزّ وجلّ جلدك يوم القيامة.

باب ٥٨

العلّة التي من أجلها لا يقطع

صلاة المصلي شيء يمرّ بين يديه

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد عن علي بن إبراهيم الجعفري عن أبي سليمان مولى أبي الحسن العسكري عليه السلام قال: سأله بعض مواليه وأنا حاضر عن الصّلاة يقطعها شيء يمرّ بين يدي المصلي؟

حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: آن کسی که تنها و بدون اهل و مال می باشد کسی است که نماز عصر را ضایع نماید.
حلبی می گوید: عرض کردم: تنها و بدون اهل و مال کیست؟
حضرت فرمودند: کسی که در بهشت برایش نه اهلی است و نه مال.
محضر مبارکش عرض شد: تضييع نماز عصر چیست؟
فرمودند: مقصود آن است که شخص نماز عصر را عمداً ترک کند تا آفتاب زرد شده و غائب شود.

باب هفتاد و یکم

سز رخصت در پوشیدن خز در نماز

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده که وی گفت: مردی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام از پوست خز سؤال کرد و من هم حاضر بودم؟
حضرت فرمودند: پوشیدن آن اشکالی ندارد.
عبدالرحمن می گوید: عرض کردم: فدایت شوم، صید این حیوان شغل و حرفه من است، این حیوان سگ دریایی است که از آب بیرون آورده می شود، پس چگونه می فرمایید در پوست آن می توان نماز خواند؟!
حضرت فرمودند: وقتی از آب بیرون می آید خارج آب آیا زندگی می کند یا نه؟
عرض کردم: خیر.
حضرت فرمودند: پس در پوستش اشکالی ندارد که نماز بخوانند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی و احمد بن ادريس جميعاً از احمد بن محمد بن عيسى و محمد بن عيسى، از ایوب بن نوح روایت را به طور مرفوع نقل کرده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند:
خواندن نماز در خز خالص اشکالی ندارد و اما لباسی که مخلوط باشد از خز و پوست خرگوش یا حیوان دیگری که مشابه آن باشد البته در آن لباس نماز مخوان.

باب هفتاد و دوم

سز جواز خواندن نماز در جامه ای که شراب

یا چربی گوشت خوک به آن رسیده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از محمد بن الحسين و علی بن اسماعیل

باب هفتاد و چهارم ۱۶۳

و یعقوب بن یزید از حمّاد بن عیسی از حریر، وی می‌گوید: بکیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام و ابوالصباح و ابوسعید و حسن نبال از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل کردند و گفتند: محضر مبارک این دو امام عرضه داشتیم: ما جامه‌هایی می‌خریم که هنگام بافته شدن شراب یا چربی گوشت خوک به آنها اصابت کرده آیا قبل از شستن در آنها نماز بخوانیم؟

حضرت فرمودند: آری اشکالی ندارد، خداوند متعال خوردن و آشامیدن آنها را حرام کرده اما پوشیدن و مس کردن و نماز خواندن در آنها را ممنوع نفرموده است^(۱).

باب هفتاد و سوم

سز سعی نمودن و رفتن به طرف نماز

حدیث (۱)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه از حسین بن محمد بن عامر، از عبداللّه بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از حمّاد از حلبی، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، حضرت فرمودند:

هرگاه خواستی به نماز بایستی اگر خدا خواست نحوه‌ای ترتیب بده که بین تو و محل خواندن نماز فاصله باشد تا برای خواندنش مجبور باشی سعی کرده و حرکت نمایی، البته مراقب باش در وقت حرکت با وقار و آهستگی راه روی، حال اگر نماز را درک کردی و به آن رسیدی البته آنرا بخوان و اگر مقداری از آنرا خوانده بودند خود را برسان و تمامش نما، خداوند عزوجل می‌فرماید:

یا ایها الذین آمنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله (ای اهل ایمان هرگاه در روز جمعه برای خواندن نماز نداء بلند شد به طرف نماز سعی کنید و حرکت کنید). معنای فرموده خدا «فاسعوا» این است که: هجوم آورده و یورش ببرید.

باب هفتاد و چهارم

سز امر به اقبال داشتن و روی آوردن به نماز

و سبب نهی از دست بسته نماز خواندن

و علت نهی از قیام به نماز در غیر حال سکون و وقار

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حریر، از

۱- این روایت از نظر فقهاء و امامیه مورد عمل نبوده بلکه متروک می‌باشد

زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السلام حضرت فرمودند: بر تو باد که به نماز خود روی آورده و اقبال داشته باشی زیرا از نماز همان مقداری قبول می شود که به آن قلباً اقبال داشتی و نیز در نماز با دست و سر و ریش خود بازی مکن و حدیث نفس مگو، خمیازه مکش، با کشیدن دستها رفع خستگی منما، دست بسته به نماز نایست چه آنکه این از فعل مجوس و زرتشتیان است.

و هرگاه از خواندن حمد فارغ شدی، آمین مگو ولی اگر خواستی بگو: الحمد لله رب العالمین.

و نیز فرمود: لثام و دهانه بر دهان خویش مگذار و شتاب و عجله در اتمام نماز منما و بر سر دو پا منشین و دو ذراع خود را در وقت سجده روی زمین فرش مکن و انگشتان را تا نکن تا با شکستن آنها صدایشان بلند شود چه آنکه تمام این افعال منهی و موجب نقصان نماز می باشند.

و نیز حضرت فرمودند: و با کسالت و حالت چرت و سنگین بودن به نماز نایست زیرا این حالت از نشانه های نفاق می باشد و حق تبارک و تعالی مؤمنین را از خواندن نماز با حالت کسالت و خواب آلوده بودن نهی فرموده و به منافقین نیز هشدار داده: و اذا قاموا الى الصلوة قاموا کسالی یراؤون الناس ولا یذکرون الله الا قليلاً^(۱) (و چون به نماز می ایستند از روی بی میلی و به حال کسالت نماز می کنند، برای ریاکاری عبادت حق تعالی نمایند و ذکر خدا را جز به اندک نکنند)

باب هفتاد و پنجم

سر این که قبور را در نماز نباید قبله قرار داد

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریر، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، زراره می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: آیا بین قبور می توان نماز خواند؟

حضرت فرمودند: قبور را در دو طرف خود قرار بده و هیچ قبری را در نماز قبله خود مکن زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی نموده و فرمودند: قبر مرا قبله و مسجد خود قرار ندهید زیرا حق تبارک و تعالی کسانی را که قبور انبیائشان را مساجد خود نموده اند لعن فرموده.

باب هفتاد و ششم

سَرّ این که سوار بر حیوان وقتی آیه سجده را خواند
سجده بر او واجب است و به هر طرفی که حیوان رو به
آن دارد سجده به همان طرف کافی است

حدیث (۱)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه از حسین بن محمد بن عامر از عمویش
عبدالله بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از حماد از حلبی، از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام، حلبی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: اگر شخصی روی حیوان
سوار بوده و آیه سجده را قرائت کرد وظیفه اش چیست؟

حضرت فرمودند: به همان طرفی که حیوان رو نموده باید سجده کند زیرا رسول
خدا ﷺ روی ناقه ای که به طرف مدینه می رفت نماز می خواندند، خداوند
عزوجل فرمود: فَاَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ (به هر طرف که رو کنید همان طرف قبله است).

باب هفتاد و هفتم

سَرّ وجوب سلام در نماز

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد بن علی بن عباس از محمد بن ابی عبد الله اسدی کوفی از محمد بن
اسماعیل برمکی از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان از
مفضل بن عمر، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم علت وجوب سلام
در نماز چیست؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه سلام تحلیل نماز می باشد یعنی با سلام تمام
ممنوعات و محظورات در نماز حلال می گردد.

عرض کردم: چرا سلام بر سمت راست نموده نه طرف چپ؟

حضرت فرمودند: زیرا فرشته ای که موکل نوشتن حسنات است در سمت راست
بوده و فرشته موکل بر نوشتن سیئات در جانب چپ می باشد و نماز از حسنات بوده
و در آن سیئه نیست لذا بر سمت راست باید سلام داد نه سمت چپ.

عرض کردم: چرا گفته نمی شود: السّلام علیک با این که فرشته بر سمت راست
یک نفر است و به جای آن می گویند: السّلام علیکم؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه سلام هم بر فرشته جانب راست بوده

و هم بر ملک سمت چپ منتهی چون فرشته سمت راست افضل است از فرشته جانب چپ ایماء و اشاره را در سلام به سمت راست می کنند. عرض کردم: چرا در وقت سلام با تمام صورت اشاره نکرده بلکه اگر نمازگذار تنها است وظیفه دارد با بینی و در صورتیکه با جماعت است با چشم اشاره کند؟ حضرت فرمودند: به خاطر آنکه جایگاه این دو فرشته دو کنج دهان انسان بوده باین نحو که فرشته سمت راست در کنج راست دهان و فرشته جانب چپ در کنج چپ دهان می باشد و این که نمازگذار به فرشته سمت راست سلام می دهد به خاطر آن است که ملک مزبور نماز را در نامه اعمال وی ثبت و ضبط می کند.

عرض کردم: چرا مأوم سه تا سلام می دهد؟ حضرت فرمودند: یکی ردّ سلام بر امام است که در این سلام قصد مأوم سلام بر امام و دو ملک موکل بر او (امام) بوده و سلام دوّمی بر کسی است که در صف جانب راست او نشسته و بر دو ملک موکل آن شخص و سلام سوّم بر شخصی است که در صف جانب چپ او قرار دارد و بر دو ملک موکل او و اگر در طرف چپ کسی نبود سلام سوّم را بر سمت چپ ندهد مگر آنکه جانب راست دیوار بوده و سمت چپش نمازگذاری باشد که هر دو پشت سر امام نماز می خوانند که در این صورت موظّف است بر سمت چپش سلام دهد.

عرض کردم: پس امام جماعت به چه کسی سلام دهد؟ فرمود: بر دو فرشته موکل بر خودش و نیز بر مأومین، در سلام بر دو فرشته بگوید: صحت و سلامت نمازم را برای کسی که نمازش را فاسد کرده بنویسید و در سلام بر مأومین بگوید: سالم و در امان مانید از عذاب حق عزّوجلّ.

عرض کردم: برای چه تحلیل نماز سلام قرار داده شده؟ حضرت فرمودند: به خاطر آنکه سلام تحیت و درود بر دو فرشته است. سپس حضرت فرمودند: وقتی نماز با حدود و رکوع و سجودش اقامه و اداء گردید به مجرّدی که بنده نمازگذار سلام داد با این سلام، سلامتی بنده از آتش تضمین می گردد و اگر این نماز در روز قیامت مقبول درگاه حضرت حق واقع شود اعمال دیگر نیز پذیرفته می شوند در نتیجه وقتی نماز بنده ای سالم باشد تمام اعمالش سالم هستند و اگر سالم نبود و مردود از درگاه الهی واقع شد دیگر اعمال صالح نیز مردود واقع می شوند.

باب هفتاد و هشتم

سرگفتن سه تکبیر و بلند کردن دستها پس از سلام

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله، از حمزة بن قاسم علوی، از جعفر بن محمد بن مالک

فزاری کوفی، از محمد بن حسین بن زید زبّات از محمد بن سنان، از مفّضل بن عمر، وی گفت: محضر ابی عبداللّه علیّه السلام عرض کردم: برای چه نمازگذار بعد از سلام سه مرتبه تکبیر گفته و دستهایش را بلند می‌کند؟
حضرت فرمودند: زیرا نبی اکرم ﷺ وقتی مکّه را فتح نمودند، با اصحابشان نزدیک حجرالاسود نماز ظهر را خواندند و وقتی سلام دادند دو دست را بلند کرده و سه مرتبه تکبیر گفتند، بعد از آن فرمودند: لا اله الا الله وحده، وحده، انجز وعده و نصّر عبده و اعزّ جُنّده و غلبّ الاحزاب وحده، فله الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو علی کلّ شیء قدیر.
سپس رو کردند به اصحابشان و فرمودند: این تکبیر را ترک نکنید و این دعاء را دنبال هر نماز واجب بخوانید زیرا کسی که بعد از سلام چنین کند و این دعاء را بخواند در مقابل این که حق عزوجل اسلام و جنود مسلمین را تقویت کرده شکرش را که واجب است اداء نموده.

باب هفتاد و نهم

سَر سجدۀ شکر

حدیث (۱)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله، از احمد بن محمد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضال، از حضرت ابی الحسن الرضا علیّه السلام، حضرت فرمودند: سجده بعد از نماز فریضه به خاطر تشکر نمودن بنده است از خداوند متعال که او را موفّق ساخت بر اداء واجب و انجام فریضه و کمترین عبارتی که در آن مجزی می‌باشد آن است که دو مرتبه بگوید: شکر الله علی ما وفقنی له من خدمته و اداء فرضه. یعنی: این سجده از من به جهت شکر خدا و تشکر از باری تعالی است که مرا موفّق نمود بر خدمتش و اداء واجبش.
باید توجه داشت که شکر موجب زیاده توفیق بوده و اگر در نماز نقصانی واقع شده باشد با این سجده تتمم و ترمیم می‌گردد.

باب هشتم

سَر شستن منی و زدودنش از لباس

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حرّیز، از زرارۀ نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابو جعفر علیّه السلام عرض کردم: به جامه‌ام خون بینی یا

نجاست دیگر و یا ذره‌ای از منی اصابت کرد، آن‌جا را نشان گذاردم تا به آب رسیدم آب بکشم، دست به آب یافتم و زمان نماز نیز فرارسید ولی فراموش کردم که جامه‌ام متنجس شده، پس نماز خواندم سپس بعد از نماز متذکر آن شدم تکلیفم چیست؟ حضرت فرمودند: باید نماز را اعاده کرده و آن مکان را آب بکشی.

زراره می‌گوید: عرض کردم: اگر جای اصابت نجس را نیافتم ولی قطع داشتم که نجس به جامه‌ام رسیده و هرچه تفحص کردم آن‌را نیافتم ولی بعد از نماز آن‌را پیدا کردم در این صورت تکلیف چیست؟

حضرت فرمودند: آن‌را آب بکش و نماز خود را اعاده نما.

گفت: محضرش عرض کردم: اگر گمان کردم که نجاستی به لباسم اصابت نمود و یقین ننمودم، پس نظر کرده چیزی را ندیدم ولی بعداً که تفحص کردم یعنی بعد از نماز آن‌را یافتم حال تکلیفم چیست؟

حضرت فرمودند: آن را آب بکش ولی نماز خود را اعاده مکن.

زراره می‌گوید: عرض کردم: چرا؟

فرمودند: چون قبلاً به نظافت و طهارت لباس خود یقین داشتی و بعد در آن شک نمودی، پس سزاوار نیست که یقین را با شک نقض کنی.

عرضه داشتم: اگر یقین کردم نجاست با جامه‌ام اصابت کرده ولی جایش را پیدا نکردم تا آب بکشم حال باید چه کرد؟

حضرت فرمودند: ناحیه و حوالی را که دیدی نجاست اصابت کرده تمامش را باید آب بکشی تا یقین کنی محل اصابت نجاست را تطهیر کرده‌ای.

زراره می‌گوید: عرض کردم: اگر شک کردم نجاستی به لباسم اصابت کرده آیا تکلیف دارم تفحص کرده و نظر بیفکنم؟

حضرت فرمودند: خیر ولی چون می‌خواهی شک را از خودت زائل کنی البته می‌توانی تفحص نمایی.

زراره می‌گوید: عرضه داشتم: اگر در حال نماز نجاست را به جامه‌ام دیدم چه کنم؟

حضرت فرمودند: نماز را نقض کن و لباس را آب بکش و سپس نماز را اعاده نما مشروط به این‌که قبل از نماز در نقطه‌ای از جامه‌ات شک کنی که متنجس شده یا نه و سپس در نماز دیدی که متنجس گردیده است ولی اگر قبلاً شک نکرده بودی بلکه بدو در نماز دیدی که نقطه‌ای از جامه‌ات مرطوبی است در اینجا باید نماز را قطع

کنی و آن نقطه را آب بکشی و سپس نمازت را ادامه دهی نه آنکه اعاده کنی زیرا نمی دانی شاید در همان حال نماز نجاستی با جامهات ملاقات کرده و تا قبل از آن یقین داشتی و سزاوار نیست یقین به طهارت را با شک در آن نقض کنی.

باب هشتاد و یکم

سز جواز تنها ایستادن مأموم در صف جماعت

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از محمد بن فضل، از ابی الصباح الکنانی، وی می گوید از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مأموم می تواند به تنهایی در صف بایستد؟
حضرت فرمودند: اشکالی ندارد زیرا صفوف از تک تک و یکی بعد از یکی افراد تشکیل می شود یعنی این طور نیست که صف ناگهان و یکجا و در آن واحد تحقق یابد بلکه از آمدن افراد یکی پس از دیگری درست می شود.

باب هشتاد و دوم

سز عدم وجوب قضاء نوافل بر کسی که به واسطه مرض آنها

را ترک کرده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید و عبدالرحمن بن ابی نجران از حماد، از حریز، از محمد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، محمد بن مسلم می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: شخصی بیمار شد پس از انجام دادن مستحبات امتناع نمود و در نتیجه نافله را ترک کرد حکم وی چیست؟

حضرت فرمود: ای محمد نافله فریضه نیست، اگر خواست آن را قضاء کند البته برایش بهتر است و اگر قضاء هم نکند تکلیفی بر او نیست.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از مرزم نقل کرده که وی گفت:

اسماعیل بن جابر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال کرد و عرضه داشت:

نوافل زیادی بر عهده من هست چگونه آنها را انجام دهم؟
 حضرت فرمودند: تمام را قضا نما.
 عرض کرد: نوافل فوت شده بیش از آن است که قضا کنم.
 حضرت فرمودند: تمام را قضا نما.
 عرض کرد: تعداد آنها را نمی دانم چه مقدار است.
 حضرت فرمودند: پیگیری کن ببین چه مقدار بوده.
 مرازم می گوید: من مدت چهار ماه مریض بودم و در این مدت نافله نخواندم.
 حضرت فرمودند: قضا آنها بر تو نیست زیرا شخص مریض مانند صحیح و سالم
 نمی باشد زیرا هرچه بر انسان غلبه کند و به واسطه غلبه از او تکلیفی فوت گردد حق
 تعالی سزاوارتر است به این که عذر او را بپذیرد و از او تکلیف فوت شده را مطالبه نفرماید.

باب هشتاد و سوم

سز محروم ماندن شخص از خواندن نماز شب

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از عمران بن موسی، از حسن بن
 علی بن نعمان، از پدرش از برخی رجالش، وی گفت: مردی محضر مبارک
 امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شد و عرض کرد:
 یا امیرالمؤمنین: من از خواندن نماز شب محروم هستم چه کار کنم؟
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: گناهانت تو را مقید و ممنوع از خواندن نماز شب
 کرده اند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن حسن صفار از هارون بن مسلم، از
 علی بن حکم، از حسین بن حسن کندی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن
 جناب فرمودند: شخص یک دروغ می گوید و به واسطه آن از خواندن نماز شب
 محروم می گردد و وقتی از نماز شب محروم شد، از روزی و رزق نیز محروم می گردد.

باب هشتاد و چهارم

برخی از اسرار و خواص نماز شب

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابی زهیر

نهدی، از آدم بن اسحاق، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

بر شما باد به نماز در شب زیرا آن سنت پیامبر شما و عمل افراد صالح قبل از شما بوده، نماز شب مرض را از اجساد شما دور می‌کند.
و نیز حضرت فرمودند: نماز شب صورت را نورانی و بوی را خوش نموده و موجب جلب روزی است.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن علیه السلام، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، وی می‌گوید: حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند:
ای سلیمان قیام در شب را ترک مکن زیرا مغبون کسی است که از قیام در شب محروم باشد.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از علی بن اسباط، از محمد بن علی بن ابی عبدالله، از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حق تعالی: و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله (رهبانیت و تارک دنیا بودن را بدعت نهادند، ما بر آنها جز آنکه رضا و خشنودی خدا را طلبند چیزی ننوشتیم) فرمودند: مقصود از «رضوان الله» نماز شب می‌باشد.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن حسان رازی، از محمد بن علی، وی مرفوعاً حدیث را نقل کرده و گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که در شب نماز خواند صورتش در روز نیکو به نظر می‌آید.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام در ذیل فرموده حق عزوجل: ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قبلاً (البته نماز شب بهترین شاهد اخلاص و صفای قلب و دعوی صدق ایمان است) حضرت فرمودند: مقصود از «اقوم قبلاً» برخاستن شخص از بستر استراحت و در مقابل حق عزوجل عبادت کردن است و غیر از این معنا، معنای دیگر مراد نیست.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن اسحاق بن خزیمه نیشابوری از حریش بن

محمد بن حریش نقل کرده که وی گفت: از جدم شنیدم که می گفت: شنیدم انس بن مالک می گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمودند: دو رکعت در دل شب نماز خواندن نزد من محبوب تر است از دنیا و آنچه در آن می باشد.

حدیث (۷)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر از کسی که برای او حدیث گفته از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حق تعالی: **إِنَّ الْحَسَنَاتِ يَذْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ** (کارهای نیک اعمال زشت را محو می کنند) فرمودند: نماز مؤمن در شب گناهان روز را محو می نماید.

حدیث (۸)

و با همین اسناد از حماد بن عیسی، از حریر، از زراره نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم: مراد از «**أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا** و قائماً يحذر الآخرة و يرجو رحمة ربه، قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون» چیست؟ حضرت فرمودند: مقصود نماز شب است.

حدیث (۹)

محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از محمد بن الحسن بن شمون از علی بن محمد نوفلی، وی می گوید: شنیدم از او که می فرمود: بنده خدا در شب می ایستد برای عبادت پس چرت و پینکی به او چیره می شود و وی را به راست و چپ مایل می نماید در حالی که چانه اش روی سینه اش افتاده در این وقت حق تبارک و تعالی امر می فرماید که ابواب آسمان را بگشایند آنگاه به فرشتگانش می فرماید: به بنده من بنگرید با عبادتی که بر او واجب نکرده ام به من تقرب می جوید و امید برآوردن سه حاجتش را از من دارد، گناهی که کرده بیامرزم، توبه اش را مکرر بپذیرم، روزی و رزقش را اضافه کنم، شما فرشتگان من شاهد باشید که هر سه را برای او جمع کردم.

باب هشتاد و پنجم

سز این که شخص وقتی به نماز شب می ایستد صدایش را

بلند کند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن

اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم وی از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسید: شخص در آخر شب برای نماز می ایستد آیا صدایش را به قرائت حمد بلند کند یا نه؟ حضرت فرمودند: برای شخص سزاوار است وقتی برای نماز شب ایستاد صدایش را به اهلش برساند تا آنهایی که خواب هستند بیدار شده و آنها نیز از خود تحرّکی نشان دهند.

باب هشتاد و ششم

سر مدح نمودن حق تعالی کسانی را که در سحر

استغفار می کنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب از معاویه عمار، وی می گوید:

شنیدم از حضرت اباعبدالله علیه السلام که در ذیل آیه شریفه: **و بالاسحار هم یستغفرون** می فرمودند: آنان در پایان شب و آخر نماز وتر هفتاد مرتبه استغفار می کنند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از ابی اسماعیل سراج از عبدالله بن مسکان، از عبدالله بن ابی یعفور، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: در نماز وتر هفتاد مرتبه استغفار کن و در هنگام استغفار دست چپ را بلند کن و با دست راست عدد استغفار را بشمار.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد از ابوسعید آدمی، از احمد بن عبدالعزیز رازی، از برخی اصحاب، وی می گوید: حضرت ابی الحسن اول (امام کاظم علیه السلام) هرگاه از رکوع در آخر رکعت نماز وتر سر برداشته و می ایستادند به درگاه الهی عرض می کردند:

اللهم انک قلت فی کتابک المنزل (بار خدایا خود در کتاب عزیزت فرموده ای):
کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون (و از شب اندکی را خواب می کردند و سحرگاهان از درگاه خدا طلب آمرزش و مغفرت می کنند).
طال واللّه هجوعی و قلّ قیامی (به خدا سوگند خواب من در شب طولانی شد و

قیامم در آن اندک)

و هذا السحر و انا استغفرک لذنوبی استغفار من لا یملك لنفسه ضرراً ولا نفعاً ولا موتاً ولا حياةً ولا نشوراً (و این است سحر و من برای گناهانم در آن از تو طلب آمرزش می‌کنم، طلب نمودن کسی که مالک ضرر و نفع و مرگ و حیات و نشور خود نیست)

سپس به سجده می‌رفتند.

حدیث (۴)

جعفر بن علی بن الحسن بن علی بن عبد الله بن مغیره، از جدش حسن بن علی، از عباس بن عامر، از جابر از ابی عبیده الحذاء، از حضرت ابی جعفر علی (علیه السلام) نقل کرده که آن جناب در ذیل آیه شریفه: **تَجَافَىٰ جُنُوبَهُمْ** عن المضاجع **يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا** (شبها پهلوی از بستر خواب حرکت دهند و با بیم و امید در نماز شب خدای خود را بخوانند....).

فرمودند: شاید تو می‌پنداری که این جماعت که حق تعالی در قرآن آنها را ستوده اصلاً شب‌ها خواب ندارند؟

ابو عبیده می‌گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: خدا و رسول و فرزند رسولش داناتر هستند و من چیزی نمی‌دانم.

سپس ابو عبیده گفت: حضرت فرمودند: برای این بدن لازم است که استراحت کرده و مقداری بخوابد تا نفس و روح از آن جاری شود و وقتی روح خارج شد بدن استراحت می‌کند و پس از آنکه روح به بدن برگشت بدن با قوه و نیروی بیشتری به کار می‌پردازد، باری حق تعالی در آیه مذکور آن جماعت را ستوده و می‌فرماید: شبها پهلوی از بستر خواب حرکت دهند و با بیم و امید در نماز شب خدای خود را بخوانند، این آیه در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اتباعش از شیعیان ما نازل شده چه آنکه ایشان در اول شب می‌خوابند و وقتی دو ثلث از شب گذشت یا مقداری که خدا می‌خواهد از خواب برخاسته و به درگاه الهی پناه برده در حالی که به عبادتش راغب و از عذابش بیمناک و در رحمت و آنچه نزد او است طمع و امید دارند، خداوند رحمتش آنها را در کتابش یاد کرده پس از آنچه به ایشان داده تو را اطلاع داده و خاطرنشان کرده که ایشان را در جوار رحمتش اسکان داده و در بهشت برینش داخل نموده و از هر خوف و هراسی ایمنشان نموده است.

ابو عبیده می‌گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: فدایت شوم اگر در آخر شب از

خواب برخواستم چه بگویم؟

حضرت فرمودند: هرگاه از خواب برخاستی بگو:

الحمد لله رب العالمين (حمد و سپاس مر خداوند جهانیان است)

و صلى الله على المرسلين (خداوند درود و رحمت فرستد بر پیامبران)

و الحمد لله الذي يحيى الموتى و يبعث من فى القبور (حمد سزاوار خداوندی

است که مردگان را زنده نموده و اهل قبور را مبعوث می گرداند).

پس هرگاه این عبادات را گفتی پلیدی و وسوسه شیطان از تو انشاء الله تعالى

برطرف می شود.

باب هشتاد و هفتم

سز این که اهل تهجد و عبادت در شب

در روز از همه مردم نیکو منظر تر می باشند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از يعقوب بن يزيد، از اسماعيل بن موسى بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت على بن موسى الرضا سلام الله عليهما از پدر بزرگوارش از جدش عليهم السلام، فرمود:

از حضرت على بن الحسين عليه السلام سؤال شد: چرا اهل تهجد و عبادت در شب نیکو منظر ترين مردم می باشند؟

فرمودند: زیرا ایشان با خدا خلوت می کنند پس حق تعالى از نور خودش ایشان را می پوشاند.

باب هشتاد و هشتم

سز تسبیح حضرت فاطمه سلام الله عليها

احمد بن الحسن القطان از ابوسعید حسن بن علی بن الحسن السکری از حکم بن اسلم از ابن علیه، از حریری از ابی الورد بن تمامه، از علی عليه السلام، حضرت به مردی از قبیله بنی سعد فرمود:

خبر بدهم تو را از خود و از فاطمه؟ او نزد من بود و حال آنکه محبوب ترین افراد نزد اهلش بود، با مشک آنقدر آب کشید تا اثر آن در سینه اش ماند و آنقدر با آسیا گندم و جو آرد نمود تا دستهایش پینه بست و به قدری خانه را روفت تا لباسهایش

غبارآلود گشت و به اندازه‌ای آتش زیر دیگ افروخت تا جامه‌اش از دود سیاه گردید لذا از ناحیه این امور ضرر شدید و چشمگیری به آن مخدّره رسید.

به آن بانو پیشنهاد کردم نزد پدرش رفته و از حضرتش درخواست خادمی کند که نیازمندی‌هایش را برطرف نموده و بدین ترتیب از این اعمال و کارها برکنار بماند.

فاطمه سلام‌الله علیها نزد نبی اکرم ﷺ رفت تا خواسته‌اش را به عرض آن حضرت برساند محضر پیامبر ﷺ که رسید جماعتی را در خدمت آن سرور دید از بازگو نمودن حاجتش حیا نمود و بدون این‌که اظهاری کند بازگشت، نبی اکرم ﷺ دانستند که فاطمه علیها السلام حاجتی داشت، سپس امیرالمؤمنین علیّه السلام فرمودند:

فردا صبح رسول اکرم ﷺ به خانه ما آمدند و ما زیر لحاف بودیم، حضرت با صدای بلند فرمود: سلام بر شما ای اهل بستر.

ما ساکت مانده و به خاطر موقعیت مکانی حیا نمودیم.

سپس فرمود: سلام بر شما، باز ما ساکت ماندیم، برای مرتبه سوّم فرمود: سلام بر شما، ما ترسیدیم اگر جواب ندهیم حضرت برگردند و این درحالی بود که حضرتش سه بار سلام کرده بودند لاجرم اگر اذن به جنابش داده نمی‌شد برمی‌گشتند، از این رو عرض کردم: و علیک السلام یا رسول‌الله داخل شوید، پس آن سرور بالای سر ما نشستند، بعد فرمود: ای فاطمه: دیروز چه حاجتی داشتی؟

امیرالمؤمنین علیّه السلام می‌فرماید: ترسیدم اگر پاسخ ندهم آن حضرت بایستند و بروند لذا سر از زیر لحاف بیرون آورده عرضه داشتم: یا رسول‌الله، من خبر خواهم داد، فاطمه آن قدر با مشک آب کشیده که اثر آن روی سینه‌اش مانده و به قدری دست به آسیا کشیده که دستهایش پینه بسته و به اندازه‌ای خانه جاروب کرده که لباسهایش غبارآلود گردیده و به واسطه کثرت افروختن آتش زیر دیگ جامه‌هایش از دود سیاه گردیده است لذا من به او پیشنهاد کردم نزد پدر برو و از آن حضرت خادمی که تو را کفایت کند طلب نما تا به این اعمال مبادرت نوری.

رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا چیزی که از خادم برای شما بهتر است را به شما یاد بدهم؟

هرگاه خواستید بخوابید سی و سه مرتبه تسبیح و سی و سه بار تحمید و سی و چهار بار تکبیر بگویید.

پس فاطمه سلام‌الله علیها سر را از زیر لحاف بیرون آورده و گفتند: از خدا و رسولش راضی شدم این عبارت را سه دفعه تکرار کردند.

باب هشتاد و نهم

نوادیر اسرار نماز

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن علی الکوفی، از محمد بن اسلم جبلی از صباح حدّاء، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: جماعتی با هم به سفر رفتند و وقتی به مکانی که شکستن نماز بر ایشان واجب شد رسیدند نمازهایشان را قصر نمودند و زمانی که به دو یا سه و یا چهار فرسخی رسیدند یک نفر از ایشان عقب ماند و او کسی بود که دیگران بدون وی نمی توانستند سفر کنند، پس چند روز در آن جا توقف کردند و در این چند روز نمی دانستند آیا به سفرشان ادامه داده یا از آن برمی گردند حال تکلیف ایشان چیست آیا سزاوار است که نماز را تمام خوانده یا بر تقصیرشان باقی بمانند؟

حضرت فرمودند: اگر چهار فرسخ سیر کرده اند باید بر تقصیرشان باقی باشند چه آن جا مانده و چه برگردند و اگر کمتر از چهار فرسخ آمده اند تا مادامی که آن جا هستند نماز را تمام خوانده و وقتی حرکت کردند و به چهار فرسخ رسیدند البته نماز را قصر کنند.

سپس امام علیه السلام فرمودند: آیا می دانی چرا حکم چنین می باشد؟
عرض کردم: نمی دانم.

حضرت فرمودند: تقصیر در دو برید^(۱) می باشد و در کمتر از آن نیست لذا اگر یک برید آمده باشند و بخواهند برگردند پس آمدن و برگشتن آنها به مقدار سفر تقصیر می باشد از این رو نمازشان در اینجا قصر است و اگر کمتر از این مقدار آمده اند نمازشان را باید تمام بخوانند.

اسحاق بن عمار می گوید: عرض کردم آیا به موضعی که در آن اذان شهرشان را نمی شنوند مگر نرسیده، پس چرا می فرمایید نمازش را باید تمام بخواند؟
حضرت فرمودند: آری، نماز را در این موضعی که صدای اذان شهر را نمی شنوند قصر باید بخوانند زیرا شک ندارند در این که سفر را ادامه می دهند و سیرشان در سفر جدی و قطعی است حال اگر به مقدار کمتر از برید سیر کرده باشند

۱- برید به فتح باء یعنی دو فرسخ.

و در آن جا اقامه کنند در صورتی که عَلت مزبور یعنی جدّی بودن سفر و ادامه دادن سیر جاری باشد باز باید نمازشان را قصر بخوانند.

حدیث (۲)

محمّد بن الحسن علیه السلام از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن الحسن بن ابی طالب، از علی بن فضال از ابی المعزّاء حمید بن مثنی عجلّی از سماعه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر خواب کودک و بیماری و ضعف ضعیف نبود نماز عشاء را تا ثلث آخر شب تأخیر می انداختم و وقت آن را تا آن زمان قرار می دادم.

حدیث (۳)

علی بن عبد الله و رّاق و علی بن محمّد بن الحسن معروف به ابن مقبره قزوینی از سعد بن عبد الله بن ابی خلف از عبّاس بن سعید ازرق از سدید بن سعید انباری از محمّد بن عثمان جمحی، از حکم بن ابان، از عکرمه، وی گفت: به ابن عبّاس گفتیم: چرا از اذان حیّ علی خیر العمل حذف شده؟
ابن عبّاس گفت: قصد عمر از حذف آن این بود که مردم بر نماز اعتماد و اتّکال نداشته و به جهاد روی آورند از این رو آن را از اذان حذف نمود.

حدیث (۴)

عبدالواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری علیه السلام از علی بن قتیبه از فضل بن شاذان، از محمّد بن ابی عمیر وی از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع به حیّ علی خیر العمل سؤال کرد و عرضه داشت چرا از اذان برداشته شده است؟
حضرت فرمودند: عَلت ظاهرش را جويا هستی یا از عَلت باطنی آن سؤال می کنی؟

محمّد بن ابی عمیر می گوید: عرض کردم از هر دو می پرسم.
حضرت فرمودند: امّا عَلت ظاهرش، آن است که مردم جهاد را به خاطر نماز ترک نکنند و امّا عَلت باطنی آن، خیر العمل ولایت است لذا کسی که امر به ترک «حیّ علی خیر العمل» از اذان نمود قصدش این بود که بر ولایت تحریص و تحریکی نباشد.

حدیث (۵)

علی بن عبد الله و رّاق و علی بن محمّد بن الحسن معروف به ابن مقبره قزوینی از

سعد بن عبدالله از عباس بن سعید ازرق از ابویصیر عیسی بن مهران از حسن بن عبدالوهاب از محمد بن مروان، از حضرت ابوجعفر علیه السلام، حضرت فرمودند: آیا تفسیر «حی علی خیر العمل» را می دانی؟

راوی می گوید: عرضه داشتم: خیر.
حضرت فرمود: مؤذن تو را به خوبی و نیکی دعوت می کند، آیا می دانی به نیکی و خوبی چه کسی؟
عرضه داشتم: خیر.
حضرت فرمود: تو را به نیکی و خوبی فاطمه و فرزندان سلام الله علیهم دعوت می کند.

باب نودم

سر زکات

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از محمد بن الحسن بن ابی الخطاب، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس بن عبدالرحمن، از مبارک عرقوفی، وی می گوید: از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم که می فرمودند: زکات برای این جعل و وضع شد تا قوت و روزی فقراء بوده و اموال اغنیاء را زیاد کند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید از نضر بن سدید، از عبدالله بن سنان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

خداوند متعال زکات را واجب کرد همان طوری که نماز را واجب نمود، حال اگر شخصی زکات را حمل نمود و آن را علنی و آشکار به مستحقش داد بر او ملامتی نیست زیرا حق عزوجل در اموال اغنیاء برای فقراء آنچه را که ایشان را کفایت کند قرار داده و اگر حق تعالی بداند آنچه فرض و واجب نموده کفایت فقراء را نمی کند البته آنرا افزایش می دهد ولی باری تعالی آگاه است که حق معین شده در مال اغنیاء برای فقراء کافی است منتهی نیازمندان و محتاجین هلاک شده اند زیرا اغنیاء حقوق آنها را نمی دهند و ایشان را از آنچه خدا برایشان معین فرموده منع می کنند.

حدیث (۳)

علی بن احمد رحمته الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس،

از قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی طی مکتوبی سؤالاتی از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام نمود و آن جناب در نامه‌ای که جواب سؤالات وی را مرقوم فرموده بودند نوشتند:

علّت وجوب زکات و سرّ آن این است که: زکات قوّت و روزی فقراء بوده و اموال اغنیاء را حفظ و نگهداری می‌کند زیرا حق تعالی افراد صحیح و سالم را مکلف نموده که به افراد زمین‌گیر و افتاده رسیدگی کرده و به امور آنها قیام کنند چنانچه حق عزّوجلّ فرموده:

لنبلوئکم فی اموالکم و انفسکم (حق تعالی شما را در اموال و نفوستان آزمایش می‌کند)

مقصود این است که در اموالتان زکات را باید خارج کنید و در نفوستان آزمایش این است که: نفس را بر صبر نمودن آماده کنید و شکر نعمت‌های الهی را اداء کنید و امید داشته باشید که این نعمت‌ها برایتان افزایش پیدا کند مشروط به این که شما نیز رأفت و مهربانی خود را نسبت به ضعفاء زیاد کرده و بر مسکینان عطوفت نشان دهید.

و ایشان را بر مساوات و برابری تحریص و ترغیب کرده و تقویتشان نموده و بر امر دین کمکشان کنید، این زکات پند و موعظه است برای اغنیاء و عبرت است برای ایشان چه آنکه با دقّت در آن می‌توانند منتقل به فقر و نیاز در آخرت بشوند در نتیجه آنچه موجب برطرف کردن فقر در آخرت هست را فراهم کنند و نیز از اسرار دیگر زکات آنکه پرداختن آن اغنیاء را بر شکر خداوند تبارک و تعالی وادار می‌کند زیرا پرداختن زکات به فقراء مستلزم آن است که پرداخت‌کننده متمکّن باشد و این تمکّن مالی را حق جلّ وعلیّ به آنها داده و از لطف و عنایتش آنها را مشمول عطا‌های خود قرار داده است قهراً دارنده مال وقتی توجّه به این نکته پیدا کند شکر منعم را بجا آورده و از او ممنون می‌گردد.

و نیز دیگر از اسرار زکات آنکه اغنیاء وقتی موقعیت فقراء و نیاز آنها را می‌بینند به درگاه الهی دعاء و تضرّع کرده و بیم و هراس خود را از این که همچون آنها بشوند اعلام کرده و از حضرتش می‌خواهند که مبتلا به سرنوشت آنها نشوند قهراً در اداء زکات و دادن صدقات و صله ارحام و انجام کارهای مثبت و پسندیده اهتمام بیشتری می‌ورزند.

باب نود و یکم

سز این که از هر هزار درهم بیست و پنج درهم باید زکات
داده شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن محمد، از محمد بن حفص^(۱)، از صباح حداء^(۲) از قتم، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم بفرمایید چگونه و چرا از هر هزار درهم بیست و پنج درهم باید به عنوان زکات داد نه کمتر و نه بیشتر؟ حضرت فرمودند: خداوند متعال تمام خلایق را آفرید، پس به صغیر و کبیر و غنی و فقیر ایشان آگاه بود، باری از هر هزار انسانی بیست و پنج نفر آنها را مسکین قرار داد و اگر می دانست که این مقدار برای ایشان واسع و کافی نیست البته سهمشان را می افزود چه آنکه حق عزوجل خالق ایشان بوده و به آنها اعلم و آگاه تر از دیگران است.

باب نود و دوم

سز این که دادن زکات به کسی که هفتصد درهم دارد حلال
است و به کسی که پنجاه درهم دارد حلال نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از معاویه بن حکیم، از علی بن الحسن بن رباط^(۳)، از علاء بن رزین^(۴)، از محمد بن مسلم یا غیر او، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند:
به کسی که هفتصد درهم دارد و مالک آن می باشد دادن زکات حلال است به شرطی که شغل و حرفه ای نداشته باشد، این شخص زکات هفتصد درهم را اخراج کرده و با مقداری از آن قوت و روزی عیالات خود را تهیه نموده و بقیه آن را به مستحقین می دهد و بدین ترتیب آنچه دارد را صرف کرده و تهیدست می شود لذا از زکات می توان به وی کمک نمود

۱- محمد بن حفص بن خارجه، مرحوم ممقانی در رجال فرموده است که وی مهمل است.

۲- صباح بن صبیح حداء، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی ثقه و عین می باشد.

۳- علی بن الحسن بن رباط البجلی، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: کنیه اش ابوالحسن و از اهل کوفه بوده ثقه و مورد اعتماد است وی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام می باشد.

۴- علاء بن رزین القلاء به فرموده علامه (ره) در خلاصه وی ثقه و جلیل القدر بوده و ابن بطه می گوید: وی از صفوان بن یحیی بیشتر روایت نقل نموده است.

باب نود و پنجم ۲۰۳
خود وارد نموده به مراتب بیشتر است از آنچه به واسطه زکات دادن مورد
خوفش بود.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از اسمعیل بن مرار،
از یونس بن عبدالرحمن، از ابی الحسن علی بن یقظین، از حضرت ابی الحسن
موسی علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
در طلاها و نقره های مسکوک که به خاطر فرار از زکات به صورت پاره پاره
درآورده شده اند زکات نیست مگر نمی بینی چه منفعت و سود معنوی از دست
فاعل رفته است لذا به خاطر همین زکات بر وی واجب نمی باشد.

باب نود و چهارم

سز جائز نبودن اعطاء زکات به فرزند و پدر و مادر و

همسر و غلام

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از
ابراهیم بن هاشم، از ابی طالب، از عده ای اصحاب که به طور مرفوعه از امام
صادق علیه السلام نقل کرده اند که آن جناب فرمودند: پنج نفر هستند که شخص زکات
خود را به آنها نمی تواند بدهد: فرزند، پدر، مادر، همسر، غلام و بنده و سرش آن
است که شخص مجبور است نفقه ایشان را بپردازد پس فقیر نیستند.

باب نود و پنجم

سز جایز نبودن اعطاء زکات به غیر فقراء

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسن بن ابی الخطاب، از
عثمان بن عیسی، از ابی المغراء، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی فقراء و اغنیاء را در اموال شریک هم نموده لذا اغنیاء حق
ندارند اموال را به غیر شرکاء خود بدهند.

باب نود و ششم

سز این که زکات شتر و گاو و گوسفند را به افراد
متعین و متشخص داده و زکات طلا و نقره و
گندم و جو را به فقراء می دهند

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از
ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از عبدالله بن سنان، وی می گوید:
حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:
زکات گاو و گوسفند و شتر را به افراد متشخص و مسلمانان آبرومند باید داد و
زکات طلا و نقره و نباتات زمین که وزن می شوند (گندم، جو، مویز، خرما) را به
فقراء که حالشان زار می باشد می دهند.
عبدالله بن سنان می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: چگونه حکم
این طور تشریع شده و چرا زکات حیوانات سه گانه (گاو و گوسفند و شتر) را به افراد
متجمل و باشخصیت اختصاص داده اند و زکات غلات چهارگانه (گندم، جو، خرما
و مویز) و طلا نقره را گفته اند به افراد زار و فقراء غیر متشخص بدهند؟
حضرت فرموده اند: برای این که آن افراد، اشخاص موجه و نیک نام بین مردم
هستند از این رو نیکوترین از این دو صدقه (صدقه حیوانات سه گانه و صدقه
غیر حیوانات) را به آنها باید اختصاص داد.

باب نود و هفتم

سز این که جایز است کسی که قوت یک ماه
و یا یک سال را دارد زکات دریافت کند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از
صفوان بن یحیی، از علی بن اسماعیل و غشی نقل کرده که وی گفت:
از حضرت ابوالحسن علیه السلام پرسیدم: کسی که قوت یک روز خود را دارد جایز
است درخواست دریافت زکات را بکند و نیز به چنین کسی پیش از آنکه درخواست
کند اگر زکات داده شود جایز است قبول کند؟
حضرت فرمودند: اگر به وی زکات داده شد اگرچه قوت یک ماه و نیز مایحتاج

باب نود و نهم ۲۰۷
یک سال را هم داشته باشد آنرا قبول کند زیرا زکات بابت خرجی از سالی تا سال دیگر مستحقین به آنها داده می‌شود.

باب نود و هشتم

سز این‌که به مؤمن از زکات سه هزار یا ده هزار داده

ولی به فاجر قدر کمی می‌دهند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از احمد بن ادریس و محمد بن یحیی عطار جمیعاً از محمد بن احمد بن یحیی، از علی بن محمد از برخی اصحاب، از بشر بن بشار، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: چه مقدار و چه اندازه به مؤمن از زکات داده می‌شود؟

حضرت فرمودند: به مؤمن سه هزار داده می‌شود سپس فرمودند: یا ده هزار و به فاجر قدری داده می‌شود زیرا مؤمن آنرا صرف طاعت خدای عزوجل نموده ولی فاجر آنرا در معصیت حق تعالی خرج می‌کند.

باب نود و نهم

سز این‌که میراث مملوکی که از زکات خریده شده

به اهل زکات تعلق دارد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از هارون بن مسلم، از ایوب بن الحر برادر ادیم بن الحر، وی می‌گوید محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: مملوکی است که به آنچه ما معتقدیم (اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزندش علیهم السلام) معتقد است حال او را از مال زکات می‌خرم و آزادش می‌کنم آیا جایز است؟ امام فرمود: او را بخر و آزاد کن.

عرض کردم: اگر آن مملوک مُرد و مالی از خود بجاگذارد، این مال تعلق به چه کسی دارد؟

حضرت فرمودند: میراثش به مستحقین زکات تعلق دارد زیرا مملوک مزبور را با سهم مستحقین خریده‌اند، پس اموالش مال مستحقین می‌باشد.

و در حدیث دیگر به جای «مملوک مزبور را با سهم مستحقین خریده‌اند»،

آمده است: «مملوک مزبور را با مال مستحقین خریده‌اند»

باب صدم

سز واجب نبودن زکات بر مال مملوک

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از حسن بن موسی الخشاب، از علی بن الحسن از محمد بن حمزه از عبدالله بن سنان، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: مملوکی است که در دستش مالی است آیا بر این مال زکات می‌باشد؟ حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: بر آقا و مولایش نیز زکات نیست؟ حضرت فرمودند: خیر، اگر آن مال به دست آقا نرسد و از طرفی چون مال مملوک نیز نبوده بر او هم زکاتی نمی‌باشد، نتیجتاً در این مال اصلاً زکات نیست.

باب صد و یکم

سز معادل بودن هر پنج درهم زکات از دویست درهم

با هفت درهم

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه و محمد بن الحسن رحمة الله علیهما از سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن ابی عبدالله از سلمة بن خطاب، از حسین بن راشد، از علی بن اسماعیل میثمی، از حبیب خثعمی، وی می‌گوید: ابوجعفر خلیفه به محمد بن خالد بن عبدالله قسری که عامل وی در مدینه بود نوشت: از اهل مدینه سؤال کن: چطور پنج درهم در زکات از دویست درهم معادل با هفت درهم گردیده و حال آنکه در عصر رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین نبود و نیز به وی فرمان داد که از شخصی که از عبدالله بن الحسن و حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام راجع به این موضوع پرسیده سؤال کند.

محمد بن خالد از اهل مدینه راجع به این موضوع پرسید. آنها گفتند: کسانی که پیش از ما بودند نیز به همین اعتقاد داشته و در عصر آنها نیز پنج درهم معادل هفت درهم بوده است.

سپس از عبدالله بن الحسن پرسید.
 او نیز همچون اهل مدینه جواب داد.
 پس از آن محضر مبارک امام صادق علیه السلام رسید و از آن سرور پرسید: شما درباره
 این موضوع چه می فرمایید؟
 حضرت فرمودند: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در هر چهل اوقیه ^(۱) از غلات یک اوقیه به
 عنوان زکات واجب فرمود و وقتی آن را محاسبه نمودیم از نظر وزن هر پنج اوقیه آن
 زمان را موافق هفت اوقیه این زمان یافتیم.
 حبیب خثعمی می گوید: ما نیز محاسبه کردیم همان طوری که امام علیه السلام فرموده
 بودند آن را یافتیم.
 پس عبدالله بن الحسن محضر امام علیه السلام رسید و عرضه داشت: این را از کجا اخذ
 کرده و به دست آورده اید؟
 حضرت فرمودند: در کتاب مادرت فاطمه سلام الله علیها آن را خواندم.

سپس عبدالله از خدمت امام علیه السلام برگشت، پس محمد بن خالد کسی را نزد
 امام علیه السلام فرستاد و از آن جناب درخواست کرد که کتاب فاطمه علیه السلام را نزد او
 بفرستد.

امام علیه السلام در جواب فرمودند: من به توفیق این خبر را دادم که موضوع مزبور را
 در کتاب فاطمه خواندم اما نگفتم که نوشته فاطمه سلام الله علیها نزد من می باشد.
 حبیب می گوید: محمد بن خالد گفت: من هرگز جوابی مثل این جواب ندیدم.

باب صد و دوم

سر این که مخالف حق بعد از استبصار و توبه نماز و روزه
 و حجش را نباید قضاء کند مگر زکات را فقط

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن
 مهزیار از حسن بن سعید از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از زراره و بکیر و فضیل
 و محمد بن مسلم و برید بن معاویه، از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلام
 پرسیدند:

۱- در فرهنگ عمید آمده است: وزن آن معادل با هفت مثقال است.

شخصی که مسلک حروریّه^(۱) یا مرجئه^(۲) یا عثمانیه و یا قدریّه^(۳) داشته سپس توبه کرده و مذهب حق را اختیار کرده و رأیش نیکوگشته آیا نمازهایی را که خوانده و روزهایی را که گرفته یا زکات‌هایی را که داده و حجّی را که انجام داده باید اعاده کند؟

امام علیّه السلام فرمودند: اعاده هیچ یک از این واجبات لازم نیست مگر زکات زیرا آن را در غیر موردش صرف کرده چه آنکه مورد و موضع آن اهل ولایت می‌باشند و وی آن را به غیر ایشان داده است.

باب صد و سوم

اسرار نادره زکات

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از محمد بن معروف، از ابی الفضل، از علی بن مهزیار از اسماعیل بن سهل، از حماد بن عیسی، از حرّیز، از زراره، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیّه السلام عرض کردم: مردی چند ماه نزد وی دراهمی بوده بعد آنها را تبدیل به دنانیر می‌کند سپس از زمانی که مالک دراهم شده مدت یک سال می‌گذرد آیا زکات این دنانیر را باید بدهد؟ حضرت فرمودند: خیر. بعد فرمود: اگر شخصی صد شتر به شما بدهد و به جایش دو یست گاو بگیرد و این گاوها نزد او چند ماه مانده و شترها نیز نزد تو چند ماه بمانند پس شتران او نزد تو مرده و گاوها را تو نیز پیش او بمیرند آیا شما دو نفر زکات آنها را خواهید داد؟

من عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: طلا و نقره هم همین طور می‌باشند، سپس فرمودند:

و اگر طلا و نقره به گندم و جو تبدیل شدند و پس از مدّتی دوباره گندم و جو به

۱- فرقه‌ای از خوارج می‌باشند.

۲- کلمه «مرجئه» از مادّه «ارجاء» بوده به معنای تأخیر انداختن و آن گروهی هستند که معتقدند: اعمال از نیت و قصد مؤخر بوده و با ایمان معصیت مضّر نبوده همان طوری که با کفر طاعت نافع نیست و ایشان چهار گروهند به این شرح: مرجئه الخوارج، مرجئه القدریّه، مرجئه الجبریّه و مرجئه الخالصه.

۳- قدریّه: در اخبار و روایات قدری به جبری و تفویضی اطلاق شده و شارح مقاصد فرموده: خلافتی نیست در این که قدریّه مورد ذمّ و ملامت هستند و در اخبار صحیحّه آمده است:

لعن الله القدریة علی لسان سبعین نبیاً یعنی خداوند قدریّه را با زبان هفتاد پیامبر لغت کرده است.

و مقصود از ایشان کسانی هستند که معتقدند حیر و شرّ به تقدیر باری تعالی و متینیت حضرتش نیست.

و در روایت صحیح از پیامبر اکرم ﷺ آمده است که: القدریة مجوس امتی.

طلا و نقره مبدل گشتند زکات بر تو نمی باشد مگر آنکه همان طلا و نقره اولی برگردند که در این صورت البته موظف هستی زکات آن را بدهی زیرا فرض آن است که یک سال مالک آن بوده ای.

عرضه داشتم: اگر طلای اولی یک روز هم از دستم خارج نشد حکمش چیست؟ حضرت فرمودند: اگر با غیر خودش مخلوط شده پس اشکالی نداشته و در آنچه به تو برگشته زکات نیست و اگر طلای اولی تماماً به تو بازگشت و بعد از مایوس بودن دو مرتبه مالکش شدی قبل از سال زکات نداشته ولی بعد از یک سال باید زکاتش را بدهی.

حریر می گوید: زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرد که آن جناب فرمودند: در مقداری که کمتر از نصاب است زکات نمی باشد مگر آنکه مقدار مال زکات به حدی که در آن یک رأس یا یک عدد به عنوان زکات باید اخراج کرد برسد (مثلاً پنج شتر نصاب اول شتر است که در آن باید یک رأس گوسفند داد و در کمتر از پنج شتر یعنی ۱ و ۲ و ۳ و ۴ که اصطلاحاً از آن به «نیف» تعبیر می کنند زکات نیست چنانچه چهار گوسفند نصاب اول گوسفند است که در آن باید یک رأس گوسفند بدهند و در کمتر از آن که از یک تا چهل باشد و اصطلاحاً به آن «نیف» می گویند زکات نیست یا مثلاً در طلا نصاب اولش بیست دینار یعنی بیست مثقال است که برای آن باید نیم مثقال به عنوان زکات داد حال در کمتر از این مقدار یعنی از یک مثقال تا بیست مثقال که اصطلاحاً به «نیف» از آن تعبیر می شود زکات نمی باشد). و نیز در صدقه و زکات کسر نمی باشد لذا اگر کسی مالک هفت رأس و نیم گوسفند بود وی را مکلف نمی کنند که یک رأس و نیم به عنوان زکات بدهد چنانچه اگر مالک صد و بیست و پنج رأس شتر بود موظف نیست دو رأس و نیم شتر به عنوان زکات اخراج نماید.

و همچنین اگر کسی مالک ۲۲۰ درهم بود شرعاً واجب نیست برای دویست درهمش ۵ درهم و جهت بیست درهم دیگر، نیم درهم بدهد.

یا اگر مالک شصت دینار طلا باشد نباید یک دینار و نیم به عنوان زکات خارج کند بدین تقریر که بایست چهل دینار یک دینار و جهت بیست دینارش نیم دینار اخراج نماید بلکه حکم آن است که برای مقداری که به حد نصاب اول رسیده واحد زکات را اخذ کرده و مبلغ اضافی را طرح و ساقط کنند تا به حد نصاب بعدی برسد آنگاه از تمام مال واحد زکات بعدی را اخراج نمایند.

حضرت فرمودند: آری.

زراره می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: شخصی دویست درهم دارد و آن را به برخی از برادران ایمانی خود یا فرزند و یا همسرش هبه می‌کند و بدین وسیله از دادن زکات فرار می‌نماید، ناگفته نماند یک ماه قبل از حلول سال مال را هبه کرده؟ حضرت فرمودند: وقتی ماه دوازدهم داخل شد سال حلول کرده و آن وقت زکات واجب می‌شود نه قبل از آن پس او پیش از وجوب زکات مالش را هبه کرده و از این نظر خلافی مرتکب نشده ولی باید توجه داشته باشد ضرری که به خود وارد کرده به مراتب بیشتر است از آن نفع موهومی که به واسطه ندادن زکات تصوّرش را می‌کند. محضر مبارکش عرض کردم: وی قدرت بر آن مال داشته و می‌تواند به دستش بیاورد؟

حضرت فرمودند: چگونه می‌داند که بر آن مال قادر است و حال آنکه از ملکش خارج گشته؟

عرض کردم: او مال را با شرط به آن شخص هبه کرده.

حضرت فرمودند: وقتی نام آن مال را هبه گذارده، هبه‌اش مُمضی بوده و شرط ساقط و نسبت به زکات ضامن می‌باشد.

محضرش عرضه داشتم: چگونه شرط ساقط و هبه مُمضی و نسبت به زکات ضامن بوده و پرداخت آن واجب است؟

حضرت فرمودند: شرطش فاسد و غیر مؤثر است و هبه مضمونه نافذ و زکات از باب عقوبت و جریمه بر وی لازم است.

سپس فرمودند: صرف مال زکوی قبل از حلول سال به منظور فرار از زکات زمانی موجب سقوط زکات می‌باشد که با آن خانه یا زمین یا متاعی بخرد.

زراره می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: پدر بزرگوارتان به من فرمودند: کسی که به واسطه صرف مال زکوی از دادن زکات فرار کند بر او لازم است که زکات را اداء نماید.

حضرت فرمودند: پدرم صحیح و درست فرمودند ولی منظورشان زکاتی است که بر او واجب گردیده اما زکاتی که هنوز واجب نشده پرداختش لازم نیست، سپس فرمودند:

ببین اگر شخصی تمام روز را به حالت اغماء درآمد و قبل از این که تکالیف واجب را که به واسطه اغماء از او فوت شده بجا آورد فوت کرد آیا بر عهده‌اش چیزی

هست و وارث باید آن را اداء نماید یا اداء آن واجب نیست؟
 عرض کردم: خیر، زمانی تکالیف فوت شده در عهده‌اش می‌آید و وی باید آن را انجام دهد که در همان روز از حالت اغماء به هوش آمده و افاقه پیدا کند.
 سپس حضرت فرمودند: اگر شخصی در ماه رمضان مریض شود، سپس در همان ماه از دنیا برود آیا وارث او باید روزه افطار کرده وی را قضاء کند یا نه؟
 عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: همچنین است شخصی که صاحب مال است یعنی وی صرفاً زکات آن مقداری از مالش را که سال بر آن گذشته باید بدهد نه غیر آن را.

حدیث (۲)

محمد بن موسی رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، وی می‌گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: پدرم از هشام بن عبدالملک زمینی را به فلان و فلان هزار دینار خریده و شرط کردند که زکات ده سال آن مال را هشام بدهد و این شرط به خاطر آن صورت گرفت که هشام والی بود.

باب صد و چهارم

سز ساقط بودن مالیات^(۱) از زن و زمین گیر و نابینا و

پیرمرد و اطفال

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعید بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از عیسی بن یونس^(۲)، از اوزاعی، از زهری، از حضرت علی بن الحسین علیه السلام، راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: چگونه مالیات از زنان ساقط گردیده؟

حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ از کشتن زنان و کودکان در بلاد کفر نهی فرمودند مگر آنکه آنان نیز به مقاتله پرداخته باشند که در این صورت نیز حتی الامکان تا مادامی که بیم خللی از ناحیه ایشان نباشد باید از کشتنشان امساک و خودداری نمود، باری وقتی از کشتن ایشان در بلاد کفر و حرب ممنوع باشیم به طریق اولی در بلاد اسلامی حق کشتن آنها را نخواهیم داشت و اگر از دادن جزیه و مالیات امتناع

۱- منظور از «مالیات» جزیه است و آن مالیاتی است که مسلمین بر اراضی اهل ذمه می‌بندند.

۲- مرحوم مقانی در رجال فرموده که وی مهمل است.

هم بورزند کشتنشان مباح و جایز نیست، پس وقتی به هیچ وجه قتل آنها مشروع نیست مالیات نیز از آنها برداشته شده ولی در مردان حکم این طور نبوده بلکه اگر از پرداخت جزیه و مالیات ابا نمودند عهد را نقض کرده و بدین ترتیب ریختن خون و کشتنشان مباح می‌گردد چه آنکه قتل مردان در بلاد کفر جایز است و در بلاد اسلام هم در صورت عدم پرداخت مالیات مباح می‌باشد.

و افراد زمین‌گیر و نابینا و پیرمرد و زن و کودکان از اهل شرک و ذمه در سرزمین‌های کفر و حرب جملگی در حکم متحد بوده بنابراین کشتن هیچ یک جایز نیست چنانچه جزیه و مالیات هم از آنها برداشته شده است.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از سهل بن زیاد، از علی بن الحکم، از فضیل بن عثمان اعور، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد الله علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند:

هیچ مولودی به دنیا نمی‌آید مگر بر فطرت اسلامی منتهی پدر و مادر آنها را یهودی و نصرانی و مجوسی (زرتشتی) می‌کنند، سپس فرمودند: رسول خدا ﷺ به کفار امان دادند از ایشان به تعداد رؤوسشان جزیه و مالیات گرفتند مشروط به این که آیین یهودی و نصرانی و زرتشتی را علناً ترویج نکنند ولی فرزندان و اهل ذمه در این زمان هیچ ذمه‌ای و امانی برایشان نیست.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از زراره، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا ﷺ از اهل ذمه مالیات را پذیرفتند مشروط به این که ربا نخورده و گوشت خوک تناول نکرده و با خواهران و دختران برادر و خواهر ازدواج نکنند و اگر کسی مبادرت به این افعال نمود از امان خدا و رسولش خارج می‌باشد و سپس فرمودند: و امروز برای ایشان هیچ امانی نیست.

باب صد و پنجم

سز نهی از درو کردن زراعت و چیدن خرما و
پخش و پراکنده نمودن آنها در شب

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از عبد الله بن جعفر حمیری، از

تمام مردم در سایه مظلومه و حق ما زندگی می‌کنند ولی ما شیعیان خود را از این نظر در حلیت قرار دادیم.

باب صد و هشتم

سز گرفتن خمس از شیعه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عبدالله بن بکیر وی می‌گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: من از شما شیعیان درهم و از اکثر اهل مدینه مال اخذ می‌کنم و قصدی ندارم مگر طیب ولادت شما را.

باب صد و هشتم

سز واجب شدن روزه بر مردم

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله از محمد بن اسماعیل^(۱)، از علی بن عباس^(۲)، از قاسم بن ربیع صحاف^(۳)، از محمد بن سنان، وی می‌گوید: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در نامه‌ای جواب‌های سؤالات من را مرقوم فرموده برایم ارسال نمودند در ضمن جوابها فرموده بودند: روزه به منظور اسرار و عللی بر بندگان واجب شده از جمله: بدین وسیله انسان به درد و آلم گرسنگی و تشنگی آگاه شده در نتیجه خاضع و آرام و مأجور و شکیبا گردیده و بدین ترتیب به شدائد و سختی‌های آخرت پی خواهد برد. و نیز روزه سبب می‌شود که شخص شهوتش شکسته و ضعیف گردد. روزه واعظی است در دنیا که انسان را بر مقدار نیاز و احتیاج بندگان در دنیا و آخرت آگاه می‌نماید.

حدیث (۲)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از برمکی، از علی بن عباس، از

۱- محمد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر برمکی معروف به صاحب الصومعه، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: علماء در شأن وی اختلاف کرده‌اند، نجاشی فرموده: وی ثقه و مستقیم است و ابن غضائری او را ضعیف معرفی کرده و قول نجاشی نزد ما ارجح می‌باشد.

۲- علی بن عباس الجرازی، علامه در خلاصه فرموده: وی غالی و جداً ضعیف می‌باشد.

۳- قاسم بن ربیع صحاف، علامه در خلاصه فرموده: وی غالی بوده و التفاتی به وی نیست.

عمر بن عبدالعزیز، از هشام بن حکم، وی می‌گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام راجع به علت روزه سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: علت تشریع روزه و وجوب آن این است که به واسطه آن فقیر و غنی با هم مساوی می‌گردند.

و توضیح آن این است که: غنی هیچ گاه درد و آلم گرسنگی را حس نمی‌کند تا به فقیر ترحم نماید چه آنکه وی هرگاه هر چیزی را که اراده کند بر آن دست می‌یابد لذا حق تعالی خواست بین مخلوقات، اغنیاء و فقراء آنها تساوی برقرار نموده و همان طوری که فقراء گرسنگی را لمس می‌کند اغنیاء نیز درد جوع و گرسنگی را بیابند تا برضعفاء رقت و ترحم نمایند از این رو روزه را واجب فرمود.

هشام می‌گوید: بدین وسیله حضرت امام صادق علیه السلام جوابی که به من دادند مانند همان جوابی بود که پدر بزرگوارشان به من داده بودند.

باب صد و نهم

سز این که حق تعالی صلی الله علیه و آله سی روز، روزه بر

امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله واجب نمود و بر امم

گذشته بیش از سی روز را فرض و لازم نموده بود

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از ابی الحسن علی بن الحسن البرقی، از عبدالله بن جبلة، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبدالله، از پدران گرامش از جدش حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، حضرت فرمودند:

چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شده و داناترین آنها مسائلی چند از حضرتش پرسید در بین سؤالات عرضه داشت: برای چه خداوند عزوجل سی روز، روزه بر امت واجب کرده و بر امم سابقه بیشتر از سی روز فرض و لازم قرار داده بود؟

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی جناب آدم علیه السلام از شجره منهیه تناول نمود آنچه خورده بود مدت سی روز در شکمش باقی ماند پس حق تعالی بر ذریه او واجب کرد که تا

سی روز گرسنه و تشنه باشند و آنچه را که در بین این سی روز می‌خورند^(۱) و در خوردن مجاز هستند تفضلی است از ناحیه حق تعالی برایشان و همین حکم بر جناب آدم نیز ثابت بود باری حق عزوجل حکم مزبور را بر امت من واجب گردانید، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

کُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ (ای اهل ایمان بر شما نیز روزه داشتن فرض گردید همان طوری که بر امم گذشته فرض شده و این تکلیف به خاطر آن است که شما پرهیزکار شوید، روزهایی به شماره معین روزه دارید)

یهودی عرضه داشت: ای محمد راست گفتی، بفرماید: پاداش کسی که این سی روز را روزه دارد چیست؟

نبی اکرم ﷺ فرمودند: مؤمنی نیست که ماه رمضان را به امید اجر و پاداش روزه بگیرد مگر آنکه خداوند هفت خصلت برایش مقرر می‌فرماید:
اول: حرام را از بدنش ذوب می‌کند.

دوم: به رحمت باری تعالی نزدیک می‌گردد.

سوم: روزه‌اش کفاره لغزش پدرش حضرت آدم علیهِ السلام می‌باشد.

چهارم: حق تعالی سختی‌های مرگ را بر او آسان می‌فرماید.

پنجم: از گرسنگی و تشنگی روز قیامت در امانش قرار می‌دهد.

ششم: برات آزادی از جهنم را نصیبش می‌گرداند.

هفتم: از طیبات بهشتی بهره‌مندش می‌کند.

یهودی عرضه داشت: ای محمد راست گفتی.

باب صد و دهم

سز این که احتلام روزه را باطل نکرده ولی نکاح و

نزدیکی نمودن آن را باطل می‌نماید

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد از حمدان بن الحسن، از حسین بن ولید، از عمر بن

۱- مقصود خوردن و آشامیدن در شبها است.

و بدین ترتیب تمام سیاهی او زائل گردید و به همین خاطر این ایام به ایام البیض موسوم شد چه آنکه در همین ایام حق تعالی سفیدی آدم را به وی بازگرداند، بعد منادی از آسمان نداء کرد ای آدم این سه روز را برای تو و فرزندانت قرار دادم، کسی که این ایام را در هر ماه روزه بدارد گویا تمام دهر را روزه گرفته است.

حمید می گوید: احمد بن عبدالواحد گفت: از احمد بن شیبان برمکی شنیدم که می گفت: حمیری این فقره را در حدیث اضافه نمود:

آدم علیه السلام نشست درحالی که زانوها را در بغل گرفت و سر را بین دو زانو نهاد با حالی حزین و غمگین، پس خداوند تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را نزدش فرستاد، جبرئیل گفت: ای آدم چرا تو را غمگین و محزون می بینم؟

جناب آدم علیه السلام فرمود: پیوسته حزین و غمگین هستم تا امر خدا بیاید. جبرئیل علیه السلام عرض کرد: من فرستاده خداوند عزوجل به سوی تو بوده و حق تو را سلام می رساند و می فرماید:

ای آدم: **حَيَّاكَ اللَّهُ وَ بَيَّاكَ.**

جناب آدم فرمود: **أَمَّا حَيَّاكَ** معنایش را می دانم (یعنی خدا عمرت را طولانی کند و باقی بدارد تو را)

أَمَّا بَيَّاكَ را ندانسته و معنایش چه می باشد؟

جبرئیل علیه السلام عرض کرد: یعنی خدا تو را بخنداند.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آدم سجده کرد بعد سر برداشت و به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا به جمال و زیبایی من بیفزا، پس برایش ریشی مشکمی همچون ذغال روید، پس دست زد و محاسن خود را گرفت و عرض کرد: الهی این چیست؟

خداوند فرمود: این ریش است و تو و فرزندان ذکورت تا روز قیامت را با آن زینت دادم.

مقاله مرحوم مصنف رحمة الله علیه

مصنف این کتاب (مرحوم صدوق) می گوید:

این خبر صحیح و درست است ولی حق تبارک و تعالی امر دینش را به نبی مکرمش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم واگذار نموده و فرموده: آنچه را که رسول برای شما آورد اخذ کرده و از آنچه شما را نهی نمود بر حذر باشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جای ایام البیض روزه اولین پنجشنبه دهه اول و اولین چهارشنبه دهه وسط و پنجشنبه آخر از هر ماه

را سنت قرار داده و روزه این ایام را معادل روزه سال معرّفی نموده و فرمودند: کسی که روزه این سه روز را از هر ماه رعایت کند مانند کسی است که تمام دهر را روزه گرفته باشد و دلیلش فرموده حق عزوجل می باشد: **من جاء بالحسنة فله عشر امثالها** یعنی: کسی که یک عمل حسنه و نیکی انجام دهد ده برابرش اجر و پاداش دریافت خواهد نمود.

وجه ذکر نمودن مرحوم مصنف حدیث مذکور را

مرحوم مصنف فرموده: این حدیث را به خاطر دو جهت ذکر نمودم:
الف: در آن علت خلقت ریش در مردان ذکر گردیده است.

ب: سبب نامیده شدن ایام البیض به این اسم بیان شده است چه آنکه اکثر مردم این طور معتقدند که وجه تسمیه این ایام به ایام البیض آن است که شب های این سه روز از اول تا آخر درخشان و روشن است و حال آنکه وجه تسمیه این نیست بلکه همان است که در حدیث بیان گردیده مضافاً به این که شب های این سه روز از اول تا آخر درخشان نیست زیرا شب سیزدهم مانند شب چهاردهم و پانزدهم نمی باشد. ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

باب صد و دوازدهم

سز این که رسول خدا ﷺ در هر ماه روزه دو پنجشنبه که بین آنها چهارشنبه فاصله شده است را مستحب قرار دادند

حدیث (۱)

حسین بن احمد رحمه الله علیه، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید^(۱)، از هشام بن حکم، از احول، از ابن سنان، از کسی که یادش نموده از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند: از رسول خدا ﷺ راجع به روزه دو پنجشنبه ای که بین آن چهارشنبه است سؤال کردند؟ حضرت فرمودند: اما پنجشنبه روزی است که در آن روز اعمال عرضه می شوند و اما چهارشنبه، روزی است که در آن دوزخ آفریده شد و اما روزه، پس سیراست از آتش دوزخ.

حدیث (۲)

حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی مرفوعاً از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل نمود که آن جناب فرمودند:

۱. نضر بن سوید صیرفی کوفی، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی ثقة و صحیح الحدیث بوده است.

چهارشنبه روزی است که نحوستش مستمر می باشد زیرا اولین و آخرین روزی است از ایامی که حق تعالی فرموده است: سَخَرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا (آن باد تند را خدا هفت شب و هشت روز پی در پی از وقت صبح چهارشنبه تا هنگام غروب چهارشنبه دیگر بر آنها مسلط کرد).

حدیث (۳)

محمّد بن الحسن رحمه الله عليه از محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن الحسين بن ابی الخطّاب، از علی بن اسباط، از عبدالصمد، از عبدالملک، از عنبسه عابد، وی می گوید: شنیدم حضرت ابو عبدالله علیه السلام می فرمودند: آخرین پنجشنبه در هر ماه اعمال را بالا می برند.

حدیث (۴)

محمّد بن الحسن، از محمّد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن، از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام حضرت فرمودند:

روز چهارشنبه را به خاطر این روزه می گیرند که حق عزّوجلّ هیچ امتی را در هیچ یک از ایام عذاب نکرد مگر در روز چهارشنبه وسط ماه از این رو مستحب شد که این روز را روزه بگیرند.

باب صد و سیزدهم

سزّ وجوب افطار بر مریض و مسافر

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله عليه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیه السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند عزّوجلّ برای من و امتم لطف و کرامت نموده هدیه ای فرستاده که برای هیچ یک از امت ها چنین هدیه ای نفرستاده است. عرض کردند: یا رسول الله آن هدیه چیست؟ فرمودند: جواز افطار در سفر و تقصیر نمودن نماز در آن، لذا کسی که در سفر، روزه اش را افطار نکرده و نمازش را قصر نکند هدیه حق تعالی را ردّ کرده و نپذیرفته است.

حدیث (۲)

محمّد بن الحسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سمید، از سلیمان بن

عمرو، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن حضرت فرمودند:
در ماه رمضان ام سلمه به واسطه روزه داشتن چشمش مبتلا به عارضه‌ای شد
لذا از آن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او امر فرمود که
روزه‌اش را افطار کند و سپس فرمودند:
تاریکی شب چشمت را از بین می‌برد یعنی اگر طول روز را روزه باشی شب که
فرارسید چشمانت نابود می‌شوند.

حدیث (۳)

حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از
عبدالملک بن عتبه، از اسحاق بن عمار، از یحیی بن ابی العلاء، از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:
مردی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد: ای رسول
خدا صلی الله علیه و آله آیا در سفر روزه ماه رمضان را بگیرم؟
حضرت فرمودند: خیر

عرضه داشت: یا رسول الله، گرفتن روزه در سفر بر من آسان و سهل است؟
حضرت فرمودند: خداوند عز و جل بر مریض‌ها و مسافران در ماه رمضان صدقه
داده و آن این است که به ایشان اجازه افطار داده است آیا یکی از شما دوست دارد
وقتی به کسی صدقه‌ای می‌دهد آن شخص صدقه را رد کرده و قبول ننماید؟

حدیث (۴)

و با همین اسناد (یعنی حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمد بن
عیسی) از علی بن حکم، از محمد بن یحیی، از ابی بصیر، از حضرت صادق علیه السلام نقل
کرده، ابوبصیر می‌گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: زنی در ماه رمضان مریض شده و در ماه
شوال از دنیا رفته است، وی وصیت کرده که روزه رمضان را برایش قضاء کنم، حکم چیست؟
حضرت فرمود: آیا در رمضان مرضش بهبودی پیدا کرد یا نه؟
عرض کردم: خیر، در همان ماه فوت شد.
حضرت فرمود: قضاء بر او واجب نیست، زیرا حق تعالی روزه این رمضان را که
وی بیمار بوده بر او جعل نکرده است.

عرضه داشتم: من مایل هستم آنرا برای وی قضاء کنم؟
فرمود: اگر مایل هستی برای خودت روزه بگیری، بگیر ولی برای او نمی‌توانی.

حدیث (۵)

محمد بن موسی بن المتوکل از علی بن الحسین السعدآبادی، از احمد بن

رثاب، وی می‌گوید: شنیدم حضرت ابو عبدالله علیه السلام روزه‌دار را از استشمام گل نرگس نهی می‌فرمودند، لذا محضرش عرضه داشتم: فدایت شوم برای چه نهی می‌فرمایید؟

حضرت فرمودند: زیرا نرجس ریحان عجم‌ها است. و محمد بن یعقوب از برخی اصحاب نقل کرده که عجم‌ها در وقت روزه داشتن این گل را استشمام کرده و می‌گویند: جلو گرسنگی را می‌گیرد.

حدیث (۲)

و با همین اسناد یعنی محمد بن موسی بن متوکل از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی، از عبدالله بن فضل نوفلی از حسن بن راشد، وی می‌گوید: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:

شخص وقتی روزه گرفت ریحان استشمام نکند.
من علت آن را از حضرتش پرسیدم؟
فرمود: کراحت دارم روزه‌ام را با لذت مخلوط نمایم.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن الحسین السعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از برخی اصحاب که حریر به او متصل می‌باشد از حریر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام پرسیدم؟

آیا محرم ریحان را استشمام بکند؟

حضرت فرمودند: خیر

عرض کردم: روزه‌دار چگونه؟

فرمودند: خیر.

عرضه داشتم: آیا روزه‌دار عطر غالیه^(۱) و دخنه^(۲) را استشمام بکند؟

فرمودند: آری.

عرضه داشتم: چرا استشمام طیب برای روزه‌دار مباح و حلال است ولی ریحان را نمی‌تواند استشمام کند؟

فرمودند: چون طیب و عطر سنت است ولی استشمام ریحان برای روزه‌دار بدعت است.

۱- غالیه نوعی عطر است مرکب از مشک و زعفران و عنبر و کافور.

۲- دخنه بوی خوشی است که در خانه‌ها آن را دود می‌کنند (هتیر).

باب صد و پانزدهم

سز این که هیچ یک از میهمان و میزبان حق ندارند

روژه مستحبی بگیرند مگر با اذن دیگری

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین السعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله البرقی، از احمد بن محمد سیاری از محمد بن عبدالله الکوفی از مردی که ذکرش نموده، وی گفت: شنیدم از حضرت ابو جعفر علی (ع) که از پدر بزرگوارش (ع) از رسول خدا (ص) نقل کردند که آن سرور فرمودند:

وقتی کسی به شهری وارد شد بر اهالی آن شهر که هم دین او هستند میهمان است تا از آن جا خارج شود و شایسته نیست که میهمان بدون اذن میزبان روزه بگیرد چه آنکه ممکن است آنها برای وی طعامی درست کرده باشند که به واسطه تناول نکردن میهمان آن طعام فاسد شود و از طرفی سزاوار نیست که میزبان بدون اذن میهمان روزه بگیرد زیرا میهمان از آنها حیاء و شرم کرده بسا طعامی را که میل دارد به خاطر روزه دار بودن ایشان تناول نمی کند.

حدیث (۲)

علی بن بندار، از ابراهیم بن اسحاق به اسنادش از کسی که ذکرش نموده، از فضل بن یسار از حضرت ابی جعفر علی (ع)، آن حضرت فرمودند: رسول خدا (ص) فرمودند: هرگاه کسی به شهری وارد شود میهمان هم دینان خود در آن شهر بوده تا از آن جا خارج گردد و شایسته نیست میهمان بدون اذن میزبان روزه بگیرد برای این که میزبان طعامی درست نکند تا با نخوردن میهمان فاسد شود و همچنین سزاوار نیست میزبان بدون اذن میهمان روزه بگیرد تا وی حیاء و شرم نکرده و طعامی را که اشتها و میل دارد به خاطر موقعیت میزبان ترک کند و نخورد.

حدیث (۳)

حسین بن محمد، از احمد بن محمد، از محمد بن عبدالله کوفی، از مردی که ذکرش نموده، وی گفت خبردار شدم که برخی از اهل مدینه حدیثی را از حضرت ابی جعفر علی (ع) روایت نموده، نزد راوی رفته پس سراغ آن حدیث را از وی گرفتم، او مرا از آن بازداشت و ناامیدم نمود و قسم های غلیظ و سختی خورد که برای احدی نخواهد گفت.

به او گفتم: آیا این حدیث را دیگری نیز با تو از امام علی (ع) شنیده است؟

گفت: آری، مردی به نام فضل آن را شنیده.

من به قصد او به طرف منزلش حرکت کرده وقتی به خانه‌اش رسیدم اذن گرفته و داخل شدم و از وی راجع به حدیث مزبور پرسیدم، او نیز مرا از آن بازداشت و ناامیدم کرد و با من همان رفتار را نمود که مرد مدائنی کرده بود، پس ماجرای سفر خود را به او گفته و از آنچه مرد مدائنی عمل کرده بود خبرش دادم پس به حالم رقت کرد و گفت: آری از حضرت اباجعفر محمد بن علی علیه السلام شنیدم که از پدر بزرگوارش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که آن سرور فرمودند:

هنگامی که شخص به شهری وارد می‌شود تا زمانی که از آن‌جا بیرون رود میهمان هم‌دینان خود می‌باشد و آنها میزبانانش هستند و بر میهمان سزاوار نیست روزه بگیرد مگر با اذن میزبانانش تا طعامی برایش تهیه نبینند و به واسطه مصرف نشدنش فاسد گردد چنانچه شایسته نیست میزبانان بدون اذن میهمان روزه بگیرند تا او حیا نکند و به خاطر موقعیتی که میزبانان دارند از طعامی که میل دارد چشم‌پوشد. سپس به من گفت: کجا فرود می‌آیی؟ پس به او خبر دادم.

به او گفتم و از منزل خبرش دادم وقت صبح به نزد آمد و خادمی که بر سرش طبقی گذارده و انواع طعامها در آن بود وی را همراهی می‌کرد، به او گفتم: رحمت خدا بر تو، این چیست؟

گفت: سبحان الله!! مگر دیروز از حضرت ابی جعفر علیه السلام حدیث مزبور را نقل نکردم، این بگفت و مراجعت نمود.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از احمد بن هلال^(۱)، از متروک بن عبید از نشیط بن صالح^(۲)، از حکم بن یزید کرابیس (فروشنده کرباس) از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: از علم و دانش میهمان است که بدون اذن میزبانانش روزه مستحبی نگیرد و از طاعت و فرمانبرداری زن از شوهرش به حساب می‌آید که بدون اجازه و امر شوهرش روزه مستحبی نگیرد و از صلاح و صحت و خیرخواهی عبد نسبت به آفایش می‌باشد که بدون اذن مولا و فرمان او روزه نگیرد و از احسان فرزند به پدر و مادرش محسوب می‌شود که بدون اذن ایشان روزه و حج و نماز مستحبی انجام ندهد

۱- احمد بن هلال العبرتایی بغدادی، وی غالی بوده و به فرموده شیخ در فهرست در دینش متهم می‌باشد

۲- نشیط بن صالح بن عبدالله بن صالح العجلی به فرموده علامه (ره) در خلاصه ثقه می‌باشد.

و در غیر این صورت میهمان جاهل و زن عاصی و عبد فاسد و طاغی و حيله گر و فرزند عاق و قاطع رحم قلمداد می شوند.
مقاله مؤلف کتاب

محمّد بن علی مؤلف این کتاب می گوید:
خبر مذکور به همین نحو که نقل شد روایت گردیده ولی باید توجه داشت که حکم شرعی آن است که: در ترک حجّ چه مستحبی و چه واجب و نیز در ترک نماز و رها کردن روزه چه مستحبی و چه واجب و همچنین در ترک طاعات و عبادات دیگر اطاعت والدین واجب نیست.

باب صد و شانزدهم

سز این که امام باقر علیه السلام از روزه روز عرفه کراهت داشتند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسن، از کسی که ذکرش نموده، از حنان بن سدید، از پدرش وی می گوید: از او راجع به روزه در روز عرفه سؤال کرده و عرضه داشتم: فدایت شوم مردم این طور می پندارند که روزه آن معادل روزه یک سال است؟
فرمود: پدرم علیه السلام آن روز را روزه نمی گرفتند.

عرض کردم: فدایت شوم چرا؟
فرمود: روز عرفه، روز دعاء و سؤال حاجت از خدا است می ترسم به واسطه روزه ضعف بر من عارض شده و از دعاء باز بمانم لذا از روزه اش کراهت دارم و نیز بیم دارم که عرفه روز عید قربان بوده که روز روزه دار بودن نیست.

باب صد و هفدهم

سز این که امام حسن علیه السلام عرفه را روزه نمی گرفتند

ولی امام حسین علیه السلام آن روز را روزه می گرفتند

حدیث (۱)

جعفر بن علی، از پدرش، از جدّش حسن بن علی کوفی، از جدّش عبدالله بن مغیره، از سالم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام به تنهایی و علی علیه السلام به حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام جمعاً

در حالی که حضرت امام حسن علیه السلام جلو امام حسین علیه السلام بودند سفارش فرمودند، باری مردی در روز عرفه بر امام حسن علیه السلام وارد شد و آن سرور غذا تناول می فرمودند و امام حسین علیه السلام صائم بودند و پس از رحلت امام مجتبی علیه السلام روز عرفه بر سیدالشهداء علیه السلام وارد شد دید آن حضرت غذا تناول می کنند و فرزندشان حضرت علی بن الحسین علیه السلام صائم هستند.

عرضه داشت: بر حضرت مجتبی علیه السلام در روز عرفه وارد شدم، آن جناب غذا می خوردند و شما روزه دار بودید و بعد از رحلت ایشان در روز عرفه ای بر شما وارد گشتم در حال افطار و تناول غذای شما را دیدم و این بر من شگفت آور است!! حضرت فرمودند:

آن زمان که بر امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شدم آن جناب امام بودند و به خاطر این غذا می خوردند که روزه این روز سنت نشود و مردم به حضرتش تأسی کنند و چنین پندارند که روزه آن واجب است و وقتی ایشان رحلت کرده و امامت به من رسید من نیز به همین منظور عرفه را روزه نگرفته و در آن روز افطار کردم تا بدین وسیله مردم توهم لزوم و وجوب روزه این روز را نکنند و از باب تأسی به من این روز را روزه بگیرند.

باب صد و هجدهم

سز مکروه بودن بوسیدن برای روزه دار

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین، باسنادش مرفوعاً می گوید: مردی محضر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شد و عرضه داشت:

درحالی که روزه دار هستم آیا حلیله خود را ببوسم؟

حضرت فرمودند: روزه خود را نگهدار چه آنکه ابتداء و مقدمه قتال سیلی زدن بر یکدیگر می باشد یعنی همان طوری که ابتداء دو نفر به سیلی زدن هم مبادرت کرده و سپس نزاعشان منجر به کشتن یکدیگر می شود زن و شوهر نیز وقتی به بوسیدن هم مشغول شوند این امر منجر به عمل نزدیکی شده در نتیجه روزه باطل می گردد.

باب صد و نوزدهم

سز این که مجامعت در روز برای مسافری که شکستن نماز
بر او واجب است جایز نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از
محمد بن عبدالله هلال، از علاء از محمد بن مسلم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام،
حضرت فرمودند: هرگاه مردی در ماه رمضان مسافرت نمود نباید در روز با زنان
نزدیکی کند زیرا این عمل بر او حرام است.

باب صد و بیستم

سز این که اگر کسی روزه مستحبی داشت و بر برادر دینی خود
وارد شد و روزه اش را ادامه نداد بلکه افطار کرد
دو اجر برایش منظور می شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد، از محمد بن
الحسین بن علان، از محمد بن عبدالله، از عبدالله بن جندب، از یکی از صادقین
علیهم السلام، آن حضرت فرمودند:
کسی که بر برادر مؤمنش وارد شود درحالی که روزه دار می باشد اگر روزه اش را
افطار کند دو اجر و ثواب برایش می باشد، یک اجر به خاطر این که نیت روزه داشته
و اجر دیگر به خاطر ادخال سرور بر برادر مؤمنش.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از محمد بن عیسی، از حسن بن
ابراهیم، از سفیان، از داود رقی، وی می گوید:
از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمودند:
افطار نمودن تو در منزل برادر مؤمن و مسلمان هفتاد یا نود برابر از روزه
داشتن برتر و افضل می باشد.

حدیث (۳)

احمد بن محمد، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین، از صالح بن عقبه، از

جمیل بن درّاج، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: هر روزه‌داری که بر برادر مؤمنش وارد شود و نزد او افطار کرده و وی را از داشتن روزه خود مطلع نکرده تا به خاطر افطار منّتی بر او نهاده باشد حق عزّوجلّ روزه یک سال را برایش منظور می‌کند.

باب صد و بیست و یکم

سز این‌که اگر کسی نذر نمود حینی را روزه بگیرد، روزه شش ماه بر او لازم است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیه السلام، حضرت فرمودند: علی علیه السلام فرمودند: کسی که نذر نموده زمانی را روزه بگیرد، زمان پنج ماه است بدین ترتیب باید پنج ماه روزه بگیرد و اگر به جای زمان «حین» گفته روزه شش ماه بر او لازم است زیرا حق تبارک و تعالی در قرآن می‌فرماید: تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِأَذْنِ رَبِّهَا (آن درخت زیبا به اذن خدادر هر وقتی که او مقرر فرموده «شش ماه» میوه می‌دهد).

باب صد و بیست و دوم

سز این‌که بر مرد روزه‌دار شستن خود را در آب جایز بوده ولی بر زن روزه‌دار

جایز نیست

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد، از احمد سیّاری، از محمد بن علی همدانی، از حنان بن سدید، وی می‌گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: آیا روزه‌دار در آب خود را بشوید یا نه؟ حضرت فرمودند: اشکالی ندارد ولی زیر آب نرود و زن اصلاً در آب خود را نشوید زیرا آب از طریق جلو او به جوفش داخل می‌شود.

باب صد و بیست و سوم

سز بودن لیلة القدر در هر سال

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن عطّار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد

سیّاری، از برخی اصحاب از داود بن فرقد، وی گفت: شنیدم که مردی از حضرت اباعبداللّه علیه السلام پرسید: آیا لیلة القدر در هر سال می باشد؟ حضرت فرمودند: اگر لیلة القدر رفع و منتفی شود قرآن هم منتفی می گردد پس در هر سال باید باشد.

باب صد و بیست و چهارم

سز نازل شدن مغفرت در شب عید فطر بر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیّاری، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد نقل کرده که وی گفت: عرض کردم: فدایت شوم مردم می گویند: آمرزش و مغفرت بر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته در شب قدر نازل می شود. آیا این کلام صحیح است؟ حضرت فرمودند: ای حسن، کارگر وقتی از عملش فارغ شد اجرتش را می دهند و پایان عمل صائم شب عید است بنابراین در شب عید مغفرت و آمرزش که پاداش روزه داران است نازل می شود.

عرض کردم: فدایت شوم، چه عملی سزاوار است در این شب انجام بدهیم؟ حضرت فرمودند: وقتی آفتاب غروب کرد غسل کن و بعد از خواندن نماز مغرب دو دست را بلند کن و بگو: یا ذا الطول، یا ذا الحول، یا ذا الجود، یا مصطفی محمد و ناصره صلّ علی محمد و علی اهل بیت و اغفر لی کلّ ذنب احصیته علی و نسیته و هو عندک فی کتاب مبین.

سپس به سجده برو و صد مرتبه بگو: اتوب الی الله. بعد حوائج خود را از خدا بخواه.

باب صد و بیست و پنجم

سز موفق نشدن عامّه برای درک فضائل عید فطر و قربان

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از سیّاری، از محمد بن اسماعیل رازی، از حضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام، راوی می گوید: عرض کردم فدایت شوم: درباره عامّه چه می فرمایید، چه آنکه روایتی را شنیده ایم که ایشان موفق به

روزه نمی شوند آیا این روایت صحیح است؟
حضرت به من فرمودند: توجه کن دعاء ملک و فرشته درباره ایشان به اجابت رسیده.

عرض کردم: فدایت شوم چه دعایی؟
حضرت فرمودند: هنگامی که حضرت حسین بن علی صلوات الله علیهما را شهید کردند حق تعالی فرشته ای را مأمور ساخت که نداء کند: ای امت ظالم و قاتل عترت پیامبر خدا شما را برای روزه و درک فطر موفق نکند.
و در حدیث دیگر آمده است که خدا شما را برای درک فطر و قربان موفق نکند.

حدیث (۲)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد از کسی که ذکرش نموده از محمد بن سلیمان، از عبدالله بن جنید تفلیسی از رزین، وی می گوید:
حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:

هنگامی که حضرت حسین بن علی علیه السلام را با شمشیر زدند و آن جناب روی زمین سقوط کرد، سرعت و شتاب کردند که سر مبارکش را قطع کرده و ببرند منادی در این وقت از جانب عرش نداء داد: ای امت ظالم و ستمگری که بعد از پیامبرتان گمراه شدید خدا موفقتان نکند که عید قربان و فطر را درک کنید، سپس راوی گفت، امام علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند موفق نشده و نخواهند شد تا وقتی که منتقم خون حسین علیه السلام قیام کند.

باب صد و بیست و ششم

سر این که در هر عیدی حزن و اندوه برای
آل محمد علیهم السلام تجدید می شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحسن، از عمرو بن عثمان، از حنّان بن سُدیر از عبدالله بن دینار، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
ای عبدالله هیچ عیدی برای مسلمین نمی آید چه قربان و چه فطر مگر آنکه برای آل محمد علیهم السلام حزن و اندوه تجدید می شود.

عبدالله می‌گوید: عرضه داشتیم برای چه؟
فرمودند: چون می‌بینند که حقشان در دست دیگری است.

باب صد و بیست و هفتم **سز اخراج و دادن زکات فطره**

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالله، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی از اسحاق بن عمار، از معتب، از ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

برو بابت عیال و افرادی که نان خور ما محسوب می‌شوند زکات فطره ایشان را بپرداز و همچنین تمام بندگان را منظور کن و زکات فطره آنها را اخراج نما و سعی کن یکی از آنها را از قلم نیاندازی چه آنکه اگر یکی از ایشان را ترک نمایی خوف فوت را بر او دارم. راوی می‌گوید: عرض کردم فوت چیست؟ فرمودند: مرگ.

باب صد و بیست و هشتم **سز این که دادن خرما در زکات فطره از اشیاء دیگر برتر و بهتر است**

حدیث (۱)

محمد بن الحسن علیه السلام از محمد بن الحسن الصفار، از ابن هاشم و ایوب بن نوح و محمد بن عبد الجبار و یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن الحکم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: خرما در زکات فطره از سایر اشیاء بهتر و برتر است زیرا سریع‌تر از همه آنها به مصرف رسیده و از منفعتش بهره‌مند می‌شوند چه آنکه خرما به مجرد این که به مستحقش داده شد از آن تناول می‌کنند بدون هیچ مقدمه‌ای و نیز حضرت بعد از آن فرمودند: حکم زکات در حالی نازل شد که مردم هیچ مالی نداشتند و بدین ترتیب فقط فطره به آنها تعلق می‌گرفت نه زکات مال.

باب صد و بیست و نهم **سز این که مردم در زکات فطره از پرداخت یک صاع به نیم صاع**

عدول کردند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از حسین بن الحسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضاله، از

ابی المغرأ، از حسن حذاء از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، حضرت فرمودند: زکات فطره بر هر صغیر و کبیر، آزاد یا بنده مرد یا زن یک صاع (یک من) از کشمش یا جو و یا ذرت واجب می شد و چون در زمان معاویه مردم تنگدست و کم بضاعت شدند از این رو عدول به نیم صاع از گندم کردند.

حدیث (۲)

محمّد بن الحسن، از حماد بن عیسی، از معاویه بن وهب، وی می گوید: از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام شنیدم که می فرمودند: در زکات فطره سنت جاری شده به این که یک صاع از خرما یا کشمش و یا جو پردازند، و چون در زمان عثمان گندم فراوان شد و نزد مردم قیمت پیدا کرد عثمان گفت: نیم صاع از گندم برابر است با یک صاع جو.

حدیث (۳)

محمّد بن حسن از علی بن الحسن بن فضال، از عباد بن یعقوب^(۱)، از ابراهیم بن ابی یحیی، از حضرت ابی عبداللہ از پدر بزرگوارش علیہ السلام، حضرت فرمودند: اولین کسی که دو مُدّ (دو چارک) از گندم را معادل یک من از خرما قرار داد عثمان بود.

حدیث (۴)

محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از یاسر القمی^(۲)، از حضرت ابی الحسن الرضا علیہ السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: مقدار زکات فطره یک من گندم یا خرما یا کشمش می باشد و معاویه گندم را تخفیف داد و کمتر حساب نمود.

باب صد و سی ام

سز این که مروی است همسایه ها به زکات فطره از دیگران

سزاوارترند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم، از محمّد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمن، از اسحاق بن عمار، از حضرت ابی ابراهیم علیہ السلام، اسحاق بن عمار می گوید: از آن حضرت پرسیدم: آیا زکات فطره را به غیر نزدیکان یعنی همسایه های فقیر خود

۱- عباد بن یعقوب الزواجنی به فرموده مرحوم علامه در خلاصه عامی المذهب است.

۲- یاسر القمی خادم الرضا علیہ السلام، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی حسن است.

آیا بدهم؟

حضرت فرمودند: آری، همسایگان سزاوارترند به آن زیرا حالشان ظاهر و روشن است.

باب صد و سی و یکم

سز حرام کردن حق تعالی کبائر را

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از علی بن الحسین السعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله، از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی از حضرت ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام، حضرت فرمودند:

پدرم حضرت علی بن موسی علیه السلام فرمودند: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمودند: عمرو بن عبید بصری بر حضرت ابی عبدالله علیه السلام وارد شد و وقتی سلام کرد و نزد آن حضرت نشست این آیه را تلاوت کرد:

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ (آنانکه از گناهان کبیره و فواحش دوری می کنند) سپس از تکلم امساک کرد و ساکت گردید.

حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: چرا ساکت شدی؟

عرض کرد: دوست دارم از کتاب خدا به معاصی کبیره آگاه شوم.

امام علیه السلام فرمودند: آری ای عمرو بزرگ ترین کبائر شرک به خدا است، حق تعالی در قرآن می فرماید: **أَنَّهُ مَن يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ** (کسی که به خدا شرک بیاورد محققاً حق جل و علا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش در دوزخ است).

و بعد از آن ناامیدی از رحمت خدا است زیرا حق تبارک و تعالی در قرآن

می فرماید: **وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، أَنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ**

(از رحمت خدا ناامید نشوید زیرا فقط کفار از رحمت او مأیوس می باشند).

و در امان بودن از مکر خدا این نیز از معاصی کبیره است چه آنکه حق عز و جل در

قرآن می فرماید:

فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (از مکر خدا فقط زیانکاران در امانند)

دیگر از کبائر عاق والدین شدن است، خداوند تعالی عاق را ستمگر و شقی قرار

داده است دیگر قتل نفس است که حق تعالی آن را حرام نموده مگر آنکه به حق باشد

چه آنکه در قرآن می فرماید:

فجاءه جهنم خالداً فيها (قاتل را به جهنم می برند و در آن همیشه خواهد بود)
دیگر نسبت ناروا به زنان عقیقه دادن است زیرا حق جل و علا می فرماید:
اِنَّ الَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ... تا آن جا که می فرماید: لُعِنُوا
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (آنانکه زنان مؤمنه عقیقه را که بی خبرند از هر
نسبت ناروایی، به فواحش نسبت می دهند... تا آن جا که فرموده: ایشان در دنیا و
آخرت ملعون و دور از رحمت حق بوده و عذابی بزرگ دارند).

دیگر خوردن مال یتیم به ظلم می باشد به خاطر فرموده حق تعالی:
اِنَّمَّا يَأْكُلُوْنَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُوْنَ سَعِيْرًا (آنانکه اموال یتیمان را می خورند
در شکم خود آتش جهنم را فرو می برند و به زودی در آتش شعله ور خواهند افتاد).
دیگر فرار از جهاد است، خداوند در قرآن می فرماید:

وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ اِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ اَوْ مُتَحَيِّزًا اِلٰى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ
و مأواه جهنم و بش المصیر (هرکسی در روز جنگ به آنها پشت نمود و فرار کرد
به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ است که بدترین منازل
است مگر آنکه از میمنه به میسر و یا از قلب به جناح برای مصالح جنگی رود یا از
فرقه ای به یاری فرقه دیگر شتابد).

دیگر: خوردن ربا است، خداوند متعال در قرآن می فرماید:

الَّذِيْنَ يَأْكُلُوْنَ الرِّبَا لَا يَقُوْمُوْنَ اِلَّا كَمَا يَقُوْمُ الَّذِيْ يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ
الْمَسِّ (کسانی که ربا می خورند در قیامت از قبرها برنخیزند جز به مانند آن که به
وسوسه و فریب شیطان مخبط و دیوانه شده باشد)

دیگر از کبائر سحر می باشد زیرا حق تعالی در قرآن فرموده:

وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَالُهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (محققاً می دانستند که هر که
این معامله را بنماید «سحر کند» در آخرت اصلاً بهره نیابد).

دیگر از کبائر: زنا است زیرا حق تعالی در قرآن می فرماید:

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ اِثْمًا يُّضَاعَفْ لِه الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيْهِ مُهَانًا اِلَّا
مَنْ تَابَ (هرکس چنین کند «مبادرت به زنا ورزد» کیفرش را خواهد یافت و عذابش
در قیامت مضاعف شود و با ذلّت و خواری به دوزخ مخلّد گردد).

دیگر از کبائر: قسم و سوگند دروغی است که قسم خورنده با آن خود را در گناه
فروبرد چه آنکه حق تعالی می فرماید:

اِنَّ الَّذِيْنَ يَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَاِيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيْلًا اُولٰٓئِكَ لَا خِلَاقَ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ (کسانی که با عهد و قسم هایشان ثمن اندکی عائدشان می شود در آخرت بهره ای ندارند).

دیگر از کبائر خیانت است، خداوند عزوجل در قرآن می فرماید:
وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (کسی که خیانت و نادرستی کند او را با خیانتش روز قیامت حاضر می کنند)

دیگر از کبائر ندادن زکات واجب است چه آنکه خدا در قرآن می فرماید:
فَتَكُوْنُ بِهَا جَبَاحُكُمْ وَجَنُوْبُهُمْ (پس داغ کنند با آب طلا و نقره های گداخته پیشانی و پهلوهای آنها را)

دیگر از کبائر شهادت دروغ و کتمان شهادت می باشد زیرا خدای عزوجل می فرماید:

وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَاِنَّهٗ اٰثِمٌ قَلْبِهٖ (کسی که شهادت را کتمان کند پس دلش عصیان و گناهکار می باشد).

دیگر از کبائر شرب خمر است زیرا حق تعالی عبادت او ثاب و بت ها را معادل و قرین آن قرار داده است^(۱).

و دیگر از کبائر ترک عمدی نماز می باشد زیرا رسول خدا ﷺ فرمود:
مَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِئَ مِنْ ذِمَّةِ اللّٰهِ وَ ذِمَّةِ رَسُوْلِهِ (کسی که نماز را عمداً ترک کند از ذمه خدا و رسولش دوری جسته).

دیگر از کبائر نقض عهد و قطع رحم است چه آنکه خداوند عزوجل می فرماید:
اُولٰٓئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (اینان را لعن و منزلگاه عذاب دوزخ نصیب است)

فرمود: عمرو بن عبید بصری از نزد امام علیؑ بیرون رفت درحالی که با صدای بلند می گریست و می گفت: هلاک شد کسی که به رأی خود اخذ نمود و با شما در فضل و علم به منازعه برخاست.

حدیث (۲)

احمد بن الحسن از احمد بن یحیی، از یکر بن عبداللّه بن حبیب، از محمد بن

۱- در سوره مائده آیه (۹۰) می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ.

عبدالله، از علی بن حسان، از عبدالرحمن بن بکیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:
کبائر هفت تا است.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة از جعفر بن محمد، از پدران گرامش علیهم السلام، فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: قوم ترک را مادامی که شما را رها کرده و به شما کاری ندارند رهایشان نمایید چه آنکه سگ ایشان سخت و پست می باشد.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از عبدالله بن حماد، از شریک، از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، آن جناب فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

قریش را سب نکرده و دشنام ندهید و با عرب بغض نورزید و موالی و ولی نعمت ها را خوار نکنید و در خوزستان ساکن نشده و با اهالی آن ازدواج ننمایید زیرا تعصب و رگی در آنها است که ایشان را بی وفاء نموده است.

حدیث (۵)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از محمد بن سنان از طلحة بن زید، از عبدوس بن ابی عبیده، وی می گوید: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

اولین کسی که بر اسب نشست جناب اسماعیل بود، اسب حیوان وحشی بود که مرکوب قرار نمی گرفت و کسی نمی توانست بر پشتش سوار شود، خداوند متعال این حیوان را از کوه منی آورد و برای اسماعیل رام نمود و به خاطر این اسبها را عراب (منسوب به عرب) نامیده اند که اولین کسی که آنها را سوار شد اسماعیل بود که از عرب می باشد.

حدیث (۶)

محمد بن الحسن، از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از عاصم، از ابی بکر حضرمی وی می گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: مردی به مردی دیگر افتراء زده و گفته است این کار را که کرده یا این کلام را که گفته از جهل و نادانی عرب بودنش می باشد، حکم چیست؟

حضرت فرمودند: باید افتراء زننده را حد زد.

عرض کردم: او را حدّ بزنند؟!

فرمود: آری وی با این کلامش پیامبر ﷺ را معیوب نموده است.

حدیث (۷)

حسن بن احمد رحمه الله علیه، از پدرش، از محمد بن احمد بن محمد، از اصبع، از برخی اصحاب، از کسی که روایت کرده، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید:

حضرت ابو عبدالله علیه السلام از مردی از قریش شنیدند که با شخصی از اصحاب ما سخن می گفت، مرد قرشی به واسطه قرشی بودنش خود را بر آن مرد برتری داده و بر او تفوق می جست و آن شخص در مقابل قرشی بودن وی خویش را خوار و ذلیل می پنداشت، حضرت به او فرمودند:

جواب او را بده چه آنکه تو به واسطه داشتن ولایت و محبت ما از حیث نسب شریف تر از وی می باشی.

حدیث (۸)

با همان اسناد، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از جعفر بن محمد بن ابراهیم همدانی، از عباس بن عاص، از اسماعیل بن دینار مرفوعاً از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرد که امام علیه السلام فرمودند:

در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر با هم بحث کرده و بر یکدیگر تفاخر می نمودند.

حضرت فرمودند: آیا به این جسدهایی که پوسیده شده و ارواحی که در دوزخ قرار می گیرند افتخار می کنید، سپس یکی از آن دو را مخاطب قرار داده و به او فرمودند:

اگر عقل صحیح و سالم داشته باشی می توان گفت: خلقتی ممدوح و قابل افتخار داری یا اگر تقوی و پرهیزکاری داشته باشی کرامت داری و می توانی با آن افتخار نمایی و اگر هیچ یک از این دو را نداشته باشی درازگوش از تو بهتر است و از آحدی بهتر نخواهی بود.

حدیث (۹)

محمد بن الحسن، از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن مرفوعاً نقل کرده که جناب لقمان به فرزندش گفت:

فرزندم مجالس و محافل را بیازما و نیک بنگر اگر جماعتی را دیدی که به یاد خداوند عزوجل هستند با ایشان بنشین زیرا اگر عالم باشی این مجلس علم تو را زیاد می کند و اگر جاهل باشی، تو را عالم می گرداند و شاید خداوند رحمتش را

شامل ایشان کند و تو را نیز مشمول آن قرار دهد و اگر گروهی را دیدی که از یاد خدا غافل و بی خبرند با ایشان مجالست مکن زیرا اگر عالم باشی، علم تو نفعی به تو نمی رساند و اگر جاهل باشی این مجلس جهل تو را زیادتر می کند و شاید عقوبت حق تعالی به ایشان رسیده و تو را نیز فراگیرد.

حدیث (۱۰)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله، از زراره و محمد بن مسلم و برید عجل، ایشان گفتند: شخصی محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشت: فرزندی دارم که دوست دارد از شما راجع به حلال و حرام سؤال کند، وی از چیزی که قصد آن را ندارد از شما سؤال نمی کند؟
راوی می گوید: امام علیه السلام فرمودند: آیا مردم از چیزی برتر از حلال و حرام سؤال می کنند؟

حدیث (۱۱)

احمد بن محمد، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمن، از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام حضرت فرمودند:

روز قیامت خداوند عزوجل عالم و عابد را مبعوث نموده و هر دو در مقابل حق می ایستند به عابد گفته می شود: به بهشت برو و به عالم فرمان داده می شود بایست و به واسطه حسن تأدیب و تربیتی که مردم را نمودی آنها را شفاعت کن.

حدیث (۱۲)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از علی بن محمد کاشانی، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

هرگاه دیدید که عالم و دانشمندی محبت دنیا است به او بهتان بزنید زیرا هر محبی احاطه می شود به هر چه که دوست دارد.

و خداوند عزوجل به جناب داود علیه السلام وحی فرمود که بین من و بین خودت عالمی را که فریفته دنیا شده است واسطه قرار مده زیرا او تو را از طریق محبت من باز می دارد چه آنکه این گونه از اشخاص قطاع الطرق بندگان من هستند، کوچک ترین کاری که من درباره ایشان انجام می دهم آن است که شیرینی مناجات با خود را از دلهايشان می برم.

حدیث (۱۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از جعفر بن بشیر، از ابی حصین، از ابی بصیر از امام باقر یا امام صادق علیه السلام، نقل کرده که فرمودند:

حدیثی را که مرجئی مذهب یا قدری مسلک و یا خارجی مرام برای شما آورد و نسبت آن را به ما داد تکذیب نکنید زیرا شما نمی دانید شاید حدیث حق و صحیح باشد آن وقت بدین ترتیب حق عزوجل را در فوق عرشش تکذیب کرده اید.

حدیث (۱۴)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن ولید و سندی بن محمد، از ابان بن عثمان احمر، از محمد بن بشیر و حریر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حریر می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: امری بر من سخت تر از این نیست که بین اصحاب ما اختلاف می باشد؟ امام علیه السلام فرمودند: این اختلاف از جانب من بوده و من بین آنها اختلاف انداخته ام.

حدیث (۱۵)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از ابی ایوب خزاز، از کسی که برای او حدیث را از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل کرده، امام علیه السلام فرمودند:

اختلاف بین اصحاب من برای شما رحمت است و نیز فرمودند: هنگامی که اصحاب من بینشان اختلاف باشد من شما را بر امر واحدی متفق خواهم نمود.

و از آن جناب راجع به اختلاف اصحاب و سبب آن پرسیدم؟ حضرت فرمودند: من این اختلاف را بین اصحاب انداخته ام و جهتش آن است اگر متفق باشید و بین شما اختلافی نباشد دشمنان گردنتان را خواهند زد.

حدیث (۱۶)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، زراره می گوید: از آن حضرت مسئله ای را سؤال کردم و ایشان جوابم را دادند، سپس مردی آمد و از همان مسئله پرسید و حضرت برخلاف جوابی که به من داده بودند به او دادند، بعد مردی دیگر آمد و از همان مسئله جو یا شد و امام جوابی برخلاف جوابی که به من

و آن مرد قبلی داده بودند به وی دادند و وقتی این دو مرد بیرون رفتند عرض کردم: ای فرزند رسول خدا دو نفر از اهل عراق که از شیعیان شما بودند محضرتان مشرف شده و از مسئله‌ای سؤال کردند و شما به هر کدام جوابی دادید غیر از جواب دیگری؟!

فرمودند: ای زرارہ این عمل برای ما خیر و موجب بقاء ما می‌باشد، اگر شما بر یک امر متفق باشید دشمنانتان قصد شما را نموده و بقاء شما و ما را مختل می‌کنند. زرارہ می‌گوید: محضر امام علیه السلام عرضه داشتیم: شما اگر شیعیان را بر نیزه‌ها و آتش حمل و امر نمایید ایشان بر همان فرمان شما عمل می‌نمایند پس چرا از نزد شما که بیرون می‌آیند با هم اختلاف دارند؟

زارارہ می‌گوید: امام علیه السلام جوابی به من ندادند، به ناچار سؤال را تا سه بار تکرار نمودم و بالاخره همان جوابی را که پدرشان داده بودند به من دادند.

باب صد و سی و دوم

سز این که حق تعالی کعبه و بیت‌الحرام را برای مردم پابرجا و

قائم قرار داده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از حسن بن حسین لؤلؤیی از حسن بن علی بن فضال، از ابی‌المغراء از ابویصیر از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: پیوسته دین قائم و برجا است تا مادامی که کعبه سرپا می‌باشد.

باب صد و سی و سوم

سز وضع و قرار داده شدن بیت‌الله الحرام

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه می‌گوید: حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سدید، از عبدالله بن سنان، از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: اگر مردم حج را تعطیل کنند بر امام است که آنها را بر رفتن حج مجبور کند چه بخواهند و چه ابا و امتناع ورزند زیرا این بیت برای انجام حج فقط وضع شده است.

باب صد و سی و چهارم

سز این که بیت الله الحرام در وسط زمین قرار داده شده

حدیث (۱)

علی بن احمد بن موسی رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائلی که از آن جناب سؤال کرده بودم مرقوم فرمودند:

علت وضع و قرار دادن بیت در وسط کره زمین آن است که وسط زمین نقطه‌ای بود که از زیر آن زمین کشیده شد و هر بادی در دنیا از آن جا می‌وزد، سپس در مقام توضیح فرمودند:

زمین از زیر رکن شامی که اولین بقعه‌ای بود که در زمین قرار داده شد خارج گردید چه آنکه رکن شامی نقطه وسط زمین است و بدین ترتیب اهل مشرق و مغرب در انجام فریضه حج با هم مساوی هستند.

باب صد و سی و پنجم

سز این که سزاوار نیست برای خانه‌های مکه درب قرار دهند

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام می‌فرماید:

سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله دو فرزند محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان نواب از عبیدالله بن علی حلبی، از حضرت ابو عبدالله علیه السلام، حلبی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه: سواء العاکف فیهِ والباد (اهل آن شهر و بادیه‌نشینان را یکسان قرار دادیم) پرسیدم؟

حضرت فرمودند: سزاوار نیست که برای خانه‌های مکه درب قرار دهند زیرا حجاج می‌توانند در خانه‌های اهالی مکه فرود آیند تا وقتی که از انجام مراسم فارغ شوند و اولین کسی که برای خانه‌های مکه درب قرار داد معاویه می‌باشد.

باب صد و سی و ششم

سز نامیده شدن مکه معظمه به مکه

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد علیه السلام از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل

برمکی از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف^(۱)، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائل وی مرقوم فرمودند: مکه را از این جهت مکه نامیده‌اند که مردم در آن جا فریاد می‌زدند و هر کسی که آن جا را قصد می‌کرد می‌گفتند فلانی فریاد کشید و به همین معنا آمده است فرموده حق تعالی در قرآن شریف:

و ما كان صلاتهم عند البيت الا مكاءً و تصدیه (نمازشان در بیت الله چیزی غیر از فریاد و کف زدن نبود)

پس «مکاء» تصفیر و فریاد باشد و «تصدیه» کف زدن را گویند.

باب صد و سی و هفتم

سر نامیده شدن مکه به نام بکه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسن، از جعفر بن بشیر، از عزرمی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: مکه را به خاطر این بکه نامیدند که مردم در آن تباکی و زاری می‌کنند.

حدیث (۲)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از علی بن الحسن سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، وی می‌گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: چرا کعبه را بکه خوانده‌اند؟ حضرت فرمودند: زیرا مردم در آن و در اطرافش می‌گریند.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از علی بن نعمان، از سعید بن عبدالله اعرج، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مکانی که بیت قرار دارد بکه است و شهر را که مسجد الحرام در آن است مکه گویند.

۱- قاسم بن ربیع صحاف، از اهل کوفه بوده و به فرموده علامه (ره) در خلاصه وی غالی و در حدیثش ضعیف و غیر قابل اعتناء است.

حدیث (۴)

محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصّفّار از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان از فضیل، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مگه را به خاطر آن بگه نامیده‌اند که مردان و زنان در آن می‌گیرند و در آن جا اشکالی ندارد که زن جلو یا راست و یا چپ و یا در عرض شما (که مرد هستید) بایستد و نماز بخواند ولی در سائر شهرها این عمل مکروه است.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبیدالله بن علی حلبی، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: برای چه مگه به بگه موسوم شده است؟ حضرت فرمودند: زیرا بعضی از مردم برخی دیگر را در آن جا باده‌ست‌ها می‌گریانند.

باب صد و سی و هشتم

سرّ نامیده شدن کعبه به کعبه

حدیث (۱)

محمّد بن علی ماحیلویه از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از ابی الحسین برقی، از عبدالله بن جبلة، از معاویه بن عمّار، از حسن بن عبدالله، از پدرانش از جدّ بزرگوارش حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، آن جناب فرمودند:

چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و از آن سرور از اشیایی سؤال کرده و در ضمن سؤالاتی که کردند یکی از ایشان پرسید: برای چه کعبه، کعبه نامیده شده است؟

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: زیرا در وسط دنیا واقع شده است.

حدیث (۲)

از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال شد: برای چه کعبه، کعبه نامیده شده؟ حضرت فرمودند: زیرا چهارگوش می‌باشد.

محضر مبارکش عرض شد: برای چه چهارگوش می‌باشد؟

حضرت فرمودند: زیرا محاذی بیت المعمور است و آن چهارگوش می باشد.
 عرض شد: برای چه بیت المعمور چهارگوش است؟
 حضرت فرمودند: زیرا محاذی عرش است و آن چهارگوش می باشد.
 محضر مبارکش عرض شد: چرا عرش مربع است؟
 فرمودند: زیرا کلماتی که اسلام بر آن بنا شده چهارتا است و آنها عبارتند از:
 سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر.

باب صد و سی و نهم

سرّ نامیده شدن بیت الله الحرام به این نام

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن الحسین، از حسین بن ولید، از حنّان، وی می گوید: محضر ابی عبدالله علیه السلام عرضه داشتیم: چرا بیت الله الحرام به این نام موسوم گردیده؟
 حضرت فرمودند: زیرا بر مشرکین حرام است در آن داخل شوند.

باب صد و چهارم

سرّ نامیده شدن بیت عتیق به این نام

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن علی الوشاء، از احمد بن عائذ، از ابی خدیجه، از ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید:
 محضر مبارکش عرض کردم: برای چه بیت العتیق به این نام موسوم شده است؟
 حضرت فرمودند: خداوند عزّوجلّ از بهشت برای جناب آدم علیه السلام حجر الاسود را فرو فرستاد و بیت مرواریدی سفید و درخشان بود، حق عزّوجلّ آن را به آسمان برد و نشانه اش بجا ماند که محاذی و در مقابل این بیت که به آسمان برده شد قرار گرفت، در هر روز هفتاد هزار فرشته داخلش گشته و از آن بر نمی گردند پس خداوند متعال حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را مأمور ساخت که پایه های بیت رادر همان جا که نشانه باقی مانده بود بسازند و بیت را به خاطر این بیت عتیق گویند که از غرق شدن در سیل و آبها رها گردیده است.

حدیث (۲)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمۃ اللہ علیہ، از محمّد بن یحیی عطّار و احمد بن ادريس جميعاً از محمّد بن احمد، از یحیی بن عمران اشعری، از حسن بن علی مروان بن مسلم، از ابی حمزه ثمالی، وی گفت، محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیّه در مسجد الحرام بودم، به ایشان عرض کردم: برای چه حق تعالی کعبه را بیت العتیق نامیده است؟

حضرت فرمودند: هیچ خانه‌ای را خداوند متعال روی زمین بنا نکرده مگر آنکه برایش صاحب و ساکنی قرار داده مگر این بیت زیرا احدی در آن ساکن نیست و صاحبی ندارد مگر حق تبارک و تعالی و نیز فرمود: خداوند عزّوجلّ این بیت را پیش از خلقت مخلوقات آفرید، پس از آن زمین را ایجاد کرد و از زیر آن کشید و پهن نمود.

حدیث (۳)

پدرم رحمۃ اللہ علیہ از سعد بن عبداللہ، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از حمّاد از ابان بن عثمان، از کسی که به او خبر داده، از حضرت ابی جعفر علیّه، راوی می‌گوید: محضر امام علیّه عرض کردم: برای چه بیت را بیت العتیق نامیده‌اند؟ حضرت فرمودند: زیرا خانه‌ای است آزاد و رها از مردم و احدی مالکش نیست.

حدیث (۴)

پدرم رحمۃ اللہ علیہ، از سعد بن عبداللہ، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از علی بن نعمان، از سعید اعرج، از حضرت ابی عبداللہ علیّه، حضرت فرمودند: بیت را به خاطر این بیت العتیق نامیده‌اند که از غرق آزاد و رها گشته و حرم نیز با آن در این جهت همراه است، آب از بیت و حرم خود را باز داشته و آنها را در خویش غرق ننموده است.

حدیث (۵)

پدرم رحمۃ اللہ علیہ از سعد بن عبداللہ، از احمد بن محمّد، از علی بن الحسن الطویل، از عبداللہ بن مغیره از ذریح بن یزید محاربی، از حضرت ابی عبداللہ علیّه، آن حضرت فرمودند:

خداوند عزّوجلّ در عصر نوح تمام نقاط زمین را در آب غرق فرمود مگر بیت را پس همان روز این بقعه بیت عتیق نامیده شد چه آنکه در آن روز از غرق رها و آزاد گشت.

راوی می‌گوید: عرضه داشتم: آیا این بقعه در آن روز به آسمان رفت تا از غرق

محفوظ ماند؟

حضرت فرمودند: خیر، آب به آن نرسید و بیت از آب مرتفع قرار گرفت.

باب صد و چهل و یکم

سز نامیده شدن حطیم به حطیم

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از معاویه بن عمار، وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام راجع به حطیم سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: حطیم بین حجرالاسود و درب بیت قرار دارد.
عرض کرد: چرا حطیم نامیده شده؟
فرمودند: زیرا مردم برخی بعضی دیگر را در آن جا فشار داده و جمعیت در آن مکان ازدحام می کنند.

باب صد و چهل و دوم

سز وجوب حج و طواف نمودن بیت و انجام مناسک

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: علی بن سلیمان رازی از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمر از عبدالحمید بن ابی دیلم نقل کرده که گفت: حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی وقتی خواست توبه جناب آدم علیه السلام را بپذیرد جبرئیل را نزد او فرستاد، جبرئیل عرضه داشت: سلام بر تو ای آدم، ای کسی که بر بلیه وارده صبر و شکیبایی نمودی و از لغزشی که صادر شد توبه نمودی، خداوند تبارک و تعالی مرا نزد تو فرستاد تا مناسکی که به واسطه انجام آنها توبهات پذیرفته می شود را به تو بیاموزم، سپس جبرئیل دست آدم علیه السلام را گرفت و با او حرکت کرد تا به بیت الله رسیدند در آن جا ابری بر سر آدم علیه السلام سایه افکند، جبرئیل عرض کرد: هر کجا که این ابر سایه افکند با پا خط بکش، باری با هم به همین ترتیب قدم زدند تا به منی رسیدند، جبرئیل جای مسجد منی را به آدم نشان داد، آدم آن جا را خط کشید و نیز جای مسجد الحرام را بعد از خط کشیدن به جای بیت بارسم خط نشان نمود پس از آن به

عرفات رفتند، جبرئیل آدم را بر زمین برآمده و نمایانی ایستاند و به او عرض کرد: مترصد باش هرگاه آفتاب غروب نمود هفت بار به لغزش خود اعتراف نما، جناب آدم این عمل را بجا آورد و به همین خاطر آنجا به عرفه نامیده شد چه آنکه آدم علیه السلام به لغزش خویش اعتراف کرد، پس این معنا سنتی شد در بین فرزندان آدم که به گناهان خویش اقرار و اعتراف نمایند همان طوری که پدرشان به لغزش خود اعتراف کرد و از خدا درخواست توبه و آمرزش گناهان خود کنند چنانچه پدرشان از خدا این خواهش را نمود، پس از آن جبرئیل علیه السلام به او گفت که از عرفات کوچ کرده و خارج شود پس جناب آدم علیه السلام از عرفات بیرون آمد و عبورش بر هفت کوه افتاد، و به دستور جبرئیل بر سر هر کوهی چهار تکبیر گفت سپس ثلثی از شب رفته بود که به وادی جمع رسید، در آنجا بین نماز مغرب و عشاء را جمع نمود و به همین خاطر آنجا را وادی جمع نامیدند چه آنکه جناب آدم در آنجا بین نماز مغرب و عشاء جمع نمود.

پس وقت نماز عشاء در این شب و در این وادی زمانی است که ثلثی از شب بگذرد باری پس از خواندن نماز مغرب و عشاء جبرئیل علیه السلام امر نمود که حضرتش در بطحاء وادی جمع یعنی زمین مشعر تا صبح طاق واز بخوابد، پس آدم در آنجا خوابید تا صبح طالع شد پس از آن به فرمان جبرئیل بالای کوه وادی جمع رفت و وقتی آفتاب طلوع نمود به لغزش خویش هفت مرتبه اعتراف کرده از خدای متان باز هفت بار طلب آمرزش و قبول توبه اش را نمود.

و جهت این که دو بار جناب آدم علیه السلام موظف شد به اعتراف کردن به لغزش خویش آن است که این عمل سنت باشد در فرزندان آن حضرت، بنابراین کسی که عرفات را درک نکند و به وقوف در آن نرسد و تنها وادی جمع (مشعر) را درک کند به حجش وفاء کرده و مناسکش صحیح است، به هر صورت جناب آدم علیه السلام از وادی جمع به طرف منی خارج شد و ظهر به آنجا رسید سپس به دستور جبرئیل دو رکعت نماز در مسجد منی بجا آورد بعد از آن جبرئیل فرمان داد که آن حضرت قربانی کند تا:

اولاً: تقرّب به حق تعالی پیدا کرده و قربانی وی قبول درگاه اقدسش واقع شود.

و ثانیاً: بدین وسیله توبه اش پذیرفته گردد

و ثالثاً: این عمل (قربانی) در بین فرزندانش سنت گردد.

باری جناب آدم علیه السلام به فرمان جبرئیل قربانی نمود، پس حضرت حق عزوجل

قربانی را از او پذیرفت به این نحو که آتشی از آسمان فرستاد و آتش قربانی آدم را گرفت، جبرئیل عرضه داشت خداوند تبارک و تعالی به تو احسان نمود زیرا مناسکی که به واسطه آنها توبهات مقبول واقع شد را به تو تعلیم کرد و قربانی تو را نیز پذیرفت، پس در قبال آن تواضع نما و سر خود را بتراش.

پس آدم علیه السلام به منظور تواضع و فروتنی در مقابل حق تبارک و تعالی سرش را تراشید، سپس جبرئیل دست آدم را گرفت و او را به طرف بیت برد در اثناء راه جنب جمره عقبه به ابلیس برخورد کردند، ابلیس گفت: ای آدم کجا اراده داری بروی؟ جبرئیل گفت: ای آدم او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگ یک تکبیر بگو، آدم طبق آنچه جبرئیل امر کرده بود انجام داد و بدین ترتیب ابلیس از آنها دور شد بعد جبرئیل در روز دوم دست آدم را گرفت و به طرف جمره اولی برد، باز در اثناء به ابلیس برخورد کردند. جبرئیل علیه السلام گفت: او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگ یک تکبیر بگو.

آدم چنین کرد و ابلیس از آنها دور شد و باز نزدیک جمره دوم به ابلیس برخوردند و ابلیس گفت: ای آدم کجا اراده داری بروی؟

جبرئیل گفت: او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگ یک تکبیر بگو. آدم چنین کرد و ابلیس را از خود دور نمود، سپس نزدیک جمره سوم خود را به ایشان نشان داد و گفت: ای آدم کجا اراده داری بروی؟

جبرئیل گفت: ای آدم او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگی یک تکبیر بگو. آدم چنین نمود و ابلیس را از خود دور کرد و سپس در روز سوم و چهارم نیز آدم به زدن ابلیس مبادرت کرد و وی را از خود دور نمود.

جبرئیل به آدم عرض کرد: دیگر هرگز او را نخواهی دید سپس آدم را به بیت برد و امر نمود که هفت بار خانه خدا را طواف کند، آدم چنین نمود.

پس جبرئیل گفت: خداوند متعال تو را آمرزید و توبهات را پذیرفت و همسرت حوا بر تو حلال گشت.

حدیث (۲)

علی بن حبشی بن قونی رحمه الله علیه در مکتوبی که به من نوشت مرقوم داشت:

جمیل بن زیاد از قاسم بن اسماعیل از محمد بن سلمه، از یحیی بن ابی العلاء رازی نقل کرده مردی بر حضرت امام صادق علیه السلام وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم خبر

دهید مرا از معنای فرموده حق تعالی: ن والقلم و ما یسطرون
و نیز از فرموده جنابش به ابلیس: فأنك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
و همچنین از این بیت (کعبه) که چگونه بر خلائق واجب شد به زیارتش بیایند؟
راوی گفت: امام علیه السلام به او توجّه نمود و فرمود:
پیش از تو احدی از آنچه تو سؤال کردی از من سؤال نکرده، بدان حق عزّوجلّ
وقتی به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود خلیفه‌ای قرار دادم
تمام آنها از این کلام به ضجّه و فریاد آمده و گفتند: پروردگارا، اگر می‌خواهی
برای خود خلیفه‌ای در زمین قرار دهی او را از ما انتخاب کن که طاعت و فرمانت را
می‌بریم.

خداوند علیم در جوابشان فرمود: من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید.
فرشتگان پنداشتند این کلام باری تعالی ناشی از غضب او است بر ایشان پس به
عرش پناه برده و آن را طواف نمودند، حق جلّت عظمته امر فرمود به ایشان خانه‌ای
را که از مرمر بوده و سقفش از یاقوت سرخ و ستون‌هایش از زبرجد بنا شده طواف
کنند، بیتی که هر روز هفتاد هزار فرشته داخل آن می‌شدند و بعد از آن تا وقت معلوم
دیگر به آن وارد نگشتند.

سپس امام فرمودند: و یوم وقت معلوم روزی است که در صورتیکه بار دمیده
شود و بین دمیدن اوّل و دوّم ابلیس هلاک می‌شود.

و اما نون: عبارت است از نه‌ری در بهشت که آبش از برف سفیدتر و از عسل
شیرین‌تر است حق تعالی به این آب می‌فرماید: مرگب شو، پس بلافاصله مرگب
می‌گردد، سپس درختی را با دستش می‌کارد (امام علیه السلام برای رفع شبهه‌ای که برای
گروه مشبّهه پیش آمده بلافاصله فرمودند: مقصود از «ید» قوّه و قدرت است نه آن
معنایی که در توهم گروه مشبّهه می‌باشد) پس از آن به درخت می‌فرماید: قلم شو و
به دنبال آن به قلم امر می‌فرماید: بنویس.

درختی که قلم شده عرض می‌کند چه بنویسم؟
حق جلّت عظمته می‌فرماید: آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد را بنویس.
پس قلم به فرمان خدا تمام وقایع را می‌نگارد و آن را به نفخ صور و هلاکت ابلیس
ختم می‌کند و بعد خداوند متعال به آن می‌فرماید: تا وقت معلوم البتّه سخن مگو و
تکلم مکن.

حدیث (۳)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، از ابن ابی عمیر، از اصحاب و یاران ما از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل کرده اند که از آن جناب راجع به ابتداء طواف سؤال شد؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی وقتی خواست آدم علیه السلام را بیافریند به فرشتگان فرمود: در زمین برای خود خلیفه و جانشینی قرار خواهم داد. دو فرشته از فرشتگان عرضه داشتند: آیا کسی را خلیفه خود قرار می دهی که در زمین فساد کرده و خونها می ریزد؟

پس بین آن دو فرشته و حق عزوجل حجابها زده شد درحالی که نور حق جلّت عظمته برای فرشتگان ظاهر و روشن بود، بعد از واقع شدن حجاب آن دو فرشته دانستند خداوند از کلامشان به سخط و غضب آمده لذا به دیگر فرشتگان گفتند: چاره ما چیست و چگونه توبه نماییم؟

فرشتگان گفتند: ما نمی دانیم که توبه شما چیست مگر این که به عرش پناه ببرید. امام علیه السلام فرمودند: پس آن دو فرشته به عرش پناه برده تا این که حق تعالی توبه آنها را قبول نمود و حجابها را از بین برداشت و چون دوست دارد که با چنین عبادتی، عبادت شود از این رو بیت را در زمین آفرید و بر بندگان طواف در اطراف آن را واجب فرمود و بیت المأمور را در آسمان آفرید و هر روز هفتاد هزار فرشته داخلش شده و تا روز قیامت از آن بیرون نمی آیند.

حدیث (۴)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسن بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب رازی و علی بن عبدالله و زاق علیهما السلام رضی الله عنهما از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از فضل بن یونس نقل کرده که گفت: ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری است، وی از مذهب توحید منحرف شد به او گفته شد: مذهب صاحب خود را رها کردی و در آئینی داخل شدی که اصل و حقیقتی ندارد؟

گفت: صاحب من اختلاطی است گاهی به قدر و زمانی به جبر اعتقاد پیدا می کند و مذهب ثابت و دائمی برایش سراغ ندارم که بر آن استوار و پابرجا باشد. فضل می گوید: وی داخل مکه شد درحالی که اعتراض و انکار داشت بر حاجیان و زائران بیت الله و علماء از گفت و شنود و مجالست با او کراهت داشتند زیرا وی بدزبان و بدباطن بود باری وی با گروهی از همفکران و همکیشان خود

محضر امام صادق علیه السلام رسید به حضرت عرض کرد:
 اَوَّلًا: المجالس بالامانات یعنی آنچه در محافل و مجالس گفته می شود حاضرین
 نباید آن را جایی نقل کنند.

ثانیاً: کسی که در گلویش سرفه آمده و راه تنفس او را گرفته چاره ای ندارد از این که
 سرفه نموده و بدین وسیله مجرای تنفس را باز کند.

پس از ذکر این دو نکته اظهار داشت: آیا اذن می دهید سخن بگویم؟
 حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: آنچه خواستی بگو.

ابن ابی العوجاء گفت: تا کی این دشت را زیر پاهای خود پنهان کرده و روی آن
 اجتماع نموده و به این سنگ پناه برده و این خانه ای که با آجر و گل ساخته شده
 عبادت نموده و گرد آن همچون شتر فراری هزوله می کنید، هر کسی که در کار شما
 بیاندیشد به خوبی درمی یابد که این عمل را شخص غیر حکیم و بدون فکر تأسیس
 نموده، پس جواب بگو، زیرا تو رئیس و بزرگ این جماعت بوده و پدرت اصل آن
 محسوب شده و نظام این گروه به او وابسته بوده است.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که خدا گمراهش کرده و دلش را تار
 نموده، حق و واقع را ناگوار دانسته و شیرینی و حلاوتش را اصلاً درک ننموده لاجرم
 شیطان ولی و فرمانده او گشته و به مهالک و پرتگاه ها می افکندش، این خانه رفیع،
 بیتی است که حق تعالی از بندگان خواسته به واسطه آن عبادتش را نمایند تا بدین
 وسیله ایشان را در انجام این عبادت و ترکش مورد آزمایش قرار دهد از این رو آنها را
 تحریص و ترغیب بر تعظیم و زیارتش کرده و آن جا را محلّ انبیاء عظام و قبله
 نمازگذاران نموده است پس این بیت شعبه ای از رضوان و بهشت حق تعالی بوده و
 راهی است که منتهی به آمرزش باری تعالی می گردد، این بیت بر کمال استقامت و
 اعتدال نصب گردیده و محل تمرکز عظمت و جلال گشته است، حق تعالی آن را دو
 هزار سال پیش از آنکه زمین گسترده شود آفرید، پس سزاوارترین کسی که به آنچه
 امر نموده و از آنچه نهی کرده حق تبارک و تعالی است که ارواح و صور را ایجاد و
 انشاء فرموده است.

ابن ابی العوجاء گفت: ای اباعبدالله، خدا را یاد نمودی پس امر محالی را بر
 خدای غائب از ابصار ثابت کردی.

امام علیه السلام به او فرمود: وای بر تو چگونه غائب است کسی که در بین مخلوقاتش
 شاهد بوده و از ریسمان گردن به ایشان نزدیکتر می باشد، کلامشان را شنیده و

اشخاصشان را دیده و به اسرار و ضمائرشان آگاه و عالم است، این مخلوق است که هرگاه از مکانی منتقل شد، مکان دیگر را اشغال نموده و مکان اولی را خالی می‌گذارد، در نتیجه مادامی که در مکان دومی است از حوادث و رویدادهای در مکان اول بی‌اطلاع می‌باشد اما خدای عظیم‌الشأن که سلطان غالب و پادشاه چیره بر تمام خلایق است هیچ مکانی از او خالی نیست چنانچه هیچ موضعی مشغول به او نبوده و هیچ موجودی به مکانی اقرب از او نمی‌باشد و گفتار و کلام کسی را که حق عزوجل او را با آیات محکمه و براهین واضحه و آشکار مبعوث فرموده و به کمک خودش او را تأیید کرده و وی را برای رساندن پیامهایش به مردم برگزیده است ما تصدیق می‌نماییم چه آنکه آن جناب فرموده: حق تعالی و پروردگار مهربان وی را مبعوث نموده و با او تکلم کرده است.

پس از آنکه امام علی (علیه السلام) این سخنان را ایراد فرمود، ابن ابی العوجاء از جا برخاست و به یارانش گفت: چه کسی مرا در این دریا انداخت؟ من از شما خواستم که برایم دشمنی را سراغ بگیرید که با وی همچون خمره‌ای بازکنم، شما مرا در مقابل آتشی سوزان و ملتهب انداختید.

اصحابش به او گفتند: تو در مجلس آن حضرت ذلیل و حقیر بودی. در جواب گفت: او پسرکسی است که سرهای مردانی که می‌بینید تراشیده و این اثبوه جمعیت به فرمانش موهای خود را زائل نموده‌اند.

حدیث (۵)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در جواب مسائل وی مکتوبی ارسال فرمودند که در آن نوشته بود:

عَلَّتْ وَ سَرَّ تَشْرِيعَ حَجِّ امُورِي اَسْتُ بِهٖ اِيْنَ شَرْحُ:

الف: سیر و حرکت به سوی خداوند تبارک و تعالی.

ب: طلب زیاد شدن مال.

ج: خارج شدن بنده از گناهانی که مرتکب شده درحالی که از گذشته‌ها توبه نموده و عازم باشد بر اطاعت نسبت به آینده.

د: صرف مال و به تعب انداختن بدن و منع آن از شهوات و لذات.

ه: تقرب جستن در عبادت به حضرت حق عزوجل.

و: خضوع و خشوع و خاکسار شدن در گرما و سرما.
 ز: در امان و خائف بودن درحالی که طول انجام عمل در رنج و مشقت قرار بگیرد.

ح: رسیدن منافع به جمیع خلائق و حصول رغبت به حضرت حق سبحانه و تعالی.

ط: زوال قساوت قلب و برطرف شدن حساست و دنائت از نفس.

ی: زوال نسیان و برطرف شدن قطع امید و رجاء.

ک: تجدید حقوق.

ل: بازداشتن نفوس از فساد.

م: منتفع شدن و بهره بردن کسانی که در مشرق و مغرب، در خشکی و یا در دریا هستند اعم از آنکه به زیارت حج آمده یا نیامده باشند، تاجر بوده یا غیرتاجر باشند، بایع بوده یا مشتری باشند کاسب بوده یا مسکین باشند.

ن: برآمدن حاجات و نیازمندیهای اهل اکناف و اطراف و کسانی که می توانند در اطراف اجتماع کرده تا شاهد منافع خود باشند.

و علت این که حج تنها یک بار واجب است نه بیشتر آن است که حق تعالی فرائض را بر طبق نیرو و قوت ضعیف ترین مردمان وضع و جعل فرموده و از جمله این فرائض حج است که مقتضای نیروی اضعف مردمان انجام آن در طول عمر برای یک بار می باشد لذا خداوند متعال آن را یک بار فقط واجب قرار داده منتهی آنکه قدرت دارند می توانند به مقدار طاقت و قدرتشان بر اتیان آن مبادرت ورزند. محمد بن علی که مؤلف این کتاب است می گوید: حدیث مذکور به همین نحو که نقل شد روایت گردیده ولی آنچه من بر آن اعتماد داشته و فتوی می دهم آن است که بر اهل استطاعت و قدرت انجام حج در هر سال واجب می باشد و مدرک و شاهد من بر این فتوی سه حدیث ذیل می باشد.

الف: محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر از ابی جریر قمی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

بر اهل استطاعت و قدرت در هر سال انجام حج فرض و واجب است.

ب: احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد، از سندی بن ربیع، از محمد بن قاسم از اسد بن یحیی، از شیخ بزرگی از اصحاب نقل کرده که وی گفت:

بر کسانی که قدرت و استطاعت دارند در هر سال حج واجب می باشد.
ج: احمد بن الحسن از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد، از
علی بن مهزیار از عبدالله بن الحسین میثمی مرفوعاً تا حضرت ابی عبدالله علیه السلام
حدیث را از آن جناب به این شرح نقل کرده که امام علیه السلام فرمودند:
در کتاب خدا آمده است: **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا**.
مقصود آن است: بر کسانی که قدرت و تمکن دارند در هر سال حج واجب
می باشد.

حدیث (۶)

علی بن احمد بن محمد رحمه الله علیه و محمد بن احمد سنائی و حسین بن
ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب جمیعاً از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن
اسماعیل از علی بن عباس، از عمر بن عبدالعزیز، از مردی از هشام بن حکم نقل کرده
که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتیم:
علت این که خداوند متعال بندگان را مکلف به حج و طواف بیت نموده
چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال خلایق را آفرید نه به خاطر علت و سببی بلکه
خواست بیافریند پس آنها را تا وقت معینی آفرید و نسبت به آنچه در دین طاعت
محسوب شده و در دنیا مصلحت خلایق به حساب می آمد به ایشان امر و از آنچه
مفسده داشت آنها را نهی فرمود، باری در حج که از طاعات دینی محسوب می گردد
حق عزوجل اجتماع مردم از مشرق و مغرب برای انجام مراسم آن را به چند علت
واجب نمود:

الف: بین مسلمین و اهل قبله تعارف و شناخت حاصل شود.
ب: به واسطه مسافرت از شهری به شهری که معمولاً تجارت و سوداگر به همراه
آن می باشد هر قوم و طائفه ای از بهره و سود مادی منتفع شوند.
ج: به واسطه آن حمله داران و صاحبان شتران و مراکب استفاده برند.
د: آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اخبار آن جناب دانسته شده و مذاکره گشته و
فراموش نگردد.

و اگر هر قوم و طائفه ای در شهر خود مانده و به منظور انجام مراسم حج از آن
خارج نگردند هلاک شده و شهرها ویران گشته و ارباب و سودها زائل گردیده و
اخبار و روایات مأثوره از معصوم علیه السلام محو گشته و احدی بر آنها مطلع نمی گردد، این
است علت ایجاب و تشریع حج.

حدیث (۷)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب مسائلی که محضرش ارسال داشتیم مرقوم فرمودند: علت تشریع طواف بیت الله این است که خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود جانشین و خلیفه ای قرار خواهم داد. فرشتگان عرض کردند: آیا در زمین کسی را خلیفه می کنی که فساد در آن کرده و خونها می ریزد؟

پس از ردّ این جواب بلافاصله دانستند که بد نموده و مرتکب لغزش شده اند لذا از سخنی که ایراد کرده بودند پشیمان شده به ناچار به عرش پناه برده و با طواف به دور آن از خداوند طلب آمرزش کردند، حق تبارک و تعالی خوشش آمد که بندگان او را همچون فرشتگان عبادت کرده و به چنین عبادتی (طواف) مبادرت ورزند لذا در آسمان چهارم بیتی محاذی عرش بناء نمود به نام ضراح بعد در آسمان دنیا بیتی به نام بیت المعمور را محاذی ضراح قرار داد، پس از آن این بیت یعنی کعبه را محاذی بیت المعمور قرار داده و به آدم علیه السلام امر فرمود آن را طواف کند، آدم به طواف آن پرداخت و بدین وسیله خداوند متان توبه اش را پذیرفت و بعد این عمل را در فرزندان آدم تا روز قیامت سنت قرار داد.

حدیث (۸)

علی بن حاتم از حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه، از حسین بن هاشم، از عبدالله بن مسکان، از ابی حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: بر حضرت ابی جعفر علیه السلام داخل شدم، آن حضرت بر دربی که به طرف مسجد نصب شده بود نشسته و به مردمی که طواف می کردند می نگریستند، حضرت به من فرمودند: ای ابو حمزه این مردم به چه امر شده اند؟

من ندانستم چه جواب بگویم لذا از جواب فرو ماندم، حضرت خودشان فرمودند: ایشان مأمورند که این سنگها را طواف کرده سپس نزد ما آیند و دوستی خود را به ما نشان دهند.

باب صد و چهل و سوم سز این که طواف هفت شوط گردیده حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین بن ولید، از ابی بکر، از حنّان بن سُدیر، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین علیه السلام، وی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: چرا طواف هفت شوط گردید؟ امام علیه السلام فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود جانشین و خلیفه قرار می دهم. فرشتگان به خدا عرض کردند: آیا کسی را در زمین قرار می دهی که در آن فساد کرده و خونها می ریزد.

خداوند متعال فرمود: من آنچه را که شما نمی دانید می دانم. باری قبلاً خداوند تبارک و تعالی فرشتگان را از نور خود محروم و ممنوع نکرده بود ولی پس از ایراد این سخن آنها را از آن محجوب و ممنوع داشت، این منع مدّت هفت هزار سال طول کشید، فرشتگان به عرش پناه برده و به مدّت هفت هزار سال دور عرش طواف کردند، خداوند بر ایشان ترحم نمود و توبه ایشان را پذیرفت و بیت المعموری که در آسمان چهارم هست را برای آنها قرار داد و بیت الحرام را زیر آن برای مردم مأمّن و عبادتگاه نمود از این رو طواف به دور آن به مقدار هفت شوط بر بندگان واجب شد به این نحو که برای هر هزار سال یک شوط منظور گردید.

حدیث (۲)

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد از ابوالقاسم حمید بن زیاد، از عبداللّه بن احمد، از علی بن الحسین الطّاطری از محمد بن زیاد، از ابی خدیجه، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

مردی به پدرم در حالی که طواف می نمود گذشت و دستش را روی شانه آن حضرت نهاد و سپس گفت: سه سؤال از تو می پرسم که غیر از تو و مردی دیگر جواب آنها را کسی نمی داند.

پدرم ساکت مانده و جوابش را ندادند تا از طوافشان فارغ گردیدند سپس داخل حجر اسماعیل گشته و دو رکعت نماز خواندند و من هم همراهشان بودم، پس از فراغت از نماز با صدای بلند فرمودند: این سائل کجا است؟ آن مرد آمد و در مقابل آن حضرت نشست، پدرم به او فرمودند: سؤالهای خود را

بپرس، آن مرد ابتداء از آیه: «ن والقلم و ما یسطرون» پرسید؟

پدرم جوابش را دادند.

سپس آن مرد پرسید: بیان فرمایید وقتی فرشتگان بر حق تعالی اعتراض کرده و او را به غضب آوردند چگونه حضرتش از ایشان راضی گردید؟
حضرت فرمودند: فرشتگان مدّت هفت هزار سال اطراف عرش طواف کرده و خدا را خوانده و از او طلب آمرزش نموده و از جنابش درخواست می‌کردند که از آنها راضی و خشنود گردد.

پس از سپری شدن چند سال حق تعالی از آنها راضی گشت.

آن مرد عرضه داشت درست فرمودید، پس از آن عرض کرد: بفرمایید پروردگار چگونه از آدم علیه السلام راضی شد؟

حضرت فرمودند: وقتی آدم از عالم بالا به پایین فروفرستاده شد به زمین هند نازل گشت و از پروردگارش جویای بیت الحرام شد، حق تبارک و تعالی او را فرمان داد که به بیت رفته و آن را هفت بار طواف کند و پس از آن به منی و عرفات رفته و مناسک و اعمال آنها را انجام دهد، آدم علیه السلام از هند حرکت کرد و جای دو قدمش همان جایی است که عمران قدم گذارده باری بین هر قدم و قدم بعدی آدم صحراهایی که در آنها چیزی نبود فاصله می‌گشت و بدین ترتیب خود را به بیت رساند.

باری پس از آنکه حضرتش به بیت الله رسید، ابتداء هفت بار اطراف بیت طواف نمود و سپس مناسک و اعمال را آن طوری که حق تعالی به او فرمان داده بود انجام داد، حق جلّت عظمت به واسطه اتیان مناسک توبه آن حضرت را پذیرفت و وی را آمرزید.

سپس امام علیه السلام فرمودند: چون فرشتگان در اطراف عرش هفت سال طواف نمودند، طواف آدم در اطراف بیت نیز هفت شوط قرار داده شد و پس از اتمام هفت شوط و انجام مناسک جبرئیل به آدم علیه السلام بشارت داد و گفت: گوارا باد تو را ای آدم، حق عزوجل تو را آمرزید، سه هزار سال پیش از تو من این بیت را طواف کرده‌ام.

آدم به درگاه الهی عرضه داشت: پروردگارا آیا من و فرزندانم را می‌آمرزی؟
حق تعالی فرمود: آری، هرکدام از ایشان که به من و رسولانم ایمان آورند البته می‌آمرزم.

آن مرد پس از شنیدن این شرح از امام علیه السلام حضرت را تصدیق کرد و از آن جناب

باب صد و چهل و ششم ۳۱۷
گذشت پس پدرم علیه السلام فرمودند: این جبرئیل است نزد شما آمده تا معالم و شرایع دین شما را به شما تعلیم نماید.

باب صد و چهل و چهارم

سز این که عمره همچون حج بر مردم واجب گردیده

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر و حمّاد و صفوان بن یحیی و فضالة بن ایوب، از معاویه بن عمّار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

عمره به منزله حج بوده و بر مردم و آنانکه مستطیع هستند در عرض عمریک بار واجب است زیرا خداوند متعال می فرماید:
حجّ و عمره را برای خدا انجام دهید.
آیه ای که عمره را همچون حج واجب نموده در مدینه نازل گردیده و افضل و برترین عمره ها، عمره ای است که در ماه رجب انجام شود.

باب صد و چهل و پنجم

سز این که بر مُحرم جایز است مسواک نماید

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از معاویه، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا محرم مسواک بکند؟

حضرت فرمودند: آری.

عرضه داشتم: اگر خون هم جاری شود مسواک بنماید؟
فرمودند: بلی، مسواک سنت است.

باب صد و چهل و ششم

سز این که بر محرم مکروه است رداء تکمه بسته بپوشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن

عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی جعفی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، آن حضرت فرمودند: در کتاب جدّم این مضمون را یافتیم: مُحَرَّم رداء تکمه بسته به دوش نگیرد.
این مضمون را برای پدرم ذکر کرده و سرّش را خواستار شدم.
پدرم فرمود: علّت آن این است که جاهل تکمه های لباسش را نبندد امّا فقیه و عالم برایش اشکالی ندارد چنین لباسی را بپوشد.

باب صد و چهل و هفتم

سرّ مستحب نبودن فرستادن هدیه به کعبه و تکلیف انسان

نسبت به آنچه به عنوان هدیه برای کعبه فرستاده اند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از عبد الله بن مغیره، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش از علی علیه السلام، حضرت فرمودند:
اگر دو بیابان وسیع که در آن دو طلا و نقره جاری بوده از من باشد اندکی از آن طلا و نقره را برای کعبه هدیه نمی فرستم زیرا این هدایا نصیب دربانان و پرده داران کعبه شده نه مساکین و فقراء.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطّار، از بنان بن محمد، از موسی بن القاسم، از علی بن جعفر از برادرش حضرت ابی الحسن علیه السلام، علی بن جعفر می فرماید: از برادرم پرسیدم: مردی کنیز خود را برای کعبه هدیه فرستاده وظیفه اش نسبت به آن چیست؟

حضرت فرمودند: مردی که کنیز خود را برای کعبه هدیه نموده بود نزد پدرم آمد و وظیفه خود را جویا شد؟

پدرم به او فرمود: کنیز را قیمت کرده یا بفروش، سپس به منادی امر کن بر روی سنگی رفته و با صدای بلند بگوید: توجّه، توجّه: هر کس کمبود نفقه داشته یا ابن السبیل گردیده یا طعام و خوراکش مفقود گشته به فلان بن فلان مراجعه نماید بعد به منادی امر کن پول کنیز را بر طبق نوبت بین مراجعین تقسیم کند تا پول تمام شود

حدیث (۳)

محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از حمّاد بن عیسی، از حریر، وی می‌گوید: یاسین برایم نقل کرد و گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: جماعتی از مصر آمده مردی در بین ایشان فوت کرد، وی وصیت به مردی نموده بود که او هزار درهم از پولهای وی را برای کعبه هدیه بفرستد. وصی وقتی به مکه وارد شد از اهالی مکه راهنمایی خواست، آنها وی را به قبیله بنی شیبیه راهنمایی کردند، آن مرد نزد آنها آمد و حکایت را برای ایشان نقل کرد، آنها به او گفتند: پولها را به ما بده، ذمه‌ات بری می‌گردد. مرد از نزد آنها برخاست و پیش جمعی رفت و از آنها ارشاد خواست، آنها او را به محضر مبارک حضرت ابی جعفر محمّد بن علی علیه السلام دلالّت نمودند، حضرت فرمودند:

آن مرد نزد من آمد و از وظیفه‌اش سؤال کرد؟

به او گفتم: کعبه از این هدایا و تحفه‌ها مستغنی است بنگر به کسی که به قصد زیارت این بیت آمده و ابن السبیل گشته یا نفقه‌اش تمام شده یا مرکبش را گم نموده و از برگشتن به نزد اهلش ناتوان و عاجز می‌باشد، پس این پول را به این افرادی که نام بردم بده.

سپس یاسین می‌گوید: آن مرد نزد بنی شیبیه رفت و فرموده حضرت ابی جعفر علیه السلام را برای آنها بازگو کرد.

آنها گفتند: این مرد گمراه است و بدعت‌گذار، نباید از او مطلبی اخذ کرد و اساساً صاحب علم و دانش نیست و ما از تو می‌خواهیم بحق این بیت و بحق فلان و فلان آنچه را که به تو گفتیم به او نگویی.

آن مرد گفت: محضر امام علیه السلام مشرف شدم و به او عرض کردم: با بنی شیبیه ملاقات کردم و فرموده شما را به ایشان گفتم، آنها پنداشتند که شما فلان... و فلان... بوده و علم و دانشی ندارید سپس از من خواستند و به خدای عظیم سوگند دادند که گفته آنها را نزد شما بازگو نکنم.

حضرت فرمودند: من نیز تو را به خدا سوگند می‌دهم وقتی نزد ایشان رفتی به آنها بگو:

توجه داشته باش از علائم علم من این است که اگر امور مسلمین به من واگذار شود و ولایت ظاهری بر آنها به دست من افتد قطعاً و جزماً دستهای ایشان را قطع نموده و سپس آنها را به پرده‌های کعبه می‌آویزم و بعد خودشان را بر زمین برآمده و

باب صد و چهل و هفتم ۳۲۳
مرتفعی می ایستادم آنگاه به منادی می گویم با صدای بلند بگو: مردم آگاه باشید
این جماعت دزدان دین خدا بوده پس آنها را بشناسید.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از حسن بن متیل^(۱)، از محمد بن الحسین بن
ابی الخطاب، از جعفر بن بشیر از ابان، از ابن الحر، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام،
حضرت فرمودند: مردی محضر امام ابی جعفر علیه السلام مشرف شد و عرض کرد: کنیزی
را برای کعبه هدیه نموده و به او پانصد دینار اعطاء نموده ام درباره این عمل من چه
می فرمایید و وظیفه ام چیست؟

فرمودند: کنیز را بفروش و پولش را بگیر سپس روی این دیوار یعنی سنگ
بایست و با صدای بلند مردم را بخواه و بعد پول کنیز را به هرا بن السبیل و نیازمندی
از حاجیان بده.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن الحسین
المیثمی، از دو برادرش محمد و احمد، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن
مسلم، از سعید بن عمر جعفی از مردی از اهالی مصر، وی گفت: برادرم کنیزی
خوش صدا و شوخ طبع داشت و آن را هدیه به بیت الله الحرام نمود، من به مکه
آمده و از برخی راهنمایی خواستم، به من گفتند او را به بنی شیبه بده و برخی کلامی
دیگر گفته و پیشنهادی غیر آن نمودند، امر بر من مشتبه شد و ندانستم چه کنم
مردی از اهل مسجد به من گفت: من تو را نزد کسی بفرستم که به حق هدایت کند؟
گفتم: آری.

پس آن مرد به شیخ و بزرگی که در مسجد نشسته بود اشاره کرد و گفت: این
جعفر بن محمد علیه السلام است مسئله خود را از ایشان سؤال کن، من نزد آن حضرت
رفته و قصه خود را عرض کردم.

حضرت فرمود: کعبه نه طعام می خواهد و نه شراب، آنچه برای آن اهداء
می شود تعلق به زوار آن دارد بنابراین کنیز را بفروش و بر روی سنگ بایست و با
صدای بلند بگو: آیا در میان شما حاجیان کسی هست که ابن السبیل باشد؟

۱- حسن بن متیل، مرحوم علامه در خلاصه و شیخ مفید در فهرست فرموده اند: وی از وجوه اصحاب امامیه بوده
و کثیر الحدیث می باشد.
و مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن بلکه نفع است.

آیا محتاج و نیازمندی در بین شما به هم می‌رسد؟
وقتی نزد تو آمدند از ایشان سؤال کن بعد پول را به آنها داده و ثمن کنیز را بینشان توزیع و تقسیم نما.
محضر مبارکش عرضه داشتیم: از برخی که پرسیدم به من گفتند: کنیز را تحویل بنی شبیه بده.

حضرت فرمودند: آگاه باش وقتی قائم ما ظهور می‌فرماید این قوم را گرفته و دستهایشان را قطع نموده و دورشان می‌دهد و می‌فرماید: اینها دزدان مال خدا می‌باشند.

حدیث (۶)

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش باسنادش از برخی اصحاب وی می‌گوید: زنی مقداری پشم به من داد و گفت: این را به اهل مکه بده تا با آن جامه‌ای برای کعبه بدوزند، من از این که آن را به پرده‌داران که ایشان را می‌شناختم بدهم کراهت داشتم، باری وقتی به مدینه وارد شدم محضر ابی جعفر علیه السلام رفته و به ایشان عرض کردم:

زنی مقداری پشم به من داده و گفته است آن را به اهل مکه داده تا آن را جامه‌ای برای کعبه بدوزند من از این که آن را به پرده‌داران بدهم کراهت دارم تکلیفم چیست؟

حضرت فرمودند: با آن غسل و زعفران بخر و تربت قبر حضرت ابی عبد الله علیه السلام را بگیر و آن را با آب باران گِل کن و سپس مقداری از غسل و زعفران در آن بریز و سپس آن را بین شیعیان توزیع و تقسیم کن تا با آن بیمارانشان را مداوا کنند.

باب صد و چهل و هشتم

سرّ نامیده شدن حجّ به حجّ

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفّار، از محمد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از حمّاد بن عیسی، از ابان بن عثمان، از کسی که به او خبر داده، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: برای چه حجّ را حجّ نامیده‌اند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه وقتی می‌گویند فلانی حجّ بجا آورد یعنی فلانی رستگار شد.

باب صد و چهل و نهم

سز این که در حج تمتع باید از عمره به حج روند نه در

قران و افراد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی الحلبی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حجّ به عمره متصل است به دلیل فرموده حق تبارک و تعالی: فاذا امنتم، فمن تمتع بالعمرة الى الحجّ فما استيسر من الهدى (پس از آنکه منع و ترس برطرف شد هر کس از عمره تمتع به حجّ باز آید لازم است قربانی کند)

بنابراین برای احدی هیچ نوع حجّی جایز نیست مگر آنکه تمتع بجا آورد زیرا حق عزوجل آن را در کتابش نازل نموده و در سنت رسول خدا ﷺ آمده است.

باب صد و پنجاهم

سز نامیده شدن عمره به عمره

مترجم گفته: این باب سفید بوده و در ذیلش حدیثی نقل نشده است.

باب صد و پنجاه و یکم

سز مشروع بودن غسل برای دخول در بیت

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از احمد و عبد الله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی الحلبی، وی می گوید: از حضرت اباعبد الله علیه السلام پرسیدم:

آیا زنان وقتی داخل بیت می خواهند شوند غسل بکنند؟

حضرت فرمودند: آری خداوند عزوجل می فرماید: ان طهرا بیّتی للطائفین والعاکفین والزّکع السّجود (از ابراهیم و فرزندش اسماعیل پیمان گرفتیم که حرم خدا را از بُت پاک نموده و از هر پلیدی پاکیزه داشته تا اهل ایمان به طواف و اعتکاف حرم آمده و در آن نماز و طاعت خدا به جای آورند)

پس برای بنده شایسته است فقط با طهارت داخل بیت الله شود یعنی ابتداء بدن

باب صد و پنجاه و سوم

سز این که نبی اکرم در عین حال که حج تمتع
بجا نمی آوردند امر به تمتع فرمودند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن عمیر، از حماد، از حلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

چهار روز از ماه ذی القعدة باقی مانده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای انجام حجة الوداع از مدینه خارج شده تا به مسجد شجرة آمدند، در آنجا نماز گذارده سپس مرکب راندند تا به بیداء رسیدند از آنجا محرم شده و مشغول به انجام حج شده لذا صد رأس شتر سوق دادند و تمام مردم نیز محرم به احرام حج شدند و هیچ کدام اراده احرام برای عمره نکردند و اساساً نمی دانستند که تمتع^(۱) چیست باری جملگی همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله با حال احرام آمدند تا به مکه رسیدند، نبی اکرم ابتداء به طواف بیت پرداخته و مردم نیز با آن سرور بیت را طواف کردند سپس آن جناب در مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف خواندند و سپس حجرالاسود را استلام^(۲) کردند پس از آن به زمزم رفته از آن آشامیدند و فرمودند: اگر بر اتمم مشقت نبود از آنها می خواستم که یک یا دو سطل پر از آن بنوشند سپس فرمودند: به آنچه خدای عزوجل در قرآن ابتداء کرده شما نیز ابتداء نمایید از این رو به صفا رفته و به آن آغاز نمودند یعنی از صفا به مروه و بعد از مروه به صفا تا هفت بار این ایاب و ذهاب را انجام دادند و وقتی هفت شوط را به اتمام رسانده و در مروه قرار گرفتند ایستادند. و برای اصحابشان خطبه خوانده و پس از اتمام خطبه به آنها امر فرمودند که از احرام بیرون آیند و آنچه از اعمال را بجا آورده اند عمره حساب کنند زیرا امر و فرمان خدا چنین می باشد، مردم از احرام بیرون آمدند، پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱- مقصود حج تمتع است که ابتداء باید عمره آنرا بجا آورد و پس از اتمام عمره از آن محل شده و سپس محرم شوند به احرام حج.
۲- استلام یعنی من نمودن.

و اگر آنچه از این امر صورت می‌گیرد (رسیدن قربانی به محلّ خودش) قبل از این واقع شده بود البته به آنچه شما را امر کردم خود نیز آن را انجام می‌دادم ولی کسی که سوق هدی کرده نمی‌تواند از احرام بیرون بیاید مگر پس از رسیدن قربانی به محلّش، خداوند عزّوجلّ در قرآن می‌فرماید:

ولا تحلقوا رؤوسکم حتی يبلغ الهدی محله (سر را نتراشید و از احرام بدین وسیله بیرون نیابید مگر پس از رسیدن قربانی به محلّش).

سرافقه بن ملک بن جعشم کنانی از جا برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، دانستیم که گویا امروز خلق شده‌ایم، آیا فرمانی که صادر فرمودید نسبت به امسال است یا هر سال این حکم جاری است؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: خیر اختصاص به امسال نداشته بلکه تا ابد مستمر است و نیز مردی دیگر برخاست و عرض کرد: یا رسول الله آیا احرام حجّ بسته و در حجّ داخل شویم درحالی که آب جنابت از ناحیه تماس با زنان از سرهای ما می‌ریزد؟! ^(۱)

رسول خدا ﷺ فرمودند: تو هرگز به این حکم ایمان نخواهی آورد. و علی علیه السلام از یمن آمدند و خود را رساندند تا حجّ بجا آورند و وقتی به رسول خدا ﷺ و اصحاب رسیدند دیدند فاطمه علیها السلام از احرام درآمده‌اند و بوی خوشی استشمام نمودند.

پس محضر رسول خدا ﷺ رسیدند درحالی که مسئله را از آن جناب می‌پرسیدند بر فاطمه علیها السلام نیز اعتراض داشتند.

رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی به چه چیز از احرام بیرون می‌آیی؟ عرضه داشت: به آنچه نبی ﷺ مُجَلّ شوند از آن خارج گردند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: تو مُجَلّ مشو و سپس آن حضرت را در هدی و قربانی شریک قرار داد و سی و هفت رأس از شتران را برای امیرالمؤمنین علیه السلام منظور فرمود و شصت و سه رأس دیگر را با دست مبارک نحر فرمودند سپس از هر شتری پاره‌ای برداشته و تمام را در یک دیزی قرار داده و پس از آن امر فرمودند که آنها را بپزند و خود و امیرالمؤمنین علیه السلام از آن خوردند و مردم از آبخوشت مطلع شدند و سراغ آن را از

۱- مقصود سائل این بود که اگر حج را بدل به عمره کنیم و از احرام عمره خارج شویم می‌توانیم با زنان مباشرت کرده و سپس محرم به احرام حج گردیم و در این حال که حج بجا می‌آوریم آب غسل جنابت از سر ما می‌ریزد و این چطور امکان‌پذیر است!!! و بدین وسیله خواست که عمره مزبور را که به عمره تمتّع موسوم است انکار کند.

حضرت گرفتند، حضرت فرمودند اکنون آن را خوردیم پس متعه و تمتع برتر است از حج قربانی که با آن قربانی سوق داده شده چنانچه از حج مفرده نیز افضل است. و نیز فرمودند: هرگاه شخص عمره تمتع بجا آورد یعنی احرام حجش را بدل به احرام عمره کرده و از آن محل شود فريضه تمتعی که بر عهده اش هست بجا آورده. ابن عباس می گوید: از آن تاریخ تا روز قیامت عمره در حج داخل گردید.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر و صفوان ابن یحیی، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا ﷺ در حجة الوداع پس از فراغت از سعی در جنب مروه ایستاده و برای مردم خطبه خواندند، پس حمد الهی بجا آورده و ثناء بر ذات اقدسش گفته بعد فرمود:

ای مردم، این جبرئیل است و با دست به پشت سر اشاره فرمود، سپس اضافه کردند: به من امر می کند به کسانی که قربانی سوق نداده اند امر کنم محل شده و از احرام حج خارج شوند و اگر آنچه پس از این امر صورت خواهد گرفت یعنی قربانی که سوق داده ام و بعداً به محلش خواهد رسید قبلاً واقع شده بود و پیش از فرمان جبرئیل قربانی به محلش رسیده بود البته من نیز همچون شما به آنچه مأمورتان می کنم عمل می نمودم ولی همان طوری که مسبوق هستید من قربانی را پیش فرستاده ام و برای کسی که هدی و قربانی را سوق داده و هنوز به محلش نرسیده حق ندارد از احرام محل شده و بیرون بیاید.

سراقة بن مالک بن جعشم کنانی از جا برخاست و عرض کرد: یا رسول الله به دین خود آگاه و عالم شدیم گویا امروز آفریده شده ایم آیا آنچه امر فرمودی اختصاص به امسال دارد یا تمام سنوات حکم همین است؟

رسول خدا فرمودند: نه، اختصاص به امسال نداشته بلکه برای همیشه حکم همین است.

بعد مردی از جا بلند شد و عرض کرد یا رسول الله، آیا احرام حج بسته و در حج داخل شویم درحالی که آب جنابت از ناحیه تماس با زنان از سرهای ما می ریزد؟ حضرت به او فرمودند: تو هرگز به این حکم دین ایمان نخواهی آورد.

حدیث (۳)

پدرم و محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنهما از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از فضیل بن عیاض نقل کرده که گفت: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام پرسیدم: مردم در حج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف دارند، بعضی می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به احرام حج محرم شدند، برخی دیگر می گویند: حضرتش به احرام عمره محرم شدند. گروهی دیگر می گویند: حضرت با احرام حج قرآن خارج شدند. جماعتی دیگر می گویند: آن جناب خارج شدند و منتظر فرمان خدای عزوجل بودند که چه دستور می رسد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عزوجل می دانست که آن احرام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم احرام حج بود و بعد از آن حضرتش دیگر حجی بجا نیاورد، پس خداوند عزوجل تمام نسک و اعمال را در یک خوان برای پیامبرش جمع فرمود تا تمام آنها برای امتش سنت باشند لذا بعد از آنکه حضرتش طواف بیت را انجام داد و سعی بین صفا و مروه را به اتمام رساند جبرئیل علیه السلام امر نمود آن را عمره قرار دهد لذا تمام کسانی که با حضرت محرم شدند احرامشان را به عمره تمتع تبدیل کردند مگر آنکس که سوق هدی نموده بود چه آنکه او به خاطر سوق هدیش محبوس گردید و نتوانست از احرام بیرون آید زیرا خداوند متعال در قرآن فرموده: **حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيَ مَحَلَّهُ** یعنی اخراج از احرام قبل از رسیدن قربانی به محلش امکان پذیر نیست باری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که بر احرامش باقی ماند و به عمره تمتع عدول نکرد حق تعالی عمره و حج را برایش جمع فرمود چه آنکه حضرتش بر طبق عرفان عرب و شناخت آنها که غیر از حج به چیز دیگری یعنی عمره آشنا نبودند ابتداء با احرام حج خارج گشت و در عین حال منتظر و مترصد فرمان خدا بود که چه دستور می رسد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مردم در آن زمان به همان آیین جاهلیت عمل می کردند مگر آنچه را که اسلام تغییر داده بود لذا آنها انجام عمره را در اشهر حج روا نمی دانستند و برای آن وقت دیگری قائل بودند از این رو وقتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمودند: احرام حج را که در اشهر حج واقع ساخته اید به عمره مبدل نمایید بر آنها بسیار گران و سخت آمد زیرا اصلاً واقف به این نبودند که عمره را می توان در اشهر حج انجام داد و این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی بود که به آنها امر فرمود حج را فسخ نمایید، کلام این بود: از این تاریخ تا روز قیامت عمره در حج داخل گشت و درحالی

که این سخن را ایراد می‌کردند انگشتان را از هم باز کردند و مقصودشان اشهر حج بود یعنی عمره‌ای که داخل حج شده زمان انجامش اشهر حج می‌باشد. راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: آیا به آئینی از آیین‌های عصر جاهلیت می‌توان اعتماد کرد؟

حضرت فرمودند: اهل جاهلیت تمام شرایع و احکام دین حضرت ابراهیم علیه السلام را ضایع نمودند مگر سه چیز: ختان، تزویج و حج، آنان این سه را نگهداشته و ضایع ننمودند ولی باقی احکام را محو و نابود ساختند.

باب صد و پنجاه و چهارم

سز این‌که آب زمزم شیرین نبوده و در قسمت پشت زمین قرار

دارد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عقبه از کسی که روایت نموده از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

زمزم آبی بود سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل و روی سطح زمین جاری بود ولی بر آبهای دیگر چون ستم و جور نمود حق عزوجل آن را فرو برد و چشمه‌ای از صبر که تلخ است بر آن جاری کرد از این رو طعمش از شیرینی به تلخی گرایید.

باب صد و پنجاه و پنجم

سز این‌که آب زمزم گاهی شیرین بوده و زمانی شیرین نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن عقبه، از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می‌گوید در محضر امام علیه السلام نامی از آب زمزم به میان آمد، حضرت فرمودند: چشمه‌ای به طرف زمزم از زیر حجر جاری است و هرگاه آب چشمه غالب باشد آب زمزم شیرین بوده و در غیر این صورت شیرین نیست.

باب صد و پنجاه و ششم

سز محترم بودن مسجد الحرام و حرم و علت وجوب احرام

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از عباس بن

باب صد و پنجاه و هفتم ۳۴۱
معروف، از برخی اصحاب از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
مسجد الحرام محترم است به خاطر کعبه و حرم محترم است به خاطر مسجد و
احرام واجب شده به خاطر احترام حرم.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن
عمران اشعری، از حسن بن حسین اللؤلؤی^(۱) از عبدالله بن محمد حجال، از برخی
رجالش، از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام: امام فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی کعبه را قبله برای اهل مسجد و مسجد را قبله برای اهل
حرم و حرم را قبله برای اهل دنیا قرار داد.

حدیث (۳)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از عثمان بن
عیسی، از ابی‌المغرا حمید بن مثنی عجل، از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:
هرگاه بنی اسرائیل قربانی می‌آورند آتش پدید می‌آید و قربانی کسی که از او
پذیرفته شده بود را می‌خورد و خداوند تبارک و تعالی احرام را به جای قربانی قرار
داده است.

باب صد و پنجاه و هفتم

سر تشریع تلبیه در حج

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام از حسین بن محمد بن عامر، از عمرو بن عبدالله بن عامر، از محمد بن
ابی عمیر، از حماد بن عثمان از عبیدالله بن علی حلبی، از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام،
راوی می‌گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: چرا تلبیه جعل و تشریع شده است؟
حضرت فرمودند: خداوند عز و جل به جناب ابراهیم علیه السلام وحی فرمود: و اذن
فی الناس بالحج یا توك رجالاً (و مردم را به اداء مناسک حج اعلام کن تا مردم پیاده
و سواره و از هر راه دور به سوی تو جمع آیند)
پس جناب ابراهیم نداء داد و با صدای بلند مردم را دعوت نمود، مردم نیز از هر
راه دور اجابتش کرده و تلبیه گویان به سوی او شتافتند و این عمل سنت گردید.

۱- حسین بن حسین اللؤلؤی، وی اهل کوفه بوده و کثیر الزوایه می‌باشد و به فرموده علامه در خلاصه از تفات
است.

حدیث (۲)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله، از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی، از سهل بن زیاد آدمی، از جعفر بن عثمان دارمی، از سلیمان بن جعفر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع به تلبیه و علت آن سؤال کردم؟ حضرت فرمودند:

هنگامی که مردم محرم می شوند حق تبارک و تعالی آنها را خوانده و می فرماید: بندگان و کنیزانم، همان طوری که شما برای من احرام بستید من نیز آتش را بر شما حرام خواهم نمود مردم می گویند: **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ** لبیک. این عبارت را مردم در مقام اجابت حق تعالی که ایشان را مورد نداء قرار داد ایراد می کنند.

حدیث (۳)

محمد بن القاسم استرآبادی مفسر رحمته الله از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن یسار، از پدرشان، از حضرت حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، فرمودند: مردی محضر مبارک حضرت رضا علیه السلام رسید عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفرمایید تفسیر: **الحمد لله رب العالمین** چیست؟

حضرت فرمودند: پدرم از جدّم، از حضرت باقر و آن حضرت از حضرت زین العابدین و آن بزرگوار از پدرش علیهم السلام نقل کردند که مردی محضر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شد و عرضه داشت تفسیر **الحمد لله رب العالمین** چیست؟

حضرت فرمودند: **الحمد لله** تفسیرش این است که بندگان خدا برخی از نعمت های الهی را اجمالاً بدانند و در مقابل آنها حق را بستانند زیرا قادر بر دانستن تمام آنها مفضلاً نیستند چه آنکه نعمت های حق تعالی قابل شمارش یا دانستن نیستند، پس حق تعالی به بندگان می فرماید: بگوئید:

حمد برای خدا است در مقابل نعمت هایی که پروردگار عالمیان به ما داده است و عالمیان عبارتند از: جماعات و گروههایی از مخلوقات چه جمادات و چه حیوانات اما حیوانات را مورد نعمت قرار داد، به خاطر آنکه حق تعالی به قدرت کامله اش آنها را حرکت داده از رزق خود غذا به آنها عنایت فرموده، آنها را در کنف و سایه خود احاطه نموده، هر کدام را به نحوی که مصلحت ایجاب می کند مورد تدبیر قرار داده است.

و اما جمادات را مورد نعمت قرار داد: به خاطر آنکه حق تعالی آنها را با قدرت خود نگاه داشت، جمادات متصل را از جدا شدن نگاه داشت و جمادات منفصل را از اتصال و چسبیدن حفظ کرد، آسمان را از افتادن بر روی زمین مصون داشت مگر آنکه خود به آن اذن سرنگون شدن دهد چنانچه زمین را از فرو رفتن حفظ کرد مگر وقتی که خود به آن چنین امری فرماید، حق تعالی به بندگانش مهربان و رحیم می باشد.

سپس امام علیه السلام فرمودند: رب العالمین یعنی حق تعالی مالک و خالق عالمیان بوده روزی آنها را به سویشان می فرستد از آن جایی که می دانند و نمی دانند، روزی بندگان بینشان تقسیم شده و تمام انسانها از آن بهره مند هستند نه تقوای متقی و پرهیزکار آن را زیاد کرده و نه عصیان و فجور معصیت کار آن را ناقص و کم نموده، بین ما و آن رزق حجاب و پرده ای است که رزق طالب آن می باشد اگر یکی از شما بخواهد از روزی خود فرار کرده و بگریزد، روزی به طلبش آمده همان طوری که مرگ به طلبش می آید.

خداوند جل جلاله می فرماید: بگویید: حمد برای خدا است در مقابل نعمت هایی که به ما داده است و در کتب پیشینیان قبل از این که آفریده شویم ما را یاد کرده است، پس در این عبارت بر حضرات محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و شیعیان ایشان واجب شده که خدا را شکر نموده و در مقابل برتری و تفضیلی که به ایشان بر سایر اُمم داده از او قدردانی کنند.

شرح خبری که در کتب پیشینیان

از حضرات محمد و آل محمد علیهم السلام و شیعیان ایشان یاد شده است و اما شرح خبر مزبور: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

زمانی که خداوند عز و جل حضرت موسی بن عمران علیه السلام را مبعوث فرمود و وی را برگزید و دریا را برایش شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به وی اعطاء فرمود خود را در دربار ذوالجلال صاحب مکان و شرف دید لذا به پروردگار عرض کرد:

پروردگارا، به من کرامتی دادی و عنایتی فرمودی که به احدی قبل از من چنین توجهی نفرمودی.

خداوند عز و جل فرمود: ای موسی آیا می دانی که محمد صلی الله علیه و آله نزد من از تمام فرشتگان و جمیع مخلوقاتم برتر و بالاتر است؟

موسی عرض کرد: پروردگارا اگر محمد ﷺ نزد تو از تمام مخلوقات افضل است آیا در میان آل انبیاء، از آل من کسی اکرم و افضل می باشد؟

خداوند جلّ جلاله فرمود: ای موسی، آیا نمی دانی که فضل و برتری آل محمد بر تمام انبیاء همچون فضل و برتری محمد بر جمیع مرسلین است؟

موسی علیه السلام: عرض کرد: پروردگارا اگر آل محمد چنین هستند پس آیا در میان اُمم انبیاء اُمّتی از اُمّت من برتر نزد تو می باشد؟ چه آنکه بر اُمّت من ابر سایه افکند و مرغ بریان با ترنجبین بر ایشان نازل نمودی و دریا را برایشان شکافتی؟

خداوند جلّ جلاله فرمود: ای موسی آیا نمی دانی فضل و برتری اُمّت محمد ﷺ بر تمام اُمّت ها همچون فضل خود او بر تمام خلایق است؟

موسی عرضه داشت: پروردگارا کاش ایشان را من می دیدم، پس خدا وحی فرمود که: تو ایشان را هرگز نخواهی دید زیرا هنگام بروز و ظهور و خلقت ایشان اکنون نیست ولی به زودی آنها را در بهشت یعنی در جنات عدن و فردوس برین در محضر حضرت محمد ﷺ خواهی دید و ملاحظه می کنی که در نعمت های بهشتی غوطه ور و در خیرات و زیبایی های آن غرق می باشند، آیا دوست داری سخن ایشان را به سمع تو برسانم؟

موسی عرضه داشت: آری ای پروردگار من؟

خداوند عزّوجلّ فرمود: در مقابل من بایست و تن پوش خود را محکم و استوار کن و همچون بنده ذلیل در مقابل سلطان باعظمت و شوکت قرار بگیر.

موسی علیه السلام چنین کرد، پس حق عزّوجلّ نداء نمود: ای اُمّت محمد، تمام آنها در حالی که در پشت پدران و رحم های مادرانشان بودند اجابت کرده و گفتند: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، اِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكُ لا شَرِيكَ لَكَ.

سپس امام علی علیه السلام فرمودند: خداوند عزّوجلّ این اجابت را با عباراتی که ذکر شد شعار در حج قرار داد، پس از آن پروردگار متعال نداء نمود: ای اُمّت محمد حکم من بر شما چنین تقدیر شده که رحمت من نسبت به شما بر غضبم سابق بوده و عفو و بخششم پیش از عقاب و مؤاخذه ام می باشد، پیش از آنکه مرا بخوانید دعای شما را مستجاب می کنم و قبل از آنکه از من سؤال و درخواست نمایید به شما اعطاء خواهم نمود، هرکدام از شما که بامن ملاقات کنید در حالی که شهادت دهید به لا اله الا الله

وحده لا شریک له و اَنَّ مُحَمَّدًا عبده و رسوله صادق فی اقواله، محق فی افعاله، و نیز شهادت دهد که حضرت علی بن ابی طالب برادر و جانشین بعد از او ولیّ حضرتش می باشد و همچنین خود را ملتزم به اطاعت از آن جناب کرده باشد همان طوری که ملتزم بود به اطاعت از مُحَمَّد ﷺ.

و نیز شهادت دهد به این که اولیاء آن حضرت که جملگی برگزیدگان و پاکیزگان و آیات مبارکه الهی و راهنمایان و حجت های خدا بعد از آن دو (پیامبر اکرم و علی علیهما السلام) می باشند او را در بهشت خود داخل خواهم نمود اگرچه گناهانش مانند کف روی دریا باشد.

سپس امام علی (ع) فرمودند:

پس از آنکه حق تعالی حضرت مُحَمَّد ﷺ را مبعوث نمود فرمود:

ای مُحَمَّد، تو در کوه طور نبودی آن زمانی که امت تو را خوانده و به این کرامت اختصاص دادم، سپس حق عزوجل به پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

بگو ای مُحَمَّد: الحمد لله رب العالمین یعنی حمد برای خدا است که پروردگار عالمیان می باشد علی ما اختصنی به من هذه الفضیلة یعنی در مقابل این فضیلتی که به من اختصاص داد و به امت آن حضرت هم فرمود:

بگوید: الحمد لله رب العالمین علی ما اختصنا به من هذه الفضائل یعنی حمد و ستایش برای خدا است که پروردگار عالمیان می باشد در مقابل این فضائلی که به ما اختصاص داده است.

حدیث (۴)

مُحَمَّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله، از مُحَمَّد بن الحسن الصفّار، از عَبّاس بن معروف از علی بن مهزیار، از حمّاد بن عیسی، از ابان بن عثمان، از کسی که به او خبر داده از حضرت ابی جعفر علی (ع)، راوی گفت: محضر مبارک امام علی (ع) عرض کردم:

برای چه تلبیه را تلبیه گفته اند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه جوابی بود که موسی علی (ع) با آن پروردگار را اجابت کرد.

حدیث (۵)

پدرم رحمته الله از مُحَمَّد بن یحیی عطّار از حسین بن اسحاق تاجر، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی و علی بن الحکیم، از فضل بن صالح از جابر از

حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند:

جناب موسی علیه السلام از شهر رمله^(۱) در مصر محرم شدند و با حال احرام از سرزمین های پهناور روحاء^(۲) درحالی که بر روی ناقه ای نشسته و آن را با مهاري از لیف کنترل کرده بود عبور نمود حضرتش وقتی تلبیه گفت، کوهها او را جواب دادند.

حدیث (۶)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابوبصیر وی گفت از حضرت ابوجعفر شنیدم که می فرمودند:

حضرت موسی بن عمران علیه السلام با هفتاد پیامبر از راه گشاده و جاده پهناور روحاء درحالی که روی شتر سرخی نشسته بودند و آن حیوان را با مهاري از لیف کنترل نموده و جملگی عباء قَطَوَانِیَه^(۳) بر دوش گرفته بودند عبور کرده و می فرمودند:

لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ لَبَّيْكَ

حدیث (۷)

پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

حضرت موسی بن عمران علیه السلام درحالی که روی شتر سرخی نشسته و مهار آن حیوان از لیف بود و دو جامه قَطَوَانِیَه در بر کرده بود از راه گشاده و جاده فراخ روحاء عبور کرد و پیوسته می گفت: لَبَّيْكَ يَا كَرِيم، لَبَّيْكَ.

و یونس بن متی علیه السلام نیز از همین جاده می گذشت و می گفت:

لَبَّيْكَ كَشَافَ الْكَرْبِ الْعِظَامِ، لَبَّيْكَ

و جناب عیسی بن مریم علیه السلام نیز از همین جاده می گذشت و می گفت:

لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ امَتِكَ، لَبَّيْكَ.

و حضرت خاتم النبیین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز از جاده مذکور عبور کرده و به درگاه الهی عرضه می داشت:

لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ، لَبَّيْكَ.

۱- کلمه «رملة» مفرد «رمل» بوده و آن شهری است در فلسطین و بین آن و مقدس دوازده میل فاصله است.
۲- مکانی است در فاصله چهل میلی مدینه و بعضی فاصله آن را تا مدینه سی و شش میل و برخی سی میل گفته اند.

۳- منسوب است به قَطَوَان (به فتح قاف و طاء) مکانی است در کوفه.

باب صد و پنجاه و هشتم

سز این که بعضی یک حج و برخی دو حج

یا بیشتر بجا آورده و پاره‌ای

اصلاً حج بجانمی‌آورند

حدیث (۱)

پدرم رضی الله عنه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عبدالله بن سنان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

وقتی حق عزوجل به ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام فرمان داد بیت الله را بسازند و آنها خانه را ساخته و تمامش کردند به ایشان امر فرمود رکنی را بالا ببرند و پس از آن در بین مردم نداء کنند: آگاه باشید و توجه نمایید، بیا حج، بیا حج.

لازم به تذکر است اگر نداء می‌داد: بیایید بسوی حج، تنها کسانی اجابت می‌کردند که در آن روز انسانی مخلوق بودند ولی وقتی نداء داد: بیا حج تمام مردم چه انسانهای مخلوق و چه آنهایی که در اصلااب و پشت مردان بودند لبیک گفته و دعوت حق را اجابت نمودند پس آنانکه ده بار لبیک گفتند ده بار حج انجام داده و کسانی که پنج بار لبیک گفتند پنج مرتبه حج بجا آورده و آنکه بیشتر لبیک گفت به عدد لبیکی که گفت حج انجام داد و کسانی هم که یک بار لبیک گفتند یک حج انجام دادند و آنانکه اصلاً لبیک نگفتند به آوردن حج مبادرت ننمودند.

حدیث (۲)

پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله، از احمد و علی فرزندان حسن بن فضال از پدرشان، از غالب بن عثمان، از مردی از اصحاب، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند جل جلاله وقتی به ابراهیم علیه السلام امر فرمود که در بین مردم نداء کند و ایشان را به حج دعوت نماید، وی روی مقام ایستاد و بقدری بالا قرار گرفته بود که محاذی کوه ابوقیس واقع شد، پس با صدای بلند مردم را به حج خواند، وی با این نداء صدایش را به تمام کسانی که در اصلااب و پشت مردان و رحم زنان بوده و تا روز قیامت خواهند آمد شنواند.

حدیث (۳)

علی بن احمد بن محمد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسن بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام

نقل کرده که آن جناب فرمودند: کسی در آن شب یعنی شبی که تمام امور خلایق مقدر می‌شود و آن شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان است برایش حج نوشته نشود در آن سال به حج نخواهد رفت چه آنکه در شب مزبور سفر تمام حاجیان در آن سال نوشته می‌شود و همچنین ارزاق و عمرها و آنچه از وقایع و اتفاقات در سال پیش می‌آید مقدر می‌گردد.

راوی می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: پس کسی که در شب قدر نامش در صف حاجیان نوشته نشده استطاعت رفتن به حج را ندارد؟
حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: چطور چنین می‌باشد؟
حضرت فرمودند: من با شما خصومت و مجادله نمی‌کنم، واقع امر این طور است.

باب صد و پنجاه و نهم

سزا اینکه حرم به این مقدار فعلی قرار داده شده است.

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام راجع به حرم و نشانه‌هایش سؤال کرده و عرضه داشتم چرا برخی از آنها نزدیکتر از بعضی بوده و بعضی از برخی دورتر می‌باشند؟

حضرت فرمودند: حق تبارک و تعالی وقتی آدم علیه السلام را از بهشت فرو فرستاد روی کوه ابوقبیس قرارش داد، وی از وحشتی که در او پیدا شده بود به حق عزوجل شکایت کرده و عرضه داشت آنچه را که در بهشت می‌شنیدم اینجا نمی‌شنوم، خداوند متعال یاقوت سرخی را از بهشت فرو فرستاد و آن را در مکانی که امروز بیت هست قرار داد، جناب آدم علیه السلام دور آن طواف می‌نمود و نور آن به نشانه‌هایی که امروز به عنوان حدود حرم نصب شده می‌رسید پس اعلام و نشانه‌های امروزی منتهی الیه شعاع نورهای آن یاقوت بوده که حق تعالی آنها را حد حرم قرار داده است.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام، از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابوهمام اسماعیل بن همام، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نظیر همین روایت را نقل کرده است.

حدیث (۳)

محمّد بن موسی بن متوکل علیه السلام از عبداللّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب از محمد بن اسحاق، از حضرت ابی جعفر از آباء گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند:

خداوند متعال به جبرئیل وحی نمود: من خداوند بخشنده و مهربانم، به آدم و حوّاء ترحم نمودم زیرا بسیار شکوه و شکایت کردند لذا خیمه و چادری از چادرهای بهشتی برایشان فرو فرستادم به خاطر گریه و وحشت و تنهایی آنها مورد رحم و مهربانی خویش قرارشان دادم، پس خیمه را بر ترعه که بین کوههای مکه هست بر سر پا نمودم.

«ترعه جایگاه بیت و ستونهای آن که فرشتگان پیش از آدم آنرا بالا برده اند می باشد» باری جبرئیل خیمه را که به مقدار حجم بیت بود جای آن نصب کرد و آدم را از صفا و حوّاء را از مروه آورد و هر دو را در خیمه جمع فرمود.

حضرت فرمودند: ستون خیمه شاخه ای از یاقوت سرخ بود که نور و شعاعش کوههای مکه و اطراف آن را روشن کرده بود، این نور امتداد داشت و نهایت بُرد و تابش آن حدود حرم امروزی است لذا حق تبارک و تعالی منتهی الیه این نور را از اطراف حرم برای خیمه عمود منظور فرمود و سرّ حرم قرار دادن برای خیمه و عمود آن بود که این دو از بهشت محسوب شده لاجرم احترامشان لازم بود از این رو حق تعالی اجر و ثواب حسنات را مضاعف و مؤاخذه و عقوبت سیئات را نیز دو چندان قرار داده است.

سپس حضرت فرمودند: و طناب و ریسمانهای خیمه از اطراف کشیده شد و منتهای آنها که میخهای چادر را آنجا می کوبند اطراف و حریم مسجد الحرام به حساب آمد.

امام علیه السلام فرمودند: میخهای خیمه، سنگهایی از طلای ناب بهشتی و طنابهای آن از موهای بافته شده سرخ رنگ بود.

حضرت فرمودند: خدای متعال به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود: هفتاد هزار فرشته بر زمین فرود آورد تا خیمه را از دستیاران ابلیس محافظت کرده و در ضمن با آدم مأنوس بوده به منظور تعظیم بیت و خیمه دور آن طواف کنند.

حضرت فرمودند: جبرئیل فرشتگان را پایین آورد و آنها در آستانه خیمه به

حفاظت و جلوگیری از گزند دستیاران شیاطین پرداخته اطراف ستون‌های بیت و خیمه هر روز و شب طواف می‌کردند همان‌طوری که در آسمان دور بیت‌المعمور می‌گردیدند.

امام فرمودند: ارکان و ستون‌های بیت‌الحرام در زمین به موازی و محاذی بیت‌المعمور بوده که در آسمان می‌باشد باری حق تعالی به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود که به زمین نزد آدم و حوّا برو و آنها را از جای ستونهایی که بعداً برای بیت من نصب می‌شود دور کن و ستونهای خانه‌ام را برای فرشتگان و آفریدگانم از فرزندان آدم بالا ببر.

جبرئیل به نزد آدم و حوّا آمد و آنها را از خیمه بیرون کرد و از ترعه و پایه‌های بیت کنار بر دو خیمه را از جای پایه‌ها دورتر سرپا کرد و سپس آدم را بر کوه صفا و حوّا را بر مروه نهاد.

آدم علیه السلام فرمود: ای جبرئیل: آیا به واسطه غضب پروردگار جلّ ذکره ما را منتقل کرده و بین ما دو نفر جدایی انداختی یا تقدیر الهی بر ما چنین اقتضایی نمود؟ جبرئیل گفت: غضب پروردگار متوجه شما نشد ولی در عین حال از فعل خدا نباید سؤال نمود، ای آدم هفتاد هزار فرشته‌ای را که حق تعالی به زمین فرستاده تا با تو انس گرفته و اطراف ارکان و عمودهای خیمه طواف کنند از خدای عزّوجلّ درخواست کرده‌اند که حضرتش برای ایشان به جای خیمه دور مکان آن بیتی مبارک و میمون به محاذات بیت‌المعمور بناء کند تا ایشان دور آن طواف نموده همان‌طوری که در آسمان اطراف بیت‌المعمور طواف می‌نمایند، پس حق تعالی به من وحی فرمود تا تو را دور کرده و خیمه را بالا برم.

آدم علیه السلام پس از استماع این کلام گفت: ما به تقدیر خداوند متعال راضی بوده و به امرش که درباره ما نافذ و مؤثر است خشنود هستیم.

پس جبرئیل عمودهای بیت را با سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طورسینا و سنگی از کوه «السلام» که پشت کوفه است ساخت و بالا برد، بعد حق تعالی به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود بیت را بساز و تمام کن، جبرئیل به فرمان خدا چهار سنگ را از مواضع اربعه با بالش کند و در همان جاهایی که حق تعالی به او امر فرموده بود در ارکان بیت روی پایه‌هایی که حضرت جبّار جلّ جلاله تقدیر و معین فرموده بود قرار داد و نشانه‌های آنها را نیز نصب فرمود سپس به جبرئیل وحی نمود بیت را از سنگ کوه ابوقبیس ساخته و برای آن دو درب تعبیه کند، دربی در مشرق و دربی در مغرب.

امام علی (علیه السلام) فرمودند: بدین ترتیب جبرئیل (علیه السلام) خانه را ساخت و تمام کرد و وقتی از بناء آن فارغ شد فرشتگان اطرافش به طواف پرداختند و چون آدم و حوا طواف فرشتگان را دیدند آنها نیز حرکت کرده و به دور بیت هفت شوط طواف نموده سپس از طواف بیرون آمدند و به دنبال طعامی رفتند که تناول کنند.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید (رحمته الله) از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف از صفوان بن یحیی، وی می گوید: از حضرت امام حسن (علیه السلام) راجع به حرم و نشانه های آن سؤال شد؟

حضرت فرمودند: هنگامی که جناب آدم از بهشت فرو فرستاده شد روی کوه ابوقبیس قرار گرفت ولی مردم معتقدند که آن حضرت در هند نازل شد، باری آن جناب از وحشت به درگاه الهی شکایت کرد و اظهار نمود که آنچه در بهشت می شنید اکنون نمی شنود، پس حق تعالی یاقوتی سرخ به زمین فرستاد که جای بیت نصب گردید و آدم آن را طواف کند و نور این یاقوت به مکانی که نشانه ها را نصب کرده اند می رسد پس نشانه ها و حدود حرم را در منتهی الیه شعاع نوران یاقوت قرار دادند و حق تعالی این محوطه را حرم اعلام فرمود.

باب صد و شصتم

سز تأثیر گذاردن دو قدم ابراهیم (علیه السلام) در مقام

و سبب انتقال دادن مقام از مکانش

به موضعی که فعلاً در آن می باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از احمد و علی دو فرزند حسن بن علی بن فضال، از عمرو بن سعید مدائنی، از موسی بن قیس فرزند برادر عمار بن موسی ساباطی، از مصدق بن صدقه از عمار بن موسی، از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) یا از عمار، از سلیمان بن خالد، از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام)، آن حضرت فرمودند: وقتی خداوند تعالی به ابراهیم (علیه السلام) وحی فرمود که به مردم اعلام حج نمایند، آن حضرت سنگی را که در آن اثر دو قدمش بود یعنی مقام را برداشت و آن را محاذی بیت و چسبیده به آن در مقابل آن مکانی که فعلاً در آن هست قرار داد و سپس روی

آن ایستاد و با صدای بلند امر خداوند را به مردم ابلاغ کرد و ایشان را به حج دعوت فرمود و وقتی شروع به سخن گفتن نمود سنگ تحمل نیاورد و پاهای آن حضرت در سنگ فرو رفت، ابراهیم علیه السلام دو پای خود را از سنگ بیرون کشید و وقتی مردم نفراشان انبوه شد و آماده شدند برای انجام اعمال مشقت بار و رنج آور حج اطراف سنگ ازدحام و اجتماع کردند، آنها رأیشان بر این قرار گرفت که سنگ را در همین جایی که امروزه در آن هست قرار دهند تا بدین ترتیب مطاف و محل طواف برای کسانی که اطراف بیت دور می زنند خالی از مانع باشد باری پس از آنکه حق تعالی حضرت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود و نیز در زمان ابوبکر و ابتداء حکومت عمر سنگ همچنان در مطاف بود ولی بعداً عمر گفت: مردم بر این مقام اجتماع کرده اند اینک از شما می پرسم که کدامیک از شما جایگاه این سنگ را در زمان جاهلیت می دانید؟ مردی گفت: من قدر و اندازه جای آن را دقیق می دانم. عمر گفت: آیا مقدار جای این سنگ و اندازه اش را تو می دانی؟ آن مرد گفت: آری. عمر گفت: موضع آن را نشان بده. آن مرد موضع آن در عصر جاهلیت را نشان داد، پس از آن سنگ را حمل نمود و به جایی که امروزه در آن هست برگرداند.

باب صد و شصت و یکم

سر استلام و مس نمودن حجرالاسود و رکن یمانی و رکن

مستجار

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی حلبی ^(۱)، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حلبی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: برای چه حجرالاسود را مس می کنند؟

حضرت فرمودند: زیرا تجدید عهد نمودن خلایق با خدا در همین مس می باشد. و در حدیث دیگر آمده که امام علیه السلام در جواب سؤال مذکور فرمودند: به خاطر این که

۱- عبید الله بن علی بن ابی شعبة الحلبي وی ثقة و صحيح الزاوية بوده است.

وقتی حق تعالی از بندگان اخذ میثاق گرفت به حجر امر فرمود، پس حجر موافق بندگان را در خود فرو برد، پس هر کس که پیمان دوستی را حفظ نمود حجر برایش شهادت می دهد که او پیمان و عهدش را نشکسته و به آن وفادار می باشد.

حدیث (۲)

علی بن محمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در جواب سؤالات و مسائل من مرقوم فرمودند:

سر استلام و مس نمودن حجر الاسود این است که حق تعالی وقتی پیمان و عهد از بنی آدم گرفت حجر آن میثاق را در خود فرو برد و به همین خاطر است که مردم مکلف شده اند آن میثاق را با استلام حجر نمودن تجدید کنند فلذا در مقابل حجر الاسود که می رسند به آن خطاب کرده و می گویند: امانت من را بده و میثاق و عهد خود را با تو تجدید می کنم تا شهادت دهی که به آن وفاء کرده ام و اشاره به همین معنا دارد کلام سلمان فارسی علیه الرحمه که فرموده: روز قیامت البتّه حجر الاسود می آید همچون کوه ابوقبیس یک زبان و دلب دارد و برای کسانی که با او تجدید عهد کرده اند شهادت می دهد که ایشان به عهدشان وفاء نموده اند.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از احمد بن ادریس، از محمد بن حسان از ولید بن ابان از علی بن جعفر، از محمد بن مسلم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرموده:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دور بیت الله طواف کنید و رکن را استلام و مس نمایید زیرا رکن (حجر الاسود) برکت خدا است در زمین، خلق خدا با آن مصافحه می کنند همچون مصافحه بنده یا مرد و در عرض رکن (حجر الاسود) درباره هر کسی که او را مس نموده شهادت می دهد که وی به عهدش وفاء نموده است.

مصنّف این کتاب (مرحوم صدوق) می فرماید:

معنای «یمین الله» در این روایت عبارت است از طریق خدا که مؤمنین از آن راه به بهشت می روند و لهذا امام صادق علیه السلام فرمودند:

حجر الاسود باب ما است، باب و دربی که ما از آن داخل بهشت می شویم و براساس همین معنا آن حضرت فرمودند: در بیت الله دربی از دریهای بهشت بوده و

از آن روزی که بازگردیده بسته نشده است و در آن نهری از بهشت جاری است که اعمال و کردار بندگان در آن ریخته می‌شوند و آن رکن یمانی است نه رکن حجرالاسود.

حدیث (۴)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمۃ اللہ علیہ از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از ابن فضال از یونس از کسی که ذکرش کرده از حضرت ابی عبد اللہ علیه السلام، راوی می‌گوید:

از آن حضرت پرسیدم: کسی که ملتزم به حجر و متوسّل به آن شده برای چه چیزی ملتزم شود و چه چیزی را در التزامش ذکر نماید؟
حضرت فرمودند: در جنب حجر نهری از بهشت جاری است که در هر پنجشنبه اعمال بندگان را در آن می‌اندازند.

حدیث (۵)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمۃ اللہ علیہ، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حمّاد بن عیسی از حرّیز، از ابی بصیر و زراره و محمّد بن مسلم جمیعاً از ابی عبد اللہ علیه السلام فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی حجرالاسود را آفرید سپس از بندگان پیمان و میثاق گرفت بعد به حجرالاسود فرمود این میثاق و پیمان را فرو ببر و اهل ایمان میثاق و عهدشان را نزد حجرالاسود تجدید می‌کنند.

حدیث (۶)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمۃ اللہ علیہ از محمّد بن الحسن الصفّار از محمّد بن عیسی بن عبید از زیاد قندی، از عبد اللہ بن سنان، وی می‌گوید: در طواف بودیم، مردی از آل عمر از نزدیک ما گذشت و دستش را مردی دیگر گرفته بود، پس وی حجر را استلام نمود، آن مرد عمری که دستش را وی گرفته بود بر سرش فریاد زد و با او درشتی نمود و به وی گفت: حجّت باطل است، این چیزی را که تو استلام می‌کنی سنگ بوده نه نفعی به حال تو داشته و نه ضرری.
عبد اللہ بن سنان می‌گوید: من خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، آیا کلام مرد عمری را شنیدید و ملاحظه فرمودید که وی به آنکه استلام نمود چه گفت و به او چه رساند آنچه را که رساند؟
حضرت فرمودند: چه چیز به او گفت؟

محضرش عرضه داشتیم: به او گفت، ای بنده خدا حجّ تو باطل است، سپس اضافه کرد که این چیزی که تو آن را استلام می‌کنی سنگ است نه ضرری داشته و نه نفعی. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: دروغ گفت، دروغ گفت، دروغ گفت، روز قیامت حجرالاسود زبانی تیز و گویا داشته با آن برای کسانی که او را استلام کرده‌اند و بدین وسیله به عهد خود وفاء نموده‌اند شهادت به وفاداری ایشان می‌دهد.

سپس حضرت فرمودند: وقتی حق تعالی آسمانها و زمین را آفرید، دو دریا ایجاد نمود، یکی شیرین و دیگری تلخ، تربت آدم علیه السلام را از دریای شیرین آفرید سپس از دریای تلخ بر آن پاشید، بعد آدم را از آن آفرید آنگاه آن را همچون پوست مالید سپس رهایش نمود و وقتی خواست در آن روح بدمد او را به صورت شبیح و تمثالی ایستاند بعد یک مشت از کتف راستش برداشت بلافاصله اجزاء ریزی همچون مورچه از آن خارج شدند.

پس فرمود: اینها اهل بهشت هستند و یک مشت هم از کتف چپش برداشت و فرمود: اینها اهل جهنّم هستند، بعد حق تعالی اصحاب یمین و ذرّاتی که از کتف راست بیرون آمده بودند و اصحاب یسار یعنی ذرّاتی که از کتف چپ خارج گشتند را به سخن درآورد، اصحاب یسار عرضه داشتند: پروردگارا، چرا آتش را برای ما آفریدی، و حق را برای ما روشن نکردی به سوی ما رسولی مبعوث نداشتی؟ خداوند عزّوجلّ به آنها می‌فرماید:

به خاطر آنکه می‌دانم شما به طرف جهنم می‌روید اگرچه بعد از بعث رسل و تبیین و روشن نمودن واقع باشد و من شما را به زودی می‌آزمایم، پس حق تعالی به آتش امر فرمود گرم شود، آتش گرم شد و فروخته گردید، سپس به آنها فرمود جمیعاً داخل آتش شوید من آن را برای شما سرد و سالم می‌گردانم.

آنها عرضه داشتند: پروردگارا، ما از تو پرسیدیم چرا برای ما آتش آفریدی و مقصودمان از این سؤال فرار و گریز از آن بود حال ما را امر می‌کنی که در آن داخل شویم، اگر به اصحاب یمین نیز این فرمان را بدهی داخل آن نمی‌شوند، حقّ عزّوجلّ به آتش امر فرمود گرم شود و فروخته گردد، پس از آن به اصحاب یمین فرمان داد که در آتش گذاخته داخل شوند و آتش برایشان سرد و سالم می‌گردد، بعد به تمام آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟

اصحاب یمین از روی میل گفتند: چرا و اصحاب یسار از روی کراهت جواب دادند و چرا گفتند پس باری تعالی از جملگی آنها پیمان گرفت و ایشان را بر خودشان شاهد قرار داد.

بعد امام علی (علیه السلام) فرمود: حجرالاسود آن وقت در بهشت بود پس خداوند عزوجل بیرونش آورد و آن، میثاق و پیمان خلایق را در خود فرو برد و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی: **وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً و کرها و الیه ترجعون** (تمام موجودات در آسمان و زمین خواه و ناخواه مطیع او بوده و رجوعشان بسوی او است).

و زمانی که حق تبارک و تعالی حضرت آدم (علیه السلام) را در بهشت ساکن نمود و وی مرتکب لغزش گردید، حق تعالی حجر را از بهشت فرود فرستاد و آن را در رکنی از ارکان بیت خود قرار داد و جناب آدم (علیه السلام) را از بهشت به زمین روی کوه صفا هبوط داد، آدم برای مدّت مدیدی آنجا درنگ نمود سپس حجر را در بیت دید آنرا شناخت و یاد میثاق و عهدش افتاد از این رو نزد حجر آمد و به سرعت خود را به آنجا رسانید و سپس خویش را، روی آن افکند و مدّت چهل بامداد گریست و از خطایش توبه نمود و از این که عهد را نقض کرده اظهار پشیمانی کرد. سپس امام علی (علیه السلام) فرمودند: و به همین خاطر امر شده اید هرگاه حجر را استلام کردید بگوئید: **امانتی اذیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة یوم القیامة**.

حدیث (۷)

پدرم **عمر بن الخطاب** از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از احمد بن محمد بن ابی نصر از عبدالکریم بن عمرو خثعمی، از عبدالله بن ابی یعفور، از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام)، آن حضرت فرمودند: ارواح لشگرهایی هستند آراسته و منظم در صفوف متعدد پس آنچه از ارواح در عالم میثاق با هم آشنا و هم صف بودند در اینجا و عالم دنیا با یکدیگر الفت و انس دارند و آنچه از آنها در عالم میثاق بینشان تفرقه و تناکر بوده در این عالم نیز بینشان اختلاف و مخاصمه می باشد و میثاق و عهد در این حجر نهفته است. سپس حضرت فرمودند:

به خدا سوگند حجر دو چشم و دو گوش و یک دهان و یک زبان تیز و گویا دارد این سنگ در ابتداء سفیدتر از شیر بود ولی به واسطه استلام مجرمین و گناهکاران و منافقین رفته رفته تیره شد تا به این وضعی که می بینید در آمد.

حدیث (۸)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید **رضی الله عنه**، از محمد بن الحسن الصفار، از علی بن

حسان واسطی، از عمویش عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، حضرت فرمودند:

عمر بن خطاب بر حجر الاسود عبور کرد و گفت: ای سنگ به خدا سوگند می دانیم که تو سنگ هستی نه نفعی داشته و نه ضرری داری منتهی دیده ایم که رسول خدا ﷺ تو را دوست دارد از این جهت ما نیز تو را دوست داریم. امیرالمؤمنین علیہ السلام به او فرمود: ای پسر خطاب چگونه این سخن می گویی، به خدا قسم حتمی است که حق تعالی در روز قیامت این سنگ را برانگیخته درحالی که یک زبان و دلب دارد، پس شهادت می دهد در حق کسانی که با او وفادار بوده اند، این سنگ برکت خدا در زمین است، مخلوقات الهی با او بیعت می نمایند.

عمر گفت: خدا ما را در شهری که در آن علی بن ابی طالب نباشد باقی ندارد.

حدیث (۹)

علی بن حاتم در مکتوبی که به من مرقوم نمود خبر داد از جمیل بن زیاد، از احمد بن الحسین النخاس، از زکریا ابی محمد مؤمن، از عامر بن معقل، از ابان بن تغلب، وی گفت: حضرت ابو عبداللہ علیہ السلام فرمودند: آیا می دانی برای چه مردم حجر الاسود را می بوسند؟ ابان می گوید: عرضه داشتم: خیر.

حضرت فرمودند: آدم علیہ السلام از وحشت در زمین به حق تعالی شکایت کرد، جبرئیل نازل شد و یاقوتی از بهشت آورد که هرگاه آدم علیہ السلام در بهشت به آن عبور می کرد با پایش به آن میزد وقتی آن را در زمین دید شناخت بلافاصله بوسیدش و از آن جا است که مردم نیز حجر را می بوسند چه آنکه حجر همان یاقوت می باشد.

حدیث (۱۰)

ابو عبداللہ محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی از ابوعلی محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبدالمنعم بن ادريس، از پدرش، از وهب یمانی، از ابن عباس نقل شده که گفت: پیامبر اکرم ﷺ طواف می فرمود و عائشه نیز در خدمتش بود وقتی رکن را استلام کرده و به حجر رسیدند به عائشه فرمودند:

اگر ارجاس و آلودگیهای جاهلیت بر این سنگ منطبق و منتقل نشده بود به واسطه اش از هر بیماری انسان شفا می یافت و نیز به همان هیئتی که روز اول حق تعالی آن را به زمین فرو فرستاد دیده می شد، این سنگ در اصل یاقوت سفید بود

که از یاقوتهای بهشتی به حساب می‌آمد ولی حق عزوجل حسن آن را به واسطه معصیت عاصیان تغییر داد و آن را از سردمداران و ظلمه مستور فرمود زیرا برای ستمکاران شایسته نیست به چیزی که پیدایشش از بهشت بوده بنگرند چه آنکه هر کس به شیئی که مبدأ و آغازش از بهشت بوده نگاه کند بهشت بر او واجب می‌شود. سپس فرمود:

رکن برکت خدای تعالی در زمین بوده و حق جلّت عظمته آن را در روز قیامت مبعوث فرموده درحالی که زبان و دلب و دو چشم دارد و در آن روز آن را به نطق و سخن در آورده و آن با زبانی گویا برای کسی که استلامش نموده شهادت می‌دهند، استلام حجر در امروز بیعت است در حق کسانی که بیعت با رسول خدا ﷺ را درک نکرده‌اند.

و هب یمانی می‌گوید: رکن و مقام هر دو، دو یاقوت از یاقوتهای بهشتی هستند که در این دنیا آورده و بر روی کوه صفا نهاده شدند، پس نور آنها بین مشرق و مغرب را برای اهل زمین روشن کرده همان طوری که در شب تار چراغ فروزان ظلمت را به روشنائی مبدّل می‌نماید.

به واسطه آنها هر اضطراب و نگرانی برطرف و انس و الفت حاصل می‌گشت حق تعالی این دو را مبعوث فرمود درحالی که از نظر عظمت و بزرگی همچون کوه ابوقبیس بوده و برای هر کسی که آنها را استلام کرده و بدین وسیله تجدید عهد نموده و شهادت به وفاداری می‌دهند، بعداً نور و درخشندگی از آنها رفع گردید و حسنشان تغییر داده شد و به وضعی که الآن هست درآمدند.

باب صد و شصت و دوم

سز این که چرا حجر که سفید بود سیاه گشته

و علت بهبودی نیافتن بیمار به سبب

مش نمودن حجر در این زمان

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالرحمن بن ابی نجران و حسین بن سعید، جمیعاً از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: حجر الاسود قبلاً از شیر سفیدتر بود، اگر ارجاس و آلودگیهای جاهلیت آن را مس

است که: - - - - - سبب خبر دادم و ان این

حجر الاسود و رکن یمانی در طرف راست عرش هستند و حق تبارک و تعالی امر فرموده آنچه در طرف راست عرش هست را استلام کنیم.

برید می‌گوید: عرضه داشتیم: چطور مقام ابراهیم در سمت چپ عرش قرار گرفته؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام در قیامت مقامی داشته و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز در قیامت مقامی دارند، مقام پیامبر اکرم در طرف راست عرش و مقام ابراهیم در جانب چپ عرش می باشد از این رو مقام ابراهیم در قیامت در جای خودش که چپ عرش باشد قرار دارد و عرش پروردگار رویش به طرف ما است نه پشت آن^(۱).

حدیث (۲)

پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه ابن عمار، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن حضرت فرمودند:
در طواف بودم که شخصی پرسید: چرا این دو رکن یعنی حجر و رکن یمانی را مردم مسح کرده ولی آن دو رکن دیگر را مسح نمی کنند؟
در جواب گفتم: زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این دو را مسح نموده و آن دو رکن دیگر را مسح نفرمودند، و ما نباید متعرض کاری شویم که رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم متعرضش نشده اند.

حدیث (۳)

پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله از محمد بن عبد الجبار از جعفر بن محمد کوفی، از شخصی که از اصحاب ما است مرفوعاً از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در طواف به رکن غربی رسیدند، رکن به آن سرور عرض کرد: ای رسول خدا آیا من رکنی از ارکان بیت پروردگار نیستم؟ پس چرا مرا استلام

۱- در ذیل این عبارت مرحوم مجلسی اول شرحی ایراد نموده اند که در ذیل آن را می آوریم.
مرحوم مجلسی اول فرموده: اگر بیت را در دنیا و قیامت محاذی عرش قرار داده و چنین تصور کنیم که بیت به منزله مردی است که صورتش به طرف مردم و به طرف باب می باشد قهراً اگر ما به طرف بیت توجه کنیم مقام ابراهیم طرف راست ما و حجر الاسود جانب چپ ما قرار گرفته و نسبت به بیت عکس است یعنی حجر الاسود جانب راست بیت و مقام طرف چپ آن واقع می باشد و همچنین است عرش نسبت به الآن و قیامت و حجر الاسود به منزله مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و رکن یمانی به مثابه مقام ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین می باشد، و همان طوری که مقام نبی و ائمه صلوات الله علیهم در دنیا طرف راست بیت و به ازاء راست عرش می باشد در آخرت نیز چنین می باشد زیرا عرش صورتش به طرف ما است نه پشتش زیرا اگر پشتش به طرف ما می بود لازم می آمد که یمین و جانب راست تعلق به ابراهیم داشته و طرف چپ متعلق به نبی اکرم و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باشد در حالی که گفتیم چنین نیست سپس مرحوم مجلسی فرموده: آنچه گفتیم تفسیر خبر به حسب ظاهر بود ولی ممکن است بگوییم تعبیر در روایت اشاره است به علو رتبه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و افضلیت آن سرور بر رتبه حضرت ابراهیم علیه السلام که افضل انبیاء بعد از پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام می باشد.

و مَسّ نمی‌کنند؟

پیامبر ﷺ نزدیکش رفته و به آن فرمودند: آرام بگیر، سلام بر تو باد، مهجور و کنار گذارده نشدی.

باب صد و شصت و چهارم

سز این‌که چرا حق تعالی حجرالاسود را در رکنی که فعلاً در آن
است قرار داد نه در ارکان دیگر و علت بوسیدن آن و سبب
اخراجش از بهشت و وجه قرار دادن میثاق را در آن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد از موسی، از
عمر، از ابن سنان از ابوسعید قمّاط، از بکیر بن اعین، وی می‌گوید: از حضرت
اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: برای چه خداوند متعال حجر را در رکنی که فعلاً در آن
است قرار داد نه در ارکان دیگر؟

و برای چه بوسیده می‌شود؟

و برای چه از بهشت اخراج شد؟

و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده شده نه در سایر ارکان فدایت
شوم از این علل مرا باخبر کنید که سرگردان و متحیر می‌باشم؟
بکیر می‌گوید: امام علیه السلام فرمودند:

از مسئله بسیار مشکل و سختی پرسیده و پیگیری نمودی، پس بدان و دلت را
فارغ بدار و گوش فرا بده انشاء الله به تو خبر می‌دهم، خداوند تبارک و تعالی
حجرالاسود را که سنگ گرانمایی بود از بهشت بیرون آورد و نزد حضرت آدم قرار
داد و در آن رکن را وضع کرد زیرا میثاق و پیمان خلّاق در آن بود و توضیح آن این
است که:

زمانی که ذریه بنی آدم از پشت آنها خارج شده و حق تعالی در همان مکان از آنها
اخذ میثاق نمود و ایشان را رؤیت کرد و نیز از همان مکان طیر و پرند بر حضرت
قائم علیه السلام هبوط نمود، اولین کسی که با قائم آل محمد علیهم السلام بیعت نمود
همان طیر است که به خدا سوگند جبرئیل علیه السلام بود و به همان مقام حضرتش تکیه
خواهد داد و آن تکیه گاه حجّت و برهان است بر حضرت قائم علیه السلام چنانچه شاهد
است برای هر کسی که با آن جناب در آن مکان وفاء به عهد کرده و نیز شهادت می‌دهد برای کسی

که میثاق و عهدی را که خداوند از بندگان اخذ کرده است به آن حضرت اداء کند.

اما این که آن را بوسیده و استلامش می کنند علتش آن است که با این وسیله مردم تجدید عهد و میثاق نموده و بیعت خود را یکبار دیگر تجدید می نمایند و عهدی را که از آنها در عالم میثاق گرفته شده به آن اداء می کنند، لذا در هر سال نزد حجر آمده و آن پیمان و میثاق را با آن تجدید می کنند مگر توجه نمی کنی که وقتی به حجر رسیدی می گوئی: امانتم را اداء کرده و میثاقم را تجدید نموده تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفاء نمودم.

به خدا سوگند غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را وفاء نمی کند و اساساً غیر از ایشان هیچ کس آن عهد و میثاق را نگه نداشته است.

و شیعیان هرگاه نزدش می آیند ایشان را شناخته و تصدیقشان می کند و دیگران که به حضورش می رسند انکارشان کرده و در آنچه می گویند تکذیبشان می نماید و جهتش آن است که غیر از شما شیعیان کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگهداری نکرده در نتیجه به نفع شما و بر علیه و ضرر دیگران شهادت می دهد یعنی شهادت می دهد که شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن را نقض و انکار کرده و به آن کفر ورزیده اند و شهادت حجر در روز قیامت حجت بالغه خداوند متعال بر علیه آنان است در روز قیامت حجر می آید در حالی که زبانی گویا و دو چشم دارد و این هیأت حجر همان صورت اولی او است که تمام خلایق او را با آن صورت شناخته و انکارش نمی کنند، باری هرکسی با آن در دنیا به عهدش وفاء نمود و پیمان و میثاق را با استلامش تجدید کرد و بدین وسیله نشان داد آن را حفظ کرده و نگاه داشته و امانت را به آن تحویل داده البته حجر بر نفعش شهادت می دهد و هرکسی آن را انکار نموده و میثاق را فراموش نموده قطعاً در حقش شهادت به کفر و انکار می دهد.

و اما علت اخراجش از بهشت:

آیا می دانی اصل حجر الاسود چیست؟

بکیر می گوید: عرضه داشتم: خیر.

حضرت فرمودند: حجر فرشته ای عظیم الشان و از بزرگان ملائکه بوده و وقتی حق عزوجل از فرشتگان اخذ میثاق کرد او اولین نفری از فرشتگان بود که اقرار نمود و ایمان آورد لاجرم باری تعالی بر جمیع مخلوقات امینش قرار داد و میثاق خلایق را در او به رسم امانت قرار داد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت که نزد او در هر سال اقرار به میثاق و عهدی که خداوند از آنها گرفته است را تجدید نمایند.

سپس حق تعالی او را با آدم در بهشت قرین قرار داد تا وی را متذکر میثاق مزبور نموده و نیز هر سال جناب آدم نزد او به عهد و پیمان گرفته شده اقرار کند و آن را بدین وسیله تجدید نماید، و وقتی آدم عصیان نمود و از بهشت بیرون شد خداوند متعال عهده‌ی را که از آدم و فرزندانش برای محمد ﷺ و وصیش صلوات الله علیه اخذ کرده بود از یاد آدم برد و وی را به نسیان انداخت^(۱) و او را متحیر و مبہوت قرار داد و هنگامی که حق جل و علی توبه آدم را پذیرفت آن فرشته را (حجر) به صورت درّه‌ای سفید نمود و سپس از بهشت به طرف آدم پرتابش کرد، آدم در آن وقت در سرزمین هند بود و وقتی آن درّه را دید با آن انس گرفت ولی بیش از این که آن جوهر و سنگ قیمتی است شناختی نسبت به آن نداشت، خداوند عزوجل آن سنگ را به نطق آورد و گفت: ای آدم آیا مرا می‌شناسی؟ آدم علیہ السلام گفت: خیر.

سنگ گفت: بلی مرا می‌شناسی منتهی شیطان بر تو غالب شد و پروردگارت را از یادت برد سپس به همان صورتی که در بهشت با آدم بود درآمد و گفت: کجا رفت آن عهد و میثاق که حق تعالی از تو گرفت؟

آدم پرید به سوی او و میثاق به یادش آمد و گریست و برای سنگ خضوع و خشوع نمود و آن را بوسید و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد.

سپس خداوند متعال آن فرشته را به سنگ درّی سفید و شفاف و نورانی درخشنده تبدیل کرد، آدم علیہ السلام در مقام تجلیل و تعظیم برآمده و آن را به دوش گرفت و هرگاه خسته می‌شد جبرئیل علیہ السلام آن را از آدم می‌گرفت و با خود نقل می‌کرد و به همین منوال می‌رفتند تا به مکه رسیدند، باری پیوسته آدم علیہ السلام با آن مأنوس بود و در کنارش در مکه به سر می‌برد و در هر روز و شب اقرار به میثاق و عهد می‌کرد و آن را تجدید می‌نمود.

سپس حق تعالی وقتی جبرئیل را به زمین فرستاد و کعبه را بنا نمود، جبرئیل به آن مکان که بین رکن و باب بیت باشد فرود آمد و در آن مکان آدم را دید و این همان مکانی بود که حق تعالی اخذ میثاق نمود و فرشته عهد و میثاق را در همانجا در خود فرو برد و به خاطر همین علت حق تعالی حجر را در آن رکن قرا داد نه در رکن‌های

۱- مرحوم علیین و سادہ مجلسی عطرالله مرقدہ در مرآت العقول می‌فرماید:

کسانی که انشاء بر انبیاء را جایز ندانسته و می‌گویند: صحیح نیست خداوند متعال نسیان را بر انبیاء غالب کند می‌فرمایند مقصود از نسیان در اینجا ترک می‌باشد.

دیگر سپس حق تعالی آدم را از جای بیت به طرف صفا و حوّا، را به جانب مروه راند بعد حجر را گرفت و با قدرتش در همان رکن قرار داد و وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده **الله اکبر و لا اله الا الله** گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود فلذا سنت است که در هنگام روبرو شدن با رکنی که حجر در آن است از صفا تکبیر بگویند و خداوند عهد و میثاق را در آن حجر به ودیعه نهاد و در بین فرشتگان تنها او بود که آن میثاق را در خود فرو برد زیرا خداوند وقتی از فرشتگان راجع به ربوبیت خود و نبوت حضرت محمد ﷺ و وصی بودن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اقرار خواست پشت ملائکه لرزید و اولین کسی که سرعت نمود و به آن اقرار کرد همان فرشته (حجر) بود و از او محبّتر نسبت به محمد و آل محمد هیچ فرشته‌ای نبود از این رو خداوند او را از بین آنها اختیار کرد و میثاق را در او نهاد و او روز قیامت خواهد آمد درحالی که زبان گویا و چشم بینا داشته و برای تمام آنانکه با او در آن مکان تجدید عهد کرده و امانت را حفظ نموده‌اند شهادت خواهد داد.

محمد بن علی مؤلف این کتاب می‌گوید:

خبر مذکور با همین الفاظ و عباراتی که نقل گردید حکایت شده و معنای «**ان الله اهبط الى ارضه و بنى الكعبة**» آن است که خداوند متعال وقتی آنها را به زمین فرو فرستاد یعنی آن فرشته و آدم و حوّا و جبرئیل را.
و مراد از «**ارضه**» بین رکن و مقام می‌باشد.
و این مکان ثواب و اجر بسیاری برای آدم داشت لذا در همان مکان حق تعالی اخذ میثاق نمود.

و اما معنای «**اخذ الله الحجر بیده**» مقصود از «ید» قدرت می‌باشد.

باب صد و شصت و پنجم

سر نامیدن صفا به نام «صفا» و مروه به اسم «مروه»

حدیث (۱)

پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو از عبدالحمید بن ابی الدّیلم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

صفا را به این خاطر صفا خوانده‌اند که: **مُصْطَفَى** و برگزیده شده آدم بود که برکوه صفا هبوط کرد لذا از اسم آدم (یعنی از کلمه **مصطفی**) نامی و اسمی برای کوه اتخاذ

باب صد و شصت و ششم ۳۸۹
 شد و دلیل بر این که آدم مصطفی است آیه شریفه: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَ**
آلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را
 بر جهانیان برگزید) می باشد و چون حوّا بر کوه مروه فرود آمد این کوه را به این نام
 خواندند چه آنکه مرأه یعنی (زن) که حوّا باشد بر آن نازل گردید پس برای کوه نامی
 از اسم مرأه اتخاذ گردید.

باب صد و شصت و ششم

سز تشریع شدن سعی بین دو کوه صفا و مروه

حدیث (۱)

پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبداللّه، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر از
 معاویه بن عمّار، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، آن جناب فرمودند:
 حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی اسماعیل را که شیرخواره ای بود در مکه گذارد وی
 تشنه بود و بین کوه صفا و مروه درختی بود، مادر اسماعیل از منزلش بیرون شد تا به
 کوه صفا رسید، کسی را در آن جا ندید پس گفت: آیا در این وادی انیس نمی باشد؟
 کسی جوابش را نداد، پس از آن جا گذشت تا به مروه رسید در آن جا نیز احدی را
 مشاهده نکرد باز گفت: آیا در اینجا انیسی نمی باشد؟
 هیچ جوابی نشنید، پس به صفا برگشت دوباره کلامش را تکرار کرد و جوابی
 نیامد سپس به مروه برگشت و این عمل هفت بار تکرار شد، پس حق تعالی آن را
 سنّت قرار داد که حاجی ها از صفا به مروه و از مروه به صفا تا هفت مرتبه بروند باری
 جبرئیل بر آن مخدّره نازل شد و به او فرمود: تو کیستی؟
 آن مخدّره گفت: من مادر فرزند ابراهیم هستم.
 جبرئیل گفت: ابراهیم شما را به چه کسی سپرده و رفته؟
 آن مخدّره گفت: همین جمله را وقتی ابراهیم می خواست برود به او گفتم و او در
 جواب گفت: به خدای تعالی شما را می سپارم.
 جبرئیل گفت: او شما را به کسی سپرده که کفایت کننده است.
 بعد حضرت فرمود: مردم به خاطر نبودن آب در راه مکه از رفت و آمد در آن راه
 اجتناب می کردند.

باری طفل شیرخوار از شدّت عطش پا بر زمین سایید و در اثر آن چشمه زمزم از
 زمین جوشید، مادر وقتی از مروه برگشت و به نزد طفل رسید چشمه را که دید جلو

آمد اطراف آن را خاک ریخت تا آب جاری نشود و اگر این کار را نمی‌کرد البته آب چشمه روان می‌شد.

حضرت فرمودند: وقتی آب در داخل توده خاک جمع شد به صورت حوض درآمد، طیور و پرندگان که آن را دیدند اطرافش حلقه زدند در همین هنگام قافله‌ای از یمین عبور می‌کرد وقتی پرندگان را دیدند که دور توده‌ای از خاک حلقه زده‌اند گفتند پرندگان جایی حلقه نمی‌زنند مگر آنکه آب در آن جا باشد پس خود را به آن جا رساندند تا آب بیاشامند و وقتی رسیدند و آب را دیدند از آن آشامیده و طعامشان را هم همانجا تناول کردند و خداوند تبارک و تعالی از آن آب روزی آنها کرد و با خود بردند، قافله به مکه که عبور کردند از طعامشان به اهل مکه اطعام کرده و از آبی هم که با خود برداشته بودند به آنها نوشانیدند.

باب صد و شصت و هفتم

سز تشریع هروله بین صفا و مروه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: سعی بین صفا و مروه به خاطر این تشریع شد که ابلیس بر حضرت ابراهیم علیه السلام ظاهر شد پس جبرئیل به حضرت فرمان داد بر او سخت بگیرد و از خود براندش ابراهیم علیه السلام چنین کرد، یعنی به صورت هروله سر در عقب ابلیس گذارد، ابلیس فرار کرد لذا هروله در بین این دو کوه سنت گردید.

حدیث (۲)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم:

چرا سعی بین صفا و مروه تشریع شده است؟

حضرت فرمودند: زیرا شیطان در این وادی به نظر حضرت ابراهیم آمد پس ابراهیم سعی کرد و به دنبالش دوید و او را از خود دور نمود، جناب ابراهیم علیه السلام محارب و مخاصم شیطان می‌باشد.

حضرت عرضه داشت: لبیک.

خداوند فرمود: آیا تو را یتیم نیافتم پس مکانت دادم و گم شده نیافتم پس راه را نشانت دادم؟
نبی اکرم ﷺ عرض کرد: حمد و نعمت و سلطنت تمام از آن تو است، شریک و همتایی نداری، لبیک، از این رو از مسجد شجره احرام بستند نه سایر مواقیت.

حدیث (۲)

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار وی گفت: حضرت ابو عبدالله ﷺ فرمودند:

بدان که حج صحیح و عمره سالم آن است که از میقاتی که رسول خدا معین فرموده اند محرم شوی و از آن نگذری مگر آنکه محرم باشی، رسول خدا ﷺ برای اهل عراق آن زمانی که عراقی نبود وادی عقیق از طرف عراق را میقات قرار دادند. و برای اهل طائف قرن المنازل و برای اهل مغرب جحفه که نزد ما مهیعه نوشته شده و برای اهل مدینه ذوالحلیفه و برای اهل یمن یلملم را به عنوان میقات معین فرموده اند.

و کسانی که منزلشان پشت این مواقیت به طرف مکه هست (یعنی فاصله منزل آنها تا مکه از فاصله تمام این مواقیت نسبت به مکه کمتر می باشد) میقاتشان همان منزلشان می باشد.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از ابی ایوب خزاز، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: بفرماید وادی عقیق میقاتی است که رسول خدا ﷺ معین فرموده اند یا مردم خودشان آن را میقات قرار داده اند؟

حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ برای اهل مدینه ذوالحلیفه و برای اهل مغرب جحفه را که نزد ما مهیعه نوشته شده و برای اهل یمن یلملم و برای اهل طائف قرن المنازل و برای اهل نجد عقیق و هر سرزمینی که منتهی به نجد شود را میقات قرار داده اند.

باب صد و هفتادم

سر تشریح اشعار و تقلید

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از نوفلی،

از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد سلام الله علیهما، راوی از حضرت سؤال می‌کند: چرا شتر را تقلید نموده (مقصود از تقلید آن است که حاجی نعل و کفش خود را به گردن حیوان می‌آویزد) یا اشعار می‌کنند (مراد از اشعار آن است که سمت راست کوهان را چاک می‌زنند و با خونس پشت حیوان را آلوده می‌کنند)؟ حضرت فرمودند: اما تقلید که عبارت است از آویختن نعل و کفش به گردن حیوان جهت آن است که بدین وسیله شناخته می‌شود که این حیوان قربانی است لذا اگر گم شود کسی در آن تصرف نمی‌کند، از این گذشته صاحب شتر به واسطه کفش خود که در گردن حیوان آویخته شتر خویش را شناخته و از سایر شتران امتیازش می‌دهد.

و اما اشعار که عبارتست از چاک زدن کوهان شتر و آلوده نمودن پشت حیوان را به خون خودش جهت آن است که بدین وسیله اعلام می‌کنند که پشت حیوان و سوار شدنش بر صاحبش حرام است و شیطان نیز قدرت ندارد آن را مس کند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از فضاله، از سیف بن عمیره، از عمرو بن شمر از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، آن جناب فرمودند: شترها را نیکو اشعار کنید زیرا اولین قطره خون که از حیوان می‌ریزد خداوند صاحب آن شتر را می‌آمرزد.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن جناب فرمودند: هر کسی شتری را برای قربانی سوق دهد پس قبل از این که حیوان به محل قربانی برسد دست یا پایش شکست یا مرد بر آن شخص واجب است در صورت توان و قدرت داشتن آن حیوان را نحر و قربانی کند بعد کفش خود که به گردن حیوان انداخته بود را به خونس آلوده نماید و به رسم نشانه همانجا بگذارد تا عابرین بدانند حیوان تذکیه شده و اگر خواستند از گوشتش بخورند. و اگر قربانی که دست یا پایش شکسته و یا مرده مضمون باشد بر صاحبش واجب است حیوان دیگری به جای آن بخرد و قرار دهد. مقصود از مضمون آن است که بر شخص به واسطه نذر یا غیر نذر همچون قسم واجب بوده که قربانی را سوق دهد و به قربانگاه ببرد.

و اگر قربانی دست یا پا شکسته و یا مرده مضمون نباشد بلکه صاحبش آن را تبرّعاً سوق داده و به دلخواه خویش آورده واجب نیست به جای آن حیوان دیگری بخرد بلکه اگر خواست می تواند برایش بَدَل قرار دهد.

باب صد و هفتاد و یکم

سَرِ نامیده شدن روز ترویّه به روز ترویّه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی حلبی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: چرا روز ترویّه را روز ترویّه نامیده اند؟ حضرت فرمودند: زیرا در عرفات آب نبود و حاجی ها روز هشتم ذی حجه از مکه آب برمی داشتند و به عرفات می بردند و برخی از ایشان به بعضی دیگر می گفتند: تروّیتم، تروّیتم (سیراب شدید، سیراب شدید) لذا به خاطر همین روز هشتم را روز ترویّه نامیدند.

باب صد و هفتاد و دوم

سَرِ نامیده شدن مَنی به مَنی

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضالة ابن ایوب، از معاویه بن عمّار، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: جبرئیل علیه السلام در این سرزمین نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمد و به آن جناب عرض کرد: ای ابراهیم تمنا و آرزو کن پس مردم آن سرزمین را منی نامیدند.

حدیث (۲)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمد بن سنان نقل کرده که حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در مکتوب به او چنین مرقوم فرمودند: علّت این که منی را مَنی می گویند این است که جبرئیل در منی به حضرت ابراهیم گفت: ای ابراهیم آنچه می خواهی از پروردگارت تمنا کن.

باب صد و هفتاد پنجم ۴۰۱
 ابراهیم علیه السلام در ضمیرش تمنا نمود که خداوند متعال به جای فرزندش اسماعیل قوچی را قرار دهد و امر به ذبحش نماید و بدین ترتیب قوچ فدای اسماعیل باشد، خداوند قادر آرزوی او را برآورد و همان طوری که خواسته بود انجام داد.

باب صد و هفتاد و سوم سر نامیدن عرفات به عرفات

حدیث (۱)

حمزه بن محمد علوی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از معاویه بن عمار نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: چرا عرفات را به عرفات موسوم نموده اند؟
 حضرت فرمودند: روز عرفه جبرئیل علیه السلام حضرت ابراهیم صلوات الله علیه را بیرون برد وقتی خورشید به زوال گرایید به او گفت:
 ای ابراهیم: اعترف بذنبك و اعرف مناسكك (به لغزش خود اعتراف کن و به مناسک خویش آگاه شو) پس به خاطر کلام جبرئیل که گفت: اعترف و ابراهیم هم اعتراف نمود آن سرزمین را عرفه خواندند.

باب صد و هفتاد و چهارم سر نامیده شدن خیف به خیف

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از حسین بن الحسن بن ابان، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید:
 محضر مبارکش عرض کردم: برای چه خیف را خیف نامیده اند؟
 حضرت فرمودند: به خاطر آن خیف را خیف نامیدند که از وادی بالاتر واقع شده و هر مکانی که از وادی مرتفع باشد خیف خوانده می شود.

باب صد و هفتاد و پنجم سر نامیده شدن مزدلفه به مزدلفه

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید،

از صفوان، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبداللّٰه علیّه السلام، آن حضرت در حدیث ابراهیم علیّه السلام فرمودند: جبرئیل علیّه السلام به موقف (عرفات) منتهی شد و به آن رسید پس در آن اقامه کرد تا خورشید غروب نمود سپس ابراهیم علیّه السلام را از آن جا بیرون برد و به او گفت: ای ابراهیم: از دلف الی المشعر الحرام یعنی کوچ کن به طرف مشعرالحرام، پس مشعرالحرام را مزدلفه خواندند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّٰه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از فضالة بن ایوب، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبداللّٰه علیّه السلام نقل کرده که آن سرور فرمودند:

مزدلفه را به این خاطر مزدلفه نامیده اند که حاجی ها از عرفات به سویش کوچ می کنند.

باب صد و هفتاد و هشتم

سر نامیده شدن مزدلفه به وادی جَمْع

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّٰه، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی الدیلم، از حضرت ابی عبداللّٰه علیّه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مزدلفه را باین جهت جمع خوانده اند که آدم علیّه السلام در آن بین نماز مغرب و عشاء جمع نمود.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه در رساله و نامه اش به من نوشت: مزدلفه را به خاطر این جمع گفته اند که در آن نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه می خوانند.

باب صد و هفتاد و نهم

سر تشریع شدن رمی جمار

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطّار از عمرکی خراسانی از علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیّه السلام، وی می گوید از آن حضرت پرسیدم:

برای چه رمی جمار (پرتاب کردن ریگ) تشریع شده است؟
حضرت فرمودند: برای این که در مکانی که ریگ پرتاب می کنند ابلیس ملعون به نظر حضرت ابراهیم آمد، آن جناب او را با ریگ زد و پس از آن این عمل در آن جا سنت شد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام، آن حضرت فرمودند: اولین کسی که ریگ ها را پرتاب کرد آدم علیهما السلام بود، بعد فرمود:
جبرئیل نزد ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم بیانداز، ابراهیم جمره عقبه را با ریگ زد زیرا شیطان در جنب آن برای ابراهیم ممثل شد.

باب صد و هفتاد و هشتم

سر تشریع شدن قربانی

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی، از حضرت جعفر بن محمد از آباء گرامش علیهم السلام حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند:
خداوند متعال این قربانی را تشریع فرمود تا مساکین شما از ناحیه گوشت در فراخی قرار بگیرند، پس ایشان را اطعام نمایید.

حدیث (۲)

علی بن احمد بن محمد بن محمد بن ابی عبدالله الکوفی الاسدی، از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام، ابوبصیر می گوید محضر مبارکش عرضه داشتیم:

سر جعل و تشریع قربانی چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال هنگام ریختن اولین قطره خون حیوان به زمین صاحب قربانی را می بخشد، این یکی از علل تشریع قربانی است، دیگر آنکه بدین وسیله اهل تقوی از غیرشان ممتاز شده و تنها عمل ایشان مقبول واقع می شود چنانچه خدا در قرآن فرموده: هرگز به رضای خدا نخواهد رسید و مقبول درگاهش واقع نخواهد شد گوشت حیواناتی که تصدق داده شده و نه خون ریخته شده آنها

بلکه آن تقوای صاحب این قربانی‌ها مقبول درگاهش می‌باشد.
سپس در تأیید این حکمت (حکمت دوم) امام فرمودند: بنگر چگونه خداوند متعال قربانی‌هایی را قبول و قربانی‌هایی را ردّ نمود و این نبود مگر به خاطر آنکه هابیل اهل تقوی و قابیل فاقد آن بود.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله می‌گوید: محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از ابی جمیل، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ابی جمیل می‌گوید: از امام علیه السلام راجع به گوشت قربانی سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: حضرت علی بن الحسین و فرزندشان حضرت محمد باقر علیهما السلام یک سوّم از این گوشت را به همسایگانیشان تصدّق نموده و یک سوّم هم به مساکین می‌دادند و یک سوّم باقیمانده را برای اهل خانه نگه می‌داشتند.

باب صد و هفتاد و نهم

سر استحباب اختیار نمودن قربانی صحیح و سالم

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی ابن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از عبیدالله بن عبدالله، از موسی بن ابراهیم، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام، آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
قربانی‌های صحیح و سالم انتخاب کنید زیرا آنها مرکب‌های شما هستند برصراط.

باب صد و هشتادم

سر عدم جواز اطعام از گوشت قربانی به مساکین بابت کفّاره قسم

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از سهل بن زیاد، از حسین ابن یزید از اسماعیل بن ابی‌زیاد، از حضرت بن محمد از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمودند:
از حضرت علی علیه السلام سؤال شد آیا از گوشت قربانی بابت کفّاره قسم می‌توان به مساکین اطعام نمود؟

الف: از زیارت قبورت نهی می‌کردم، حال توجه کنید، اعلام می‌کنم: قبور را زیارت کنید.

ب: از بیرون آوردن گوشت‌های قربانی از منی بعد از سه روز نهی می‌کردم، حال توجه کنید اعلام می‌کنم: آنها را بخورید و ذخیره نمایید.

ج: از نبیذ و شراب انداختن، حال توجه کنید اعلام می‌کنم: شراب بیاندازید ولی مسکر آن حرام است مقصود این است که:

نبیذ و شرابی که صبح انداخته شود و شب نوشیده شود یا شب انداخته شود و صبح خورده شود جایز است اما وقتی غلیان آمد دیگر حرام بوده و آشامیدنش جایز نیست.

باب صد و هشتاد و دوم

سز این که جایز است پوست قربانی را به سلاخ آن داد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه و محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه الله علیهما، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از علی بن اسمعیل، از صفوان بن یحیی الازرق، وی می‌گوید:
محضر مبارک حضرت ابی ابراهیم علیه السلام عرض کردم: آیا شخص می‌تواند به سلاخ، پوست قربانی را بدهد؟

حضرت فرمودند: اشکالی ندارد، خداوند عزوجل در قرآن می‌فرماید:
فَكُلُوا مِنْهَا وَاطْعَمُوا (از گوشت قربانی بخورید و به دیگران اطعام کنید) و پوست نه خورده می‌شود و نه اطعام می‌گردد و به همین سبب که عنوان مأکول و مطعم بر آن صادق نیست اعطائش به سلاخ اشکال و ایرادی ندارد.

باب صد و هشتاد و سوم

سز این که استقراض ثمن قربانی بر کسی که واجد آن نیست

واجب است

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از عبید الله بن عبد الله، از

موسی بن ابراهیم، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام، آن سرور فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام سلمه که محضر مبارکش عرضه داشته بود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله عید قربان فرا رسیده و مالی که با آن قربانی تهیه کرده و ذبح کنم ندارم آیا به این منظور قرض کرده و اقدام به قربانی بنمایم؟ فرمودند: قرض کن و این دین پرداخت شده است.

حدیث (۲)

پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از احمد بن یحیی مرقی از عبدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابی اسحاق، از شریح بن هانی، از علی علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: اگر مردم اجر و ثوابی که در قربانی است می دانستند قطعاً قرض می کردند و اقدام به آن می نمودند، هنگامی که اولین قطره خون قربانی به زمین می ریزد صاحب آن آمرزیده می شود.

باب صد و هشتاد و چهارم

سز کفایت نمودن شتر از یک نفر و کافی بودن گاو از پنج نفر

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن علیه السلام راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: شتر از چند نفر مجزی و کافی است؟ حضرت فرمودند: از یک نفر. عرض نمودم: گاو از چند نفر؟ فرمودند: از پنج نفر مشروط به این که این افراد کنار یک سفره طعام بخورند. عرضه داشتم: چطور شتر از یک نفر مجزی بوده ولی گاو از پنج نفر؟ حضرت فرمودند: زیرا علتی که در بقره وجود دارد در شتر نیست و آن علت این است که: آنانکه به قوم موسی امر کردند گوساله را بهپرستند پنج نفر بودند که جملگی بر سر یک سفره طعام می خوردند این پنج نفر عبارت بودند از: اذیبویه، برادرش مذویه، پسر برادر و پسر دخترش و همسرش، ایشان گاوی را که حق تعالی امر به ذبحش نموده بود را ذبح کردند مصنف این کتاب (صدوق «ره») می گوید:

حدیث به همین نحوی که نقل کردیم آمده لذا من آن را همان طوری که وارد شده با ذکر علتی که در آن بیان گردیده ایراد نمودم ولی آنچه من به آن فتویٰ داده و اعتماد دارم آن است گاو و شتر هر دو از هفت نفر مجزی بوده اعمّ از آنکه جملگی از یک اهل بیت بوده یا غیر آن باشند مدرک من بر این فتویٰ دو حدیثی است که در ذیل نقل می‌کنم:

۱ - محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله می‌گوید:

محمد بن الحسن الصفار از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از وهب بن حفص^(۱)، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

گاو و شتر از هفت نفر کفایت می‌کنند چه از یک اهل بیت بوده و چه این طور نباشد.
۲ - پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله، از بنان بن محمد^(۲)، از محمد بن الحسن، از یونس ابن یعقوب، وی می‌گوید:

از حضرت ابی عبدالله علیه السلام راجع به گاو قربانی پرسیدم؟
حضرت فرمودند: از هفت نفر متفرّق که از یک اهل بیت نباشند کفایت می‌کند.

باب صد و هشتاد و پنجم

سزّ کافی بودن میش یک ساله و عدم کفایت بز یک ساله در قربانی حجّ

حدیث (۱)

محمد بن موسی متوکل رحمته الله، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبّاس بن معروف از علی بن مهزیار، از محمد بن یحیی الخزاز از حماد بن عثمان، وی می‌گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: کمترین سنی از غنم که در قربانی مجزی است چیست؟

حضرت فرمودند: میش یک ساله.

عرض کردم: آیا بز یک ساله هم کافی است؟

حضرت فرمودند: مجزی نیست.

عرضه داشتم: فدایت شوم علت آن چیست؟

۱- نجاشی فرموده وی واقفی بوده ولی ثقه محسوب می‌شده است.

۲- مرحوم معقانی در رجال فرموده وی حسن می‌باشد.

باب صد و هشتاد و هشت ۴۱۷
فرمودند: میش یک ساله عمل لقاح و تولید مثل را انجام می دهد بخلاف بُز یک ساله
که قادر بر آن نیست.

باب صد و هشتاد و ششم

سَر ساقط بودن قربانی از کسی که از طرف مادر عمره تمتع
و از جانب پدرش محرم به احرام حج گردیده

حدیث (۱)

پدرم عليه السلام از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از
محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه از
حارث بن مغیره، از حضرت ابی عبدالله عليه السلام راوی می گوید: از حضرت پرسیدم:
مردی از طرف مادر عمره تمتع و از جانب پدر احرام حج بسته تکلیفش چیست؟
حضرت فرمودند:

اگر قربانی کرده که آن برایش خیر و خوب است و اگر اقدام به آن نکرده، بر او
واجب نیست زیرا عمره تمتع را از طرف مادرش بجا آورده و احرام حجش هم از
جانب پدرش می باشد.

باب صد و هشتاد و هفتم

سَر ساقط بودن ذبح و سر تراشیدن از اهل یمن

مترجم گوید: در ذیل این باب حدیثی نقل نشده است.

باب صد و هشتاد و هشتم

سَر نامیده شدن حج به حج اکبر

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از علی بن محمد
کاشانی، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث
نخعی القاضی، وی می گوید: از حضرت ابو عبدالله عليه السلام راجع به فرموده حق تعالی
که می فرماید: و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاکبر، پرسیدم؟ حضرت
فرمود امیر المؤمنین عليه السلام فرمودند: من اذان در بین مردم هستیم.

عرض کردم: معنای لفظ «حجّ اکبر» چیست؟
حضرت فرمودند: به خاطر این حجّ اکبر به آن گفتند که در سالی هم مسلمانان و هم مشرکین حجّ بجا آوردند و بعد از آن سال دیگر مشرکین حجّ نکردند.

باب صد و هشتاد و نهم سزّ نامیده شدن طائف به طائف

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی به اسنادش نقل کرده که حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره «طائف» فرمودند:
آیا می دانی برای چه طائف را طائف نامیده اند؟

راوی می گوید: عرضه داشتم: خیر.
حضرت فرمودند: حضرت ابراهیم علیه السلام به درگاه پروردگارش نالید و دعاء نمود که حق جلّ و علا از تمام میوه ها به اهل او روزی کند، پس باری تعالی قطعه زمینی را از اردن جدا نمود آن زمین جلو آمد تا به بیت رسید و دور آن هفت بار طواف کرد سپس حق تعالی آن را در جایش مستقرّ و آرام نمود و از این جهت که دور بیت طواف کرده به آن طائف گفته شد.

حدیث (۲)

علی بن حاتم از محمد بن جعفر و علی بن سلیمان از احمد بن محمد نقل کرده اند که وی گفت:

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: آیا می دانی چرا طائف، طائف نامیده شده؟
عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: برای این که وقتی حضرت ابراهیم خدا را خواند که از تمام میوه ها به اهلش روزی کند حق تعالی به قطعه ای از اراضی اردن امر فرمود، آن زمین میوه هایش را حرکت داد تا به بیت رسیدند، پس دور بیت طواف نمودند آنگاه باری تعالی به آنها امر فرمود که به همین مکان فعلی که موسوم به طائف است برگردد و به جهت طوافی که دور بیت نموده به آن طائف گفتند.

باب صد و نودم

سزّ این که مشعر الحرام موقف قرار داده شد نه حرم

حدیث (۱)

حسین بن علی بن احمد صائغ رحمه الله علیه از حسین بن حجاج، از سعد بن

عبدالله، از محمد بن الحسن الهمدانی، وی می‌گوید: از ذالنون مصری سؤال کرده و پرسیدم: ای ابا الفیض چرا موقف مشعر شد نه حرم؟ او گفت: کسی که همین سؤال را از حضرت امام صادق علیه السلام کرد و جواب گرفت به من این طور گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: زیرا کعبه بیت الله و حرم حجاب آن و مشعر درب آن می‌باشد، پس وقتی زائرین قصد بیت را می‌کنند درب آن توقف کرده تا به ایشان اذن داده شود و به داخل فرا خوانده شوند سپس آنها را جنب حجاب دوم یعنی مزدلفه متوقف می‌نمایند و وقتی به طولانی شدن تضرع ایشان توجه شد به آنها امر می‌شود قربانی‌های خویش را نزدیک بیاورند، پس از آنکه قربانی‌ها را نزدیک آوردند و اعمالی که از احرام درمی‌آیند را انجام داده و از گناهانی که بین ایشان و خالقشان حجاب شده بود پاک گردیدند به آنها امر می‌شود که با طهارت بیت را زیارت نمایند.

راوی گفت: سپس محضرش عرضه داشتیم: چرا در ایام التشریق^(۱) روزه گرفتن مکروه است؟

حضرت فرمودند: زیرا حاجی‌ها زوار خدا و میهمانان او هستند و برای میهمان شایسته نیست نزد میزبان و کسی که وی به زیارتش رفته صائم باشد. عرض کردم: این که شخص به پرده کعبه چنگ زده و به آن می‌چسبد چه معنایی دارد؟

حضرت فرمودند: مثل این شخص مثل کسی است که بین او و بین دیگری جنایتی واقع شده پس جانی چنگ زده و به جامه مجنی علیه می‌چسبد و از او می‌خواهد که جرم و گناهانش را ببخشد.

باب صد و نود و یکم

سر این که تا چهار ماه برای حاجی گناه نوشته نمی‌شود

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از حسین بن خالد نقل کرده، وی گفت: محضر حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: برای چه بر حاجی‌ها تا چهار ماه گناه نوشته نمی‌شود؟ حضرت فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی برای مشرکین اشهر حُرُم را که

۱- عبارت است از سه روز بعد از عید قربان یعنی روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه الحرام

چهار ماه است مباح و آنها را در این چهار ماه در توسعه و آزادی مطلق قرار داد چنانچه در قرآن کریم می فرماید: فسیحوا فی الارض اربعة اشهر^(۱) یعنی پس ای مشرکان سیر کنید در زمین و از ترس تعرض مسلمانان در امان باشید به مدت چهار ماه.

فلذا حق تعالی تا چهار ماه از مراسم حج گذشته گناهان آنانکه بیت الله را زیارت کرده اند می بخشد و منظور نمی فرماید.

باب صد و نود و دوم

سز نحوه خارج شدن رسول خدا ﷺ از مشعر برخلاف اهل جاهلیت

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر و فضاله از معاویه بن عمار از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن جناب فرمودند: اهل جاهلیت وقتی از مشعر می خواستند خارج شوند صبر می کردند تا خورشید طلوع کند سپس می گفتند: ثبیر طالع شد و تابید (مقصودشان از «ثبیر» خورشید بود) تا ما مکان خود را تغییر دهیم (یعنی از مشعر بیرون بیاییم).

آنها وقتی از مشعر خارج می شدند اسبها و شتران را سریع می تاختند ولی رسول خدا ﷺ برخلاف آنها با آرامی و سنگینی و با ذکر خدا و استغفار کردن از مشعر بیرون می رفتند و پیوسته زبانشان حرکت می کرد.

باب صد و نود و سوم

سز این که بر جانی در حرم اقامه حد کرده ولی

جانی در غیر حرم وقتی پناهنده به حرم شد

حد بر او اقامه نمی کنند

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، وی گفت: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: مردی

در غیر حرم جنایت کرده سپس به حرم پناهنده شده آیا حدّ بر او اقامه می‌کنند؟
حضرت فرمودند: خیر، ولی طعام و آب به او نداده و با وی سخن نگفته و بیع و
شراء ننمایند و وقتی چنین کردند امید است که از حرم بیرون بیاید آنگاه بر وی حدّ
جاری کنند و اگر در حرم مرتکب جنایت شد حدّ بر وی جاری می‌کنند زیرا وی
احترام حرم را رعایت نکرد.

باب صد و نود و چهارم

سزّ نامیده شدن ابطح به ابطح

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از
محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن
ابی الدیلم^(۱)، از حضرت ابی عبدالله علیّه السلام، حضرت فرمودند:
ابطح را به این خاطر ابطح نامیدند که جناب آدم علیّه السلام امر شد خود را در سنگلاخ
و قسمت پست وادی جمع به روی زمین افکند، حضرتش چنین کرد تا صبح طالع
شد پس از آن به وی امر گردید بالای کوه این وادی رود پس چنین نمود، آنگاه مأمور
شد بعد از طلوع آفتاب به گنااهش اعتراف نماید، پس اعتراف نمود در این هنگام
حق تعالی از آسمان آتشی فرستاد و آن آتش قربانی او را گرفت و بدین ترتیب
توبه‌اش مقبول قرار گرفت.

باب صد و نود و پنجم

سزّ این که محرم در صورت اضطرار اکل صید

برایش جایز است و علت روایتی که

خوردن میته را برای او تجویز نموده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطّار، از عمرکی، از علی بن جعفر، از
برادرش موسی بن جعفر علیّه السلام، علی بن جعفر می‌گوید: از برادرم پرسیدم: محرم
هرگاه مضطرّ باشد که از صید و میته تناول کند و معتقدم که حق تعالی صید را حرام و میته

۱- مرحوم علامه در خلاصه می‌فرماید: این الغضائری گفته است که وی ضعیف می‌باشد.

را برای مضطرّ حلال کرده حال وظیفه‌اش چیست؟
حضرت فرمودند از صید بخورد و فدیّه و کفّاره‌اش را بدهد چه آنکه در این صورت از مال خود خورده است.

حدیث (۲)

محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصّفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان، از ابی ایوب، وی می‌گوید: از حضرت اباعبداللّه علیه السلام پرسیدم: مردی که محرم می‌باشد مضطرّ به تناول از صید یا میته شده از کدام بخورد؟ حضرت فرمودند: از صید بخورد.

عرضه داشتیم: صید را خداوند بر محرم حرام کرده ولی میته را در صورت اضطرار حلال قرار داده است، چرا از صید بخورد نه از میته؟
حضرت فرمودند: از صید بخورد و کفّاره‌اش را بدهد که در این صورت از مال خود خورده است.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّه، از محمّد بن عبدالحمید، از یونس بن یعقوب^(۱)، از منصور بن حازم، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت اباعبداللّه علیه السلام عرض کردم: مُحرمی مضطرّ شده به خوردن از صید یا میته‌ای، از کدام بخورد؟ حضرت فرمودند: از صید بخورد.

عرض کردم: مگر خداوند متعال میته را برای مضطرّ حلال کرده؟
فرمودند: آری ولی فدیّه و کفّاره صید را بدهد مگر نمی‌بینی که اگر صید را بخورد و بر عهده‌اش کفاره بیاید درحقیقت از مال خود تناول نموده نه از صید.
و در روایتی آمده است که وی از میته بخورد زیرا میته برای مضطرّ حلال است ولی صید برای او حلال نیست.

باب صد و نود و ششم

سرکراهِت داشتن اقامه در مکه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عیسی، از

۱- یونس بن یعقوب بن قیس: وی از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و کُتب زیادی دارد مرحوم شیخ طوسی (ره) و دیگران فرموده‌اند: وی ثقة است.

حسین بن سعید، از محمد بن فضل، از ابی الصباح الکنانی، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام راجع به فرموده حق تعالی: و من یرد فیه بالحداد بظلم نذقه من عذاب الیم (و کسی که در آن جا اراده الحاد و تعدی کرده و به خلق ظلم و ستم کند عذاب دردناک به او می چشانیم) سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: هر ظلمی که شخص در مکه به نفس خویش نموده همچون سرقت یا در آن جا به احدی ستم نماید من آن را الحاد می دانم فلذا به خاطر همین جهت است که از سکونت و اقامه در حرم نهی شده است.

حدیث (۲)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه از حسین بن محمد بن عامر، از احمد بن محمد سیاری نقل کرده که وی گفت: جمعی از اصحاب مرفوعاً نقل نموده اند که امام صادق علیه السلام از اقامه در مکه کراهت داشتند زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن جا بیرون کردند و کسی که در آن جا اقامه کند دلش قسی و سخت می گردد تا زمانی که به غیر آن برود.

حدیث (۳)

جعفر بن محمد بن مسرور از حسین بن محمد، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن جمهور^(۱)، وی مرفوعاً از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هرگاه یکی از شما اعمال حج خود را بجا آورد مرکبش را سوار شود و بدون درنگ به اهلش ملحق شود زیرا اقامه در مکه موجب قساوت قلب می باشد.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن سلیمان رازی از محمد بن خالد خزّاز، از علا، از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: سزاوار نیست که شخص یک سال در مکه مقیم شود. راوی می گوید: عرضه داشتم پس شخص چه بکند؟ حضرت فرمودند: از آن جا به مکان دیگر منتقل شود، سپس فرمودند: و سزاوار نیست که انسان بناء منزل و خانه اش را بلندتر از کعبه نماید.

باب صد و نود و هفتم

سرمکروه بودن احتیاء (نشستن و دست را در زانو حلقه کردن) در مسجد الحرام

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن یحیی، از حماد بن عثمان

۱- مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی در نقل حدیث ضعیف و در مذهب اهل غلو بوده و به حدیثی که نقل می نماید التفاتی نیست.

نقل کرده که وی گفت: حضرت اباعبدالله علیه السلام را دیدم که از هیئت احتباء برای محرم کراحت داشتند، حضرت فرمودند: احتباء (نشستن و دست را در زانو حلقه کردن) در مسجد الحرام مکروه است زیرا تعظیم و بزرگداشت کعبه مقتضی ترک این کار می باشد.

باب صد و نود و هشتم

سر افضل بودن سواره حج نمودن از پیاده انجام دادن آن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از رفاعه بن موسی النخّاس از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، از آن جناب سؤال شد: آیا حج سواره افضل است یا پیاده؟ حضرت فرمودند: بلکه حج سواره افضل است زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سواره حج بجا آوردند.

حدیث (۲)

علی بن حاتم از حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از رفاعه و عبدالله بن بکیر از حضرت صادق علیه السلام مثل حدیث قبل را نقل نموده اند.

حدیث (۳)

علی بن حاتم از محمد بن حمدان از عبدالله بن احمد، از ابن ابی عمیر، از رفاعه بن موسی النخّاس مثل حدیث قبلی را نقل نموده است.

حدیث (۴)

علی بن حاتم، از محمد بن حمدان کوفی از حسن بن محمد بن سماعة، از صفوان بن یحیی، از سیف بن تمّار، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما پیاده به حج می رویم و خبری از شما به سمع ما رسیده خواستیم رأی مبارک خود را بفرمایید؟

حضرت فرمودند: مردم هم سواره و هم پیاده به حج می روند.

عرض نمودم: این را سؤال نکردم.

حضرت فرمودند: پس از چه چیز سؤال نمودی؟

عرض کردم: از این سؤال نمودم که کدام یک از پیاده و سواره نزد شما محبوب تر است که ما همان را بجا آوریم.

حضرت فرمودند: سواره به حج روید نزد من مطلوب تر است زیرا سواره رفتن، شما را در عبادت و دعا تقویت می کند.

حدیث (۵)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از احمد بن ابی عبدالله کوفی از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم پیاده به حج رفتن افضل است یا سواره؟ حضرت فرمودند: اگر شخص موسر و توانگر است و به این خاطر پیاده به حج می رود تا نفقه و هزینه کمتری صرف کند، البته سواره رفتن در حق وی افضل است.

حدیث (۶)

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله از موسی بن عمران، از حسین بن سعید، از فضل بن یحیی از سلیمان، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرضه داشتم: می خواهیم پیاده به مکه رویم آیا این کار را انجام دهیم؟ حضرت فرمودند: پیاده نروید بلکه سواره حج انجام دهید. عرض کردم: خدا حالتان را خوش دارد، از حضرت امام حسن بن علی صلوات الله علیهما به ما رسیده که ایشان بیست حج پیاده بجا آوردند. حضرت فرمودند: حضرت حسن بن علی علیه السلام حج می نمود و مرکب ها از جلو آن جناب حرکت می کردند.

باب صد و نود و نهم

سز این که مستحب است ایام التشریق در منی

دنبال پانزده نماز تکبیر بگویند و

در شهرها به دنبال ده نماز

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید و محمد بن الحسین و علی بن اسماعیل، از حماد بن عیسی، از حریر، از زراره نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم: تکبیر در ایام التشریق دنبال هر نماز باید گفته شود؟ حضرت فرمودند: در منی دنبال پانزده نماز مستحب است تکبیر بگویند باین نحو:

از نماز ظهر روز دهم تا نماز صبح روز سیزدهم، سپس حضرت فرمودند: در این تکبیر می گویی: الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله والله اکبر، الله اکبر علی ما

هدانا واللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا. و در سایر شهرها این تکبیر را مستحب است به دنبال ده نماز بگویند یعنی بعد از نماز ظهر روز دهم تا بعد از نماز صبح روز دوازدهم.

و سرّ این که در منی بعد از پانزده نماز و در شهرهای دیگر بعد از ده نماز تکبیر می‌گویند آن است که: مردم وقتی در کوچ اول از منی که روز دوازدهم است، کوچ کرده و به شهرهای خود رفتند دیگر به دنبال نمازهایشان تکبیر نمی‌گویند. پس تکبیر در شهرها بعد از ده نماز قطع می‌شود ولی اهل منی تا مادامی که در منی هستند یعنی تا روز سیزدهم که نفر و کوچ دوم در این روز صورت می‌گیرد تکبیر می‌گویند قهراً ایشان تا بعد از پانزده نماز تکبیر می‌گویند.

باب دویستم

سرّ متحرّک بودن رکن شامی در زمستان و تابستان

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن اسحاق تاجر و از علی بن مهزیار، از حسن بن حصین، از محمد بن فضیل، از عرزمی وی گفت: در حجر (حجر اسماعیل) زیر ناوداب با حضرت امام صادق علیه السلام نشسته بودم. در این اثنا مردی با مرد دیگر به منازعه و مخاصمه مشغول شدند، یکی از آن دو به دیگری می‌گفت: به خدا سوگند نمی‌دانیم باد از کجا می‌وزد و وقتی در این موضوع سخن به درازا کشاند، حضرت اباعبدالله علیه السلام فرمودند:

آیا می‌دانی از کجا باد می‌وزد؟

عرضه داشت: خیر از مردم سخنانی شنیده‌ام که می‌گویند، پس به حضرت عرض کردم از کجا باد می‌وزد؟

حضرت فرمودند: باد زیر این رکن شامی محبوس است، هرگاه خداوند متعال اراده کند مقداری از آن را آزاد کرده و از جانی بیرون می‌فرستد یا از طرف جنوب که در این صورت باد جنوبی است یعنی از جانب جنوب می‌وزد، و یا از طرف شمال آن را خارج کرده که در این صورت از شمال می‌وزد چنانچه اگر از طرف صباء و مشرق بیرونش بیاورد باد صبا شده و باد شرقی می‌وزد و اگر آن را از جهت مغرب اخراج کند پس باد مغربی می‌وزد (بادی که از مغرب می‌وزد).

سپس فرمودند: نشانه آن این است که این رکن علی الدوام متحرّک است چه در

زمستان و چه در تابستان، در شب و در روز.

باب دویست و یکم

سز مرتفع گردیدن بیت از زمین به طوری که با بالا رفتن
از نردبان به آن می توان دست یافت

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابی علی صاحب أنماط (صاحب فرشهای گسترده) از ابان بن تغلب، وی می گوید:

پس از آنکه حجاج کعبه را خراب نمود مردم خاک های آن را بین خود تقسیم و توزیع نموده و آن مکان را با زمین یکسان نمودند، بعداً که خواستند آن را از نو بنا کنند ماری از زمین بیرون آمد و از ساختن آنها جلوگیری کرد به طوری که مردم از وحشت فرار نموده و نزد حجاج رفته و واقعه را برای او بازگو نمودند وی ترسید که از بناء و ساختن کعبه ممنوع گردد لاجرم بالای منبر رفت و مردم را فراخواند و گفت: خدا رحمت کند بنده ای را که بداند چاره آنچه ما به آن مبتلا شده ایم چیست و ما را از آن خبر کند.

ابان می گوید: پیرمردی از جا برخاست و گفت: اگر چاره این کار نزد کسی باشد او همان کسی است که دیدم به طرف کعبه آمد و اندازه آن را گرفت و رفت. حجاج گفت او کیست؟

پیرمرد: اظهار نمود که وی حضرت علی بن الحسین علیه السلام است.

حجاج گفت: او معدن و مرکز اصل این معنا است پس کسی را محضر مبارکش فرستاد و از آن حضرت خواست که در مجلس وی حاضر شوند، حضرت به مجلس حجاج تشریف آورده و نشستند، حجاج واقعه را برای آن جناب بیان کرد و اظهار نمود حق تعالی وی را از ساختن کعبه منع نموده است.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند: ای حجاج تو بنایی را که جناب ابراهیم علیه السلام و اسماعیل ساخته بودند منهدم نمودی و خاکهایش را در جاده ریخته و سپس آنها را غارت کردی گویا پنداشتی آنها میراث تو هستند، وظیفه آن است که به منبر رفته و به مردم بگویی احدی از آنها چیزی از خاک های کعبه را نگاه نداشته بلکه آنچه نزدشان هست را برگردانند.

راوی می‌گوید: حجّاج فرمان امام علیه السلام را انجام داد و مردم را قسم داد که هیچ کدام چیزی از خاک‌های کعبه را نگاه نداشته بلکه آنچه نزدشان هست را برگردانند، مردم چنین کردند، حجّاج وقتی دید تمام خاک‌ها را آوردند و یک جا جمع گردید محضر حضرت علی بن الحسین علیه السلام رفت، حضرت اساس و پایه بیت را وضع نموده و سپس امر فرمود آن را حفر نمایند راوی می‌گوید: ما از ایشان گریخت و غائب شد و آنان پایه بیت را گود کرده تا به جایگاه ستون‌ها رسیدند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام به آنان امر فرمود:

دور شوید، آنان دور شدند و حضرت نزدیک آمده و با جامه مبارکشان روی جایگاه ستون‌ها را پوشانده و سپس گریستند آنگاه با دست خود خاک روی آنها ریخته و بدین وسیله آنها را پوشاندند، بعد کارگران را خوانده و فرمودند: ساختمان را بنا کنید، آنها بناء را ساخته و وقتی دیوارها بالا آمد امر فرمودند که خاک‌ها را در جوف و داخل بنا بریزند از این رو بیت مرتفع و بلند گردید به‌طوری که به واسطه پلکان باید به آن رسید.

باب دویست و دوم

سز این که قریش چرا کعبه را منهدم نمودند

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابوعبداللّه، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از کسی که یادش کرده است از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام حضرت فرمودند: قریش به خاطر این جهت کعبه را منهدم کردند که سیل غالباً از بالای مکه می‌آمد و چون کعبه پایین قرار داشت بدین ترتیب سیل داخل کعبه می‌شد و آن را می‌شکافت و خراب می‌کرد لذا قریش تصمیم گرفتند آن را طوری بسازند که از این خطر مصون بماند.

باب دویست و سوم

الف: سز این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام حجّ‌های خود از مازمین عبور کرده و آن جا فرود آمده و ادرار کردند

ب: سز این که مستحب است در وقت دخول به مسجد الحرام از باب بنی شیبه

وارد شوند.

ج: سرّ این که گفتن تکبیر فشار و سختی را برطرف می‌کند

د: سرّ مستحب بودن داخل شدن سروره (کسی که برای بار اول به حج آمده) به کعبه

ه: سرّ واجب بودن تراشیدن سر بر سروره

و: سرّ مستحب بودن لگدمال کردن سروره سرزمین مشعرالحرام را

حدیث (۱)

محمّد بن احمد سنّانی و علی بن احمد بن محمد دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب و علی بن عبداللّه و زاق و احمد بن حسن قطان رضی اللّٰه عنهم از ابوالعبّاس احمد بن یحیی بن زکریا القطان از بکر بن عبداللّه بن حبیب از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابی الحسن العبدی، از سلیمان بن مهران، وی می‌گوید: محضّر مبارک حضرت جعفر بن محمد علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چند حج بجا آوردند؟

حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیست حج پنهانی نموده و در هر یک از آنها از مازمین^(۱) عبور نمودند و در آن جا فرود آمده و ادرار کردند.

عرض کردم: چرا آن جا فرود آمده و ادرار کردند؟

حضرت فرمودند: زیرا آن جا اولین مکانی بود که در آن بُت‌ها پرستیده شدند و نیز سنگی که بُت‌ها را از آن تراشیدند از آن جا آورده بودند. (بت‌ها همان بتی بود که علی علیه السلام وقتی روی دوش نبی اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفتند آن‌را از بام کعبه به زیر انداختند و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمودند که در آستانه درب بنی شیبه دفنش کنند از این رو دخول به مسجد الحرام از این درب سنّت گردید تا بدین ترتیب این بت عملاً پایمال زائرین بیت‌الله قرار گیرد)

سلیمان می‌گوید: عرضه داشتم: سرّ این که تکبیر گفتن زائرین در هنگام وارد شدن به مسجد از درب بنی شیبه از فشار و سختی جمعیت می‌کاهد چیست؟ حضرت فرمودند:

سرّش این است که وقتی بنده می‌گوید: اللّٰه اکبر معنایش این است که: خدا بزرگ‌تر

۱- مکانی است بین عرفه و مشعر و نیز نام قریه‌ای است که بین آن و عسقلان یک فرسخ فاصله است.

است از این که همچون بت های تراشیده شده یا خدایان دروغی باشد و چون ابلیس با دستیاران و اعوانش در همین موضع (درب بنی شیبه) راه را بر حاجیان و زائران تنگ و سخت می کنند وقتی صدای تکبیر واردین را می شنوند از وحشت و ترس جملگی آن جا را ترک کرده و فرار می کنند و فرشتگان نیز آنها را تعقیب کرده تا جایی که آنها در رود نیل می افتند.

عرض کردم: چرا برای ضروره مستحب است داخل کعبه شود نه آنانکه قبلاً به حج آمده بودند؟

حضرت فرمودند:

زیرا ضروره را دعوت کرده اند که به قصد بیت الله به آن جا رود و وی این واجب را اداء می کند پس لازم است داخل بیته شود که وی را به سوی آن خوانده اند تا در آن جا مورد اکرام واقع شود.

عرض کردم: چرا تراشیدن سر بر ضروره فقط واجب است نه آنانکه قبلاً نیز حج نموده اند؟

حضرت فرمودند: به خاطر این که وی با تراشیدن سر نشانه گذارده می شود و معلوم می گردد که وی در امان می باشد و شاهد بر این گفتار فرموده حق تعالی است که می فرماید:

لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ أَنْشَاءَ اللَّهِ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ (البته شما مؤمنان گر خدا بخواهد داخل مسجد الحرام می شوید در حالی که در امانید، سرهایتان را تراشیده و بدون ترس و هراسی ناخن هایتان را کوتاه نموده اید).

عرض کردم: چرا لگدمال کردن ضروره زمین مشعر را واجب است؟
حضرت فرمودند: تا بدین ترتیب مستحق شود قدم به وسط بهشت نهد.

باب دویست و چهارم

سر این که ایام توقف حاجی ها در منی سه روز می باشد

حدیث (۱)

پدرم و محمد بن الحسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از برخی اصحابش از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، راوی می گوید: حضرت به من فرمودند: آیا می دانی چرا ایام توقف حاجی ها در منی سه روز قرار

داده شده؟

عرضه داشتیم: فدایت شوم برای چه؟

فرمودند: کسی که برهه‌ای از این زمان و اندکی از آن را درک کند تمام حج را درک کرده است.

محمد بن علی بن الحسین مصنف این کتاب می‌گوید: این حدیث همین طوری که نقل شده روایت گردیده و من آن را در اینجا به این خاطر آوردم که علت احکام مذکور در آن ذکر شده و ابراهیم بن هاشم در نقل آن متفرد بوده و دیگری روایتش نکرده است.

وی این روایت را در نوادرش اخراج و ضبط کرده است ولی آنچه من به آن فتوی داده و در این معنا به آن اعتماد نموده‌ام روایتی است که شیخ ما محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله حدیث نموده، ایشان فرموده: محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

کسی که روز قربانی (روز دهم) پیش از زوال آفتاب مشعرالحرام را درک کند، حج را درک کرده و کسی که روز عرفه (روز نهم ذیحجه الحرام) پیش از زوال آفتاب مشعرالحرام را درک نماید متعه و عمره را درک نموده است.

باب دویست و پنجم

سز این که شخص در وقتی که اراده احرام دارد جایز نیست

روغنی که در آن مشک یا عنبر هست را به خود بمالد

حدیث (۱)

پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان ناب، از عبیدالله بن علی الحلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

در وقتی که می‌خواهی مُحرم شوی روغنی که در آن مشک یا عنبر هست را به خود نمال؛ زیرا بوی آن بعد از احرام باقی می‌ماند ولی روغنی که چنین نیست را می‌توانی استعمال کنی و وقتی مُحرم شدی روغن بر تو حرام می‌شود تا زمانی که از احرام درآیی و مُحَلّ شوی.

باب دویست و هشتم

سز این که جائز نیست پرنده اهلی را وقتی داخل حرم شد صید کرد

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبداللّه، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، راوی می گوید از امام علیه السلام سؤال شد: پرنده اهلی هرگاه داخل حرم شد حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: نباید آن را بگیرید زیرا خداوند متعال در قرآن می فرماید:
و من دخله کان آمناً^(۱) (هر موجودی که داخل حرم شود در آمان است)

باب دویست و هفتم

سز این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عباس اذن دادند شبیهایی را که باید در منی باشند وی در مکه بماند

پدرم و محمد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنهما از سعد بن عبداللّه، از هشتم بن ابی مسروق النهدی، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از مالک بن اعین از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذن خواستند که شبیهایی را که باید در منی باشند وی در مکه بماند، حضرت به او اذن دادند به خاطر آنکه وی به حاجی ها آب دهد.

باب دویست و هشتم

سز این که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از هجرت از مکه تا وقت رحلت از این دنیا در مکه معظمه شب را صبح نکردند

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام از احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمد بن معروف از برادرش عمر از جعفر بن عقبه، از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: علی علیه السلام پس از هجرت نمودن از مکه تا زمانی که از دنیا رفتند در مکه شب را به صبح نرسانده و در آن بیتوته نکردند.

راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: سرّ آن چه بود؟
حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام کراحت داشتند در سرزمینی که پیامبر
خدا صلی الله علیه و آله از آن هجرت کرده‌اند بیتوته کنند لذا نماز عصر خود را آن حضرت در مکه
می‌خواندند و از آن جا خارج شده و در غیران سرزمین شب را به صبح می‌رساندند.

باب دویست و نهم

سرّ این که برای محرم جایز نیست بدون جهت سایبان بر سر

قرار دهد

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از حسین بن الحسن بن ابان از حسین بن سعید
از حماد، از عبداللّه بن مغیره، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن
الاول علیه السلام عرض کردم: درحالی که مُحرم هستم سایبان بر سر خود قرار بدهم؟
حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: می‌توانم از سایبان استفاده کنم و کفّاره را هم بدهم؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: اگر بیمار شوم چطور؟

حضرت فرمودند: در این صورت کفّاره بده و از سایبان استفاده کن، سپس

حضرت فرمودند:

مگر نمی‌دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ حاجی نیست که ظهر کند
درحالی که تلبیه بگوید تا آفتاب غروب کند مگر آنکه گناهایش نیز با غایب شدن
آفتاب غایب می‌شوند.

باب دویست و دهم

نوادر اسرار حجّ

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّه از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از
حماد، از ربیع، از عبدالرحمن بن ابی عبداللّه، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت
امام صادق علیه السلام عرضه داشتم، گروهی از این معرکه گیرها می‌گویند: وقتی شخص
یک بار حج بجا آورد و دیگر به حج نرود و به جای آن پولش را صدقه داده و صلّه رحم کند

از حج برایش بهتر است.

حضرت فرمودند: اگر مردم این کار را بکنند، این بیت تعطیل می شود درحالی که خداوند متعال آن را برای قیام مردم از آن جا جعل فرموده است.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه نقل کرده، وی گفت از حضرت اباعبدالله علیه السلام راجع به معنای آیه شریفه **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا** پرسیده و عرضه داشتم؟ مقصود فقط حج است نه عمره؟

حضرت فرمودند: خیر هر دو مراد می باشند یعنی هر کس استطاعت برای هر کدام را که پیدا نمود باید آن را بجا آورد زیرا هر دو فرض و واجب می باشند.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب از خالد بن جریر^(۱)، از ابی الزبیر الشّامی نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام راجع به فرموده حق عزوجل: **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا** سؤال شد؟

حضرت فرمودند: مردم در تفسیرش چه می گویند؟

محضر مبارکش عرض شد: می گویند مقصود از «سبیل» و استطاعت داشتن توشه و مرکب است.

حضرت فرمودند: اگر کسی توشه و مرکب داشته باشد به قدر قوت عیالش به حدّی که از مردم بی نیاز باشد و بگوییم بر وی حج واجب است و باید آن را صرف رفتن به حج بکند و این مقدار از زاد و راحله از عیال سلب کرده و در این راه صرف کند لازمه این حکم آن است که مردم هلاک می شوند زیرا طول این مدت که وی می رود و برمی گردد عیالش از چه گذران کنند!!

محضرش عرض شد: پس مقصود از سبیل و استطاعت چیست؟

حضرت فرمودند: توسعه در مال به قدری که با مقداری از آن حج رفته و مقداری دیگر از آن را برای قوت عیالش بگذارد چنانچه در مورد زکات حق تعالی آن را بر کسی واجب کرده که مالک دویست درهم باشد که پنج درهم آن را به عنوان زکات داده

۱- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن است زیرا نه مورد مدح قرار گرفته و نه ذم.

باب دویست و دهم ۴۵۳

و باقی تعلق به خودش دارد، اما کسی که فقط پنج درهم دارد پس بر وی لازم نیست آنرا به عنوان زکات بدهد و خودش بی مال باقی بماند.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان و معاویه بن حفص، از منصور جمیعاً از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید: حضرت ابی عبدالله علیه السلام در مسجد الحرام بودند، محضر مبارکشان عرض شد: پرنده درنده ای روی بام کعبه نشسته و هر کبوتری از کبوتران حرم که از آن حوالی پرواز کند را زده و صید می کند، تکلیف چیست؟

حضرت فرمودند: برایش چاره ای بیاندیشید و آنرا بکشید زیرا طغیانش در حرم از حد گذشته است.

حدیث (۵)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از محمد بن ابی عمیر و فضاله نقل شده که وی گفت محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: درختی است که ریشه و ساقه اش در حرم و شاخه هایش در خارج حرم است آیا می توان شاخه هایش را قطع نمود؟

حضرت فرمودند: قطع شاخه اش حرام است به خاطر آنکه اصلش در حرم می باشد.

حدیث (۶)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان از ابراهیم بن میمون نقل شده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: مردی پری از پره های کبوتر حرم را کشته حکمش چیست؟ حضرت فرمودند: لازم است به مسکین صدقه دهد و واجب است با همان دستی که پراکنده به مسکین اعطاء کند؛ زیرا با آن دست حیوان را به درد آورده است.

حدیث (۷)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضاله و حماد از معاویه، وی گفت: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: پرنده ای اهلی روی به حرم آورده و داخل آن گشت وظیفه ما نسبت به آن چیست؟

حضرت فرمودند: نباید آن را بگیرید زیرا خدای متعال فرموده: هر موجودی که داخل حرم شد در امان است.

حدیث (۸)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصقار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از صفوان، از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده که وی گفت:

از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: مردی به صیدی که در خارج حرم بوده و به طرف حرم می رود و دو فرسخ با مسجد فاصله دارد تیری می زند و حیوان فرار می کند و خود را به حرم می رساند و در آن جا از ضرب تیر از پای درمی آید آیا بر تیرانداز کفاره ای هست یا نه؟

حضرت فرمودند: کفاره ای بر او نیست و وی مانند کسی است که در خارج حرم تله ای نصب می کند، پس صیدی در آن می افتد و با اضطراب و زحمت خود را به حرم می رساند و داخل آن می شود ولی در حرم می میرد، در اینجا بر نصب کننده تله کفاره ای نیست زیرا در جایی تله گذارده که برایش حلال بوده، در مورد سؤال نیز تیرانداز در جایی تیر انداخته که برایش حلال بوده پس بر او کفاره ای نیست. عرض کردم این بیان از نظر مردم قیاس است. حضرت فرمودند: چیزی را برای تو به چیز دیگر تشبیه کردم تا بدانی، قصدم قیاس نبود.

حدیث (۹)

پدرم رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از خلاد، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده، راوی می گوید: درباره شخصی که کبوتری از کبوتران حرم را سر برید حضرت فرمودند:

وی باید فداء و عوض آن را بپردازد.

راوی عرض کرد: آیا می تواند آن را بخورد؟

حضرت فرمودند: خیر.

راوی عرض کرد: پس بعد از سر بردن اگر حیوان را بیاندازد و برود چگونه؟

حضرت فرمودند: یک عوض دیگر بر عهده اش می آید.

راوی عرض کرد: پس وی چکار بکند؟

حضرت فرمودند: حیوان را باید دفن کند تا تنها یک عوض بر عهده اش باشد.

حدیث (۱۰)

محمّد بن الحسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از معاویه بن وهب، وی می‌گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مکه و مدینه مانند سایر بلاد هستند و حکمشان با هم متحد می‌باشد؟ حضرت فرمودند: بلی

عرض کردم: برخی از اصحاب روایت کرده‌اند که شما به ایشان فرموده‌اید: در مدینه پنج نماز را تمام بخوانند.

حضرت فرمودند: این اصحاب شما به مدینه می‌آمدند و هنگام نماز از مسجد بیرون می‌رفتند از این معنا من کراهت داشتم از این رو به ایشان این عبارت را گفتم.

حدیث (۱۱)

و با همین اسناد از حماد بن عیسی و فضاله، از معاویه، وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: در سفر حج مادرم با من همراه بوده و دردمند و بیمار است وظیفه وی چیست؟

حضرت فرمودند: به او بگو از آخرین میقات و نزدیکترین آنها به مکه محرم شود زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای اهل مدینه ذوالحلیفه و برای اهل مغرب جحفه را میقات قرار داده‌اند.

معاویه می‌گوید: مادرم از جحفه محرم گردید.

حدیث (۱۲)

محمّد بن موسی بن متوکل از محمّد بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب نقل کرده که وی گفت: ابراهیم کرخی گفت از حضرت ابو عبد الله علیه السلام پرسیدم: مردی در غیر اشهر حج از غیر مواقیتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معین فرموده‌اند احرام حج بسته است حکم وی چیست؟

حضرت فرمودند: احرامش صحیح نیست، اگر خواست به منزلش برگردد، برگردد و تکلیفی بر او نیست و اگر خواست ادامه دهد و بگذرد، بگذرد منتهی وقتی به یکی از مواقیت تعیین شده رسید از آنجا محرم گشته و عملش را عمره قرار دهد نه حج، این کار از رجوع به منزلش افضل و بهتر است؛ زیرا وی اعلان کرده که به احرام حج محرم شده است، حال رجوعش به منزل و انصراف از آن سزاوار نیست.

حدیث (۱۳)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمّد بن الحسن الصقار، از عباس بن

باب دویست و دوازدهم ۴۵۹

معروف، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از نضر بن عاصم، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: مُحرمی کمر بندی که در آن نفقه اش را گذارده به شکمش بسته این کار چه صورت دارد؟
حضرت فرمودند: از نفقه اش نیکو حفاظت و نگهداری کند زیرا با آن حَجَّش را به اتمام می‌رساند.

حدیث (۱۴)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد، از حریر از زرار، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب راجع به مُحرمی که نسیاناً با همسرش هم‌بستر شده فرمودند:
چیزی در عهده اش نیست زیرا وی به منزله کسی است که در ماه رمضان نسیاناً غذا خورده باشد.

باب دویست و یازدهم

سز و جوب نزدیک شدن به کوهها در عرفات

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد و عبدالله فرزندان محمّد و عیسی از محمّد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبیدالله بن علی الحلّبی نقل کرده که وی گفت حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:
هرگاه در عرفات وقوف نمودی به کوهها نزدیک شو؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: برای اصحاب اراک حَجّی نیست، اصحاب اراک کسانی هستند که نزدیک اراک وقوف می‌نمایند.

باب دویست و دوازدهم

سز ممنوع بودن صید برای محرم

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی عمیر، از حماد، از حلّبی، وی می‌گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام معنای آیه شریفه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُؤْتِكُمُ اللَّهُ مِنْ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ** (ای اهل ایمان خدا شما را به چیزی از صید می‌آزمايد که در دسترس و تیرهای شما آیند....) را پرسیدم؟

حضرت فرمودند: مقصود این است که از هر طرف و از هر جانب صید برای مؤمنین در حال احرام فراهم و جمع می شود و به قدری به ایشان نزدیک می گردند که در دسترس و تیررس ایشان واقع می شوند تا بدین وسیله حق تعالی ایشان را آزموده و معلوم نماید آیا حرام الهی را که صید باشد مرتکب می شوند یا نه.

باب دویست و سیزدهم

سز مکروه بودن سرمه کشیدن برای زن مُحَرَمه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، وی می گوید از حضرت ابی عبدالله علیه السلام راجع به زن محرمی که سرمه می کشد سؤال کردم؟ حضرت فرمودند: سرمه نکشد.

عرض کردم: با رنگ سیاهی که در آن چیز خوشبو نیست چطور؟ حضرت فرمودند: مکروه است زیرا زینت محسوب می شود و سپس فرمودند: البته اگر زن محرم به کشیدن سرمه مضطر باشد، سرمه بکشد و اشکالی ندارد.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن، از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حریز، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زن با رنگ سیاه سرمه نکشد زیرا سیاهی زینت می باشد.

باب دویست و چهاردهم

سز وجوب بَدَنه (شتر) بر محرمی که

به ساق پا و یا عورت زنی بنگرد و محتلم شود

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی، از خالد بن اسماعیل از کسی که ذکرش نموده، از ابوبصیر، وی می گوید: راجع به محرمی که به ساق پا یا عورت زنی نگریسته و محتلم شده است از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: اگر وی توانگر و ثروتمند است بر او یک شتر واجب بوده و اگر متوسط الحال است گاو باید بدهد و در صورتی که فقیر است گوسفند برعهده اش می آید، سپس فرمودند:

توجه داشته باش کفاره یاد شده نه به خاطر احتلام و خروج منی از او است بلکه علتش نظر کردن وی به چیزی است که نگاه به آن حلال و جایز نیست.

باب دویست و پانزدهم

سر این که حج افضل و برتر از نماز و روزه گردیده است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان از سیف ثمار^(۱)، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

پدرم می فرمود: حج از نماز و روزه افضل می باشد و جهتش آن است که: نمازگذار برای ساعتی از اهل خود رو می گرداند و به عبادت مشغول می شود و روزه دار صرفاً به مقدار روشنی روز از همسرش خودداری می نماید ولی حاجی بدنش را به تعب انداخته و نفسش را در تنگنا قرار داده و مالش را صرف نموده و غیبتش از اهل و همسرش طولانی بوده نه به مالش امید داشته و نه به تجارتش از این رو این عبادت از نماز و روزه برتر می باشد و نیز پدرم می فرمود: نیست کسی برتر و افضل از مردی که به حج آمده و اهلش را به دنبال آورده درحالی که مردم در صحرای عرفات وقوف داشته و راست و چپ بیابان را اشغال کرده اند، وی اهلش را به حج آورده و در میان این انبوه جمعیت که واقع می شود خدا را طلب می کند و از او می خواهد که اهلش را محافظت نماید.

حدیث (۲)

و با همین اسناد، از صفوان و فضاله، از قاسم بن محمد، از کاهلی نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیهما السلام شنیدم که از حج ذکری به میان آورده و بعد فرمودند:

رسول خدا ﷺ فرمودند:

۱. مرحوم ممقانی در رجال وی را توثیق نموده است.

جهاد دو تا است و حج یکی از آن دو محسوب می شود، حج جهاد ضعیف است و ما ضعیف هستیم، توجّه داشته باش هیچ عبادتی افضل از حج نیست مگر نماز در حج، در حج نماز هست ولی در نماز حج نیست، پس حج از نماز هم افضل می باشد، درحالی که قدرت داری حج را ترک مکن، آیا دقت نمی کنی و توجّه نداری که در حج سر تو گردآلود شده و پوست صورت و بدنت سوخته می شود، از نظر به زنان ممنوع هستی.

و اما ما با این که در اینجا بوده و نزدیک به مکه هستیم و برای ما آبهای متصل بوده و از امکانات خیلی بیشتری برخورداریم با این حال سفر حج برایمان مشقت بار می باشد چه رسد به شما که در شهرهای دور و فاصله های بعید قرار دارید و از وسائلی که در اختیار ما هست محروم می باشید.

هیچ سلطان و رعیتی به حج نمی آید مگر آنکه مشقت فوق العاده ای را باید متحمل شود زیرا طعام و شرابش تغییر کرده در مسیر جریان باد موزی و تابش آفتاب سوزان که قادر بر علاج آن نیست قرار می گیرد چنانچه حق تبارک و تعالی در قرآن به همین معنا اشاره کرده و می فرماید:

و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکنوا بالغیه الا بشقّ الانفاس ان ربکم لرؤوف رحیم^(۱) (و بارهای سنگین شما را که جز به مشقت بسیار نتوانید برد از شهری به شهر دیگر بزنند که خدا دربارہ شما رؤوف و مهربان است)

باب دویست و شانزدهم

سز این که برای محرم به طور مطلق جایز است

کنه و کرم بزرگ را از خود بیاندازد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: مردی از آن حضرت پرسید: اگر درحالی که مُحرم هستم کنه یا کرم ضخیم و درشت به من چسبیده بود می توانم از خودم بیاندازم؟

حضرت فرمودند: بلی کوچک این دو را هم می توانی زیرا در جایی آرمیده اند که

باب دویست و هفدهم

سرّ این که در برخی اوقات جدال، جدال نیست

حدیث (۱)

محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از خالد بن اسماعیل، از کسی که ذکرش نموده، از ابوبصیر، وی می گوید: از حضرت اباعبداللّه علیّه السلام پرسیدم: شخص مُحرمی می خواهد کاری را انجام دهد و صاحب و رفیقش می گوید تو را به خدا سوگند مکن و او در جواب اظهار می کند به خدا قسم حتماً خواهم نمود و این گفتگو چندین بار بین آنها ردّ و بدل می شود و این شخص برای بار چندم مخالفت می کند آیا آنچه بر مُحرمی که جدال می کند لازم می آید بر وی نیز لازم می آید یا نه؟

راوی می گوید: حضرت فرمودند: خیر، زیرا وی با این کلام قصدش اکرام به برادر دینی خود می باشد و کفاره در آن جایی است که شخص معصیت خدا را بکند.

راوی می گوید: آن مرد سؤال دیگر از حضرت نمود و عرضه داشت: اگر مُحرمی آهویی را با تیرزد و تیر به دست حیوان اصابت کرد و آن را لنگ نمود حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اگر آهو روی این دست راه رفته و به چرا رود بر تیرانداز چیزی واجب نمی شود و اگر حیوان روی دست حرکت نکرد بلکه با صورت رفت و تیرانداز ندانست چه بر سر آهو آمد باید عوضش را بدهد چون از حال حیوان مطلع نیست شاید هلاک شده باشد.

باب دویست و هیجدهم

سرّ این که مُحرم جایز نیست در آئینه نگاه کند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید از حمّاد، از حرّیز، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: درحالی که مُحرم هستی در آئینه نگاه مکن زیرا این فعل زینت محسوب می شود.

باب دویست و نوزدهم

سز این که زن مُحرم می تواند شلوار بپوشد

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفّار از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید از صفوان، از اسحاق بن عمّار، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرد مُحرمی به ساق پای زنی نگریسته و محتلم شده حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اگر توانگر و ثروتمند است یک شتر باید بدهد و در صورتی که متوسط الحال بوده یک گاو در عهده اش می آید و اگر فقیر و ناتوان است ذمه اش به یک گوسفند مشغول می شود، سپس حضرت فرمودند: این کفّاره نه به خاطر این باشد که وی محتلم شده بلکه کفّاره مزبور را بر او قرار دادم چون به چیزی نظر کرده که برای او نگریستن به آن حلال نبوده است.

حدیث (۲)

و با همین اسناد، از حسین بن سعید، از فضاله و حمّاد و ابن ابی عمیر، از معاویه، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هرگاه مُحرم شدی از کشتن تمام جنبندگان دوری کن مگر افعی و عقرب و موش اما جواز کشتن موش: به خاطر آن است که این حیوان مشک را پاره می کند و بسا اهل خانه را آتش می زند.

و اما جواز کشتن عقرب: به خاطر آن است که پیامبر خدا ﷺ دست مبارک را در سوراخی کردند و عقرب آن را گزید، حضرت خطاب به آن فرمودند: خدا لعنت کند تو را که نه شخص صالح و خوب را و امی گذاری و نه فاجر را. و اما مار (افعی) هرگاه اراده تو را نمود آن را بکش و اگر متعرض تو نشد تو نیز متعرضش مشو.

و اما سگ گیرنده و حیوان درنده هرگاه قصد تو را نمودند البته آنها را بکش و در غیر این صورت کاری به آنها نداشته باش و اما مار سیاه بزرگ را در هر حال بکش و کلاغ را با تیر از پشت شتر خود بزن و نیز فرمودند.

کنه از شتر نبوده و جایش آن جا نیست پس می توانی از بدن شتر آن را بیفکنی ولی حَلَمه یعنی کرمکی که در پوست شتر می افتد جایش در همان جا است لذا انداختنش از بدن شتر و اسقاطش جایز نیست.

باب دویست و بیستم

سز نامیده شدن مسجد فضیخ به فضیخ

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از مفّضل بن صالح، از ابوبصیر (لیث مرادی) نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم: چرا مسجد فضیخ را مسجد فضیخ نامیده‌اند؟
حضرت فرمودند: درخت خرما را فضیخ گویند و چون در این مسجد درخت خرما بوده از این رو این مسجد را به نام فضیخ خواندند^(۱)

باب دویست و بیست و یکم

سز این که بعد از حج زیارت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام واجب است.

حدیث (۱)

محمّد بن احمد سنّانی رحمته الله از احمد بن محمّد بن یحیی بن زکریّا القطان از ابوبکر بن عبد الله بن حبیب از تمیم بن بهلول، از پدرش، از اسماعیل بن مهران، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
هرگاه یکی از شما حج بجا آورد لازم است که حجّش را به زیارت ما خاتمه دهد زیرا این زیارت متمّم حجّ خواهد بود.

حدیث (۲)

محمّد بن علی ماجیلویه رحمته الله از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن الحسین بن الخطّاب، از محمّد بن سنّان از عمّار بن مروان، از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند:
تمام بودن حج و کامل بودنش به این است که بعد از آن، امام زیارت و ملاقات گردد.

۱- مرحوم مجلسی عطر الله مرقده الشریف در بحار الانوار ج (۱۰۰) ص (۲۱۴) می‌فرماید:

فضیخ به معنای نخل در هیچ کتاب لغتی که در دسترس است نمی‌باشد و بعید نیست که این اسمی بوده برای درخت خرمایی که در آن مسجد کاشته بودند و مؤید این احتمال عبارتی است در کافی که فرموده: لنخل بسمی الفضیخ.

حدیث (۳)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی از حسن بن علی الوشاء، وی می‌گوید: از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند:

هر امامی در گردن دوستان و شیعیانش عهدی دارد و وفاء کامل به عهد و نیکو اداء کردنش به این است که اولیاء و دوستان قبور آنها را زیارت کنند چه آنکه هر کس ایشان را از روی رغبت و میل زیارت کند در روز قیامت ایشان شفعا او خواهند بود.

حدیث (۴)

پدرم رحمته الله از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از عمر بن اُذَیْنَه، از زرارَه، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند:

مردم مأمور شدند این سنگ‌ها را بیاورند و طوافشان کنند سپس نزد ما آمده و ایشان را به دوستی خود خبرشان دهیم و ایشان کمک و نصرتشان را بر ما عرضه بدارند.

حدیث (۵)

محمّد بن موسی بن متوکل رحمته الله از علی بن الحسن السعدآبادی، از احمد بن ابی عبداللّه برقی از عثمان بن عیسی، از معلی بن شهاب، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، آن حضرت فرمودند:

حضرت حسن بن علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند:

ای پدر جزاء و پاداش کسی که شما را زیارت کند چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: فرزندم کسی که در حیات و ممات من به زیارتم آید یا پدر و یا برادرت و یا تو را زیارت کند بر من است که او را در روز قیامت زیارت کرده پس از گناهانش او را رها نمایم.

حدیث (۶)

پدرم رحمته الله از محمّد بن یحیی عطار از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع از صالح بن عقبه، از زید شحام نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه علیه السلام عرضه داشتم: کسی که یکی از شما خاندان را زیارت کند جزائش چیست؟

حضرت فرمودند: او مانند کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرده باشد.

حدیث (۷)

پدرم رحمته الله، از سعد بن عبداللّه، از عباد بن سلیمان، از دیلمی، از ابراهیم بن ابی حجر

اسلمی، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که به مکه آید به منظور انجام حج و مرا در مدینه زیارت نکند جفا کرده و کسی که به من جفا کند من نیز در روز قیامت به او جفاء می‌کنم و کسی که مرا زیارت کند شفاعت من برای او حتمی است و کسی که شفاعت من شاملش شد بهشت بر او واجب است.

مصنّف این کتاب (صدق علیه الرحمہ) می‌گوید: علت و سبب در زیارت نبی اکرم ﷺ آن است که هر کس حج انجام دهد و حضرتش را زیارت نکند به آن جناب جفا نموده و زیارت ائمه علیهم السلام نیز به منزله زیارت رسول اللہ ﷺ می‌باشد چه آنکه این معنا از امام صادق علیہ السلام نقل و روایت گردیده.

باب دویست و بیست و دوم

نوادیر

حدیث (۱)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه از حسین بن محمد بن عامر، از معلی بن محمد بصری، از بسطام بن مرة، از اسحاق بن حسان، از هیشم بن واقد، از علی بن الحسن العبدی، وی گفت: از ابوسعید خدری سؤال شد: رأی شما راجع به این ماهی که اهل کوفه می‌پندارند حرام است چیست؟

ابوسعید گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند:

کوفه مغز عرب و نیزه خدای تبارک و تعالی و گنج ایمان می‌باشد، پس از اهل آن فراگیرید.

رسول خدا ﷺ خبر داده‌اند که یک روز و یک شب در مکه در وادی ذی طوبی درنگ فرمود، سپس از آن‌جا بیرون رفته و من نیز با آن حضرت خارج شدم، پس به کاروانی برخوردیم که نشسته بودند و غذا تناول می‌کردند، ما را که دیدند گفتند: ای رسول خدا بفرمایید غذا بخورید.

رسول خدا ﷺ به ایشان فرمودند: به پیامبر خود جا دهید، آنها جا باز کرده و حضرت بین دو نفر نشسته و من نیز نشستم، حضرت گرده نانی را برداشته آن را نصف کردند، سپس به خورش ایشان نگریسته و فرمودند: خورشتان چیست؟ گفتند: مارماهی.

حضرت نصف نانی که در دست داشتند انداختند و سپس از جا برخاسته و از جمع آنها کناره گرفتند.

ابوسعید می‌گوید: من همان‌جا نشستم تا ببینم رأی مردم نسبت به مارماهی چگونه است.

مردم بینشان اختلاف شد، برخی گفتند: رسول خدا ﷺ مارماهی را حرام نموده و بعضی گفتند: حضرتش آن را حرام نکرده فقط از آن خوششان نیامده، اگر حرام کرده بودند ما را از خوردنش باز می‌داشتند.

ابوسعید می‌گوید: اقوال و آراء قوم را به خاطر سپردم و به دنبال رسول خدا ﷺ رفته تا به حضرتش ملحق شدم و به اتفاق رفتیم تا به قافله دیگری برخوردیم که ایشان نیز غذا می‌خوردند، آنها تا حضرت را دیدند، گفتند: یا رسول الله بفرمایید غذا میل نماید.

حضرت فرمودند: آری بینتان جا دهید تا بنشینم، آنها جا داده و حضرت بین دو نفر نشسته و من هم نشستم وقتی پاره نانی از آنها گرفتند به خورش آنها نگریسته و فرمودند: این خورش چیست؟ گفتند: یا رسول الله سوسمار است.

حضرت پاره نان را از دست انداخته و بلند شدند، ابوسعید می‌گوید: من بعد از رفتن حضرت نشستم تا آراء مردم را بشنوم، اینجا نیز مردم دو گروه شدند، بعضی گفتند: رسول خدا ﷺ سوسمار را حرام نمودند بنابراین از آن نخوردند و گروهی دیگر گفتند: حضرت از آن خوششان نیامد و اگر حرام کرده بودند ما را از خوردنش نهی می‌فرمودند.

ابوسعید می‌گوید: به دنبال رسول خدا ﷺ رفته تا به آن سرور ملحق شدم و به اتفاق رفتیم تا به آخر صفا رسیده و با گروهی مواجه شدیم که دیزی‌هایی را بار گذارده بودند و آنها می‌جوشید آن جماعت گفتند: یا رسول الله بر ما منت گذارده و از آنچه در این دیزی‌ها است میل فرماید.

حضرت فرمودند: در این دیزی‌ها چه می‌باشد؟

گفتند: درازگوشه‌هایی (الاغ‌هایی) داشتیم، سوارشان شدیم که حرکت کنیم آنها از رفتن بازمانده و ایستادند، ما آنها را سر بریده و گوشتشان را در این دیزی‌ها پختیم. رسول خدا ﷺ نزدیک دیزی‌ها شده و با پای مبارک آنها را واژگون نمودند و سپس مرکب تاخته و رفتند.

ابوسعید می‌گوید: من ماندم و شنیدم که بعضی گفتند: رسول خدا ﷺ تناول گوشت الاغ را حرام فرمودند و برخی دیگر گفتند: اینطور نیست، حضرت به خاطر

این دیزی‌ها را واژگون نمودند تا شما این کار را تکرار نکرده و حیوانات خود را سر نبرید.

ابوسعید می‌گوید: دنبال رسول خدا ﷺ رفته تا به آن جناب ملحق شدم، حضرت فرمودند: ای ابوسعید بلال را بطلب، وقتی بلال محضر رسول خدا ﷺ مشرف شد، حضرت فرمودند: ای بلال بالای کوه ابوقبیس برو و با صدای بلند بگو: رسول خدا مارماهی و سوسمار و الاغ اهلی را حرام کرده، از خدا بترسید و از هیچ ماهی تغذیه نکنید مگر آنچه پوست داشته و با پوست پولک باشد، خداوند تبارک و تعالی هفتصد امت از امم سابق را که اوصیاء بعد از انبیاء را عصیان نمودند مسخ فرمود، چهارصد امت از این هفتصدتا را در خشکی و سیصدتا را در دریا قرار داد سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ (ما آنها را عبرت داستان‌ها کرده و به طور کلی پراکنده و متفرقشان نمودیم).

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند:

هرگاه مؤمنی از دنیا می‌رود فرشتگان و مکانهایی از زمین که وی روی آنها عبادت خدا را می‌کرد و درهای آسمان که اعمال او را از آنها به بالا می‌بردند جملگی می‌گیرند و رخنه‌ای در اسلام پدید می‌آید که هیچ چیزی آنرا ترمیم نمی‌کند، زیرا مؤمنین بناهای محکم و استوار اسلامند همچون بنای محکم حصار شهر.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن با همین اسناد از عباس بن معروف، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن الحجاج، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

روزی بر پیامبر اکرم ﷺ نگذشت که سخت تر باشد از روز خیبر زیرا عرب در این روز به آن جناب ظلم و ستم کردند.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از ابوالجوزاء منبه بن عبدالله، از حسین بن علوان، از عمر بن خالد، از زید بن علی، از پدران گرامیش از حضرت

علی علیه السلام، حضرت فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرگاه دو مسلمان بدون جهت شرعی با شمشیر با هم مقابل شدند و کارزار کردند قاتل و مقتول هر دو در دوزخ هستند. محضر مبارکش عرض شد: یا رسول الله قاتل معلوم است که در دوزخ می باشد، اما مقتول چرا؟

فرمودند: زیرا وی قصد داشت طرف مقابل را بکشد.

حدیث (۵)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از ابوالصباح الکنانی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

در زمان حضرت علی علیه السلام کودکانی با نیزه بازی می کردند یکی از بچه ها نیزه خود را انداخت و آن اصابت کرد با دندانهای رباعیه یکی دیگر از بچه ها و آنها را به هم کوبید.

مخاصمه را محضر مبارک علی علیه السلام بردند زننده شاهد اقامه کرد که در وقت پرتاب نیزه به طفل مورد اصابت واقع شده گفته باخبر باش و او مراقبت از خودش ننموده، حضرت فرمودند قصاص از زننده ساقط بوده و سپس فرمودند: کسی که خبر باش گفته معذور است.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: صاعقه به مؤمن اصابت نمی کند.

مردی عرضه داشت: ما فلانی را که از اهل ایمان است دیدیم در مسجد الحرام به نماز ایستاده بود و صاعقه ای آمد و با او اصابت کرد.

حضرت فرمودند: آن به خاطر این بود که کبوتر حرم را با تیر زده بود.

حدیث (۷)

و با همین اسناد نقل شده که حضرت فرمودند:

صاعقه با مؤمن و کافر اصابت می کند ولی با ذاکر و آن کس که یاد خدا باشد اصابتی ندارد.

حدیث (۸)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از

مسعدة بن صدقه از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کردند که آن جناب فرمودند: حضرت علی علیه السلام در اولین باران هر سالی که می بارید می ایستادند تا سر و محاسن و لباسهایشان خیس می شد، به آن جناب عرض می کردند: یا امیر المؤمنین زیر سقف و داخل بنایی بروید تا از خیس شدن مصون بمانید؟ حضرت می فرمودند: این آبی است که از نزدیک عرش الهی آمده و سپس انشاء حدیث می نمود و می فرمود:

در زیر عرش دریایی بوده که در آن آبی است و با آن ارزاق حیوانات از زمین می روید، و هرگاه جناب اقدس الهی بخواهد از زمین آنچه را که مشیتش به آن تعلق گرفت برویاند و رحمتش را بدین وسیله شامل حیوانات قرار دهد وحی فرموده و بلافاصله باران که فعلاً به صورت تکه های یخ بوده از آسمان اول به آسمان دوم و از آن به آسمان بعد می بارد تا جایی که بارش باران به آسمان دنیا رسیده و با ابرهای زیر این آسمان ملاقات می کند، ابر به منزله غربال بوده که از خود دانه ها را رد می نماید، سپس حق عزوجل به باد وحی می نماید که باران را نرم و ذوب کن همان طوری که نمک در آب ذوب و حل می شود و سپس هر قطره ای از آن را در فلان موضع و فلان مکان بیانداز، پس بیار برایشان چنین و چنان (کنایه از این که به شدت یا به آهستگی) به صورت سیل و غیر آن، پس باد باران را بر خلایق می بارد به همان نحوی که مأمور به آن شده لذا هیچ قطره ای از بالا به زمین نمی بارد مگر آنکه با آن فرشته ای است که آن قطره را در جای خودش قرار می دهد و نیز هیچ دانه ای از باران به زمین نمی افتد مگر به مقداری که معین شده و وزنی که معلوم گردیده مگر باران روز طوفان در عهد نوح که از نظر وزن و مقدار ضابطه نداشت.

حدیث (۹)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از علی بن ریان، از حسین بن محمد از عبدالرحمن بن ابی نجران، از عبدالرحمن بن حماد، از ذریح محاربی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: مردی محضر مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و عرض کرد: یا رسول الله آیا خداوند از غیر فریضه سؤال خواهد نمود؟ حضرت فرمودند: خیر.

آن مرد عرضه داشت: سوگند به آن کسی که شما را به حق برانگیخت به عملی غیر از فریضه به خدا تقرب نجستم.

حضرت فرمودند: چرا؟

عرض کرد: برای این است که خداوند متعال مرا قبیح منظر و بدصورت آفریده.
امام علی^{علیه السلام} فرمودند: پیامبر^{صلی الله علیه و آله} درنگ فرمود، جبرئیل^{علیه السلام} نازل شد و به پیامبر
عرض کرد: ای محمد^{صلی الله علیه و آله} پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید:
به بنده من فلانی سلام مرا برسان و به او بگو: اگر فردای قیامت تو را در زمره
آنانکه از عذاب در آمانند قرار دهم خشنود و راضی می‌شوی؟
پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} پیام حق جلّ وعلی را به آن مرد رسانیدند، آن مرد عرض کرد:
یا رسول الله خداوند متعال مرا نزد خود یاد نمود!!!
پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: آری.

عرض کرد: سوگند به آن‌کسی که شما را به حق برانگیخته باقی نمی‌ماند عملی
که با آن به خدا تقرّب جسته می‌شود مگر آنکه بجایش خواهم آورد.

حدیث (۱۰)

حمزه بن محمد علوی از احمد بن محمد همدانی از منذر بن محمد از حسین بن
محمد، از سلیمان بن جعفر، از حضرت رضا^{علیه السلام} نقل کرده که آن جناب فرمودند:
پدرم از پدرش از جدّش نقل کردند که امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} خربزه‌ای را گرفتند
تا تناول فرمایند و وقتی آن را شکسته تا بخورند تلخ بود، حضرت آن را به زمین
انداخته و فرمودند: بُعْداً و سَحَقاً (از چشمم دور شوی و نابود گردی)
محضر مبارکش عرض شد: یا امیرالمؤمنین این خربزه چه نقصی دارد؟
حضرت فرمودند: رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: خداوند تبارک و تعالی مودّت و
دوستی ما را به هر حیوان و نباتی عرضه کرد آنچه از آنها پذیرفتند شیرین و پاکیزه
گشته و آنچه نپذیرفتند شور و تلخ گردیدند.

حدیث (۱۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن
حسن بن ابان از محمد بن اورمه، از حسن بن سعید، از محمد بن اسحاق، از محمد بن
فیض وی می‌گوید: محضر مبارک امام عرض کردم: فدایت شوم: از ما شخصی بیمار
می‌گردد، او را نزد طبیب معالج می‌برند، وی و سایر اطباء نظرشان این است که او
باید پرهیز کند.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: این دستور به‌طور کلی درست نیست، طبابت از نظر ما آن
است که بیمار از هیچ مطعوم و مشروبی پرهیز نباید بکند مگر از خرما و ما او را با
سیب و آب خنک مداوا می‌کنیم.

سائل پرسید: چرا از خرما باید پرهیز کند؟

فرمود: چون پیامبر خدا ﷺ علی علیه السلام را که بیمار شده بودند از خوردن خرما پرهیز دادند.

حدیث (۱۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن جناب فرمودند: پدرم از جدّم، از پدران گرامیشان علیهم السلام نقل کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: نعمت‌هایی را که دارید پیش از آنکه از دست بدهید نیکو از آنها استفاده کنید زیرا آنها از دست خواهند رفت و در قیامت بر صاحبانشان شهادت داده و از بهره‌برداری بد و نادرست آنها شکایت خواهند نمود.

حدیث (۱۳)

و با همین اسناد نقل شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: سلیمان وقتی در جهاد همراه و مددکار کسی بود که ایمان به حکم شارع نداشته و امر خداوند عزوجل در فئ و غنیمت را نافذ نمی‌داند حتمی و قطعی است که اگر در همان مکان از دنیا برود وی را یاور و معین دشمن ما در حبس حق و تباه نمودن خون ما محسوب کرده و مردنش، مردن جاهلیت که مردن با حال کفر است تلقی می‌گردد.

حدیث (۱۴)

و با همین اسناد نقل شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: فرزندانان را پیش از تولّد نام نهید و اگر ندانید پسر یا دخترند اسم آنها را از اسم‌هایی انتخاب کنید که برای مذکر و مؤنث هر دو می‌گذارند، پس فرزند سقط شده شما بدون این‌که نامی برایش گذارده باشید روز قیامت که با شما ملاقات کند به پدر می‌گوید: آیا برای من نامی نگذاردی درحالی که رسول خدا ﷺ نام محسن را برای فرزندش قبل از تولّد گذارد.

و نیز حضرت فرمودند: از آشامیدن آب در حال ایستاده خودداری کنید زیرا مورت مرضی است که دارویی ندارد مگر آنکه خداوند عزوجل شفا دهد. مؤلف این کتاب (صدوق علیه‌الرحمه) می‌گوید: مقصود آشامیدن آب در شب

است اما در روز نوشیدن آب در حال ایستاده بهتر است زیرا امام صادق علیه السلام فرمود:

در روز ایستاده آب خوردن عروق و رگها را باز و بدن را تقویت می کند.
و نیز علی علیه السلام فرمودند: هرگاه خواستید بخوابید دست راست را زیر طرف راست صورت گذارید و بخوابید زیرا نمی دانید آیا از این خواب بیدار می شوید یا نه.

حدیث (۱۵)

محمد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از علی بن محمد کاشانی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن معلی، از ابراهیم بن خطاب بن فراء وی مرفوعاً از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

قسمت های زیرین دیوارها از سنگینی قسمت های بالا به خداوند متعال شکایت کردند، حق عزوجل به قسمت های بالا وحی فرمود که بعضی از اجزائت باید برخی دیگر را بردارد تا سنگینی به آنها فشار نیآورد.
و نیز حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند:

هرگاه کلمه ای ناروا و احمقانه بدون اندیشه از شخصی صادر شد که نفس او را در مخاطره قرار دهد لازم است به دنبال آن کلمه ای شگفت انگیز بیاورد تا بدین وسیله کلمه دوم حفظ و اولی فراموش شود.

حدیث (۱۶)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از حسن بن محبوب از علی بن رئاب، از محمد بن قیس ^(۱) نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: دو فرشته از آسمان به زمین فرود آمدند در بین هوا با هم برخوردند، یکی از آنها به دیگری گفت: برای چه فرود می آیی؟

گفت: حق عزوجل مرا به طرف دریای اهل ایل فرستاده تا ماهی را صید نموده و به یکی از جابرین و ستمکاران برسانم چه آنکه وی از خداوند متعال ماهی این دریا را تقاضا و درخواست نموده از این رو حق جل و علی مرا مأمور ساخت نزد صیادی که ماهیهای آن دریا را صید می کند رفته و او را به صید ماهی دریای مزبور ترغیب

۱- محمد بن قیس البجلی، کنیه وی ابو عبدالله است، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: محمد بن قیس بجلی نقه و عین است.

کرده تا بدین ترتیب حق عزوجل آن جابر و کافر را به منتهای آرزویش برساند.
سپس او به رفیقش گفت: تو برای چه فرستاده شدی؟
گفت: خداوند عزوجل مرا برای امری عجیب تر از آنچه تو را به آن مبعوث نموده
فرستاده، مرا فرستاده به سراغ بنده مؤمنش که روزه دار و قائم اللیل است و دعاء و
روزه اش در آسمان معروف و مشهور می باشد و امر فرموده که دیزی طعامی را که
وی پخته و برای افطارش آماده کرده واژگون نمایم تا بدین وسیله آزمایش نهایی
ایمان از او صورت گرفته باشد.

حدیث (۱۷)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از بکر بن صالح
جعفری نقل کرده که وی گفت: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که
می فرمودند:

معالجه و طبابت اطباء را در مورد درد جزیی و کم رها کنید زیرا معالجه به منزله
بناء بوده که اندکش منجر به کثرت می شود.
مترجم گوید: مقصود این است که برای دردهای ناچیز و غیر قابل توجه نزد اطباء
نروید و به آن معالجات خود را مشغول نکنید زیرا شروع در این معالجات موجب
زیادی مرض و احتیاج به داروی زیادتر می باشد.

حدیث (۱۸)

احمد بن محمد از پدرش، از عمرکی، از علی بن جعفر از برادر بزرگوارش
حضرت موسی بن جعفر از آباء گرامیش علیهم السلام، فرمود:
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: روز قیامت امر می شود که مردانی را به دوزخ ببرند
سپس حق عزوجل به مالک که خازن دوزخ است می فرماید به آتش بگو: پاهای
ایشان را نسوزاند زیرا با این قدم ها به مساجد می رفتند و نیز صورتهایشان را نسوزاند
چون آنها را وضوء شاداب می دادند و دستهایشان را هم نسوزاند زیرا برای دعاء آنها
را بلند می کردند و همچنین زبانهایشان را نسوزاند برای این که زیاد با آن تلاوت قرآن
می کردند سپس حضرت فرمودند:

خازن جهنم به آنها می گوید: ای اشقیاء برای چه شما را به دوزخ آورده اند؟
آنها می گویند: ما چون برای غیر خدا کار می کردیم، به ما گفته شد پاداش عملتان
را از کسی که برایش کار کردید بگیرید.

حدیث (۱۹)

حسن بن احمد رحمة الله علیه از پدرش، از محمد بن حمیم نقل کرده که وی

گفت: به او گفته شد مذمت مردم را مکن.
وی گفت: من از نفس خود خشنود نیستم لذا از ملامت و مذمت آن فارغ شده و
به مذمت مردم پرداخته‌ام؛ زیرا مردم از معاصی و گناهانی که دیگران مرتکب
می‌شوند خائف بوده ولی از گناهان خویش در امان می‌باشند و هیچ هراسی ندارند.

حدیث (۲۰)

با همین اسناد، از محمد بن احمد، از محمد بن عبد الحمید، از ابراهیم بن مهزم
نقل کرده که وی گفت: در زمان وهب بن منبه سنگی یافت شد که در آن به خط غیر
عربی عبارتی نوشته بود وهب از کسی که آن خط را بخواند تفحص نمود ولی کسی
را نیافت تا بالاخره شخصی را نزد وی آوردند، او صاحب کتب بسیاری بود وقتی
سنگ را به او ارائه داده آن را خواند، روی سنگ نوشته بود:

ای فرزند آدم اگر کوتاهی باقیمانده از عمر خود را بداننی قطعاً از درازی
آرزوهای کاسته و نسبت به آنها بی‌رقبت خواهی شد و نیز حرص و خواسته‌ات کم
شده بلکه سعی می‌کنی به کردار و عمل خود بیفزایی؛ زیرا وقتی کوتاهی عمر
برایت معلوم و محقق بود خواهی دانست که به زودی با روزی ملاقات خواهی کرد
که اگر در مدت عمر خود لغزش قدمی از تو سرزده باشد پس از آن روز دیگر به اهل
خود مراجعت نخواهی نمود و دیگر به اعمال و کردار خویش نمی‌توانی بیفزایی،
بنابراین تا در قید حیات هستی برای روز قیامت عمل نما و پیش از آنکه به حسرت
و ندامت گرفتار شوی برای خود ذخیره‌ای فراهم کن.

حدیث (۲۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن عمرو، از
صالح بن سعید، از برادرش سهل حلوانی، از حضرت ابی عبدالله علیّه السلام، آن حضرت
فرمودند:

حضرت عیسی بن مریم علیّه السلام در ضمن سیاحت به قریه‌ای رسید که تمام اهالی آن
مرده بودند و در کوچه‌ها و خانه‌ها جنازه‌هایشان دیده می‌شد، جناب عیسی علیّه السلام
دانست که آنها به غضب الهی مرده‌اند زیرا در غیر این صورت دفن می‌شدند، باری
اصحاب آن حضرت عرض کردند: دوست داریم حکایت و سرگذشت ایشان را
بدانیم.

به حضرتش گفته شد: ای روح الله آنها را صدا بزن.
حضرت عیسی علیّه السلام فرمود: ای اهل قریه، یک نفر از آنها در جواب گفت: بلی یا روح الله

حضرت فرمود: این چه حالی است و قصّه شما چیست؟
او در جواب گفت: صبح در عافیت و سلامتی بوده و شب در هاویه و گرفتاری افتادیم.

حضرت فرمود: هاویه چیست؟
او گفت: دریایی از آتش که در آن کوههایی از آتش می باشد.
حضرت فرمودند: چه عملی شما را به این روزی که مشاهده می کنم انداخته است؟

او گفت: حُبّ به دنیا و اطاعت و پرستش طاغوت.
حضرت فرمودند: مگر حُبّ شما به دنیا چه مقدار بوده؟
او گفت: همان مقداری که طفل به مادرش محبّت دارد که وقتی مادرش به طرف او می آید و می خواهد او را شیر دهد طفل مسرور و شادمان گشته و وقتی به او پشت می کند و از وی جدا می گردد محزون می شود.
حضرت فرمود: چقدر عبادت و اطاعت طاغوت را می کردید؟
او گفت: هر وقت امر می کردند ما اطاعتشان را می نمودیم.
حضرت فرمود: از بین این همه چطور تو فقط جواب مرا دادی؟
او گفت: زیرا سایرین لجام هایی از آتش بر دهانشان هست، فرشتگان درشت و سختی بر آنها موکل بوده که نمی توانند سخن بگویند و من اگرچه در میان ایشان هستم ولی از آنها نیستم منتهی وقتی عذاب بر ایشان نازل شد من را هم که در بین آنها بودم شامل گشت ولی من به درختی آویزان شده ام که می ترسم از آن در آتش واژگون گردم.

جناب عیسی علیه السلام به اصحابش فرمود: در مزبله ها و خاکدان ها خوابیدن و نان جو تناول نمودن خیلی نعمت است به شرطی که با سلامتی دین همراه باشد.

حدیث (۲۲)

احمد بن الحسن قطّان، از حسن بن علی کوفی از محدّبن زکریا جوهری از جعفر بن محدّبن محمد غماره، از پدرش، وی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

مؤمن علّوی است، زیرا در معرفت مقام عالی و بلندی دارد.
مؤمن هاشمی است، زیرا ضلالت و گمراهی را شکست می دهد.
مؤمن قرشی است، زیرا به شیئی که از ما اخذ شده اقرار دارد.

مؤمن عجمی است، زیرا ابواب شرّ بر او بسته است.
مؤمن عربی است، زیرا پیامبرش ﷺ عربی بوده و کتابش به زبان عربی آشکار می‌باشد.

مؤمن نبطی است، زیرا علم را درک نموده و فهمیده است.
مؤمن مهاجری است، زیرا از گناهان و زشتی‌ها دوری گزیده است.
مؤمن انصاری است، زیرا رسول و اهل بیت او را نصر و یاری کرده است.
مؤمن مجاهد است زیرا با دشمنان خدا جهاد می‌کند به این نحو که در زمان دولت باطل تقیّه نموده و در عصر دولت حقّه با شمشیر با آنها کارزار می‌نماید.

حدیث (۲۳)

ابوسعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق مذکر نیشابوری می‌گوید: از عبدالرحمن بن محمد بن محمود نقل شده که می‌گوید: از ابراهیم بن محمد بن سفیان شنیدم که می‌گفت: مخاصمه احمد بن حنبل با حضرت علی بن ابیطالب به خاطر این بود که جدّ وی یعنی ذوالثدیه را که رئیس خوارج بود علی علیه السلام در روز نهروان کشت.

حدیث (۲۴)

ابوسعید برای ما نقل کرد که این حکایت را از ابراهیم بن محمد بن سفیان عیناً شنیده است.

حدیث (۲۵)

ابوسعید محمد بن فضل از عبدالرحمن بن محمد بن محمود نقل کرده که وی گفت: از محمد بن احمد بن یعقوب جوزجانی قاضی هرات شنیدم که می‌گفت: از محمد بن فورک هروی شنیدم که می‌گفت: از علی بن حشرم شنیدم که می‌گفت: در مجلس احمد بن حنبل بودم ذکر علی بن ابی طالب علیه السلام به میان آمد، احمد بن حنبل گفت: شخص مجرم و گناهکار نیست مگر وقتی که بغض و عداوتش نسبت به علی کم باشد.

علی بن حشرم می‌گوید من گفتم: شخص مجرم و گناهکار نیست اگر نسبت به علی علیه السلام حبّ زیاد داشته باشد.

البته در غیر این حکایت علی بن حشرم گفته: مرا کتک زدند و از مجلس بیرون کردند.

حدیث (۲۶)

حسین بن یحیی بجلی از پدرش از ابن عوانه، از عطاء بن سائب از ابن عباده بن

صامت از پدرش از جدش، وی گفت:
هرگاه دیدید که مردی از انصار بغض علی بن ابی طالب علیه السلام را به دل دارد بدانید
اصلش یهودی است.

حدیث (۲۷)

علی بن عبدالله و زاق و علی بن محمد الحسن معرف به ابن مقبره قزوینی، از
سعد بن عبدالله، از محمد بن حکم، از بشر بن غیاث، از ابویوسف از ابن ابی لیلی، از
نافع، از ابن عمر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فرمودند:
نماز شب دو رکعت، دو رکعت است و اگر وقت ضیق بود و بیم داشتی که صبح
طالع شود فقط یک رکعت وتر را بخوان، خداوند متعال وتر را دوست دارد زیرا
خودش وتر و واحد می باشد.

حدیث (۲۸)

ابوالحسن طاهر بن محمد بن یونس فقیه از محمد بن عثمان هروی از ابوحامد
احمد بن تمیم از محمد بن عبیده از محمد بن حمیده رازی از محمد بن عیسی، از
عبدالله بن یزید، از ابی الدرداء نقل کرده که وی گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
می فرمودند: خداوند عز و جل روز قیامت علماء را جمع نموده و به ایشان
می فرماید:

نور و حکمت خود را در سینه های شما قرار ندادم مگر آنکه خیر دنیا و آخرت را
از آن قصد نمودم، بروید، تمام شما را آمرزیدم.

حدیث (۲۹)

احمد بن حسن قطان از حسن بن علی سکری از محمد بن زکریا جوهری از
جعفر بن محمد بن عماره از پدرش نقل کرده که وی گفت: حضرت صادق جعفر بن
محمد علیه السلام فرمودند: خواسته های مردم در این دنیای فانی چهار چیز است:
بی نیازی، آسایش، فراغت خاطر، عزت.

اما بی نیازی در قناعت است، هر کس آنرا در کثرت مال طلب کند نخواهد یافت
و اما آسایش در سبک باری است، هر کس بار خود را سنگین کند آنرا نخواهد یافت
و اما فراغت خاطر در کمی مشاغل است، هر کس آنرا در کثرت مشاغل بجوید
نیابدش.

و اما عزت در فرمانبرداری و اطاعت از خالق است، هر کس آنرا در خدمت
مردم بجوید نیابدش.

حدیث (۳۰)

عبداللہ بن محمد بن عبدالوہاب از منصور بن عبداللہ بن ابراہیم اصفہانی، از علی بن عبداللہ اسکندرانی از سعد بن عثمان، از محمد بن ابی القاسم، از عباد بن یعقوب از علی بن ہاشم، ناصح بن عبداللہ اسکندرانی از سماک بن حرب، از ابی سعید خدری، وی گفت: سلمان فارسی محضر مبارک پیامبر اکرم ﷺ عرض نمود: ای پیامبر خدا، ہر پیامبری وصی دارد وصی شما کیست؟ سلمان می گوید: پیامبر جواب مرا ندادند، فردا کہ مرا از دور دیدند فرمودند: ای سلمان.

عرض کردم: بلی و بہ سرعت خود را بہ آن حضرت رساندم. حضرت فرمودند: آیا می دانی وصی حضرت موسی چه کسی بود؟ عرض کردم: یوشع بن نون. حضرت فرمودند: یوشع بہ خاطر این کہ بہترین امت و داناترین آنها بود وصی جناب موسی علیہ السلام شد و من امروز شہادت می دہم کہ علی علیہ السلام بہترین امت و برترین آنها است و او ولی و وصی و وارث من می باشد.

حدیث (۳۱)

حسن بن محمد بن یحیی علوی رحمۃ اللہ علیہ می گوید: جدّم از بکر بن عبدالوہاب از عیسی بن عبداللہ، از پدرش، از جدّش نقل کرده کہ گفت: رسول خدا ﷺ فاطمہ بنت اسد بن ہاشم را دفن نمودند، این بانو از مهاجرین بودہ و در روجاء^(۱) مقابل حمّام ابو قتیعہ با رسول خدا بیعت نمود باری حضرت رسول خدا ﷺ آن مخدّرہ را در پیراہن خود کفن نمودند و در قبرش داخل شدہ و در لحدش خوابیدند.

محضر مبارکش عرض شد کہ سبب این ہمہ لطف و عنایت چیست؟ حضرت فرمودند: پدرم کہ از دنیا رفت من طفلی صغیر بودم و این بانو و ہمسرش مرا تحت تکفل خود گرفتہ و بسیار مرا در توسعہ و فراخی نہادند حتی مرا بر فرزندان شان مقدّم می کردند لذا دوست دارم کہ حق تبارک و تعالی با خوابیدن من در قبرش، قبر را برای او فراخ نمودہ و توسعہ دہد.

حدیث (۳۲)

حسن بن محمد بن یحیی علوی علیہ السلام می گوید: جدّم از یعقوب، از ابن ابی عمیر، از

۱- روجاء بہ گفته حموی در مراصد الاطلاع در چہل میلی شہر مدینہ واقع است.

عبداللہ بن سنان، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرده کہ آن حضرت فرمودند: حضرت فاطمہ بنت اسد بن ہاشم وصیت نمود بہ رسول خدا ﷺ، و حضرت نبی اکرم ﷺ نیز وصیت آن بانو را پذیرفتند. آن مخدرہ عرضہ داشت: یا رسول اللہ می خواہم کنیزم را آزاد کنم. رسول خدا ﷺ فرمودند: ہر عمل خیری را کہ پیش فرستی پاداش آن را خواہی یافت.

باری پس از آنکہ علیامخدرہ فاطمہ بنت اسد رضوان اللہ علیہا از دنیا رفت رسول خدا ﷺ پیراہن خود را از بدن درآورده و بہ حاضرین فرمودند: آن بانو را در آن کفن کنید و خود آن حضرت در لحد قبرش خوابیدہ و بعد فرمودند: اما پیراہن من برای آن خانم امان است در روز قیامت و اما خوابیدم در قبرش، بہ واسطہ آن حق عزوجل قبرش را توسعہ می دہد.

حدیث (۳۳)

حسین بن یحیی بن ضریس بجلی از ابوجعفر عمارة سکونی سربانی از ابراہیم بن عاصم در قزوین، از عبداللہ بن ہارون کرخی از ابوجعفر احمد بن عبداللہ بن یزید بن سلام بن عبداللہ آزاد کردہ رسول خدا ﷺ از ابی عبداللہ بن یزید از یزید بن سلام نقل کردہ کہ وی از رسول خدا سوال کرد و محضر مبارکش عرض نمود:

برای چہ بہ قرآن فرقان می گویند؟

حضرت فرمودند: زیرا آیات و سورہ ہایش متفرق و پراکنده بودہ و وقتی نازل شد جملگی در الواح یکجا نبودند ولی غیر قرآن یعنی صحف و تورات و انجیل و زیور کہ کتابہای آسمانی ہستند تماشان یکجا در الواح و اوراق نازل شدہ اند.

سپس سائل پرسید: چرا خورشید و ماہ در شعاع و نور با ہم مساوی نیستند؟ حضرت فرمودند: وقتی حق تعالی این دو را آفرید، ہر دو اطاعت باری تعالی را نمودہ و کوچکترین عصیان نمی نمودند، پس حق عزوجل بہ جبرئیل امر فرمود کہ شعاع و نور ماہ را محو و نابود کند، جبرئیل فرمان حق تعالی را اجراء نمود و نور ماہ را محو کرد و اثر این محو خطوط سیاہی است کہ در صفحہ ماہ نمایان می باشد.

قابل توجہ است اگر ماہ بہ حال خود واگذارہ می شد همچون خورشید نور از آن محو نمی گشت شب از روز و روز از شب ممتاز و مشخص نبود چنانچہ بر روزہ داران معلوم نبود کہ چہ مقدار از زمان باید امساک و خودداری نمایند و نیز مردم تعداد سالہا را نمی دانستند و بہ همین معنا اشارہ دارد فرمودہ حق تعالی در قرآن شریف:

و جعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیه اللیل و جعلنا آیه النهار مبصرة لتبتغوا فضلاً من ربکم ولتعلموا عدد السنین والحساب (ما شب و روز را دو نشانه قدرت خود قرار دادیم آنگاه از روشنی ماه کاستیم و خورشید و آیه روز را همیشه تابان ساختیم تا شما در روز، روزی حلال از خدا بخواهید و نیز تا آنکه شمار سالها و حساب اوقات را بدانید...)

سائل گفت: ای محمد راست گفتی، اکنون مرا خبر بده چرا لیل (شب) را لیل می‌گویند؟

حضرت فرمودند: برای این‌که در این برهه از زمان مردان با زنان تماس و انس گرفته همان‌طوری که لباس به بدن تماس پیدا می‌کند، خداوند عزوجل شب را الفت و لباس قرار داده چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید:

و جعلنا اللیل لباساً و جعلنا النهار معاشاً (ما شب را لباس و روز را معاش شما قرار دادیم).

سائل عرضه داشت: راست گفتی ای محمد، اینک بفرمایید: با این‌که مقدار و اندازه ستارگان با هم مساوی است با این حال چرا کوچک و بزرگ به چشم می‌آیند؟ حضرت فرمودند: زیرا بین کواکب و آسمان دنیا دریایی است که باد وقتی می‌وزد به سطح این دریا که می‌خورد امواج پدید آمده و چون موج‌ها بزرگ و کوچک هستند قهراً ستارگان که از فراسوی این امواج دیده می‌شوند به حسب بزرگی و کوچکی امواج متفاوت به نظر می‌آیند.

سائل پرسید: چرا دنیا را دنیا می‌گویند؟

حضرت فرمودند: دنیا پست است و از آخرت نازل تر آفریده شده و اگر در عرض و مقارن آن می‌بود اهل آن فانی نمی‌شدند همان‌طوری که اهل آخرت فانی نمی‌گردند.

سائل پرسید: چرا قیامت را قیامت می‌گویند؟

حضرت فرمودند: زیرا در آن روز مخلوقات برای حساب می‌ایستند.

سائل پرسید: چرا آخرت را آخرت می‌گویند؟

حضرت فرمودند: برای این‌که بعد از دنیا می‌آید و سالهای توصیف نشده و ایامش شمارش نگشته و سگانش هرگز نمی‌میرند.

سائل گفت: ای محمد راست گفتی اکنون بفرمایید: اولین روزی که حق تعالی مخلوقات را آفرید چه روزی بود؟

حضرت فرمودند: روز یکشنبه بود.

سائل عرض کرد: چرا آن را یکشنبه می‌گویند؟

حضرت فرمود: چون یکی است و محدود می‌باشد و قبل از آن روزی نبوده.

سائل عرض کرد: دوشنبه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روز دوم دنیا.

عرضه داشت: سه‌شنبه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روز سوم دنیا.

عرضه داشت: چهارشنبه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روز چهارم دنیا.

عرضه داشت: پنجشنبه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روز پنجم دنیا بوده و آن روزی است که انسان با آن انس و

الفت دارد در آن روز ابلیس از درگاه خدا رانده شد و ادريس عليه السلام ترفیع مقام پیدا نمود.

عرض کرد: جمعه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روزی است که در آن مردم جمع شده و آن روز شاهد و

مشهود هر دو می‌باشد.

عرض کرد: روز سبت چه روزی است؟

حضرت فرمود: روزی است که در آن عمل و فعلی صورت نگرفته و معطل

گذاشته شده است و کلام حق عزوجل در قرآن شریف اشاره به همین معنا دارد:

سائل عرض کرد: آیا آدم از تمام و کُل گِل‌ها آفریده شده یا از یک گِل خلق

گردیده؟

حضرت فرمودند: از تمام گِل‌ها، زیرا اگر از یک گِل آفریده شده بود برخی از

مردم بعضی دیگر را نمی‌شناختند و از این گذشته باید تمام به یک صورت و یک

منظر می‌بودند.

سائل عرضه داشت: بنابراین باید در دنیا مواد و اجسامی بوده که مماثل مردم

باشند؟

حضرت فرمودند: خاک از نظر رنگ و طعم و جنس انواع و اقسامی دارد.

اما از حیث رنگ: اقسام خاک از جهت رنگ به ین شرح است:

سفید، سبز، سرخ و سفید، کدر و خاکی، قرمز، کبود

و اما از نظر طعم: برخی از خاکها شیرین و بعضی شور می‌باشند.

و اما از جهت جنس: دسته‌ای از خاک‌ها زیر و بخشی از آنها نرم هستند.
باری خاکی که جناب آدم از آن آفریده شده چون این انواع و اقسام در آن
می‌باشد لاجرم مردم نیز مثل آن خاک اقسام و انحایی دارند فلذا در بین آنها برخی
نرم و بعضی خشن، دسته‌ای سفید و گروهی زرد و سرخ و جماعتی سرخ و سفید و
پاره‌ای سیاه می‌باشند همان‌طوری که خاک با این الوان و رنگها دیده می‌شود.
سائل عرض کرد: بیان فرمایید آیا آدم از حوّا، خلق شده یا حوّا از آدم؟
حضرت فرمودند: حوّا از آدم آفریده شده و اگر آدم از حوّا آفریده شده بود
می‌باید طلاق در دست زنان باشد نه مردان.

سائل عرضه داشت: آیا حوّا از تمام آدم خلق شده یا از بعضش؟
حضرت فرمودند: از بعضش خلق شده و اگر از تمامش آفریده شده بود می‌باید
قصاص در زنان همچون قصاص در مردان جایز باشد.
سائل عرض کرد: آی حوّا از ظاهر آدم خلق شده یا از باطنش؟
حضرت فرمودند: از باطنش و اگر از ظاهر او آفریده شده بود می‌باید زنان
همچون مردان بدون پوشش باشند و به همین خاطر است که طائفه نِسوان باید
مستور و پوشیده باشند.

سائل عرض کرد: از راست آدم آفریده شد یا از قسمت چپش؟
حضرت فرمودند: از قسمت چپ آدم خلق شد و اگر از سمت راست او آفریده
شده بود بایستی اناث از نظر حظّ ارثی با ذکور مساوی باشند و به همین خاطر است
که برای اناث یک سهم و برای ذکور دو سهم خدا قرار داده است و نیز شهادت دو
زن مثل شهادت یک مرد منظور قرار داده شده است.

سائل عرض کرد: از کجای قسمت چپ آدم خلق شده است؟
حضرت فرمودند: از گِل زیادی دنده چپ.
سائل عرضه داشت: ای محمّد راست و درست فرمودی، اینک بفرمایید برای
چه به وادی مقدّس، مقدّس می‌گویند؟

حضرت فرمودند: زیرا در آن وادی ارواح تقدیس و تنزیه شده و فرشتگان را به
صف کشیده‌اند و حق عزّوجلّ با جناب موسی علیّه السلام تکلم فرموده است.
سائل عرض کرد: چرا جنّت (بهشت) را جنّت خوانده‌اند؟
حضرت فرمودند: زیرا مستور و پنهان از مخلوقات است و نیز پسندیده و پاکیزه
بوده و نزد خدا ذکرش و یادش مطلوب و مرضی است.

حدیث (۳۴)

ابوالحسن محمد بن هارون ریحانی می گوید: معاذ بن مثنیٰ عنبری از عبدالله بن اسماء از جویریة بن سفیان، از منصور، از ابی وائل، از وهب نقل کرده که وی گفت: در برخی از کتابهای آسمانی دیدم که ذوالقرنین وقتی از ساختن سد فارغ شد خوشحال و مسرور گردید، وی همواره و پیوسته در بین لشگریانش به اطراف و بلاد سیر و حرکت می نمود در بین این سفرهایش به پیرمردی برخورد نمود که مشغول نماز بود، وی با لشگریان ایستادند تا وی از نماز فارغ شد، پس از آن ذوالقرنین به او گفت: چطور از این همه لشگر که در اینجا حاضر شدند وحشت نکردی و همچنان سرگرم نماز بودی؟

پیرمرد گفت: با کسی مناجات می کردم که عساکر و لشگریانش از تو بیشتر و نیرو و سلطنتش از تو زیادتر می باشد و اگر از او منصرف و به تو توجه می کردم حاجت خود را از او نگرفته بودم.

ذوالقرنین گفت: آیا همراه من می آیی تا هم من به تو یاری نمایم و هم تو در برخی از کارها ناصر و یاور من باشی؟

پیرمرد گفت: اگر ضمانت چهار چیز را بپذیری البته همراهت خواهم آمد و آنها عبارتند از:

نعمتی که زائل نشود، سلامتی که در آن بیماری نباشد، جوانی که به پیری نگراید و زندگانی که مرگ نداشته باشد.

ذوالقرنین گفت: کدام مخلوقی است که بر این چهار چیز قدرت داشته باشد!!؟ پیرمرد گفت: من اکنون با کسی هستم که بر آنها قادر بوده و مالک آنها و تونیز می باشد.

ذوالقرنین از آن پیرمرد گذشت و به عالم دانشمندی رسید، آن عالم به ذوالقرنین گفت: مرا خبر ده از دو چیزی که از بدو آفرینش قایم و سرپا بوده اند و دو چیزی که جاری و ساری هستند و دو چیزی که با هم مختلفند و دو چیزی که نسبت به یکدیگر متباغض و متناقض می باشند؟

ذوالقرنین گفت: اما آن دو چیزی که سرپا و قائمند عبارتند از آسمان و زمین و آن دو چیزی که جاری و ساری هستند خورشید و ماه بوده و آن دو چیز مختلف عبارتند از شب و روز و آن دو چیز متباغض و متناقض مرگ و زندگی می باشند. آن دانشمند گفت: برو که تو عالم هستی.

ذوالقرنین از آن مرد نیز گذشت و پیوسته در شهرها و قصبات سیر می‌کرد تا به پیرمردی رسید که جمجمه مردگان را زیر و زیر می‌کرد، ذوالقرنین با لشگریان بالای سر او ایستاده و به او گفت: ای پیرمرد برای چه این جمجمه‌ها را زیر و زیر می‌کنی؟ پیرمرد گفت: برای این که افراد شریف را از پست و ثروتمند را از فقیر بشناسم ولی نتوانستم آنها را از هم جدا کنم و من بیست سال است که به این کار مبادرت می‌ورزم تاکنون به مقصود و منظور خود نرسیده‌ام، ذوالقرنین از او جدا شد و وی را رها کرد و گفت: منظورت از این کلام فقط من بوده و دیگری را قصد نداری سپس به سیر و حرکتش ادامه داد و در اثناء به امت عاده که قوم موسی علیه السلام بودند برخورد نمود، آنها خلق را به حق خوانده و به راستی و درستی عدل می‌نمودند ذوالقرنین وقتی ایشان را دید به آنها گفت: مرا از حال خود آگاه کنید زیرا تمام کره زمین، شرق و غرب، خشکی و دریا، سرزمین‌های مسطح و هموار و کوهستانی مناطق روشن و تاریک آن را سیر کرده و گشته‌ام با هیچ قوم و گروهی که مثل شما باشند مواجه نشده‌ام، اکنون مایلم بگویم چرا قبور مردگان خود را در آستانه منازل خود قرار داده‌اید؟

گفتند: این کار را کرده‌ایم تا مرگ را فراموش نکرده و یادش از دل‌هایمان نرود. ذوالقرنین گفت: چرا منازل شما درب ندارد؟ گفتند: چون در میان ما نه دزد بوده و نه متهم به آن بلکه افراد ما جملگی امین و مورد اطمینان هستند.

ذوالقرنین گفت: چرا بر شما امیران و فرمانروایان حاکم نیستند؟ گفتند: ما به یکدیگر ستم نمی‌کنیم تا محتاج به امراء باشیم. ذوالقرنین گفت: چرا در میان شما سلاطین و پادشاهان نمی‌باشند؟ گفتند: چون در بین ما نبرد و کارزاری صورت نمی‌گیرد. ذوالقرنین گفت: چرا تفاوت و تفاضل بین شما نیست؟ گفتند: چون مواسات و برابری و ترحم و ملاطفت بین ما حاکم می‌باشد. ذوالقرنین گفت: چطور بین شما نزاع و اختلاف واقع نمی‌شود؟ گفتند: زیرا دل‌های ما به هم الفت داشته و صلح و صفا بینمان می‌باشد. ذوالقرنین گفت: چطور به یکدیگر ناسزا نگفته و با هم مقاتله نمی‌کنید؟ گفتند: زیرا بر طبایع خود غالب بوده و عزم و جزم ما حاکم می‌باشد و از طرفی خود را مؤدب نموده‌ایم به حکم و نصایح.

ذوالقرنین گفت: چطور با هم متحد بوده و راه جملگی شما راست و مستقیم می‌باشد؟

گفتند: چون به یکدیگر دروغ نگفته و نسبت به هم خدعه و نیرنگ بکار نبرده و همچنین برخی از ما غیبت و پشت سرگویی از بعضی دیگر نمی‌کند.

ذوالقرنین گفت: چرا در میان شما مسکین و فقیر نمی‌باشد؟

گفتند: به خاطر آنکه اموال خود را بین خویش به طور مساوی تقسیم می‌کنیم.

ذوالقرنین گفت: چرا درشت‌خویی و غیظ در بین شما نیست؟

گفتند: چون نسبت به هم خاکی و متواضع و فروتن می‌باشیم.

ذوالقرنین گفت: چرا خداوند عمر شما را طولانی‌تر از مردمان دیگر قرار داده؟

گفتند: چون ما حق را گرفته و به عدل حکم می‌کنیم.

ذوالقرنین گفت: چرا مبتلا به قحط و غلا نمی‌شوید؟

گفتند: زیرا از استغفار غفلت نداریم.

ذوالقرنین گفت: چرا محزون و غمگین نیستند؟

گفتند: چون خود را آماده برای ابتلائات و صدمات کرده و بدین ترتیب نفس را صابر قرار داده‌ایم.

ذوالقرنین گفت: چرا آفات و بلیات به شما نمی‌رسد؟

گفتند: چون به غیر خدا توکل و امید نداشته و از طرفی دیگر باران را از انواء^(۱) و نجوم نمی‌طلبیم.

ذوالقرنین گفت: ای قوم پدرانان این چنین عمل می‌کردند؟

گفتند: پدرانمان به مساکین ترحم نموده و با فقراء به مواسات رفتار کرده و از ستم ستمگران می‌گذشتند و آنها را عفو می‌نمودند و به آنانکه با ایشان بدی می‌کردند، خوبی و احسان می‌نمودند و برای گناهکاران استغفار می‌کردند، صله ارحام بجا می‌آوردند، امانات را به صاحبانشان رد می‌کردند، راست گفته و دروغ نمی‌گفتند از این رو خداوند متعال کار آنها را اصلاح می‌فرمود.

ذوالقرنین گفت: پس از این گفت و شنودها نزد آن جماعت توقف کرد و ماند تا از دنیا رفت و سن او در هنگام مرگ پانصد سال بود.

۱- مقصود از «انواء» منازل بیست و هشتگانه قمر است که کره ماه هر شب در یکی از این منازل وارد می‌شود و عرب در سابق اعتقادشان این بود که هر منزلی که سقوط کرده و رقیب آن طلوع نماید موجب باریدن باران می‌باشد.

حدیث (۳۵)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمّد بن الحسن الصّفّار، از عباس بن معروف از علی بن مهزیار، از فضالة بن ایوب، از ابان بن عثمان، از محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را به طرف قبیله بنی المصطلق که از طائفه بنی جذیمه محسوب می شدند و بین ایشان و طائفه بنی مخزوم در عصر جاهلیت عداوت و خصومت بود فرستادند.

بنی المصطلق قبلاً مطیع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شده و از آن حضرت مکتوبی دریافت کردند که در آن حسن سیره و رفتار مسلمین با ایشان قید شده بود باری وقتی خالد بر ایشان وارد گشت امر کرد منادی نداء کند برای خواندن نماز و پس از اجتماع مردم خالد نماز گذارد و قبیله بنی المصطلق نیز نماز خواندند، سپس خالد به لشکریان فرمان داد بر آن قبیله تاخته و غارتشان کنند آنها درصدد پیدا کردن آن مکتوب برآمده و پس از تفحص آن را یافتند، مکتوب را محضر مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده و کرده های خالد را به آن جناب عرضه داشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طرف قبله ایستاده و به درگاه الهی عرضه داشتند.

خداوندا، از آنچه خالد بن ولید مرتکب شده من بیزاری می جویم.
سپس امام علیه السلام فرمودند: بعد از این واقعه مبلغی زر و سیم و امتعه برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، حضرت به علی علیه السلام فرمودند:

نزد بنی جذیمه که گروهی از بنی المصطلق هستند برو و از عملی که خالد بن ولید کرده پوزش بخواه و آنها را با اعطاء مال خشنود و راضی گردان.

سپس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دو قدم علی علیه السلام را بلند نموده و فرمودند: یا علی، حکم اهل جاهلیت را زیر پاهایت قرار بده و کوچکترین توجهی به آن نداشته باش باری علی علیه السلام نزد بنی جذیمه رفت و وقتی به ایشان رسید به حکم خدای عزّوجلّ در میان ایشان حکم فرمود و وقتی به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برگشت، حضرت فرمودند: یا علی چه کار انجام دادی؟

علی علیه السلام: عرضه داشت: یا رسول الله در مقابل هر خونی که ریخته شد دیه دادم و برای هر جنینی که سقط گردیده برده و کنیز داده و به جهت هر مالی که تلف شده

مالی پرداختم و از اموالی که با من بود مقداری زائد آمد که مبلغی از آن را در قبال ظروفی که سگان ایشان در آن ولوغ^(۱) می کردند و ریسمان های چوپان های ایشان که تابود شده بود اعطاء نمودم و از مقدار زائد دیگر جزیی را بابت وحشت زنان و به فزع آمدن کودکان و بخشی را در ازاء آنچه دانسته یا نمی دانستند که چیست تلف شده به آنها دادم و بالاخره مقدار مالی که از پرداخت جملگی زائد آمد به ایشان داده تا از شما راضی و خشنود گردند.

رسول خدا ﷺ فرمودند: به ایشان پرداختی تا از من راضی شوند؟ یا علی خدا از تو راضی گردد، تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هست منتهی بعد از من پیامبر نمی باشد.

باب دویست و بیست و سوم

سز واجب شدن آتش جهنم بر اهل گناهان کبیره

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از علی بن حسان واسطی، از عمویش عبدالرحمن بن کثیر از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

کبائر هفت تا است که دستور آنها درباره ما نازل شده و از جهت مخالفت و هتک حرمت ما تحقق پیدا می کنند، اولی آنها شرک به خدای بزرگ بوده، دوم: کشتن نفسی که خدا کشتنش را حرام کرده، سوم: خوردن مال یتیم، چهارم: نافرمانی پدر و مادر و حق ناشناسی ایشان، پنجم: نسبت ناروا به زن پاکدامن و شوهردار دادن، ششم: فرار از جهاد، هفتم: انکار حق ما اهل بیت را نمودن. و اما شرک به خدای بزرگ: خداوند متعال درباره ما آیاتی در قرآن مجید نازل فرموده (۲).

و رسول خدا ﷺ نیز راجع به ما سفارشات نمود (۳) ولی این مردم خدا و رسولش را تکذیب کرده و به خدا شرک آورده اند. و اما کشتن نفسی که خدا آن را حرام کرده: این مردم حضرت حسین بن علی

۱- کلمه «ولوغ» به ضم واو و لام عبارت است از آشامیدن سگ آنچه را که در ظرف است با زبانش.

۲- مانند آیه (۲۳) از سوره شوری: قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی.

۳- نظیر حدیث ثقلین: ائی تارک فیکم الثقلین، کتاب اللہ و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض «بحار الانوار»، ج (۲) ص (۲۲۶)

صلوات الله علیهما و یارانش را کشتند.

و اما خوردن مال یتیم، این مردم سهم خمس که خدا برای ما قرار داده است را برده و به دیگران دادند

و اما نافرمانی و حق ناشناسی پدر و مادر: خدا در کتابش فرموده: پیغمبر به مردم از خودشان سزاوارتر است به مراعات و اطاعت کردن و همسران آن حضرت مادران مؤمنین محسوب می شوند، رسول خدا را درباره فرزندان نافرمانی و حق کشی کردند و حضرت خدیجه ام المؤمنین را نیز نسبت به فرزندان عصیان و نافرمانی نمودند.

و اما نسبت ناروا به زنان شوهردار و عقیقه دادن: همانا فاطمه زهراء را بر سر منبرهای خود به نسبت ناروا متهم کردند.

و اما فرار از جهاد: با کمال میل و رغبت و بدون هیچ هراسی دست بیعت به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند ولی سپس از او گریختند و حضرتش را به خود واگذارند. و اما انکار حق ما: این امری است که در آن نزاعی نبوده و همگان معترف به آن می باشند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از ایوب بن نوح و ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

در کتاب علی علیه السلام یافتیم که: معاصی کبیره پنج تا است به این شرح: شرک، نافرمانی و حق ناشناسی پدر و مادر، رباخواری پس از دانستن حکم آن، گریز از جبهه جنگ، پس از کوچ به کشور اسلامی دوباره به کشور اهل کفر رفتن.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبد العزیز عبدی از عبید بن زراره، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم:

از معاصی کبیره به من خبر دهید که آنها کدامند؟

حضرت فرمودند: معاصی کبیره پنج تا بوده و آنها عبارتند از آنچه که خداوند متعال بر آن آتش دوزخ را واجب فرموده، حق تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: کسانی که اموال یتیم ها را از روی ستم می خورند در شکم هایشان آتش وارد می نمایند و به زودی در آتش فروزان دوزخ خواهند افتاد.

در جای دیگر می‌فرماید:

ای اهل ایمان هرگاه با تهاجم و تعرض کافران در میدان کارزار روبه‌رو شدید مبادا از ترس آنها پشت به دشمن کرده و از صحنه نبرد بگریزید.

و نیز از معاصی کبیره محسوب می‌شود آنچه در فرموده حق عزوجل آمده: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و زیادی و ربا مگیرید اگر به راستی اهل ایمان می‌باشید.

و همچنین از معاصی کبیره است: نسبت ناروا به زنان عفیف و مؤمنه دادن و عمداً مؤمنی را به خاطر دینش کشتن.

باب دویست و بیست و چهارم

سز تحریم شراب

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه می‌گوید:

علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی الحسن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام شنیدم که می‌فرمودند: خداوند عزوجل خمر و شراب را به خاطر چند جهت حرام فرموده:

الف: در آن فساد است.

ب: عقل شارب را تغییر داده و زایل می‌کند.

ج: شارب را وادار می‌کند که خداوند عزوجل را انکار کند.

د: شارب را وادار می‌کند که بر خدا و انبیائش دروغ ببندد.

ه: فسادهای دیگری از شارب سر می‌زد.

و: قتل و نسبت ناروا دادن و مبادرت به زنا ناشی از شرب خمر می‌باشد.

ز: شرب خمر سبب می‌شود که شارب نسبت به اجتناب از مجارم الهی بی‌اعتناء و کم‌مبالا باشد سپس امام فرمودند: به خاطر این جهات حکم نمودیم که هر شراب و مایع مست‌کننده‌ای حرام است زیرا عاقبتی که بر خمر مترتب است بر این مایعات نیز به مترتب می‌باشد یعنی آنچه از فساد که به دنبال شرب خمر هست به دنبال شرب این مایعات نیز خواهد بود لذا کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته و دوستی و ولایت ما را دارد و اساساً مودت و محبت ما خاندان پیامبر ﷺ دین او

باب دویست و بیست و پنجم ۵۲۵
می باشد باید از شراب مسکر اجتناب و احتراز کند چه آنکه بین ما و شراب
مسکر هیچ ارتباطی نمی باشد.

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی
کوفی، از عبدالرحمن بن سالم، از مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت: محضر امام
صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه خدا شراب را حرام کرده است؟
حضرت فرمودند: خداوند متعال شراب را به خاطر تأثیری که داشته و فساد
که ایجاد می کند حرام فرموده زیرا شراب موجب پیدا شدن ارتعاش در شراب آن
بوده و نور و جوانمردی او را از بین برده و وادارش می کند که بر ارتکاب محرمات
جرئت پیدا کرده و بر ریختن خونها مبادرت نموده و بر مرتکب شدن زنا اقدام نماید
و اساساً شراب خمر وقتی مست شد اطمینانی نیست بلکه بسا با محارم خود
نزدیکی کرده در حالی که عقل و ادراکش بجا نیست و شرب خمر در شراب آن
ایجاد نمی کند مگر هر شر و بدی را.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید،
از ابراهیم از ابی یوسف، از ابی بکر حضرمی از امام باقر یا امام صادق علیه السلام، حضرت
فرمودند:

غناء لانه و محل پیدا شدن نفاق بوده و شرب خمر کلید هر بدی و شری
می باشد و شراب خمر به منزله بت پرست بوده، وی کتاب خدا را تکذیب می نماید
زیرا اگر کتاب حق تعالی را تصدیق می کرد حرام خدا را حرام می دانست.

باب دویست و بیست و پنجم

سر بدتر بودن شرب خمر از ترک نماز

حدیث (۱)

پدرم رحمته الله از ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از اسماعیل بن
یسار نقل کرده که وی گفت: مردی از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسید: آیا شرب خمر
بدتر است یا ترک نماز؟

حضرت فرمودند: شرب خمر از ترک نماز بدتر است، سپس فرمودند: می دانی
چرا؟

آن مرد عرضه داشت: خیر.

حضرت فرمودند: زیرا شخص با شرب خمر در حالتی قرار می‌گیرد که نه خدای تعالی را می‌شناسد و نه می‌داند که خالقش کیست.

باب دویست و بیست و ششم

سرّ حلال بودن آنچه از مطعومات و مشروبات که به ثلث

برمی‌گردند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از حسن بن محبوب، از خالد بن حریر از ابی الربیع الشامی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که حضرت آدم علیه السلام از بهشت به زمین فرود آورده شد میل نمود که از میوه‌های بهشتی بخورد از این رو خداوند تبارک و تعالی دو شاخه انگور از بهشت بر او فرستاد، آدم علیه السلام این دو شاخه را کاشت و وقتی برگ و میوه آورده و به حدّ خوردن رسیدند، ابلیس آمد و دور آنها را دیواری کشید.

حضرت آدم علیه السلام به او فرمود: ای ملعون تو را چه می‌شود که چنین می‌کنی؟ ابلیس گفت: این دو درخت مال من می‌باشد.

آدم فرمود: دروغ می‌گویی، بالاخره با هم تراضی کردند که هرچه روح القدس حکم کند به آن خشنود باشند وقتی نزد او رفتند آدم داستان را برای او گفت، روح القدس مقداری آتش برداشت و روی دو درخت پاشید شاخه‌های دو درخت شعله‌ور گردید به حدّی که آدم بیمناک شد که چیزی باقی نمانده و تمام بسوزند چنانچه ابلیس نیز همین تصوّر را نمود.

امام علیه السلام فرمودند: آتش به آن جا که باید برسد رسید و دو ثلث از آن دو درخت را سوزاند و یک ثلث باقی ماند روح القدس به آدم گفت: آنچه سوخته از بین رفته حظّ و بهره ابلیس بوده و آنچه باقی مانده بهره تو است.

حدیث (۲)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی علیه السلام از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از علاء، از محمد بن مسلم، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: پدرم علیه السلام می‌فرمودند: هنگامی که جناب نوح علیه السلام مأمور شد به کاشتن درخت انگور

ابلیس در جنب حضرت بود لذا به مجرد این که آن جناب اراده کرد انگور بکارد، ابلیس گفت: این درخت مال من است.

نوح به او گفت: دروغ می گویی.

ابلیس عرض کرد: پس از آن چه مال من می باشد؟

نوح فرمود: دو ثلث آن مال تو است و یک ثلث تعلق به من دارد و از همین جا حلیت مأکولاتی که به ثلث برمی گردند و از آنها همین مقدار می ماند ناشی گردیده است.

حدیث (۳)

ابو عبد الله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی از ابو علی محمد بن محمد بن الحارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که وی گفت: وقتی نوح علیه السلام از کشتی بیرون آمد شاخه های درختان خرما و انگور و سایر درختان میوه را که با او در کشتی بودند کاشت پس در ساعت میوه دادند.

زمانی که نوح علیه السلام در کشتی قرار داشت شاخه انگور با او بود و آخرین محموله ای که از کشتی بیرون آورده شد همان شاخه انگور بود که بعداً جناب نوح نیافتش و جهتش آن بود که ابلیس آن را مخفیانه برداشت، نوح پس از گردش و نیافتن آن برخاست که داخل کشتی شده و آن جا را تفحص کند، فرشته ای که با نوح بود عرضه داشت:

ای پیامبر خدا بنشین به زودی آن را نزد شما خواهند آورد.

نوح بجایش نشست، فرشته عرض کرد: در عصیر (آبی که از فشردن انگور به دست می آید) آن شریک داری لذا حق شریکت را نیکو رعایت نما.

نوح فرمود: یک هفتم از عصیر مال شریک و شش قسمت دیگر مال من.

فرشته عرضه داشت: احسان کن و به او بیشتر بده چه آنکه تو نیکوکار می باشی.

نوح فرمود: یک ششم مال او پنج ششم دیگر مال من.

فرشته عرضه داشت: باز احسان کن که تو محسن و نیکوکار می باشی.

نوح فرمود: یک پنجم ما او و چهار پنجم دیگر مال من.

فرشته عرضه داشت: احسان کن که تو محسن و نیکوکار هستی.

نوح فرمود: یک چهارم مال او و سه چهارم دیگر مال من.

فرشته عرضه داشت: باز در حق او احسان کن که تو محسن و نیکوکار می باشی.

نوح فرمود: نصف مال او و نصف دیگر مال من.
فرشته عرضه داشت: باز در حقش احسان کن که تو محسن و نیکوکار هستی.
نوح فرمود: یک ثلث مال من و دو ثلث مال او، فرشته خشنود گشت، پس آنچه زائد بر یک ثلث است و در طبخ بخار می شود از ابلیس بوده و حظّ او می باشد و ثلث باقیمانده و آنچه کمتر از آن است مال نوح است که حظّ و بهره وی بوده و آن برای آشامیدن حلال و طیب است.

باب دویست و بیست و هفتم سزّ ممنوع بودن شرب خمر در حال اضطرار حدیث (۱)

علی بن حاتم در مکتوبی که برایم ارسال داشت نوشته بود: محمد بن عمر از علی بن محمد بن زیاد از احمد بن فضیل معروف به ابی عمر، از یونس بن عبدالرحمن، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مضطرّ شراب نیشامد زیرا:
اولاً: شراب در شارب صرفاً شرّ و بدی ایجاد می کند.
ثانیاً: شارب را خواهد کشت.
بنابراین مضطرّ یک قطره هم از آن نیشامد.
و در روایتی آمده: خمر عطش شارب را زیاد می کند.
محمد بن علی بن الحسین مصنف این کتاب می گوید:
این حدیث به همین کیفیت که نقل شد به ما رسیده ولی باید توجه داشت که شرب خمر در حال اضطرار از نظر فتوای فقهاء مباح و مطلق می باشد نظیر مردار و خون و گوشت خوک.
و من این روایت را با این که با فتوای فقهاء مخالف است در اینجا آورده ام زیرا مشتمل بر علّت می باشد ولا قوة الا باللّه.

باب دویست و بیست و هشتم سزّ حرام شدن قتل نفس حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبداللّه، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس،

از قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکتوبی که جواب مسائل او را
مرقوم فرموده بودند نوشتند: قتل نفس حرام شده زیرا:
اولاً: در تحلیل و حکم بجواز آن مخلوقات فاسد و تباه شده.
ثانیاً: موجودات فانی می گردند.
ثالثاً: تدبیر و علاج، تباه و فاسد می شود.

حدیث (۲)

محمد بن موسی از علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن ابی عبدالله،
از عبدالعظیم بن عبدالله، از محمد بن علی، از پدرش، از جدش نقل کرده که وی
گفت: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمودند:
قتل نفس از معاصی کبیره است زیرا حق تعالی می فرماید:
و من یقتل مؤمناً متعمداً الی آخر (کسی که عمداً مؤمنی را بکشد کیفرش آتش
جهنم بوده که در آن برای همیشه خواهد ماند و غضب و لعنت خدا بر او بوده و
برایش عذاب بزرگی مهیا گردیده است).

باب دویست و بیست و نهم

سز حرام شدن عقوق والدین و نافرمانی از ایشان

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از
قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در
مکتوبی به او مرقوم فرمودند: خداوند متعال عقوق والدین و نافرمانی از ایشان را
حرام کرده و سرّ آن چند چیز است که ذیلاً شرح داده می شوند:
الف: در نافرمانی والدین انسان از توفیق برای اطاعت حق تعالی خارج می شود.
ب: عقوق والدین و نافرمانی از ایشان موجب می شود که شخص پدر و مادر را
توقیر و تعظیم نکند.
ج: نافرمانی والدین انسان را از اجتناب نمودن از کفران نعمت محروم می نماید.
د: عقوق والدین شکر نعمت را باطل و تباه می کند.
ه: عقوق والدین منجر به قتل نسل و انقطاع آن می شود زیرا از ناحیه آن تعظیم
نکردن والدین و آگاه نبودن به حق ایشان و قطع نمودن ارحام و بی رغبت شدن

والدین نسبت به فرزند و رها کردنشان تربیت فرزند را ناشی می‌گردد و علت و سبب تمام اینها آن است که فرزند احسان به پدر و مادر را ترک نموده است.

حدیث (۲)

محمد بن موسی، از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، از محمد بن علی، از پدرش، از جدش نقل کرده که گفت:

از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: عقوق والدین و نافرمانی ایشان از کبائر است زیرا حق تعالی عاق را عاصی و شقی قرار داده است.

باب دویست و سیام

سز حرام شدن زنا

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش فرمودند: زنا حرام شده زیرا در آن فساد می‌باشد و آن عبارت است از: کشتن نفوس، از بین رفتن انساب، ترک تربیت اطفال، تباه شدن میراث و اموری شبیه به اینها که جملگی از وجوه فساد محسوب می‌شوند.

حدیث (۲)

علی بن حاتم از محمد نوفلی، از احمد بن هلال، از علی بن اسباط، از ابن اسحاق خراسانی، از پدرش نقل کرده که گفت: علی علیه السلام فرمودند: بر شما است که از زنا دوری کنید زیرا در آن شش خصلت و خصیصه می‌باشد سه تا در دنیا و سه تا در آخرت، اما سه تایی که در دنیا است:

- ۱- نشاط و درخشندگی صورت را از بین می‌برد.
 - ۲- رزق حلال را قطع می‌کند.
 - ۳- مرگ و فنا را نزدیک و فاعل را به جهنم می‌برد.
- و اما سه تایی که در آخرت می‌باشد:

الف: فاعل را گرفتار سوء حساب می‌کند.

ب: موجب غضب باری تعالی می‌باشد.

ج: فاعل را در آتش مخلد می‌نماید.

باب دویست و سی و یکم

سر حرام شدن نسبت ناروا به زنان عقیف دادن

حدیث (۱)

علی بن احمد می‌گوید:

محمد بن ابی عبد الله از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش مرقوم فرمودند: خداوند عزوجل نسبت ناروا به زنان عقیف را حرام کرده زیرا در آن مفاسدی است باین شرح:

الف: فساد و تباه شدن انساب.

ب: نفی و سلب کردن فرزند از مادر.

ج: ابطال و از بین بردن مواریث.

د: ترک تربیت فرزند.

ه: نابود شدن معارف.

و: مسادی و شرور و علت‌های دیگری که جملگی موجب فساد مخلوق می‌باشند.

حدیث (۲)

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمد از عبد العظیم بن عبد الله الحسینی، از حضرت محمد بن علی علیه السلام، حضرت فرمودند: پدرم فرمود: شنیدم از پدرم که می‌فرمود: از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند:

نسبت ناروا به زن عقیفه دادن از معاصی کبیره است زیرا حق عزوجل در قرآن می‌فرماید.

لعنوا فی الدنيا والآخرة و لهم عذاب عظیم (آنانکه به زنان عقیفه نسبت ناروا می‌دهند در دنیا و آخرت مورد لعن بوده و برایشان عذاب بزرگی آماده شده است).

باب دویست و سی و دوم

سز حرام شدن خوردن مال یتیم به ظلم و ستم

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائلی فرمودند: خوردن مال یتیم از روی ظلم و ستم به خاطر علل و اسباب بسیاری حرام است:

اول: هرگاه کسی از روی ستم مال یتیمی را بخورد برکشتنش کمک کرده زیرا یتیم محتاج و فقیر بوده و از طرفی نمی تواند خود را بکشد و بردارد و اساساً قائم به خویش نبوده و کسی را هم ندارد که همچون پدر و مادر وی را کفایت کنند از این رو وقتی کسی مالش را بخورد گویا او را کشته و به فقر و فاقه انداخته اش مضافاً به هشداری که حق عزوجل داده و از ستم به یتیم و افراد ضعیف برحذر داشته و اخبار به عقوبت داده چنانچه در قرآن فرموده:

باید بندگان از مکافات عمل خود بترسند (و با یتیمان نیک رفتار کنند) کسانی می ترسند کودکان ناتوان از آنها باقی ماند و زیر دست مردم شوند، آنان باید از خدا بترسند.

دوم: حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: خداوند عزوجل در خوردن مال یتیم وعده دو عقوبت داده، یک عقوبت در دنیا و دیگری در آخرت.

پس حکمت و مصلحت در تحریم مال یتیم یکی ابقاء یتیم و قائم به نفس نمودنش بوده و دیگری حفظ نمودن اعقاب و فرزندان از آنچه به ایتم می رسد چه آنکه متصدیان امور ایتم وقتی وعده عقوبت حق عزوجل به متصرفین در اموال ایتم را ملاحظه کردند از خوردن اموال ایشان اجتناب کرده و هیچگونه خیانتی در مال آنها نمی کنند در نتیجه هم ایتم با داشتن مال قائم به نفس گشته و نیاز به مال دیگران ندارند و هم فرزندان متصدیان به سرنوشت سوء ایتمی که مالشان را اولیاء خورده اند مبتلاء نمی شوند از این گذشته آنانکه مال ایتم را می خورند بعداً که اطفال یتیم رشد کرده و به سن درک و بلوغ رسیدند حق خود را مطالبه کرده و بدین ترتیب عداوت و خصومت و بغض و کینه بین طرفین حاکم می شود.

باب دویست و سی و سوم
سز حرمت فرار از جبهه جنگ و تقرب بعد از هجرت
حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبداللّه، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائلی فرمودند: خداوند تبارک و تعالی گریختن از جبهه جنگ را حرام کرده و علتش چند چیز است.
 الف: گریختن موجب سستی و شکست در دین می باشد.

ب: گریز از جنگ باعث سبک شمردن رسل و پیشوایان عادل دین خواهد بود.
 ج: فرار از جهاد معنایش ترک نصرت و یاری نمودن ائمه علیهم السلام است بر علیه دشمنان و رها کردن آن حضرات و همراهی نکردنشان در عقوبت و تنبیه کردن دشمنان در مقابل انکار آنها آنچه را که به آن از سوی رؤسای دین دعوت به آن شده اند یعنی اقرار به ربوبیت و اظهار عدل و ترک جور و ستم و از بین بردن فساد می باشد.

د: گریختن از میدان نبرد سبب می شود که دشمنان بر مسلمین جرئت پیدا کرده و دست به اسارت و کشتار مسلمانان دراز کرده و دین خدا را تبارک و باطل نمایند.
 سپس حضرت فرمودند:

تعرب بعد از هجرت (یعنی بعد از مستبصر شدن و هجرت از کفر به اسلام دوباره به بلاد کفر نشین رفتن و با آنها حشر و نشر داشتن) نیز حرام است و جهتش چند چیز است:

۱ - تعرب بعد از هجرت معنایش رجوع از دین و ترک یاری کردن انبیاء و حجج علیهم السلام است.

۲ - در آن فساد و ابطال حق هر صاحب حقی است.

علت و سبب حرمت همان است که گفته شد نه صرف سکنا نمودن در بلاد اهل جهل و کفر فلذا اگر شخصی کاملاً به دین عارف و عالم باشد باز جایز نیست که با اهل جهل و کفر هم مسکن گردد و در بلاد مشرکین متمرکز شود زیرا بیم آن هست که وی به مرور از اعتقادات مذهبی دست کشیده و علم را رها نموده و با اهل کفر و جهل هم مرام شود و سپس به عقیده باطل مستمر بماند.

باب دویست و سی و چهارم

سز حرام بودن حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبداللّه از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائش مرقوم فرمود: حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده به خاطر این حرام است که حق عزّوجلّ بر مخلوقاتش واجب کرده که اقرار به او نموده و اسم آن حضرت را بر ذبایح محلّل ببرند نه نام دیگری را. و سرّ دیگرش این است که بین آنچه به واسطه اش به حضرت باری تقرّب حاصل می شود و آنچه عبادت و پرستش شیاطین و بتها است نباید مساوات باشد و وقتی ذبیحه ای که اسم غیر خدا بر آن برده شده را حرام بدانیم رعایت این جهت شده است چه آنکه در نام خدا را بردن، شخص بدین وسیله به ربوبیت و وحدانیت حضرت حق عزّوجلّ اقرار کرده و اگر اسم غیر او را ببرد اظهار شرک نموده و به غیر ذات جلالش تقرّب جسته، پس ذکر نام «الله» بر ذبیحه فارق است بین ذبیحه محلّل و محرم به این معنا که اگر نام حق عزّوجلّ بر آن برده شود حلال بوده و در غیر این صورت حرام می باشد.

باب دویست و سی و پنجم

سز تحریم پرندگان درنده و حیوانات وحشی و درنده

حدیث (۱)

علی بن احمد با همان اسناد قبل نقل کرده: حضرت رضا علیه السلام مکتوبی به محمد بن سنان نوشته و در آن مرقوم فرمودند: تمام پرندگان درنده و حیوانات وحشی درنده حرام هستند زیرا مردار و گوشت انسانها و قاذورات و اشباه اینها را می خورند لذا خداوند عزّوجلّ نشانه هایی را جهت امتیاز حیوانات وحشی از حلال گوشت و پرندگان حلال از حرام گوشت آنها قرار داده چنانچه پدرم علیه السلام در همین باره فرموده: هر حیوان درنده ای که صاحب دندان نیش بوده و هر پرنده ای که چنگال داشته باشد

حرام گوشت است چنانچه هر پرنده‌ای که سنگدان دارد گوشتش حلال می‌باشد.
و فارق و امتیاز دیگری که بین پرندگان حلال و حرام می‌باشد این است که در فرموده پدرم علیه السلام به آن اشاره شده و آن حضرت فرموده‌اند:
هر پرنده‌ای که در وقت پرواز بالش را تکان دهد آن را بخور که حلال بوده و آنچه از پرندگان هنگام پرواز بالشان را صاف نگاه می‌دارند نخور که حرام گوشت هستند.
سپس فرمودند: خرگوش حرام بوده زیرا به منزله سنور (نوعی گربه) است و همان‌طوری که حیوانات درنده وحشی و سنور چنگال دارند خرگوش نیز دارای چنگال می‌باشد مضافاً به این که ذاتاً خرگوش قذر و خبیث است و از این گذشته در وصف آن گفته‌اند همچون زنان خون حیض می‌بیند زیرا از جمله ممسوخات است و این خود یکی از عوامل قذر و خبیث بودنش محسوب می‌شود

باب دویست و سی و ششم

سز تحریم ربا

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه می‌گوید:
محمد بن ابی عبد الله از محمد بن ابی بشر، از علی بن عباس، از عمر بن عبد العزیز از هشام بن حکم نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام راجع به علت و سبب تحریم ربا پرسیدم؟
حضرت فرمودند: اگر ربا حلال می‌بود مردم تجارت را رها می‌کردند و نیازی به آن نداشتند از این رو حق عزوجل ربا را حرام فرمود تا مردم از حرام دوری کرده و رو به تجارت و بیع و شراء آورند، پس ربا در قرض بین مردم باقی ماند.

حدیث (۲)

علی بن حاتم از ابوعبدالله محمد بن احمد بن ثابت از عبید، از ابن ابی عمیر، از هشام ابن سالم، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند:
خداوند عزوجل ربا را حرام کرد تا مردم از انجام معروف و امر پسندیده خودداری نکنند.

حدیث (۳)

علی بن حاتم از ابوالقاسم حمید از عبد الله بن احمد نهیکی از علی بن حسن طاطری از درست بن ابی منصور، از محمد بن عطیه، از زراره، وی می‌گوید:
حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمودند:

خداوند عزوجل ربا را حرام کرد تا معروف و امر پسندیده از بین نرود.

حدیث (۴)

علی بن احمد می گوید: محمد بن ابی عبداللّه از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش فرمودند: علّت تحریم ربا آن است که حق عزوجل از آن نهی فرموده زیرا در آن اموال فاسد و تباه می شوند چه آنکه انسان وقتی یک درهم را به دو درهم خرید ثمن و عوض یک درهم همان یک درهم بوده و درهم دیگر باطل و فاسد است پس بیع و شراء ربوی در هر حال برای مشتری و بایع ضرری و زیان آور است از این رو خداوند تبارک و تعالی به خاطر فساد اموال و جلوگیری از آن ربا را حرام و ممنوع فرموده همان طوری که سپردن مال سفیه را به او از ممنوعات قرار داده است زیرا بیم آن هست که سفیه مالش را فاسد کند.

بلی وقتی با رشد انس گرفت و خوب و بد، صلاح و فساد را تشخیص داد البته می توان مالش را به وی سپرد، پس به خاطر همین علّت (فساد اموال) حق عزوجل ربا و فروختن یک درهم به دو درهم را حرام کرده و علّت حرام نمودن ربا بعد از بیان و علم به آن این است که مرتکب ربا حرام الهی را سبک شمرده و بدون اعتناء به آن واردش شده است و این خود از معاصی کبیره می باشد زیرا با علم به حرمت و این که حق تبارک و تعالی آن را حرام نموده با این حال به آن اقدام شود چیزی غیر از سبک شمردن محرم الهی نمی باشد و سبک شمردن محرم الهی موجب دخول در کفر است. و علّت تحریم ربا در بیع و شراء نسبه آن است که معروف از بین رفته و اموال تلف گشته و مردم به گرفتن سود رغبت پیدا نموده و قرض را ترک کرده و امور معروف و پسندیده را رها می کنند مضافاً به این که این ربا نیز موجب فساد و ظلم و نابودی اموال می باشد.

باب دویست و سی و هفتم

سز حرام کردن خداوند تبارک و تعالی شراب و مردار و خون و

گوشت خوک و بوزینه و خرس و فیل و سپرز

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن عذافر، از برخی رجالش، از

حضرت ابی جعفر علیه السلام راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: برای چه خداوند عز و جل شراب و مردار و خون و گوشت خوک را حرام فرموده است؟ حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی این اشیاء را بر بندگان حرام نکرد و غیر آنها را حلال قرار نداد تا ایشان را به آنچه حلال کرده راغب و از آنچه حرام فرموده بی میل نموده باشد بلکه پس از آفرینش مخلوقات آنچه که ابدان ایشان به آن قائم است و در راستای مصلحت و خیر آنها هست را به آنها تعلیم فرمود و پس از آن تفهیمشان نمود که این سنخ از اشیاء برایشان مباح و حلال است و نیز آنچه به ضرر ابدانشان هست را به آنها هشدار داد و اعلام فرمود که این قبیل از اشیاء بر آنها حرام است سپس فرمود: کسی که از شما در وقتی از اوقات مضطر شد و بدنش قائم و پابرجا نشد مگر به یکی از این محرمات البته در چنین وضعی می تواند به مقداری که حاجتش برطرف شده و مشکلش حل شود از آن استفاده کند نه بیش از این مقدار.

پس از آن فرمود: اما مردار: احدی حق ندارد از آن تناول کند مگر آنکه بدنش مبتلا به ضعف مفراط بوده یا قوت از او رفته و بدون استفاده از آن نسلش منقطع می گردد و اساساً خورنده مردار مبتلا به مرگ ناگهانی می گردد. و اما خون: خوردن آن در خورنده آب زرد ایجاد کرده و او را مبتلا به مرض عطش و قساوت قلب و کم مهری نموده به طوری که به خویشاوندان و یارانش هیچ ایمان و اعتقادی ندارد.

و اما گوشت خوک: خداوند تبارک و تعالی طائفه ای را در صورت های مختلف نظیر صورت خوک و بوزینه و خرس مَسْخ فرمود و سپس نهی کرد از خوردن گوشت حیوانات مماثل و هم شکل ایشان تا بدین وسیله از استفاده شدن ممسوخات جلوگیری به عمل آمده و از طرفی به عقوبت و بلایی که آنها به آن مبتلاء شده اند استخفافی واقع نگردد.

و اما خمر و شراب: خداوند متعال آن را حرام فرمود زیرا هم مستی ایجاد می کند و هم فاسد است سپس فرمود: خورنده شراب به منزله کسانی است که بت می پرستند و شرب خمر در شارب ارتعاش و لرزه ایجاد کرده و مروّت و جوانمردی را از او زائل نموده و باعث می شود که وی بر انجام محارم الهی از قبیل ریختن خونها و مرتکب شدن زنا جرئت پیدا نماید حتی کار بجایی می رسد که از آدم مست بعید نیست که با محارم خود در حال زوال عقل جمع شود باری شراب در شارب هر شر و بدی را ایجاد می کند.

حدیث (۲)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم جمیعاً از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن عذافر، از پدرش، از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایتی مانند روایت اول را نقل نموده.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمد بن علی کوفی، از عبدالرحمن بن سالم، از مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: بیان فرمایید چرا خداوند تعالی خوک را حرام فرموده؟ حضرت فرمودند:

خداوند متعال طائفه‌ای را در شکل‌های مختلف همچون خوک و بوزینه و خرس مسخ فرموده و سپس از تناول گوشت حیوانات مماثل و هم‌شکل آنها نهی نمود تا آنها مورد استفاده قرار نگرفته و به عقوبت و بلایی که مبتلا به آن شده‌اند استخفافی واقع نگردد.

حدیث (۴)

علی بن احمد بن محمد علیه السلام، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در مکتوبی به من در جواب مسائل فرمودند: خوک به خاطر این حرام شده که حیوانی است بسیار کریه و زشت، حق تبارک و تعالی این زشتی را وسیله پند و عبرت خلایق و سبب خوف و بیم مردمان و نشانه وقوع مسخ بر خلقتش قرار داده است.

و دلیل دیگر بر حرمتش آن است غذاء این حیوان ناپاک‌ترین ناپاکی‌ها است و علل بسیار دیگر که نامی از آنها در اینجا برده نشده.

و همچنین بوزینه نیز حرام است زیرا همچون خوک از ممسوخات بوده و حق تعالی زشتی این حیوان را نیز وسیله عبرت خلایق و نشانه وقوع مسخ بر خلقتش قرار داده است.

ناگفته نماند که حق جل و علی یک شباهتی از انسان در این حیوان گذارده تا مردم بدانند که این موجود از مخلوقات است که مورد غضب و سخط الهی واقع شده است.

و نیز حضرت رضا علیه السلام در مکتوبی به محمد بن سنان در جواب مسائلش مرقوم

فرمودند: مردار حرام است زیرا تغذیه از آن موجب فساد و تباه شدن ابدان و پیدا شدن آفت در آنها می باشد و وجه دیگر برای حرمت آن این است که حق تعالی بدین وسیله خواسته است هشدار دهد که تسمیه (گفتن بسم الله در وقت ذبح) سبب است برای حلال شدن مذبوح و ترکش باعث حرام بودن آن می باشد.

و حق تعالی خون را نیز همچون مردار حرام فرموده زیرا تغذیه از آن سبب فساد ابدان و موجب پیدا شدن آب زرد و بوی متعفن دهان و بدبو شدن شخص و بدخلق شدن وی و سخت دل شدن و کم مهر گردیدن نسبت به دیگران می گردد حتی کار بجایی می رسد که فرزند به واسطه تغذیه از آن پدر و دوست و همسرش را به قتل می رساند.

و نیز حق عزوجل طحال و سپرز را حرام فرمود زیرا در آن خون می باشد و از طرفی علت تحریم آن با علت تحریم خون و مردار یکی می باشد چه آنکه طحال در فساد به منزله آنها می باشد.

حدیث (۵)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله برقی از محمد بن اسلم جبلی، از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام پرسیدم: آیا تناول گوشت فیل حلال است؟ حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: چرا؟

فرمودند: زیرا این حیوان مماثل فیل است و حق تعالی گوشت ممسوخات و گوشت آنچه که مثل آنها هستند را حرام فرموده.

باب دویست و سی و هشتم

سز مکروه بودن تناول گوشت کلاغ

حدیث (۱)

پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمد بن یحیی خزاز، از غیاث بن ابراهیم، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده که آن حضرت تناول گوشت کلاغ را خوش نداشتند زیرا فاسق و بدکار است.

باب دویست و سی و نهم اسرار ممسوخات و اقسام آنها حدیث (۱)

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مهران، از محمد بن الحسن بن علان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره مسخ شده ها سؤال کرد حضرت فرمودند:

ممسوخ دوازده صنف بوده و برایشان اسراری است:
اما فیل: این حیوان مسخ شده؛ زیرا در اصل سلطانی بوده که زنا و لواط می کرده.
خرس: این حیوان نیز از ممسوخ است؛ زیرا در اصل مردی دیوث^(۱) بوده.
خرگوش: حیوانی است که مسخ شده؛ زیرا در اصل زنی بوده که به شوهرش خیانت می نمود و از حیض و جنابت غسل نمی کرد.
خفاش: حیوانی است مسخ شده؛ زیرا خرماهای مردم را سرقت می کرد.
سهیل: ستاره ای است مسخ شده؛ زیرا در یمن به شغل گمرگچی بودن اشتغال داشت.

زهره: ستاره ای است مسخ شده؛ زیرا زنی بود که به واسطه اش هاروت و ماروت گول خوردند.
و اما بوزینه ها و خوکها: اینها طائفه ای از بنی اسرائیل بوده که در روز شنبه ظلم و ستم کردند.

و اما جرّی (نوعی ماهی است) و سوسمار: زمانی که مائده آسمانی برای جناب عیسی علیه السلام نازل شد گروهی از بنی اسرائیل به آن حضرت ایمان نیاوردند در نتیجه به سرگردانی مبتلا شدند پس برخی در دریا افتاده و بعضی در خشکی ماندند آنها که در دریا افتادند به صورت جرّی درآمد و آنانکه در خشکی ماندند به شکل سوسمار شدند.

اما عقرب، در اصل مردی سخن چین بود پس مسخ شد و به این شکل درآمد.
اما زنبور، در اصل گوشت فروش بود و در وقت فروش از ترازو کم می گذاشت.

حدیث (۲)

علی بن احمد بن محمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبدالله کوفی از

۱- به مردی گویند که مردان اجنبی را نزد همسرش ببرد

محمّد بن احمد بن اسماعیل علوی، علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، از علی بن جعفر، از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر، از حضرت جعفر بن محمد علیهم السّلام، حضرت فرمودند:

مسخ شده‌ها سیزده تا است:

فیل، خرس، خرگوش، کژدم، سوسمار، عنکبوت، کرم سیاه، سگ ماهی، خفّاش، بوزینه، خوک، زهره و سهیل.

محضر مبارکش عرض شد: ای فرزند رسول خدا سبب مسخ شدن آنها چه بود؟ حضرت فرمودند: اما فیل: مردی ستمگر و لواطه کن بود از رطب و یابس نمی‌گذشت (یعنی به هر کس دست می‌یافت این عمل شنیع را مرتکب می‌شد) و اما خرس: مردی بود که حالت زنانگی در او بود و مردان را به خود دعوت می‌کرد.

و اما خرگوش: زنی بود آلوده که نه از حیض غسل می‌کرد و نه از جنابت و نه از غیر این دو.

و اما کژدم: مرد هرزه‌گویی بود که احدی از او و آزارش در امان نبود.

و اما سوسمار: مردی بیابانی بود که با عصای خویش اموال حاجیان را می‌دزدید.

و اما عنکبوت: زنی بود که به شوهرش خیانت نمود.

و اما کرم سیاه: مرد سخن‌چینی بود که بین دوستان جدایی می‌انداخت.

و اما سگ ماهی: مرد دیوثی بود که مردان اجنبی را به همسران خود دعوت می‌کرد.

و اما خفّاش: مرد دزدی بود که از سر درختان خرما، خرمای مردم را می‌دزدید.

و اما بوزینه: یهود در روز شنبه خیانت و ستم کردند لذا به بوزینه مسخ شدند.

و اما خوکها: جمعی از نصاری از پروردگار درخواست کردند برایشان مائده نازل کند، بعد از نزول مائده در تکذیب پیامبر خود سخت‌تر شدند.

و اما سهیل: مردی گمرک‌چی در یمن بود.

و اما زهره: زنی بود موسوم به ناهید و او همان زنی است که مردم درباره‌اش

می‌گفتند هاروت و ماروت به واسطه‌اش فریفته شدند.

حدیث (۳)

علی بن عبدالله و راقی رضی الله عنهما از سعد بن عبدالله، از عباد بن سلیمان، از محمد بن سلیمان دیلمی، از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که حضرتش فرمودند:

خفّاش (شب‌پره) زنی بود که رقیب خود را سحر کرد لذا حق تعالی او را به صورت خفّاش مسخ نمود و موش یکی از اسباط یهود بود که مورد غضب خدا واقع شدند و آنها را به صورت موش مسخ فرمود و پشه مردی بود که انبیاء علیهم السّلام را مسخره می‌کرد و ناسزا به ایشان می‌گفت و با ایشان روترش نموده و در مقابلشان کف می‌زد، حق تعالی او را به صورت پشه مسخ فرمود.

و شپش حیوانی است که منشاء ایجاد و هستی آن جسد می‌باشد و شرح مسخ شدن آن این است که:

پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل ایستاده بود و نماز می‌گذارد در این هنگام نادانی از نادانان بنی اسرائیل جلو آمد و او را به استهزاء گرفت و رو به آن جناب ترش کرد، پس از جایش برنخاست مگر آنکه حق سبحانه و تعالی او را به صورت شپش مسخ فرمود.

و مارمولک سبطی از اسباط بنی اسرائیل بود که اولاد انبیاء را سب و نفرین کرده و ایشان را مورد بغض و کینه قرار می‌دادند، پس حق تعالی آنها را به صورت مارمولک مسخ فرمود.

اما عنقاء از ناحیه غضب خداوند تبارک و تعالی به این صورت درآمد و حق تعالی این مبعوض را مثل عنقاء و به صورت آن مسخ فرمود، پناه می‌بریم به خدا از غضب و سخط او.

حدیث (۴)

محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب، از علی بن اسباط از علی بن جعفر، از مغیره، از حضرت ابی عبدالله، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام، حضرت فرمودند:

مسخ شده از بین انسانها سیزده صنف است به این شرح:
بوزینه، خوک، شب‌پره، سوسمار، خرس، فیل، کرم سیاه، سگ‌ماهی، کژدم، سهیل، خارپشت، زهره و عنکبوت.

اما بوزینه: طائفه‌ای در شهری کنار دریا فرود آمده و آن‌جا می‌زیستند، این مردم در روز شنبه مرتکب عصیان و تعدی شده و ماهی‌ها را که از صیدشان در این روز ممنوع بودند شکار می‌کردند در نتیجه حق تعالی آنها را به صورت بوزینه مسخ فرمود.

و اما خوکها: قومی از بنی اسرائیل مورد نفرین حضرت عیسی بن مریم واقع شده در نتیجه حق تعالی ایشان را به هیئت خوکها مسخ فرمود.

و اما شب پره: زنی با رقیب خود می‌زیست ولی در حقش خیانت و سحر نمود، حق تعالی او را به صورت شب پره مسخ فرمود.

و اما سوسمار: مرد بیابانی بود که هر کس به او می‌گذشت وی رعایتش را نکرده و او را می‌کشت از این رو حق تعالی او را به صورت سوسمار مسخ فرمود.

و اما فیل: مردی بود که با بهائم جمع می‌شد لذا حق تعالی او را به صورت فیل مسخ فرمود.

و اما کرم خاکی: مردی بود زناکار که از هیچ چیز نمی‌گذشت و رعایت آن را اصلاً نمی‌نمود پس حق تعالی او را به صورت کرم خاکی مسخ فرمود.

و اما سگ ماهی: مردی بود سخن‌چین، حق تعالی او را به صورت سگ ماهی مسخ نمود.

و اما کژدم: این حیوان مردی عیب‌جوی و هرزه‌زبان بود، خداوند متعال وی را به صورت عقرب مسخ فرمود.

و اما خرس: در اصل مردی بود که اموال حاجی‌ها را می‌ربود، خدای تبارک و تعالی او را به صورت خرس مسخ نمود.

و اما سهیل: مردی بود گمرک‌چی و ندیم و همدم کسی که از مردم باج می‌گرفت محسوب می‌شد، حق تعالی او را به صورت سهیل مسخ فرمود.

و اما زهره: زنی بود که هاروت و ماروت به واسطه‌اش فریفته شدند، خداوند او را به صورت زهره مسخ فرمود.

و اما عنکبوت: زنی بود بدخلق و نافرمان نسبت به شوهرش و پشت به او

می نمود حق تبارک و تعالی وی را به صورت عنکبوت مسخ فرمود.
و اما خارپشت: مردی بدخلق بود که حق تبارک و تعالی به صورت خارپشت مسخش نمود.

حدیث (۵)

ابوالحسن علی بن عبدالله اسواری از مکی بن احمد بن سعدویه برذعی از ابوزکریا بن یحیی بن عبید عطار بدمیاط از قلاتسی، از عبدالعزیز بن عبدالله اویسی، از علی بن جعفر از معتب غلام حضرت جعفر بن محمد علیه السلام از آن حضرت، از پدر گرامش، از جد بزرگوارش، از علی بن ابی طالب علیهم السلام نقل کردند که، حضرت فرمودند:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راجع به مسوخ سؤال نمودند؟
حضرت فرمودند: مسوخ سیزده تا می باشند به این شرح:
فیل، خرس، خوک، بوزینه، سگ ماهی، تمساح، خفّاش، کرم سیاه، کژدم، عنکبوت، خرگوش، زهره و سهیل.

محضر مبارکش عرض شد: ای رسول خدا سبب مسخ شدن ایشان چه بود؟
حضرت فرمودند: اما فیل: مردی بود اهل لواط از هیچ موردی نمی گذشت و هیچ تر و خشکی را رها نمی نمود.

و اما خرس: مردی بود مخنث و اُبْنه ای، مردان را به خود دعوت می کرد.
و اما خوک: نصاری از پروردگار تبارک و تعالی درخواست کردند که برایشان مائده ای نازل فرماید و وقتی این مائده نازل شد به جای ایمان آوردن و متنبّه شدن بر کفر و تکذیبشان افزودند از این رو حق تعالی ایشان را به صورت خوک مسخ نمود.
و اما بوزینه: طائفه ای بودند که روز شنبه ستم و ظلم نمودند.
و اما سگ ماهی: مردی دیوث بود که مردان را به اهل و خویشان مؤنث خود دعوت می کرد.

و اما تمساح: مرد بیابانی بود که با عصایش اموال حجّاج را می ربود.
و اما خفّاش: شخصی بود که از روی درختان خرما، میوه ها را سرقت می کرد.
و اما کرم سیاه: کسی بود که بین دوستان سخن چینی و نمّامی می نمود.
و اما کژدم: مردی بود که با زبانش دیگران را نیش می زد و احدی از زبان او در امان نبود.

و اما عنکبوت: زنی بود که همسرش را مسحور نمود.

و اما خرگوش: زنی بود که نه از حیض و نه از غیر آن غسل می کرد.

و اما سهیل: شخصی بود که در یمن گمرک چی بود.

و اما زهره: زن نصرانیّه ای بود که تعلق به برخی از سلاطین بنی اسرائیل داشت و به واسطه اش هاروت و ماروت مفتون و فریفته شدند، اسمش ناهیل بود ولی مردم به او ناهید می گویند.

محمد بن علی بن الحسین مصنف این کتاب می گوید:

مردم درباره زهره و سهیل اشتباه کرده و می گویند: این دو، دو ستاره اند ولی این طور نیست چه آنکه این دو، دو موجود زنده دریایی بوده که به نام این دو ستاره موسوم می باشند.

چنانچه حمل (بَرّه) و ثور (گاو) و سرطان (خرچنگ) و اسد (شیر) و عقرب (کژدم) و حوت (ماهی) و جدی (بزغاله) حیواناتی هستند که نام ستارگان را روی آنها گذارده اند و راجع به آنها کسی مرتکب اشتباه و غلط نشده.

و سرّ این که مردم تنها نسبت به این دو (سهیل و زهره) به اشتباه افتاده اند نه غیر آنها، آن است که: مشاهده این دو حیوان ممکن نبوده و نمی توان آنها را شناخت؛ زیرا آنها دو جانوری هستند که در اقیانوسی زندگی می کنند که برگرد جهان می چرخد، به طوری که کشتی بدان نرسیده و تدبیری در آن کار نمی کند.

نمی توان گفت: خدای عزّوجلّ گناهکاران را ستاره تابناکی نموده که در بیابان و دریا وسیله هدایت باشند و تا آسمان و زمین برپا هستند بمانند.

عاصیان و مجرمانی که مسخ می شدند بیشتر از سه روز زنده نبوده و پس از آن می مردند، از آنها فرزندی باقی نماند.

این جانورانی که مسوخ نامیده شده اند، اسامی آنها مجاز و از باب استعاره است، این حیوانات مسوخاتی بوده که حق تعالی تناول گوشت آنها را حرام کرده؛ زیرا در آنها مضارّ و فساد است.

حضرت ابو جعفر الباقر علیه السلام فرمودند:

سرّ این که حق تعالی از تناول گوشت حیوان مُثله شده نهی فرموده آن است که از آن استفاده نشود و دیگر این که عقوبت و تنبیهش سبک نگردد.

محمد بن علی بن بشّار قزوینی از ابوالفرج مظفر بن احمد قزوینی نقل کرده که وی گفت: از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی کوفی شنیدم که درباره سهیل و زهره می گفت:

این دو، دو جانور از جانوران دریایی بوده که دور دنیا جریان دارد، آن دریا در جایی می باشد که کشتی بدان نرسیده و تدبیری در آن کار نمی کند.

این دو از اصناف مسوخ شمرده شده اند و آنانکه پنداشته اند: سهیل و زهره همان دو ستاره معروف می باشند اشتباه کرده اند، چنانچه اعتقاد به فرشته بودن هاروت و ماروت نیز خطاء است چه آنکه این دو، دو موجود روحانی بوده که آفریده و آماده شده بودند برای فرشته شدن ولی نرسیدند به حد فرشتگان، رنج و محنت و گرفتاری را پذیرفتند و خود را در بوته امتحان قرار دادند، پس واقع شد درباره آنها آنچه واقع شد، اگر ایشان فرشته بودند از ارتکاب گناه برکنار می ماندند و عصیان و نافرمانی نمی کردند درحالی که از این ابتلاء به سلامت بیرون نیامدند، و این که خداوند متعال در کتابش (قرآن) این دو را ملک خوانده مراد این است که: ایشان را آفریدیم تا ملک و فرشته شوند نه آنکه بالفعل فرشته می باشند چنانچه حق تعالی به پیامبر گرامیش می فرماید:

اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (پیامبر تو مرده و ایشان نیز مردگانند) یعنی به زودی تو و ایشان می میرید نه این که بالفعل از مردگان هستید.

باب دویست و چهل

سز این که مؤمن گاهی مرتکب محرمات شده و کافر زمانی

حسنات را انجام می دهد

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از عبدالله بن محمد همدانی، از اسحاق قمی نقل کرده که وی گفت: بر حضرت ابی جعفر امام باقر علیه السلام وارد شده محضرش عرض کردم:

فدایت شوم، بیان فرمایید: آیا مؤمن زنا می کند؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا لواط می کند؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا مسکر و شراب می آشامد؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: مرتکب گناه می شود؟

فرمودند: آری.

عرض کردم: فدایت شوم اگر زنا و لواط نکرده و مرتکب سیئات و بدیها نمی‌شود، پس گناهی که مرتکب می‌شود چیست؟
فرمودند: ای اسحاق حق تبارک و تعالی فرموده: آنانکه از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند مگر از لَمَم و گناه صغیره.
مؤمن گاهی گناه صغیره‌ای که قصدش را نداشته انجام می‌دهد.
عرض کردم: فدایت شوم، بفرمایید: آیا کسی که نصب عداوت شما نموده و سبّ خاندان رسالت را می‌نماید با چیزی پاک و تطهیر می‌شود؟
فرمودند: خیر.

عرض کردم: فدایت شوم گاهی می‌بینم مؤمن یکتاپرستی را که اعتقادش همچون اعتقاد من بوده و به ولایت و محبّت شما خاندان پابند بوده و بین من و او هیچ اختلافی نیست با این حال شرب خمر نموده و زنا و لواط کرده و وقتی برای یک حاجت نزدش می‌روم و به او عرضه می‌کنم با روی گرفته و ترش کرده‌اش مواجه شده و مشاهده می‌کنم در برآوردن حاجتم کند و سخت می‌باشد.
و از آن طرف گاهی ناصبی که در اعتقاد با من مخالف است دیده می‌شود وقتی برای حاجتی نزدش می‌روم و مرا می‌شناسد که در عقیده با او مخالف هستم با این حال با روی گشاده و باز با من برخورد کرده و سریعاً به حاجت من پرداخته و با نشاط و سرور که حاکی از دوست داشتنش در روا کردن نیاز من هست اقدام به آن می‌کند، مشاهده می‌کنم که نماز بسیار می‌خواند و روزه زیاد می‌گیرد و صدقه و زکات فراوان می‌دهد و در امانتی که نزدش می‌گذارند خیانت نکرده و آن را رد می‌نماید، سرّ این دو حرکت چیست؟
حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانید که از کجا و به چه سبب گناه و عصیان از شما سر می‌زند؟

عرض کردم: خیر به خدا قسم فدایت شوم، مگر آنکه شما آگاهم نمایید.
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی چون در یگانگی متفرد و منحصر بود لاجرم تمام اشیاء را آفرید ولی نه از چیزی و ماده‌ای بلکه شرح آفرینشش چنین است:

آب شیرین را بر زمین پاک و پاکیزه هفت شبانه‌روز جاری نمود، سپس آب را بند آورد و یک مشت از خاک پاک و طاهری که گل شده بود را برداشت، این مشت گل،

طینت و گل اهل بیت عصمت و طهارت بود، سپس از زیر آن گل، مشتی دیگر برداشت و آن گل و طینت شیعیان ما بود، سپس ما را برای خودش اختیار فرمود و اگر طینت و گل شیعیان را همچون طینت ما به خود وامی‌گذارد هرگز احدی از ایشان مرتکب زنا و سرقت و لواط و شرب مسکر و افعال قبیحه‌ای که نام بردی نمی‌شد ولی این طور نشد بلکه حق تعالی هفت شبانه‌روز آب شور را بر روی زمین ملعونه و ناپاک جاری فرمود سپس آن را قطع کرد و پس از آن مشتی از آن گل را که گل ملعونه و به واسطه طول مجاورتش با آب تغییر یافته و سیاه‌رنگ شده بود (لَجَن) برداشت. این مشت گل طینت آلوده و فاسد بود که عبارت باشد از طینت دشمنان ما اگر خداوند عز و جل طینت دشمنان ما را به حال خود می‌گذارد هرگز آنها را در میان انسانها نمی‌دید و ابداً به شهادتین اقرار نکرده و روزه نگرفته و نماز نخوانده و زکات نداده و حج بیت‌الله نرفته و هیچگاه ایشان را با حسن خلق ملاقات نمی‌کردی ولی حق تبارک و تعالی طینت شما و ایشان را جمع نمود و با هم مخلوط کرد و به هم مالید همچون مالیدن پوست و سپس آن دو را با هم در آب ممزوج فرمود، پس هر لفظ ناهنجار یا عمل زنا یا افعال قبیحه‌ای که یاد کردی از قبیل شرب مسکر یا غیر آن از برادر مؤمن خود مشاهده می‌کنی ناشی از جوهریت و طینت و یا از ایمان او نیست بلکه به واسطه تماسی که ناصبی با طینت او پیدا کرده و بر انجام این سیئات و قبائح اقدام و مبادرت می‌کند چنانچه هر فعل نیکو و خلق زیبا و یا روزه و نماز یا حج بیت‌الله یا صدقه یا معروفی از ناصبی سر می‌زند مستند به جوهریت و طینت او نبوده بلکه تماسش با ایمان سبب اکتساب این افعال پسندیده و صدورش در خارج گردیده است.

عرض کردم: فدایت شوم، وقتی قیامت بپا شود چه خواهد شد؟
حضرت به من فرمودند: ای اسحاق آیا خداوند خیر و شر را در یک جا جمع خواهد فرمود؟

وقتی قیامت شود حق تعالی آنچه از ایمان را که با طینت ناصبی‌ها اصابت کرده و منشأ افعال حسنه شده از ایشان گرفته و به شیعیان ما رد نموده و به عکس آنچه از خباثت ناصبی با طینت شما مقرون گردیده و باعث صدور قبایح گردیده است را از شما گرفته و به ایشان برمی‌گرداند و اساساً هر چیزی به عنصر اولی که ابتدائش بوده برمی‌گردد.

مگر خورشید در هنگامی که ابتداء طلوعش هست را ندیدی، آیا شعاع محرک و

نیروبخشش متصل به آن است یا باین و جدا از کُره آفتاب می باشد؟
عرضه داشتم: فدایت شوم: خورشید وقتی غروب می کند شعاع به آن
برمی گردد همان طوری که از آن صادر و خارج گشته بود و این خود دلیل است که
شعاع از کُره جدا نیست والا نباید به آن بازگردد.

حضرت فرمودند: آری، هر چیزی به جوهره خود که از آن صدور یافته باز
می گردد.

عرضه داشتم: فدایت شوم آیا حسنات و افعال نیک ناصبی ها را گرفته و به ما
برمی گردانند و به عکس افعال قبیح و ناپسند ما را به ایشان ارجاع می دهند؟
حضرت فرمودند: آری به خدایی که غیر از او معبودی نیست امر چنین می باشد.
عرض کردم: فدایت شوم در کتاب خدا آیه ای که شاهد بر این گفتار باشد می یابم
یا نه؟

حضرت فرمودند: آری.

عرضه داشتم: در کدام آیه این مضمون می باشد؟

فرمودند: آیا این آیه را تلاوت نکرده ای؟

اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحیماً^(۱) (آن کسانی که از
گناه توبه کنند و با ایمان به خدا عمل صالح به جای آورند خدا گناهان آنها را به ثواب
بدل گرداند چه آنکه خداوند در حق بندگان بسیار مهربان و آمرزنده است).
خداوند متعال تنها سیئات شما را که دوستان ما هستید به حسنات مبدل
می فرماید.

باب دویست و چهل و یکم

سز بوی خوش و سبب آن

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از علی بن حسان
واسطی، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب
فرمودند: حضرت آدم علیه السلام از بهشت به کوه صفا و حواء به کوه مروه هبوط داده
شدند و این در حالی بود که حواء در بهشت موهایش را شانه زده بود،

هنگامی که در زمین قرار گرفت گفت: درحالی که مورد غضب و سخط الهی می باشم از شانه شدن موهایم خشنود نبوده و به آن دلبستگی ندارم، لذا آرایش موها را بهم ریخت و آنها را از هم گشود، موها پراکنده و منتشر شدند و از انتشارشان عطری که از ناحیه شانه زدن در بهشت در موها پدید آمده بود متصاعد شد باد آنرا برد و در هند متمرکز ساخت از این رو عطر و بوی خوش در هند پدید آمد. و در حدیث دیگر آمده: وقتی حوا گیسوان بافته خود را گشود حق تبارک و تعالی باد را فرستاد تا به موهای پریشان و گشوده او وزیده و بوی عطر آنرا در شرق و مغرب پراکنده ساخت.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن سلیمان رازی از محمد بن الحسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: ابتداء پیدایش و کیفیت بروز عطر و بوی خوش چه وقت و چطور واقع شد؟

حضرت فرمودند: کسانی که قبل از شما بودند در این باره چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: آدم علیه السلام وقتی به زمین دنیا هبوط کرد به هند فرود آمد و به خاطر فراقش از بهشت آنقدر در این سرزمین گریست که اشکهایش در زمین به صورت نهر جاری شد و همین اشکها فضای عالم را خوشبو نمودند. حضرت فرمودند: آن طوری که ایشان می گویند نیست، بلکه سبب و کیفیت پیدایش عطر در دنیا آن بود که حوا زمانی که در بهشت بود گیسوانش را در غلافی از سرشاخه های درختان بهشتی قرار داده بود و هنگامی که به زمین فرود آمد و به لغزش مبتلا شد خون حیض دید و مأمور شد به غسل کردن بناچار گیسوانش را تکانید تا غلافها از گیسوانش جدا شدند حق تعالی بادی را فرستاد تا این غلافها را به صورت ذراتی به هر کجا که حضرتش خواست ببرند و از اینجا بود که عطر و بوی خوش در دنیا پدید آمد و در همه نواحی پراکنده شد.

باب دویست و چهل و دوم

امتناع حق عزوجل از پذیرفتن توبه شخص بدخلق

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد بن محمد، از پدرش،

از یونس بن عبدالرحمن از کسی که یادش کرده، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام، حضرت فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی امتناع دارد از این که توبه شخص بدخلق را بپذیرد.

محضر مبارکش عرض شد: چرا؟

حضرت فرمودند: زیرا این شخص از گناهی بیرون نمی آید مگر آنکه در آنچه بزرگتر از آن است واقع می شود.

باب دویست و چهل و سؤم

سز پذیرفته نشدن توبه بدعت گذار در دین

حدیث (۱)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه، از حسین بن محمد بن عامر، از معلی بن محمد از محمد بن جمهور العمی با اسنادش به طور مرفوعه نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند متعال امتناع دارد که توبه بدعت گذار را بپذیرد.

محضر مبارکش عرض شد: یا رسول الله چرا چنین می باشد؟

فرمودند: زیرا محبت و وابستگی به بدعت در قلبش رسوخ کرده.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّه، از ایوب بن نوح، از محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: در زمانهای اول و پیش مردی بود که دنیا را از راه حلال طلب نمود و بر آن دست نیافت سپس از طریق حرام پیگیری کرد باز به آن نرسید، شیطان نزدش آمد و به او گفت: فلانی دنیا را از راه حلال و حرام طلب کردی و به آن نرسیدی اکنون می خواهی تو را به چیزی راهنمایی کنم که دنیای تو آباد و فراوان شود؟ آن مرد گفت: آری.

شیطان گفت: دینی جدید اختراع کن و مردم را به آن دعوت نما.

آن مرد چنین کرد و مردم دعوتش را پذیرفته و اطاعتش کردند، مدتی گذشت و دنیای آن مرد آباد و ثروت فراوان نصیبش گردید ولی ناگهان به خود آمد و گفت:

این دینی که اختراع کرده و مردم را به آن دعوت کرده ام توبه ای برایش نمی بینم مگر آنکه نزد کسانی که منحرفشان کرده ام رفته و آنان را از دینی که به آنها دعوتشان کرده ام برگردانم، لذا پیش یاران و اصحابش رفت و گفت:

باب دویست و چهل و چهارم ۵۷۹
آنچه شما را به آن دعوت کرده‌ام و شما نیز آن را پذیرفتید باطل بوده و از
ساخته‌های خود من است نه دین خدا.
آنها گفتند: دروغ می‌گویی و حق همان است و تو در دینت شک و تردید کرده و
از آن برگشته‌ای.

وقتی آن مرد چنین دید زنجیری تهیه نمود و میخی به آن نصب کرد و زنجیر را به
گردنش انداخت و میخ را به زمین کوبید و گفت: زنجیر را از گردنم نمی‌گشایم تا حق
تعالی توبه مرا بپذیرد.

حق تعالی به پیامبری از پیامبران آن عصر وحی فرمود که به فلانی بگو:
سوگند به عزّت و بزرگی خود اگر آنقدر مرا بخوانی که مفاصل استخوانهایت از
هم جدا شوند جوابت را نداده مگر تمام آنانکه به دین تو از دنیا رفته‌اند را زنده کنی
و از دین باطل و اختراعی خود آنان را برگردانی.

باب دویست و چهل و چهارم

سز این که شب‌پره روی زمین راه نرفته و در خانه‌ها ساکن

می‌شود

حدیث (۱)

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبداللّه بصری از ابوعبداللّه محمد بن
عبداللّه بن احمد بن جبلة واعظ از ابوالقاسم عبداللّه بن احمد بن عامر الطایبی از
پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن
محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن
علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیهم‌السلام حضرت فرمودند:
مردی از اهل شام از مسائلی چند سؤال کرد و در ضمن سؤالاتش اظهار نمود:
چرا شب‌پره روی زمین راه نمی‌رود؟

حضرت فرمودند: زیرا این حیوان دور بیت المقدس نوحه می‌کرد و به مدّت
چهل سال گریه نمود و با جناب آدم علیه‌السلام اشک ریخت و به همین خاطر در خانه‌ها
سکونت گزید درحالی که با او نه آیه از آیات قرآنی که آدم علیه‌السلام آنها را در بهشت
قرائت می‌نمود بود، این آیات تا روز قیامت با این حیوان هستند آیات مزبور عبارتند
از: سه آیه از اوّل سوره کهف و سه آیه از سوره سبحان الذی اسری و این سه آیه از «واذا
قرأت القرآن جعلنا بینک الخ» شروع می‌شود و سه آیه از سوره یس و آنها از وجعلنا

من بین ایدیه‌م سداً و من خلفهم سداً شروع می‌شوند.

باب دویست و چهل و پنجم

سز این که گاو چشم برهم می‌نهد و سرش را به آسمان بلند

نمی‌کند

حدیث (۱)

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبداللّه بصری از ابو عبداللّه محمد بن عبداللّه بن احمد بن جبلة الواعظ، از ابوالقاسم عبداللّه بن احمد بن عامر طایی از پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش، از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، حضرت فرمودند: مردی از اهل شام راجع به مسائلی از من سؤال نمود و در ضمن سؤالاتش پرسید: چرا گاو چشم‌هایش را برهم می‌نهد و سر به آسمان بلند نمی‌کند؟

حضرت فرمودند: به جهت شرم از خدا زیرا هنگامی که قوم موسی گوساله پرستیدند این حیوان سرش را بزرافکند.

حدیث (۲)

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبداللّه بصری از ابواسحاق ابراهیم بن حماد بن عمر نهاوندی در نهاوند از ابوبکر احمد بن محمد بن مستثنی بن ابی الخصب در مصیصه، از موسی بن حسن در مدینه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم از ابراهیم بن شریح کندی از ابن وهب، از یحیی بن ایوب، از جمیل بن انس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

گاو را اکرام کنید زیرا بزرگ و سرور چهارپایان است، این حیوان از شرم و حیا نسبت به خداوند متعال از زمانی که گوساله پرستیده شد سر به آسمان بلند نکرد.

باب دویست و چهل و ششم

سز این که بز دمش بالا و عورتش آشکار بوده

ولی گوسفند عورتش مستور و پنهان است

حدیث (۱)

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبداللّه بصری از ابو عبداللّه محمد بن عبداللّه بن احمد بن جبلة الواعظ از ابوالقاسم عبداللّه بن احمد بن عامر طایی از

پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از آباء گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال شد: چرا دم بز بالا و فرج و عورتش نمایان است؟
حضرت فرمودند:

زیرا وقتی حضرت نوح علیه السلام بز را داخل کشتی نمودند به مدافعه و مبارزه پرداخت در نتیجه دمش شکست و به این صورت که ملاحظه می شود درآمد ولی گوسفند خودش به داخل شدن در کشتی مبادرت نمود و نوح دست بر فرج و دمش کشید در نتیجه کپل هایش هم آمد و بدین ترتیب عورتش پنهان و مخفی گشت.

باب دویست و چهل و هفتم

سر نشان داغ بودن بر دست های چهارپایان و بچه قاطرها

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش، از محمد بن یحیی، از حماد بن عثمان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: در میان دست های چهارپایان نشانی می بینیم مانند نشان داغ، این جهت چیست؟
حضرت فرمودند: آن نشان دو طرف سوراخ بینی آنها است چه آنکه چهارپایان در شکم مادر سرنگونند و اطراف بینی آنها در میان دست های آنها چسبیده و از این جهت نشانی در آن جا بهم رسیده به خلاف آدمی که در شکم مادر مستوی القامه و راست می باشد و به خاطر همین است که حق تعالی در قرآن می فرماید: لقد خلقنا الانسان فی کبد یعنی: ما انسان را در شکم مادر مستوی القامه آفریدیم.
و غیر فرزند آدم، اولاد حیوانات در شکم مادر سرشان در پشت و دو دستشان مقابلشان می باشد.

حدیث (۲)

و با همین اسناد، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از یونس بن عبدالرحمن، از عبدالله بن مسکان، از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هرگاه حیوانی از دو جنس مختلف متولد شود عقیم بوده و تولید مثل نمی کند.
ابن مسکان می گوید: محضرش عرضه داشتم: مردم معتقدند که کبوتر راعبی (خواننده) یکی از پدر و مادرش قمری است و دیگری حیوان دیگر و با این حال می بینیم که تخم گذارده و تخمش جوجه می شود؟

حضرت فرمودند: مردم دروغ می‌گویند، قمری گاهی روی پرنده و کبوتری رفته و با آن جفت‌گیری نموده و تخم گذارده و تخمش جوجه می‌شود ولی این جوجه که نسل قمری است هرگز صاحب نسل نخواهد شد.

باب دویست و چهل و هشتم

سر آفرینش گربه و خوک

حدیث (۱)

ابو عبد الله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان بروازی، از ابوعلی محمد بن محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که وی گفت: هنگامی که جناب نوح علیه السلام سوار کشتی شد حق تعالی آرامشی بر اهل و سکنه کشتی حاکم فرمود به طوری که تمام حیوانات وحشی و چهارپایان و پرندگان بدون کوچکترین جنبشی در آن به سر می‌بردند و هیچ‌یک متعرض دیگری نمی‌شدند حتی گوسفند نزدیک گرگ و گاو در جنب شیر و گنجشک روی مار قرار گرفته بود و با این حال به هیچ‌یک آزاری متوجه نمی‌شد و اساساً در آن کشتی نه دلتنگی و نه فریاد و نه ناسزا و دشنام و نه لعن و نفرینی وجود داشت، هر یک به خود مشغول بوده و آهنگ دیگری را نمی‌نمود و حق تبارک و تعالی قصد و نیت هر قاصدی را نسبت به دیگری محو و معدوم فرموده بود، باری پیوسته در کشتی به همین منوال بودند تا از آن پیاده شدند و به واسطه طول مکث مسافران در کشتی قاذورات و عذرات زیادی در کشتی انباشته شد و از طرفی وجود بعضی از مطعومات و اشیاء دیگر سبب فراوان شدن موشها گردیده بود.

از این رو حق تعالی به جناب نوح علیه السلام وحی فرمود که شیر را مسح نماید و پس از آن شیر عطسه‌ای نمود و از مجرای بینی آن دو گربه نر و ماده بیرون آمده و با خوردن بسیاری از موشها تعدادشان کم شد و نیز صورت فیل را مسح فرمود و با یک عطسه از بینی آن نیز دو خوک نر و ماده بیرون آمده و با خوردن قاذورات آنها را تخفیف و کاهش دادند.

باب دویست و چهل و نهم

سر آفرینش و خلقت مگس

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن

ابی عبدالله برقی، از پدرش، از کسی که ذکرش نموده، از ربیع ندیم و صاحب منصور دوانیقی، وی می گوید: روزی منصور در محضر مبارک امام صادق علیه السلام بود مگسی بر او نشست، منصور آن را پراند، باز بر وی نشست و منصور برای بار دوم آن را پراند، مگس برای مرتبه سوم بر او نشست، وی به امام علیه السلام عرض کرد: برای چه خداوند متعال مگس را آفریده است؟
حضرت فرمودند: برای این که به واسطه اش ستمگران را خوار و ذلیل کند.

حدیث (۲)

حسین بن احمد بن ادریس رحمه الله از پدرش، از محمد بن ابی صهبان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
اگر مگس بر روی طعام مردم نمی نشست تمام آنها مبتلا به جذام می شدند.

باب دویست و پنجاهم

سز آفرینش سگ

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی رحمه الله، از محمد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبدالله، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش، از عمر بن علی، از پدرش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: خداوند سگ را از چه آفرید؟

حضرت فرمودند: حق تعالی آن را از آب دهان ابلیس آفرید.

محضر مبارکش عرض شد: یا رسول الله چگونه؟

حضرت فرمودند: هنگامی که خداوند متعال آدم و حوا را به زمین هیوط داد، آن دو همچون دو جوجه لرزان می لرزیدند، ابلیس نزد درندگانی که پیش از آدم در زمین بودند رفت و به آنها گفت: دو پرنده از آسمان به زمین آمده اند که تا به حال بزرگتر از آنها دیده نشده، بروید و آنها را بخورید.

درندگان به طرف ایشان حرکت کردند و ابلیس پیوسته ایشان را تحریص و ترغیب می کرد و فریاد می زد و درندگان را به مسافتی نزدیک آدم و حوا آورده بود، از سرعت و شتاب در کلامش آب دهان او بیرون ریخت و خداوند متعال از آن آب دو سگ آفرید، یکی نرو دیگری ماده، این دو سگ در اطراف آدم و حوا ایستادند سگ

باب دویست و پنجاه و دوم ۵۸۹
ماده در جدّه و سگ نر در هند و نگذارند که درندگان نزدیک آن دو شوند و از همان روز سگ دشمن درندگان و درندگان نیز دشمن سگ گردیدند.

باب دویست و پنجاه و یکم سز پیدایش ذرات منتشر در فضا حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی رحمه الله علیه، از محمد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطّان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبد الله، از عیسی بن جعفر علوی عمری از پدرانش از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، از حضرت سؤال شد: خداوند متعال ذراتی را که داخل در روزنه های خانه می باشند از چه آفریده؟
حضرت فرمودند: هنگامی که موسی علیه السلام به حضرت پروردگار عرض نمود: پروردگارا خود را به من بنما تا به تو نظر کنم.
خداوند تبارک و تعالی فرمود: اگر این کوه به خاطر نور من پابرجا ماند البتّه قدرت خواهی داشت به من نظر کنی و اگر پابرجا نماند ضعف دیدگانت مانع می شوند از این که قدرت نظر به من را داشته باشی، باری وقتی حق جلّت عظمت بر کوه تجلّی نمود، کوه سه قطعه شد، یک بخش آن به آسمان بالا رفت و بخش دیگرش به زمین فرو رفت و یک قطعه دیگرش ذره، ذره شد و در فضا منتشر گردید، این ذرات داخل در روزنه خانه ها از غبار آن کوه می باشد.

باب دویست و پنجاه و دوم سز فرسوده و شکسته شدن صورت بدون رسیدن پیری حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی رحمه الله علیه از محمد بن ابراهیم بن اسباط نقل کرده که وی گفت:
احمد بن محمد بن زیاد قطّان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبد الله، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
نبی اکرم ﷺ فرمودند: برادرم عیسی علیه السلام به شهری عبور نمود که در آن مرد و زنی

فریاد می‌کردند، حضرت به آنها فرمود:
 شما را چه می‌شود و چرا فریاد می‌کنید؟
 آن مرد عرض کرد: ای پیامبر خدا، این همسر من است و هیچ بدی هم ندارد
 بلکه زنی است صالحه ولی در عین حال دوست دارم از او جدا شوم.
 حضرت عیسی علیه السلام فرمود: به هر حال بگو چه نقصی در او است که می‌خواهی
 از وی جدا شوی؟
 آن مرد عرضه داشت: بدون این‌که پیر شده باشد صورتش شکسته و فرسوده
 شده.

حضرت به آن زن فرمود: ای زن دوست داری طراوت صورتت به تو برگردد؟
 آن زن عرضه داشت: آری.
 حضرت فرمود: هرگاه غذا تناول می‌کنی، زنهار پیش از سیر شدن از آن دست
 بکش زیرا طعام وقتی در شکم و معده زیاد شد طراوت و نشاط صورت را می‌برد.
 زن به این دستور عمل نمود، طراوت صورتش دوباره بازگشت.

باب دویست و پنجاه و سوم

علامات صبر و شکیبایی

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی رحمته الله از محمد بن ابراهیم بن اسباط، از
 احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبدالله نقل کرده که
 وی گفت:

عیسی بن جعفر علوی عمری از پدرانش، از عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام نقل
 کرده که فرمود: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

علامت شخص صابر و شکیبا سه چیز است:

اول: آنکه سست و بی حال نیست.

دوم: آنکه ملول و محزون نمی‌باشد.

سوم: آنکه از پروردگار متعال شکایت نمی‌کند.

زیرا شخص وقتی کسل و سست شد حقوق دیگران را ضایع نموده و وقتی ملول
 و محزون گردید اداء شکر نمی‌کند و هرگاه از پروردگار شاکی شد عصیان را
 می‌نماید.

باب دویست و پنجاه و چهارم

سز این که زنها قصد و توجهشان به مردان است

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمد بن یحیی خزاز، از غیاث بن ابی ابراهیم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

زن از مرد آفریده شده^(۱) لذا قصد و توجه زنها به مردان معطوف است از این رو آنها را در خانه ها حبس و حفظ نمایید ولی مرد چون از زمین خلق شده^(۲) تمام همت و قصد او به خاک متوجه می باشد.

باب دویست و پنجاه و پنجم

سز مشروع شدن شاهد قرارداد بر وقوع نکاح

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمة الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از کسی که ذکرش نموده از درست بن ابی منصور، از محمد بن عطیه، از زراره، وی می گوید: حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: قرار دادن شاهد بر وقوع نکاح به منظور میراث و حفظ آن مشروع شده است.

باب دویست و پنجاه و ششم

سز حرام بودن جمع بین دو خواهر در ازدواج

حدیث (۱)

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسن بن ولید، از مروان بن دینار، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی ابراهیم علیه السلام (امام هفتم علیه السلام) عرض کردم: چرا مرد نمی تواند بین دو خواهر جمع کرده و با هر دو ازدواج کند؟ حضرت فرمودند: برای حفظ اسلام چه آنکه سائر ادیان آن را تجویز می کنند.

باب دویست و پنجاه و هفتم

سز نهی شدن مرد از ازدواج با زنی که عمه یا خاله اش همسر اوست

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمة الله علیه، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از

۱. اشاره است به خلقت حواء از جناب آدم علیه السلام

۲. اشاره است به آفرینش حضرت آدم علیه السلام از خاک

علی بن عباس، از عبدالرحمن بن محمد اسدی، از ابی ایوب خزاز، از محمد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السلام حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ازدواج با زنی که عمّه یا خاله اش همسر مرد است نهی فرمودند و این به خاطر بزرگداشت عمّه و خاله می باشد و هرگاه عمّه و خاله اذن دادند البته ازدواج با آن زن بلا اشکال می باشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضال از ابن بکیر، از محمد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: با زنی که دختر برادر یا دختر خواهر همسرت هست و بدین ترتیب همسرت عمّه یا خاله آن زن می شود ازدواج مکن ولی با عمّه و یا خاله همسرت بدون اذن همسرت می توانی ازدواج کنی.

باب دویست و پنجاه و هشتم

سر این که مهرالسنة مبلغ پانصد درهم گردیده است

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی الحسن علیه السلام راجع به مهرالسنة سؤال کرده و پرسیدم: چگونه پانصد درهم گردیده است؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی بر خود واجب نمود که هرگاه مؤمنی صد بار الله اکبر و صد بار الحمد لله و صد بار سبحان الله و صد بار لا اله الا الله و صد بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده و سپس بگوید: اللهم زوجنی من الحور العين (خدایا حورالعین را به تزویج من دریاور) حتماً یک حوری از حوریهای بهشتی را به تزویجش درمی آورد و این اذکار را مهر آن قرار داده است سپس به پیامبرش وحی فرمود که مهریه زنان مؤمنه را پانصد درهم قرار دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین کردند.

حدیث (۲)

حسین بن احمد بن ادريس، از پدرش، از احمد بن محمد، از عیسی، از ابن ابی نصر از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم فدایت شوم چگونه مهریه زنان پانصد درهم یعنی دوازده وقیه^(۱) و یک نش^(۲) می باشد؟

۱- وقیه چهل درهم است قهراً دوازده وقیه چهارصد و هشتاد درهم می شود.

۲- نش بیست درهم است در نتیجه مجموع دوازده وقیه و یک نش پانصد درهم می گردد.

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی بر خود واجب نموده که هرگاه مؤمنی صد بار الله اکبر و صد بار الحمد لله و صد بار سبحان الله و صد بار لا اله الا الله گفته و صد بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده و سپس بگوید: اللهم زوجنی من الحورالعین حتماً یک حوری از حوری‌های بهشتی را به تزویجش دریاورد و به خاطر همین مهریه زنان را پانصد درهم قرار داده.

و هر مؤمنی که نزد برادر ایمانی خود از حرم او خواستگاری کرده و پانصد درهم برایش بیاورد و او آن حرم را به تزویج وی در نیارد محققاً با این عملش برادر مؤمن را آزرده و مستحق است که حق تعالی حوری بهشتی را به تزویجش در نیارد.

باب دویست و پنجاه و نهم

سر این که مهریه زنان نزد مخالفین شیعه چهار هزار درهم

گردیده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله از سیاری، از کسی که ذکرش نموده، از حماد، از حریر، از محمد بن اسحاق، وی می‌گوید: حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: آیا می‌دانی از کجا مهریه زنان چهار هزار درهم شده است؟

عرض کردم: خیر.

فرمود: ام حبیبه دختر ابوسفیان در حبشه بود، نبی اکرم ﷺ از او خواستگاری فرمود و نجاشی از طرف پیامبر ﷺ چهار هزار درهم فرستاد از این رو مخالفین به این مبلغ اخذ کرده و آنرا مهریه زن قرار دادند ولی مهرالسنة در واقع همان دوازده اوقیه و یک نش که مجموعاً پانصد درهم است می‌باشد.

باب دویست و شصتم

سر این که مرد می‌تواند به زنی که می‌خواهد با او ازدواج کند

نگاه نماید

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از یزنی، از یونس بن یعقوب، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: آیا مردی که با زنی می‌خواهد ازدواج کند می‌تواند به او نگاه کند؟

باب دویست و شصت و دوم ۵۹۹
حضرت فرمودند: آری بلکه آن زن می‌تواند برای او لباس نازک و بدن‌نما نیز بپوشد تا او وی را به‌خوبی مشاهده کند زیرا آن مرد می‌خواهد او را با ثمنی گران و سنگین بخرد.

باب دویست و شصت و یکم

سرّ این که اگر مرد به همسرش بگوید: وقتی پیش من آمدی
باکره نبودی، حدّ بر او نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه‌الله علیه، از عبدالله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن هاشم، از صفوان، از موسی بن بکیر، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السلام درباره مردی که به همسرش گفت: وقتی پیش من آمدی باکره نبودی، آن حضرت فرمودند: بر مرد حدّی نیست زیرا گاهی پرده بکارت بدون جماع و عمل نزدیکی زائل می‌شود پس کلام مرد دلالت بر نسبت ناروا به زن ندارد تا حدّ بر او ثابت شود.

باب دویست و شصت و دوم

سرّ مشروعیت مهر و وجوبش بر مردان

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه‌الله علیه، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در جواب مسائلی از جمله این مسئله که چرا مهر بر مردان واجب بوده ولی بر زنان واجب نیست به مردان اعطاء کنند فرمودند:

علتش آن است که: بر مردان هزینه اداره زنان واجب است چه آنکه زن نفس خود را فروخته و مرد مشتری آن است و بدون شک بیع بدون ثمن نبوده و اساساً خرید بدون پرداخت ثمن تحقق نمی‌یابد.

از این گذشته زنان از معامله و تجارت ممنوع هستند لذا بر آنها پرداخت ثمن و مهر مشروع نمی‌باشد و از این بیان که بگذریم علت‌های بسیاری وجود دارد که مهر بر مرد واجب بوده نه بر زن.

باب دویست و شصت و سوم

سز این که مکروه است مهر کمتر از ده درهم باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش از وهب بن وهب، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از پدران گرامیش علیهم السلام، از علی علیه السلام، حضرت فرمودند: من خوش ندارم که مهر را کمتر از ده درهم کنند بلکه بیشتر از آن قرار دهند تا به مهر زن نابکار (زانیه) شباهت پیدا نکند.

مقاله مؤلف

مؤلف محمد بن علی (صدوق) می گوید: حدیث مذکور به همین بیانی که نقل شد روایت گردیده و به خاطر اشتمالش بر علت حکم آن را در اینجا ذکر نمودم ولی آنچه در این حکم معتمد من بوده و به آن فتوی می دهم آن است مهر هر چیزی است که زن و مرد هر دو رضایت به آن داشته اگرچه عکس سُکره^(۱) باشد و شاهد این ادعاء حدیث دوم است.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابی ایوب خراسانی، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: کمترین مالی که برای مهر قراردادن مجزی است چقدر می باشد؟ حضرت فرمودند: عکسی از سُکره.

باب دویست و شصت و چهارم

سز این که اگر مردی پیش از تماس با همسرش زنا کند

بین او و همسرش جدایی می اندازند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی و احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن یحیی خزاز، از طلحه بن زید، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر بزرگوارش نقل

۱- کلمه «سُکره» به ضم سین به معنای کاسه سفالی است و به معنای دانه تلخه در گندم نیز آمده است.

کرده‌اند که آن حضرت فرمودند: در کتاب علی علیه السلام خواندم که مرد هرگاه با زنی ازدواج نمود و پیش از هم‌بستر شدن با او با زنی دیگر زنا کرد زنی که به ازدواجش درآمده بر او حلال نیست چون وی زناکار است و بینشان جدایی انداخته و نصف مهر را هم باید به زن بپردازد.

مقاله مرحوم مؤلف

مؤلف این کتاب (صدوق) می‌گوید: حدیث مذکور به همین نحو که نقل شد روایت گردیده و به خاطر اشتمالش بر ذکر علت آن را در اینجا آوردم ولی آنچه مورد اعتماد من بوده و به آن فتوی می‌دهم مضمون حدیثی است که ذیلاً نقل می‌کنم: محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر و فضالة بن ایوب، از رفاعة نقل کرده که وی گفت:

از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: مردی پیش از آنکه با همسرش هم‌بستر شود مرتکب زنا گردیده آیا او را سنگسار می‌کنند؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: وقتی قبل از تماس با همسرش مرتکب زنا شد بین وی و حلیله‌اش جدایی می‌اندازند؟

حضرت فرمودند: خیر.

ابن ابی عمیر دنبال حدیث اضافه کرده و گفته است: إحصان^(۱) با داشتن کنیز حاصل نمی‌شود.

۱- در تحقق إحصان به اصطلاح فقهی شش شرط معتبر است:

الف: مرد بالغ باشد.

ب: مرد عاقل باشد.

ج: مرد آزاد باشد.

د: مرد در فرجی (مقصود قبیل می‌باشد) که به عقد دائم یا رقبت مملوکش هست دخول نموده باشد.

ه: این دخول با اقرار یا شهادت عدول ثابت و محرز باشد.

و: هر صبح و شام یعنی اول روز و آخر آن از چنین دخولی تمکن داشته باشد.

و عیناً در إحصان زن نیز این شش شرط معتبر می‌باشد و پس از تحقق شروط اگر هر کدام از زن و مرد مرتکب زنا شوند حدشان سنگسار می‌باشد و شرح آن در کتب فقهی آمده است.

از حدیث دوم در اینجا این طور برمی‌آید که زنا مزبور موجب سنگسار کردن مرد نبوده و إحصان محقق نشده است و همین معنا مختار مرحوم صدوق است چنانچه ابن ابی عمیر فرموده داشتن کنیز موجب تحقق إحصان نیست بلکه در تحققش داشتن زن عقدی با شرائط دیگر معتبر می‌باشد.

باب دویست و شصت و پنجم

سز این که اگر زن پیش از دخول شوهرش به او
مرتکب زنا شود بین او و شوهرش جدایی انداخته و
مستحق مهر نیز نمی باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از احمد بن ادریس، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از
پدرش از عبدالله بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام
از پدر بزرگوارش از حضرت علی علیه السلام درباره زنی که پیش از دخول شوهرش به او
مرتکب زنا شده بود حضرت فرمودند:
بین او و شوهرش جدایی باید انداخت و مستحق مهر هم نیست زیرا این حادثه
از ناحیه او رخ داده است.

باب دویست و شصت و ششم

سز این که جایز است با زن شکاک ^(۱) ازدواج نمود ولی
جایز نیست به مرد شکاک زن داد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان، از موسی بن
بکیر، از زراره، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: با زنان
شکاک ازدواج نکنید ولی زنان را به ازدواج مردان شکاک در نیاورید زیرا زن از ادب
زوجش اخذ کرده و شوهر او را بر دین خود مقهور می کند.

باب دویست و شصت و هفتم

سز این که اگر پسر بچه ای در اطاق باشد مجامعت و
هم بستن شدن مرد با زن جایز نیست

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد،

۱- در تفسیر شکاک تعبیرهای مختلفی در روایات آمده، در برخی شکاک را به ضالین و منحرفین و در بعضی به
غیر عارف به امام علیه السلام و در دسته ای به مستکبرین و در طائفه ای به معانی دیگر تفسیر گردیده است و قدر جامع
و معنای عامش همان منحرف و گمراه می باشد.

از پدرش، از قاسم بن محمد جوهری، از اسحاق بن ابراهیم، از حنان بن سدید، از پدرش نقل کرده که گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر پسریچه ای در اطاق هست مرد با همسر یا کنیزش مجامعت نکند زیرا این عمل موجب زناکار شدن آن پسریچه می گردد.

باب دویست و شصت و هشتم

سز استبراء^(۱) نمودن کنیزان

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسن، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از عبدالله بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: کنیزی تعلق به مردی دارد که مورد وثوق و اطمینان است و من او را از وی خریده ام حال اگر وی خبر دهد که از وقت حیض دیدن کنیز و پاک شدنش با وی تماس نگرفته آیا می توانم با او تماس برقرار کنم؟ حضرت فرمودند: برای شما جایز نیست قبل از استبراء نمودن کنیز با یک بار حیض شدن نزد او بروید ولی از غیر فرجش می توانید استفاده کنید و علت این حکم آن است که: آنانکه کنیز می خرند و پیش از استبراء نمودن کنیزان با آنها نزدیکی می کنند با اموالشان زنا نموده اند.

باب دویست و شصت و نهم

سز این که مرد دو زن دار می تواند یکی را بر دیگری برتری دهد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از حسن بن زیاد، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: مردی که دو همسر دارد و یکی از آن دو نزدش محبوب تر است آیا می تواند او را بر دیگری برتری دهد؟ حضرت فرمودند: آری، وی می تواند سه شب را نزد او رفته و یک شب را پیش

۱- مقصود آن است که مشتری بعد از خریدن کنیز صبر کند تا وی یکبار حیض ببیند و سپس با او تماس پیدا کند.

دیگری بسر برد زیرا وی حق دارد چهار همسر اختیار کند و هر شب را به یکی اختصاص دهد پس در هر چهار شب، یکی از شبها مال آن زنی است که دیگری بر او برتری دارد و مرد آن یک شب را در هر کجا که بخواهد می تواند قرار دهد، لذا جایز است شب اول را پیش او رفته و سه شب دیگر را متوالیاً نزد آن دیگری که نزدش محبوب تر است برود.

حدیث (۲)

و با همین اسناد، از حسن بن زیاد، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

مرد می تواند برخی از زنانش را بر بعضی دیگر برتری دهد مثلاً نزد یکی از آنها شبها بیشتر رود مشروط به این که چهار همسر نداشته باشد چه آنکه در این فرض حق تفضیل نداشته و می باید بین تمام بالسویه رفتار کند.

حدیث (۳)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه می گوید:
محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن عقبه، از مردی، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام راجع به مردی که دو همسر دارد می پرسد: آیا می تواند یکی را بر دیگری تفضیل داده و سه شب را نزد او و یک شب را نزد دیگر برود؟
حضرت می فرمایند: آری.

باب دویست و هفتادم

سز جایز نبودن ازدواج اسیر تا مادامی که در دست مشرکین

اسیر است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبداللّه، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود از عیسی بن یونس، از اوزاعی، از زهری، از علی بن الحسین علیّه السلام حضرت فرمودند: برای اسیر جایز نیست تا مادامی که در دست مشرکین اسیر است ازدواج کند زیرا بیم آن هست که فرزندی از او بهم رسد و در دست مشرکین به حالت کفر باقی بماند.

باب دویست و هفتاد و یکم

سرّ این که مرد می تواند چهار زن بگیرد و بیش از آن جایز نیست و سرّ این که زن بیش از یک شوهر نمی تواند بکند و علت این که بنده دو همسر می تواند بگیرد

حدیث (۱)

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبداللّه، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب مسائش مرقوم فرمودند:

سرّ این که مرد می تواند چهار زن گرفته ولی بر زن حرام است بیش از یک شوهر نماید آن است که اگر مرد چهار همسر داشته باشد فرزند از هر کدام که بهم رسد به مرد منسوب است ولی اگر زن دو شوهر یا بیشتر داشته باشد و از وی فرزندی متولد گردد معلوم نیست که فرزند از کدام شوهر می باشد چه آنکه جملگی در این که با زن نکاح کرده و با وی هم بستر شده اند با هم مشترک می باشند و بدون تردید این امر موجب فساد نسب و میراث و معارف شرعی خواهد گردید.

مقاله محمد بن سنان

محمد بن سنان می گوید: یکی از علل و اسرار حلال بودن چهار زن برای یک مرد آن است که تعداد زنان از مردان بیشتر می باشد چنانچه حق تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع (ای مؤمنین نکاح کنید با زنانی که برای شما حلال هستند و آنها را به ازدواج خود درآورید دوتا و سه تا و چهارتا...)

تقدیر این آیه آن است که اگر خواستید با دوتا و در صورتی که بخواهید با سه یا چهارتا از زنان اهل ایمان ازدواج کنید و با این تقدیر حق عزوجل غنی و فقیر را در توسعه قرار داده و فرموده مرد می تواند به مقدار توان و طاقتش اقدام به امر ازدواج کند ولی حدّ آن تزویج دائمی چهار زن بوده نه بیشتر ولی در گرفتن و خریدن کنیز توسعه بیشتری داده و حدّی برایش ذکر نفرموده زیرا کنیز مال و جلب ثروت است و مرد می تواند هر مقدار از مال که بخواهد جمع نماید.

و سرّ این که عبد تنها با دوزن می تواند ازدواج کند نه بیشتر از آن این است که وی در باب طلاق و نکاح از نظر شارع مقدّس نصف مرد آزاد محسوب می شود و چون مرد آزاد با چهار زن می تواند ازدواج کند قهراً بنده با دوتا فقط حق ازدواج دارد،

وی نه مالک خود بوده و نه مالی دارد بلکه آقایش بر او انفاق می‌کند.
و علت دیگرش آن است که این حکم را برای بنده قرار داده‌اند تا بین او و مرد آزاد فرق باشد.

و جهت دیگر آن است همسران او باید از همسران مرد آزاد کمتر باشد؛ زیرا در غیر این صورت از خدمت نمودن برای آقایش بازمانده و مشغول به همسرانش می‌گردد.

باب دویست و هفتاد و دوم

سرّ این که حق تعالی غیرت را برای مردان قرار داده نه برای

زنان

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم از محمّد بن فضل، از سعد جلاب، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام، حضرت فرمودند: خداوند متعال برای زنان غیرت را قرار نداده است، فقط منکرات و افعال قبیح از ایشان سر می‌زند، البته زنان مؤمنه این طور نیستند، خدای متعال غیرت را برای مردان قرار داده؛ زیرا برای ایشان ازدواج دائم با چهار زن را حلال و تملک کردن کنیزان بی حدّ و بی شمار را در حقّشان مباح نموده درحالی که برای زن تنها یک شوهر را حلال قرار داده و چنانچه با داشتن شوهر مرتکب فحشاء شده و با دیگری تماس برقرار نماید زانیه محسوب می‌گردد.

باب دویست و هفتاد و سوم

سرّ تراشیدن موی نوزاد

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از عباس بن معروف، از صفوان بن یحیی، از کسی که برایش حدیث نقل نموده، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام می‌پرسد: علت تراشیدن موی سر نوزاد چیست؟

حضرت فرمودند: علتش پاک نمودن سر نوزاد است از موی رحم.

باب دویست و هفتاد و چهارم

سر مشروعت ختان

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب جمیعاً از حسن بن محبوب، از محمد بن قزعه^(۱)، وی گفت: محضر حضرت ابی عبدالله علیه عرض کردم: پیشینیان ما می گفتند: حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه با تیشه ای بر سر خم بزرگی خود را ختنه نمود.

حضرت فرمودند: عجباً!! این طور نیست که آنها می گفتند، آنها بر ابراهیم علیه دروغ بسته اند.

عرض کردم: شما این قضیه را برایم بیان فرمایید که واقع چه بوده؟ حضرت فرمودند: در انبیاء عظام علیهم السلام روز هفتم از ولادت غلاف نرینه و نافشان می افتد.

و زمانی که خداوند متان از هاجر اسماعیل را به حضرت ابراهیم علیه عنایت فرمود ساره که همسر حره و آزاده جناب ابراهیم بود هاجر را به جرم کنیز بودن مورد سرزنش قرار داد هاجر متأثر شد و گریست، اسماعیل که حال دگرگون مادر را دید او نیز به گریه درآمد در این وقت جناب ابراهیم داخل شد و آن منظره را که دید فرمود:

پسرم چرا گریه می کنی؟

اسماعیل عرضه داشت: ساره مادرم را با الفاظ کذا و کذا مورد ملامت قرار داد و او گریست من نیز به خاطر گریستن او گریه نمودم.

حضرت ابراهیم علیه به نمازخانه خود رفت و به مناجات با پروردگار پرداخت و از حضرتش خواست تا نظریه ساره را نسبت به هاجر عوض کرده و دیگر او را مورد ایذاء و شماتت قرار ندهد.

حق تعالی دعایش را مستجاب نمود و ساره را از این معنا منصرف کرد، پس از آنکه اسحاق از ساره متولد شد روز هفتم ولادتش ناف اسحاق افتاد ولی غلاف نرینه او ساقط نشد، ساره از این رهگذر به جزع و فزع درآمد، ابراهیم در این حال داخل شد، ساره عرضه داشت: این چه اتفاقی است که در آل و دودمان ابراهیم واقع

۱- وی به گفته مرحوم مقانی امامی است ولی مجهول الحال می باشد.

شده!! اسحاق پسر تو است، نافش افتاده ولی غلاف نرینه‌اش ساقط نگردیده؟ ابراهیم علیه السلام به نمازخانه رفت و با پروردگارش به مناجات مشغول شد و عرض کرد: پروردگارا این چه اتفاقی است که در دودمان ابراهیم و فرزندان پیامبرانت واقع شده اسحاق پسر من است، نافش افتاده ولی غلاف نرینه‌اش ساقط نگردیده. حق تعالی به جناب ابراهیم وحی نمود: این حادثه به خاطر ملامت و سرزنشی است که ساره نسبت به هاجر مرتکب شد و من قسم خورده‌ام که از هیچ یک از فرزندان انبیاء پس از این عمل هاجر غلاف نرینه‌اش را ساقط نکنم، بنابراین با آهن اسحاق را ختنه کن و به او حرارت و سوزش آهن را بچشان. ابراهیم علیه السلام با آهنی اسحاق را ختنه کرد و بعد از آن ختنه با آهن بین مردم سنت شد.

حدیث (۲)

پدرم رحمة الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از معاویه بن عمار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: ساره پس از آن حرکت زشتی که نسبت به هاجر مرتکب شد به درگاه الهی عرضه داشت: اللهم لا تؤاخذنی بما صنعت بهاجر (خدایا به واسطه آنچه نسبت به هاجر انجام دادم مرا مورد مؤاخذه قرار مده) در این کلام ساره برای هاجر فروتنی نمود و پس از آن این نوع از فروتنی سنت شد.

باب دویست و هفتاد و پنجم

سر این که طلاق منحصر بر طبق کتاب و سنت واقع می‌شود

حدیث (۱)

احمد بن الحسن القطان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول از پدرش، از اسماعیل بن فضل هاشمی، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود: طلاق منحصر بر طبق کتاب و سنت واقع می‌شود زیرا حدی است از حدود خداوند عزوجل و خدا در قرآنش فرموده: اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة (هرگاه زنان را طلاق دادید به وقت عده‌اشان طلاق داده و زمان عده را بشمارید). و نیز می‌فرماید: واشهدوا ذوی عدل منکم (در وقت خواندن طلاق دو نفر عادل از خودتان را شاهد قرار دهید).

و نیز می فرماید: و تلك حدود الله و من يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه (این احکام حدود شرع خدا است و هر کس از حدود الهی تجاوز کند بر خویش ستم نموده) و رسول خدا ﷺ طلاق عبدالله بن عمر را به خاطر آن که برخلاف کتاب و سنت بود رد فرمود.

باب دویست و هفتاد و ششم

سرّ مشروع شدن طلاق عدّی و سرّ این که بعد از وقوع نه طلاق زن به مرد حلال نبوده و سرّ این که طلاق مملوک دوبار است

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در ضمن مکتوبی در جواب مسائش مرقوم فرمودند: سرّ این که سه بار طلاق مشروع شده آن است که بین طلاق اول و سوم مهلتی باشد شاید در اثناء آن میل و رغبت در مرد پیدا شود و از جدایی منصرف گردد یا غضبش ساکن و برطرف شود و دوباره با همسرش زندگی را ادامه دهد و نیز سرّ دیگرش آن است که بدین وسیله زن ادب شده و از نافرمانی نسبت به شوهرش برحذر داشته شود چه آنکه زنان به خاطر اقدامشان بر کاری که شایسته نیست و نافرمانی شوهر محسوب می گردد مستحقّ جدایی می باشند.

و سرّ این که زن بعد از وقوع نه طلاق بر مرد حرام شده و دیگر تا ابد حلال نیست آن است که: اولاً: مرد با طلاق بازی نکرده و زن را ضعیف نشمرد و نپندارد هر وقت که خواست می تواند او را طلاق دهد و دوباره با وی زندگی نماید.

ثانیاً: در امور و کارهایش دقت کند و بیدار شده و عبرت گیرد.

ثالثاً: مأیوس شود از این که بتواند بعد از نه طلاق با زن، دیگر زندگی نماید.

و سرّ این که طلاق مملوک دوبار است نه بیشتر آن است که طلاق کنیز نصف طلاق زن حرّه و آزاد می باشد و چون در زن حرّه طلاق سه تا است در کنیز دو تا قرار داده اند نه یک طلاق و نیم زیرا در فرائض و واجبات احتیاط مقتضی است که آنها را کامل بیاوریم نه نصف و همچنین است فرق بین حرّه و کنیز در عده وفات زیرا عده وفات در حرّه چهار ماه و ده روز بوده و در کنیز دو ماه و پنج روز می باشد.

حدیث (۲)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله علیه از احمد بن محمد همدانی، از علی بن

الحسن بن علی بن فضال، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم سز این که زن وقتی سه طلاق داده شد دیگر بر همسرش حلال نیست مگر شوهر دیگری نموده و از او طلاق بگیرد چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی اذن داده که مردان دوبار همسرشان را طلاق دهند چنانچه در قرآن فرموده: **الطَّلَاق مَرَّتَانِ فَاَمَّا سَاكُ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیْحٍ** باحسان (طلاق) که شوهر رجوع در آن تواند کرد دو مرتبه است پس چون طلاق داد یا رجوع کند و به خوشی و سازگاری زن را نگهدارد و یا به نیکی و خیراندیشی او را رها نماید)

مقصود از رها کردن بعد از «مَرَّتَانِ» طلاق سوّم است.

و چون مرد بعد از اقدام به طلاق سوّم مکروه حق تعالی را که طلاق باشد انجام داده از این رو باری تعالی مطلقه را بر وی حرام نموده و این زن بر او حلال نمی شود مگر آنکه شوهر کرده و بعد از طلاق از شوهر دوّم با وی ازدواج کند و این حکم به خاطر آن است که مردم طلاق را امر سبکی نشمرند و با اقدام به آن به زنان ضرر نرسانند.

باب دویست و هفتاد و هفتم

سز این که عده مطلقه سه ماه یا دیدن سه حیض بوده و

عده وفات چهار ماه و ده روز است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از محمد بن خالد از محمد بن سلیمان دیلمی، از ابی الهیثم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن ثانی علیه السلام پرسیدم: چگونه عده مطلقه سه حیض یا سه ماه قرار داده شده و عده وفات چهار ماه و ده روز؟

حضرت فرمودند: اما این که عده مطلقه سه حیض یا سه ماه قرار داده شده به خاطر آن است که با این وسیله رحم زن از بودن نطفه در آن استبراء و پاک می شود و اما این که عده زنی که شوهرش وفات کرده چهار ماه و ده روز است، جهتش آن است که خداوند متعال به نفع زنان شرطی نموده که در آن و در شرطی که بر علیه آنها فرموده تقصیر نکرده بلکه در شرط بر آنها همچون شرط به نفعشان جانب مصلحت

را رعایت نموده است.

اما شرطی که به نفع آنها است: خداوند متعال در مورد ایلاء^(۱) به نفع زنان چهار ماه را تعیین نموده زیرا می‌داند که نهایت صبر ایشان تا این مدت است.

خداوند عزوجل در قرآن می‌فرماید: **لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ** (و آنانکه با زنان خود ایلاء می‌کنند چهار ماه انتظار بکشند....).

پس در ایلاء خداوند متعال مرد را مجاز قرار نداده بیشتر از چهار ماه ترک مباشرت با همسرش را بکند زیرا می‌داند که این مدت نهایت صبر زنان بوده که می‌توانند خود را از مردان باز دارند.

و اما شرطی که علیه آنها است: خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: **عَدَّتْهُنَّ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا** (عده زنانی که شوهرشان فوت کرده چهار ماه و ده روز است)

یعنی هرگاه زنی شوهرش فوت نمود خداوند بر او واجب کرده به مقداری که در زمان حیات شوهرش در صورت ایلاء صبر می‌کرد (چهار ماه) حال نیز صبر کند چه آنکه خدا می‌داند نهایت صبر زن بر ترک مباشرت چهار ماه است از این رو حق تعالی این مدت را بر او و علیه او شرط کرده است.

حدیث (۲)

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از محمد بن بکیر، از عبدالله بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: برای چه عده زن مطلقه سه ماه بوده و عده زنی که شوهرش فوت نموده چهار ماه و ده روز می‌باشد؟

حضرت فرمودند: زیرا سوزش زن مطلقه در ظرف سه ماه تمام می‌شود ولی سوزش زن شوهر مرده تمام نمی‌شود مگر بعد از چهار ماه و ده روز.

۱- ایلاء عبارت است از این که مرد قسم بخورد که با همسر دائمی خود به طور دائم یا به مدت بیش از چهار ماه هم‌بستر نشود و مقصودش از این قسم اضرار به زن باشد و حکم آن این است که اگر زن به حاکم شکایت نمود حاکم به مرد چهار ماه مهلت می‌دهد و پس از آن وی را مجبور می‌کند که یا از قسمی که خورده شده برگردد و کفاره دهد یا همسرش را طلاق بدهد.

باب دویست و هفتاد و هشتم

سز حرام ابدی شدن زنی که با شوهرش لعان^(۱) نموده

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین از حسین بن ولید، از مروان ابن دینار، از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام، راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: برای چه زنی که با شوهرش لعان نموده برای ابد و همیشه با هم حرام می شوند؟ حضرت فرمودند: به خاطر آنکه قسم هایی که به ذات جلاله خورده اند قولشان را تصدیق و تثبیت می کند زیرا لفظ و قولشان اقتضاء دارد برای همیشه از هم جدا شوند و بدیهی است قسم هایی که هر دو خورده اند این معنا را ثابت می نماید.

باب دویست و هفتاد و نهم

سز پذیرفته نشدن شهادت زنان در مورد طلاق و دیدن هلال

حدیث (۱)

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان، وی می گوید: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائلی مرقوم فرمودند:

۱. مقصود از «لعان» آن است که وقتی مردی فرزندی که همسرش زاینده را از خود نفی نمود یا نسبت فحشاء به متعلقه اش داد و شاهی برای اثبات آن نداشت حکم آن است که مرد برای حدی که به واسطه این نسبت به او متوجه شده می تواند لعان کند یعنی چهار مرتبه خدا را شاهد بگیرد که در نسبتی که داده صادق است یعنی چهار مرتبه بگوید: **اشهد بالله اَنی لمن الصادقین فیما رمیتها به** سپس در مرتبه پنجم بگوید: **اَنّ لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین**.

سپس رن چهار مرتبه بگوید: **اشهد بالله اَنه لمن الکاذبین فیما رماتی به** و بعد در مرتبه پنجم بگوید: **اَنّ غضب الله علی ان کان من الصادقین**

عَلَّتْ نپذیرفتن شهادت زنان در طلاق و ثبوت هلال این است که: زنان دیدشان از رؤیت هلال ضعیف و ناتوان است و نیز در رابطه با طلاق کمک و یاور هم جنس‌های خود بوده از این رو شهادتشان اگر قبول شود بسا حق مردان در اینجا ضایع می‌گردد فلذا شهادت ایشان نافذ نیست مگر در مورد ضرورت همچون شهادت قابله و مواردی که جایز نیست مردان به صحنه و منظره‌ای بنگرند که در این قبیل موارد چاره‌ای نیست از پذیرفتن شهادت زنان چنانچه در برخی مواضع ضرورت ایجاب می‌کند شهادت اهل کتاب را بپذیریم مانند آن‌جایی که غیر از ایشان کسی نبوده تا صحنه را تحمل کرده و ملاحظه نموده باشد چنانچه حق تعالی در قرآن به آن گوشزد نموده و می‌فرماید:

اِنَّ اَنْتُمْ ذُو اَعْدَالٍ مِنْكُمْ اَوْ اٰخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ (برای وصیت خود دو شاهد عادل را که از خود شما مسلمانان باشد گواه بگیرید یا دو نفر از غیر خودتان که کافر می‌باشند).

و نظیر شهادت اطفال بر وقوع قتل که در صورت نبودن کسی غیر از ایشان شهادتشان پذیرفته می‌شود.

باب دویست و هشتادم

سز پذیرفته شدن شهادت یک مرد با دو زن

مترجم گوید: در ذیل این عنوان روایتی را مرحوم صدوق نقل نکرده است.

باب دویست و هشتاد و یکم

سز این که بر مطلقه واجب است از روز وقوع طلاق عده

نگه‌داشته ولی زن شوهر مرده از وقتی که خبر مرگ شوهر به او

رسید می‌باید عده وفات نگه دارد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از حضرت رضا علیه السلام:

حضرت درباره مطلقه فرمودند: اگر شاهد عادل قائم شد که مرد در فلان روز همسرش را طلاق داده و از آن تاریخ تا حال عده‌اش منقضی و سپری گردیده باشد زن از مرد جدایی گردد ولی زنی که شوهرش فوت کرده باید از زمانی که خبر مرگ را

شنید عده نگه دارد؛ زیرا می خواهد به پاس احترام شوهرش که از دنیا رفته زینت نمودن را ترک نماید پس می باید از همان هنگام شنیدن خبر مرگ ترک زینت کند اگرچه مرگ شوهر در زمانی بسیار قبل اتفاق افتاده باشد.

باب دویست و هشتاد و دوم

سر این که در ثبوت زنا چهار شاهد لازم است ولی

در ثبوت قتل دو شاهد کافی است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی، از علی بن اشیم از اصحابی که آن را از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده اند: به حضرت عرض شد: چرا در زنا چهار شاهد لازم بوده ولی در قتل دو شاهد کافی است؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی متعه و ازدواج موقت را برای شما حلال نموده و چون می دانست این ازدواج مورد انکار قرار می گیرد لاجرم به منظور احتیاط و مصلحت شما چهار شاهد را برای ثبوت زنا اعتبار فرمود و اگر چنین حکمی نمی نمود بسا در موردی که شما نکاح موقت نموده اید مورد نسبت سوء واقع می شدید و زانی تلقی می گردیدید و حکم آن بر شما اجراء می شد ولی بعد از اعتبار قیام چهار شاهد چون کمتر اتفاق می افتد که چهار شاهد عادل بر وقوع امری (زنا) متفقاً به توانند شهادت دهند لاجرم از پیامدهای سوء آن بدین ترتیب محفوظ گردیده اید.

حدیث (۲)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب مسائش در مکتوبی مرقوم فرمودند:

در زنا چهار شاهد عادل و در سائر حقوق دو شاهد کافی است، زیرا سنگسار کردن محصن (مرد زن دار و زن شوهر دار با شرائطی که در کتب فقهی مذکور است) امر سخت و سنگینی است چه آنکه در آن قتل نفس بوده لاجرم شهادت در آن دو برابر

و شدیدتر از موارد دیگر (سایر حقوق) می باشد و جهت شدیدتر بودنش آن است که: در آن قتل نفس و تباه شدن نسب فرزند و فساد میراث می باشد^(۱)

حدیث (۳)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از علی بن احمد بن محمد، از پدرش، از اسماعیل بن حماد بن ابی حنیفه، از پدرش حماد، از پدرش ابی حنیفه، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام عرض کردم: زنا شدیدتر است یا قتل نفس؟ حضرت فرمود: قتل.

عرض کردم: پس چرا در قتل دو شاهد کافی است ولی در زنا غیر از چهار شاهد کفایت نمی کند؟

حضرت به من فرمودند: ای ابوحنیفه در این باره چه مأخذ و مدرکی شما دارید؟ ابوحنیفه می گوید: عرض کردم: ما تنها حدیثی که داریم این خبر است که عمر گفت: خداوند در شهادت دو کلمه بر بندگان اظهار نموده است.

حضرت فرمودند: ای ابوحنیفه این طور نیست ولی بدان که در زنا دو حد است (حدی تعلق به مرد داشته و حدی دیگر متعلق است به زن) و برای هر کدام دو شاهد منظور گردیده که مجموعاً چهار شاهد اعتبار شده منتهی جایز نیست که چهار شاهد توزیع و تقسیم گشته و هر دو نفر بر یک حد شهادت دهند زیرا مرد و زن جملگی یک حد دارند و به عبارت دیگر حد زنا اگرچه در واقع دو حد است ولی تشریعاً یک حد بسیطی است که مثبت آن شهادت چهار شاهد عادل می باشد و اما در قتل یک حد است به حسب واقع و به ملاحظه شرع و آن حدی است که با شهادت عدلین بر قاتل ثابت شده و از مقتول ساقط می گردد.

باب دویست و هشتاد و سوم

سر این که هرگاه مردی همسرش را در مرض وفات طلاق داد و با همان

مرض از دنیا رفت یا زن زودتر فوت کرد زن از مرد ارث می برد

ولی مرد از زن ارث نمی برد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سعید و غیرش که

۱- اما قتل نفس زیرا با سنگباران نمودن مجرم کشته می شود و تباه شدن نسب فرزند به خاطر آن است که فرزند متولد شده از زنا نه پدر دارد و نه مادر و فساد میراث به خاطر آن است که نسب وقتی فاسد و تباه شد میراث نیز منتفی است.

از اصحاب یونس است از یونس از رجال بسیاری به طور پراکنده از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده:

راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: علت چیست که هرگاه مردی همسرش را در حالی که مریض است به قصد اضرار طلاق دهد اگر مرد زودتر فوت نمود زن از او ارث می برد ولی اگر زن قبل از مرد از دنیا رفت مرد از وی ارث نمی برد و حدّ و میزان اضرار چیست؟

حضرت فرمودند: همین طلاق اضرار می باشد و معنای اضرار این است که: مرد با دادن طلاق قصدش این باشد که زن را از ارث ممنوع و محروم کند ولی خداوند متعال مرد را این طور عقوبت نموده که اگر از دنیا رفت زن ارث خود را برده ولی در صورتیکه زن جلوتر از دنیا رفت مرد از ارث محروم می باشد.

باب دویست و هشتاد و چهارم

سز این که اگر زنان شیعه در یک مجلس بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق

بگیرند برای مخالفین و اهل سنت حلال نبوده ولی

اگر زنان اهل سنت چنین طلاق بگیرند برای شیعه حلال هستند^(۱)

حدیث (۱)

محمد بن ماجیلویه رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از جعفر بن محمد اشعری، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام از ازدواج با زنانی که در یک مجلس و بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق گرفته اند پرسیدم؟

حضرت به من فرمودند: شما اگر زنان را سه طلاق دهید مخالفین شما با این زنان نمی توانند ازدواج کنند ولی اگر مخالفین همسرانشان را مطابق مذهب خودشان سه طلاق دهند برای شما حلال است که با این زنان نکاح و ازدواج کنید

۱- حکم مذکور را در جایی باید فرض کرد که مرد شیعی همسرش را در یک مجلس و بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق بدهد این زن مطابق مذهب شیعه (برخی از فقهاء) از شوهرش جدا نشده و طلاقش باطل است لذا با مردی که از اهل سنت است حق ندارد ازدواج کند و برای آن مرد جایز نیست با وی نکاح کند ولی اگر مرد سنی مذهب همسرش را چنین طلاق دهد آن زن سنی می تواند با شیعه ازدواج کند و مرد شیعی برایش نکاح این زن حلال است چون به عقیده زن طلاق صحیح بوده و ازدواجش با مرد شیعی بلامانع است مترجم گوید: البته بطلان سه طلاق در یک مجلس مذهب برخی از فقهاء شیعه است و جماعت بسیاری آن را صحیح دانسته و می گویند یک طلاق واقع می شود و مطابق رأی ایشان روایت مذکور فرض ندارد.

زیرا چنین طلاق از نظر شما حکمی نداشته و باطل است از این رو همسران شما از شما با این طلاق جدا نمی‌شوند لاجرم حرام است با دیگران ازدواج کنند حتی با اهل خلاف که این طلاق را صحیح می‌دانند ولی چون به عقیده آنها این طلاق موجب جدایی زن از شوهرش می‌باشد از این رو با زنان ایشان که چنین طلاق گرفته‌اند و به عقیده خودشان از شوهرشان جدا شده‌اند برای شما ازدواج با ایشان حلال است.

باب دویست و هشتاد و پنجم

سز محصن شدن مرد آزاد به واسطه داشتن کنیز

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسن بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابابراهیم علیه السلام پرسیدم: مردی با داشتن کنیزک فراشی و خدمتکار که با هر دو تماس و نزدیکی می‌کند مرتکب زنا شده، آیا بودن کنیزک نزد وی او را محصن‌کار قرار می‌دهد تا زنا از قبیل زنا محصن باشد یا نه؟ حضرت فرمودند: آری زیرا این مرد کسی نزدش هست که نیاز به ارتکاب زنا نداشته باشد.

عرض کردم: اگر همسر موقت داشته باشد آیا محصن محسوب می‌شود؟ حضرت فرمودند: خیر، احصان در صورت داشتن حلیله دائمی تحقق پیدا می‌کند.

مقاله مرحوم مصنف

مصنف این کتاب محمد بن علی (صدوق) می‌گوید:

این حدیث به همین نحوی که ذکر شد نقل گردیده و من نیز مطابق آنچه وارد شده آن را در اینجا آوردم زیرا حدیث مشتمل است بر ذکر علت و سبب ولی آنچه فتوای من بوده و در این حکم مورد اعتماد می‌باشد سه حدیثی است که در این باب به شرح زیر وارد شده است:

۱ - محمد بن الحسن رضی الله عنه از محمد بن الحسن الصقار، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: نه مملوک و کنیز مرد آزاده را محصن قرار می‌دهد و نه عبد زن آزاده را در شمار محصنین می‌آورد.

۲ - پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام پرسیدم: مردی مرتکب زنا شده و با همسرش هم‌بستر نشده آیا وی محصن می‌باشد؟

حضرت فرمودند: خیر و با داشتن کنیز نیز محصن محسوب نمی‌شود.

۳ - محمد بن موسی بن متوکل، از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین و ابن بکیر، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام پرسیدم: مردی بدون اذن همسرش با کنیز وی نزدیکی می‌کند حکمش چیست؟

حضرت می‌فرمایند: حدّ زانی که صد تازیانه باشد به او می‌زنند، سپس فرمودند:

اگر این مرد با زن یهودیه یا نصرانیّه یا کنیز زنا کند سنگسارش نمی‌کنند،

چنانچه با داشتن کنیز و زن یهودیه یا نصرانیّه اگر با زن حرّه‌ای زنا کند، این زنا، زنا

محصنه محسوب نمی‌گردد و نیز اگر همسری حرّه و آزاده داشته و با این حال با زن

یهودیه یا نصرانیّه یا کنیز زنا کند، زنا محصنه مرتکب نشده است.

باب دویست و هشتاد و ششم

سر برتری داده شدن مردان بر زنان

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش، از احمد بن ابی عبدالله، از ابی الحسن برقی، از عبدالله بن جبله، از معاویه بن عمّار، از حسن بن عبدالله، از پدرانش، از جدّش حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، حضرت فرمودند: گروهی از یهود محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند، اعلم و داناترین ایشان مسائلی چند از آن حضرت پرسید و در بین این سوالات عرض نمود: برتری مردان بر زنان چیست؟

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: فضل و برتری مردان بر زنان همچون برتری آسمان است بر زمین و مانند برتری آب است بر خاک و همان‌طوری که آب خاک و زمین را زنده می‌کند مردان نیز زنان را احیاء می‌نمایند، اگر مردان نبودند زنان را خداوند نمی‌آفرید، خداوند عزّوجلّ می‌فرماید:

الرّجال قوامون علی النّساء بما فضّل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من

اموالهم (مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است، به واسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود باید به زن نفقه دهند....).

یهودی عرض کرد: چرا چنین می باشد؟

نبی اکرم ﷺ فرمودند:

خداوند متعال آدم علیهما السلام را از گِل آفرید و از زیادی و باقیمانده آن حوّا را خلق فرمود و اوّل کسی که اطاعت زنان را نمود جناب آدم علیهما السلام بود پس حق تعالی او را از بهشت به زمین هبوط و نزول داد و برتری مردان بر زنان در دنیا را بیان فرمود و آن این است که: مگر نمی بینی زنان حیض می بینند و در آن حال ناپاکی امکان ندارد به نماز بایستند ولی مردان اصلاً به این ناپاکی مبتلا نمی گردند. یهودی عرضه داشت: راست فرمودی یا محمد ﷺ.

باب دویست و هشتاد و هفتم

سزّ این که مرد با داشتن متعه و همسر موقت محصن نمی شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن ابی عمیر، از هشام و حفص بن بختری از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام، راوی می گوید: از حضرتش پرسیدم: مرد با ازدواج موقت و گرفتن متعه آیا محصن می شود؟ حضرت فرمودند: خیر، فقط تحقق پیدا کردن احصان با گرفتن همسر دائم می باشد.

باب دویست و هشتاد و هشتم

سزّ این که مردان نهی شده اند از اطاعت کردن زنان

حدیث (۱)

علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله برقی رحمه الله علیه، از پدرش، از جدّش از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر از جماعتی از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش از آباء گرامش علیهم السلام، حضرت فرمودند:

مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام از همسرانش شکایت نمود، علی علیه السلام به خطبه ایستاد و فرمود: در هیچ حال اطاعت زنان را نکنید و ایشان را بر مال خود امین ندانید و وامگذاریدشان که امر واجب النفقه هایتان را بعهده گرفته و آنها را اداره کنند چه آنکه ایشان را اگر با اراده خودشان واگذارید به مهالك کشیده شده و از مالک سرپیچی می کنند زیرا ما ایشان را این طور یافته ایم که در هنگام نیاز تقوی و ورع نداشته و هنگام طغیان شهوت صبر و شکیبایی ندارند تکبر و فخر ملازم ایشان بوده اگرچه بزرگ باشند، عجب و خودپسندی همراهشان است اگرچه عاجز و ناتوان به نظر بیایند^(۱) هنگامی که از نعمت کم ممنوع شوند شکر نعمت زیاد بجا نیاورند، خیر را فراموش کرده و شر را نگاه می دارند، پیوسته گرفتار بهتان بوده و متصل و به طور مستمر در طغیان و سرکشی به سر برده و در خدمت شیطان روزگار سپری می کنند ولی باین حال در هر حال با ایشان مدارا کرده و سخن نیکو به آنها بگویید شاید بدین وسیله کردارشان پسندیده شود.

باب دویست و هشتاد و نهم

اسرار احکام نادره نکاح

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمته الله از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حسین بن زراره، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی جعفر علیه السلام پرسیدم: اگر مردی با زنی ازدواج کند و تعیین مقدار مهر را موکول به حکم زن نماید چه صورت دارد؟
حضرت فرمودند: به حکم زن از مهر آل محمد تجاوز نکند، مهر ایشان دوازده اوقیه و نیم که معادل پانصد درهم نقره است می باشد.
عرض کردم: چه می فرمایید اگر زن با مرد ازدواج نمود و راضی شد هرچه مرد حکم نماید همان مُمضی باشد.
حضرت فرمودند: آنچه مرد حکم کند بر زن نافذ بوده کم باشد یا زیاد.
عرض کردم: چرا حکم زن را بر مرد نافذ قرار ندادید ولی حکم مرد را بر زن مُمضی دانستید؟

۱- رضایت و خشنودی ایشان در اداره نمودن فروجشان می باشد.

حضرت فرمودند: زیرا زن حق ندارد از آنچه رسول خدا سنت قرار داده و زنان و همسرانش را با آن عقد فرموده تجاوز کند لذا در صورت تجاوز از آن به مهرالسنة برگردانده می شود ولی حکم مرد از این جهت نافذ است که خود زن امر مهر را به او واگذار کرده و به حکمش راضی گشته لاجرم به آنچه وی حکم کند زن باید قبول کند کم بوده یا زیاد باشد.

حدیث (۲)

در خبر دیگر نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمودند: سَرّ این که مهر بر عهده مرد است نه زن با این که فعل هر دو یکی می باشد آن است که: مرد وقتی نیازش از زن برطرف شد (مقصود اشباع شدن مرد از زن است در وقت عمل نزدیکی) از او جدا شده و منتظر برطرف حاجت زن نمی گردد از این رو مهر بر عهده او است نه بر ذمه زن.

حدیث (۳)

محمد بن علی (شبامی) ابوالحسن فقیه در مرور از ابو حامد احمد بن محمد بن احمد بن الحسین، از ابوالحسن احمد بن خالد خالدي از محمد بن احمد بن صالح تمیمی از ابواحمد صالح تمیمی از محمد بن حاتم عطار، از حماد بن عمرو، از حضرت جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام:

حضرت در حدیث طولانی وصیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر نموده و می فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اظهار کراهت کردند از این که مرد با زن در حال حیض هم بستر شود و اگر چنین کرد و فرزندی مبتلا به جذام یا برص متولد شد کسی غیر از خود را ملامت نکند و نیز ناپسند دانستند که مرد در حالی که محتلم شده و غسل نکرده با همسرش نزدیکی کند و اگر مرتکب این عمل شد و فرزندی متولد گشت که دیوانه بود غیر از خود کس دیگری را سرزنش نکند.

حدیث (۴)

محمد بن احمد سنانی رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از سهیل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم بن عبد الله الحسینی، از حضرت علی بن محمد العسکری، از پدر بزرگوارش حضرت محمد بن علی، از پدر گرامش حضرت رضا (علی بن موسی) از پدرش موسی، از پدرش جعفر از پدرش علیهم السلام، حضرت فرمودند: مکروه است که مرد در شب اول و وسط و آخر ماه با همسرش نزدیکی کند و اگر

چنین نمود فرزند دیوانه متولد می شود، مگر نمی بینی اکثر اوقاتی که صرع بر مجانین عارض می شود اول و وسط و آخر ماه می باشد.

و نیز فرمودند: کسی که ازدواج کرده و قمر در عقرب باشد خوبی نخواهد دید و همچنین فرمودند: کسی که در آخر ماه و وقت محاق ازدواج کند باید تسلیم سقط شدن فرزند باشد.

حدیث (۵)

محمد بن ابراهیم ابوالعباس الطالقانی رحمه الله علیه می گوید: ابوسعید الحسن بن علی العدوی از یوسف بن یحیی اصفهانی از ابویعقوب، از ابوعلی اسماعیل بن حاتم نقل کرده که وی گفت:

ابوجعفر احمد بن صالح بن سعید مکی از عمر بن حفص، از اسحاق بن نجیح، از حصین از مجاهد، از ابوسعید خدری نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت نموده و فرمودند:

ای علی، وقتی عروس داخل اطاعت شد وقتی که می نشیند کفشهایش را دریاور و پاهایش را بشوی و آب جمع شده را از درب خانه ات تا دورترین موضع خانه ات که حد آن است بریز و وقتی چنین نمودی خداوند هفتاد نوع فقر را از خانه ات دور و هفتاد نوع برکت به جای آن داخل منزلت نموده و هفتاد رحمت بر تو نازل کرده که بالای سر عروس قرار می گیرند و از آن جا به هر گوشه ای از خانه ات توزیع شده و تا مادامی که این رحمت ها و برکاتشان در این خانه می باشند عروس از جنون و جذام و برص در امان است.

سپس پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: ای علی در هفته اول ازدواج عروس را از تناول شیرها و سرکه و خربزه و سیب ترش بازدار.

علی علیه السلام عرضه داشت: یا رسول الله برای چه او را از تناول این چهار تا بازدارم؟ حضرت فرمودند: در اثر تناول این چهار تا رحم عقیم شده و از پرورش و نشو و نما نمودن فرزند در آن سرد می شود و یک حصیر و بوریا که در گوشه ای از خانه افتاده باشد بهتر است از زنی که عقیم بوده و نازا است.

علی علیه السلام عرضه داشت: یا رسول الله، چطور سرکه را از او منع نمایم؟

حضرت فرمودند: زیرا زنی که سرکه خورده اگر حیض شود هرگز به طور کلی پاک نمی شود و خربزه نیز خون حیض را در شکم زن زیاد نموده و کار ولادت را دشوار می سازد چنانچه سیب ترش حیض را بند آورده و مورث مرض و بیماری می شود.

نبی اکرم ﷺ فرمودند: یا علی در اوّل و وسط و آخر ماه با همسرت نزدیکی مکن چه آنکه به واسطه هم بستر شدن در این اوقات جنون و جذام و بیماری فلجی به زن و فرزندش متوجّه می‌گردد.

یا علی بعد از ظهر با همسرت نزدیکی مکن زیرا اگر فرزندی بین شما مقدر شده باشد دو بین می‌گردد و شیطان از بیمار مزبور در انسان مسرور و خوشحال می‌گردد. یا علی هنگام نزدیکی زیاد سخن مگو زیرا اگر فرزندی متولّد شود از مرض لالی در امان نیست و هنگام نزدیکی به فرج و آلت همسرت نگاه مکن و دیدگانت را بپوشان زیرا نظر به عورت موجب کوری می‌باشد (یعنی کوری فرزند) یا علی با تمایل و شهوت به زن دیگران با همسرت نزدیکی مکن زیرا بیم آن دارم که فرزندت مخنّث^(۱) و زن صفت و بخیل گردد.

یا علی هرگاه در بستر با همسرت بودی و جنب گردیدی قرآن مخوان زیرا خوف دارم که آتش از آسمان بر شما بیارد و بسوزاند شما را.

یا علی با همسرت نزدیکی مکن مگر آنکه با تو و در بدنت جبّه‌ای و در تن همسرت نیز لباسی باشد و با یک خرقه و پارچه هر دو خود را پاک نکرده و استفاده نکنید چه آنکه شهوت بر شهوت واقع شده و به دنبال آن بین شما عداوت حاکم می‌گردد و این منجر به جدایی و طلاق خواهد شد.

یا علی، در حال ایستاده مجامعت مکن زیرا این فعل درازگوش بوده و اگر فرزندی از شما متولّد گردد در بسترش ادرار کرده همچون درازگوش که در هر مکانی بول می‌کند.

یا علی، در شب عید فطر مجامعت مکن زیرا اگر خداوند فرزندی نصیب شما کرده باشد این فرزند بزرگ که شد خداوند به او فرزندی نمی‌دهد مگر در کبر سن یا علی در شب عید قربان با همسرت نزدیک مکن زیرا اگر فرزندی متولّد شود شش یا چهار انگشتی می‌باشد.

یا علی زیر درخت میوه‌دار با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی به دنیا بیاید جلاد و قاتل و کاهن می‌گردد.

یا علی مقابل قرص خورشید و شعاع آن مجامعت مکن مگر بین شما و آفتاب ساتر و پرده‌ای باشد زیرا اگر چنین نمودی و فرزندی متولّد شد پیوسته در فقر و فاقه

۱- مقصود از «مخنّث» مردی است که تمایل به مفعول واقع شدن دارد همچون زنان لذا کلمه «مؤنثاً» در متن روایت عطف تفسیر است برای آن.

خواهد بود تا از دنیا برود.

یا علی بین اذان و اقامه با همسرت نزدیکی مکن زیرا اگر فرزندی متولد شد بر ریختن خون مردم حریص می باشد.

یا علی هرگاه همسرت حامله و باردار بود بدون وضوء با او جماع مکن زیرا اگر فرزند متولد شود کورباطن و بخیل و ممسک می گردد.

یا علی در نیمه شعبان با همسرت وقاع مکن زیرا اگر فرزند متولد شود زشت و بدمو و بدصورت خواهد بود.

یا علی در آخر درجه و آخرین اوقات ماه شعبان (یعنی هنگامی که دو روز از آن باقی مانده) با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولد شود احمق و کم فهم می گردد.

یا علی با همسرت به عشق خواهرش مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولد شود عشار (گمرکچی) یا مددکار ظالم شده و گروهی از مردم به دستش هلاک می گردند.

یا علی روی سقف ساختمان با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولد شود منافق و مخاصم و مُبدع می گردد.

یا علی وقتی به سفر رفتی در آن شب با همسرت هم بستر مشو زیرا اگر فرزندی متولد شود مالش را در راه باطل و غیر حق صرف می کند و رسول خدا ﷺ این آیه را قرائت فرمود:

اِنَّ الْمُبْذَرِينَ كَانُوا اِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ (تبذیرکنندگان هم بستگان و یاوران شیاطین هستند)!!

یا علی هرگاه به سفری که سه شبانه روز می باشد رفتی با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولد شود مددکار ظالمی که به تو ستم می کند می گردد.

یا علی بر تو باد که شب دوشنبه مبادرت به جماع نمایی زیرا فرزندی که متولد می شود حافظ قرآن بوده و به آنچه حق عزوجل تقسیم کرده خشنود و راضی می باشد.

یا علی اگر با اهل خود در شب سه شنبه هم بستر شوی و فرزندی متولد شود به وحدانیت حق تعالی و رسالت محمد مصطفی شهادت داده و به فیض شهادت نائل خواهد گشت، حق عزوجل او را در آخرت با مشرکین عذاب نمی کند دهانش خوشبو و قلبش مهربان و سخی الید و زبانش از غیبت و دروغ و بهتان منزّه می باشد.

یا علی اگر در شب پنجشنبه با همسرت نزدیکی نمودی و خدا فرزندی به شما عنایت فرمود فرمانروایی از فرمانروایان یا عالمی از علماء خواهد شد و اگر در روز پنجشنبه هنگام زوال آفتاب واقعه نمودی و فرزندی متولد شد تا زمانی که این فرزند پیر شود شیطان نزدیکش نرفته و شخصی بافهم بوده و سلامت در دین و دنیا را خداوند نصیبش می فرماید و اگر شب جمعه مجامعت نمودی و فرزندی متولد شد خطیب و سخنور می گردد و اگر روز جمعه بعد از عصر واقعه نمودی و فرزندی متولد گردید معروف و مشهور می شود.

و اگر در شب جمعه بعد از عشاء مجامعت نمودی امید می رود که فرزند بدلی از آبدال گردد.

یا علی در اوّل ساعت از شب با اهل خود مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی به دنیا بیاید ساحر گشته و دنیا را بر آخرت برمی گزیند.

یا علی این وصایا و سفارشات را از من حفظ نما همان طوری که من از جبرئیل علیه السلام حفظ نمودم.

حدیث (۶)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید^(۱) و غیرش از اصحاب یونس، از یونس، از اصحابش از حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام، راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم مردی همسرش به کفار ملحق شده و حق تعالی در کتابش می فرماید: **و ان فاتکم شیء من ازواجکم الی الکفار فعاقبتن فاتوا الذین ذهبت ازواجهم مثل ما انفقوا** (و اگر از زنان شما کسانی به سوی کافران رفتند پس ایشان را عقوبت کرده و به شوهرهای ایشان به قدر همان مهر و نفقه ای که خرج کرده اند بدهید).

معنای عقوبت در اینجا چیست؟

حضرت فرمودند: مردی که همسرش رفته و به کفار ملحق شده او را عقوبت کند یعنی همسری دیگر اختیار کند و وقتی ازدواج نمود بر امام واجب است که مهریه زنی را که رفته است به مرد بپردازد.

پرسیدم: پس چگونه است که مؤمنین مهر را به همسر آن زن ردّ نموده با این که ایشان هیچ عملی که موجب رفتن آن زن به بلاد اهل کفر باشد مرتکب نشده اند و نیز

۱- صالح بن سعید، ابوسعید قماط، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی حسن است.

چگونه است که مؤمنین از غنائمی که به دستشان رسیده نفقه‌ای را که شوهر بر آن زن خرج کرده به وی می‌دهند؟

حضرت فرمودند: امام مسلمین بر شوهر زن مزبور مهریه و نفقات خرج شده را ردّ می‌کند اعم از آنکه مسلمانان غنیمتی از کفار به دست آورده یا به دست نیاورده باشند زیرا بر امام واجب است که از آنچه در دست دارد حاجت این مرد را ترمیم و جبران کند و هنگامی که غنائم را تقسیم می‌کنند امام علیه السلام به کسانی که پیش از قسمت از طرفش نائب بودند از غنیمت داده و رفع نیازشان را می‌نمایند و اگر بعد از آن چیزی از غنائم باقی ماند بین مؤمنین تقسیم نموده و در صورتی که باقی نماند دیگر آنها نصیبی ندارند^(۱)

حدیث (۷)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از جمیل، از ابی عبیده، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم:

مردی با دختری باکره یا زنی ثیب ازدواج می‌کند سپس بر آن مرد و زن و بینشان ستر و حاجبی فاصله شده یا درب به روی آنها بسته می‌شود (مقصود آن است که بینشان بغض و کینه واقع شده و از هم منزجر می‌گردند) در نتیجه مرد زن را طلاق می‌دهد، زن می‌گوید مرد با من تماس پیدا نکرده و مرد نیز مدّعی است که با زن نزدیکی نکرده حکم چیست؟

حضرت فرمودند: آن دو را نباید تصدیق کرد زیرا زن مدّعی است که مدخول بها نیست تا تکلیف نگه داشتن عده در عهده‌اش نیاید و مرد نیز مدّعی است با او نزدیکی نکرده تا تمام مهر در ذمه‌اش نیاید.

حدیث (۸)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس از محمد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از حسین بن الحسن القزوی، از سلیمان بن جعفر بصری، از عبدالله بن الحسین بن زید بن علی بن ابی طالب از

۱- از احکام زنان مهاجر آن است که: اگر زنی از کفار به مسلمین ملحق شد ابتداء او را امتحان نموده و سوگندش می‌دهند که بغض شوهر او را به هجرت وادار نکرده چنانچه عشق و علاقه به مرد مسلمانی او را به دارالاسلام نکشاند بلکه صرفاً به خاطر اسلام پناهنده به مسلمین شده است و پس از خوردن چنین سوگندی امام مسلمین مهریه‌اش را به شوهرش که در دارالکفر مانده می‌پردازد، حال اگر زنی از مسلمین به کفار ملحق شد حکم آن است که بر امام علیه السلام واجب است مهریه و هزینه‌هایی را که شوهرش متحمل شده را به شوهر بپردازد اعم از آنکه غنائمی از کفار به دست آمده یا به دست نیامده است و مدرک این حکم آیه شریفه «و ان فاتکم شی من ازواجکم.....» است و سبب نزول آن این بود که عمر بن خطاب شوهر فاطمه دختر ابی امیه بود و وقتی عمر از بلاد شرک هجرت نمود و به دارالاسلام ملحق شد هفسرش از مهاجرت با او کراهت داشت و نیامد و معاویه با او ازدواج کرد، حق تعالی رسولش را امر فرمود که مهریه او را به عمر بدهند.

پدرش، از حضرت جعفر بن محمد، از پدرش، از آباء گرامش علیهم السلام، حضرت فرمود:
رسول خدا ﷺ فرمودند:
هرگاه مرد و زن مجامعت می نمایند همچون دو درازگوش عریان نشوند زیرا در
این صورت فرشتگان از بین ایشان می روند.

باب دویست و نودم

سز مکروه بودن دمیدن به ظرف طعام

حدیث (۱)

علی بن حاتم می گوید: محمد بن جعفر بن حسین مخزومی، از محمد بن عیسی بن زیاد، از
حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه، از بکارین ابی بکر حضرمی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
می پرسد: شخصی به قدح و ظرف طعامش می دمد این چه صورت دارد؟
حضرت می فرماید: اشکالی ندارد فقط مکروه است مشروط به این که با شخص
دیگری باشد زیرا مکروه است با دمیدن هم غذای خود را از تناول معاف دارد.
و نیز پرسید فوت کردن شخص در طعام چه صورت دارد؟
فرمود: مگر قصدش این نیست که غذا سرد شود؟
عرض کرد: آری.
فرمود: اشکالی ندارد.

مقاله مرحوم مؤلف

مؤلف این کتاب (مرحوم صدوق) می گوید: آنچه به آن فتوی داده و اعتماد دارم
این است که:

دمیدن و فوت کردن به غذا و آب جایز نیست چه شخص تنها بوده و ظرف طعام
و شراب اختصاص به خودش داشته باشد و چه با دیگری بوده و ظرف مشترک بین
آنها باشد و علتی که در این روایت آمده تنها در همین خبر است و در هیچ حدیث و
خبری دیده نشده.

باب دویست و نود و یکم

سز این که جایز نیست زمینی که در آن گندم و جو می کارند به گندم و جو
اجاره دهند ولی جایز است به طلا و نقره آن را اجاره دهند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هشام، از اسماعیل بن
مرار، از یونس بن عبد الرحمن از جماعتی، از حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام

سؤال شد: سرّ این که جایز نیست زمین را به طعام (گندم و جو) اجاره دهند ولی می توان به طلا و نقره اجاره داد چیست؟
فرمودند: جهتش آن است که آنچه از زمین مزبور می روید گندم و جو است و جایز نیست گندم به گندم و جو به جو اجاره داده شود.

باب دویست و نود و دوم

سرّ این که جایز نیست موی شارب و زیر بغل و زهار را بلند نگاه دارند

حدیث (۱)

محمّد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلم^(۱)، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش، از پدران گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: هیچ یک از شما موی شارب و زهار و زیر بغلش را بلند نکند زیرا شیطان این مواضع را مخفیگاه قرار داده و به وسیله موی آنها خود را مستور می نماید.

باب دویست و نود و سوم

سرّ این که مملوک شخص از او می باشد

حدیث (۱)

علی بن حاتم از حسین بن محمد، از احمد بن محمد سیّاری، از عمرکی، از کسی که یادش نموده، وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: سرّ این که فرمودید مملوک شخص از او است چیست؟
حضرت فرمودند: زیرا مملوک انسان از طینت آقایش آفریده شده سپس بینشان جدایی افتاده و اسارت او را به آقایش رسانده پس معطوف نموده به او آنچه را که از او بوده و پس از آن آقا او را آزاد می نماید و به همین خاطر مملوک از آقا و جزء او محسوب می شود.

باب دویست و نود و چهارم

سرّ نهی از جمع بین میوه ها در وقت خوردن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از

۱- اسماعیل بن مسلم مکی، مرحوم ممقانی در رجال فرموده وی مجهول می باشد.

موسی بن قاسم بجلی از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن جعفر می گوید: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام راجع به جمع کردن بین انجیر و خرما و سایر میوه ها سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جمع بین میوه ها و اختلاطشان با هم نهی فرمودند حال اگر تنها بودی و کسی با تو مصاحبت نداشت میوه ها را هرطوری که خواستی تناول کن و اگر با طائفه ای از مسلمین بودی البته میوه ها را با هم جمع مکن.

باب دویست و نود و پنجم

سز مکروه بودن سیر و پیاز و تره

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسن، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام، محمد بن مسلم می گوید: از امام علیه السلام راجع به سیر پرسیدم؟
حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر بویش از آن نهی نموده و فرمودند: کسی که این گیاه بدبوی را تناول کند به مسجد ما نزدیک نشود ولی اگر آن را خورد ولی به مسجد نیاید اشکالی ندارد

حدیث (۲)

علی بن حاتم می گوید:
محمد بن جعفر رزازی از عبدالله بن محمد بن خلف، از حسن بن علی و شاء، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: راجع به خوردن پیاز و تره از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم؟
حضرت فرمودند: این دورا چه پخته و چه خام بخورند اشکالی ندارد منتهی اگر بودار اینها را شخص خورد به مسجد نرود زیرا بوی آن هم نشینان شخص در مسجد را اذیت می کند.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش از فضاله، از داود بن وقد، از ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمود:

باب دویست و نود و هفتم ۶۶۱
رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس این سبزی را خورد به مسجد نرود و
نفرمودند که حرام است.

باب دویست و نود و ششم سر نامیده شدن تبع به تبع

حدیث (۱)

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبداللّه بصری از ابو عبداللّه محمد بن
عبداللّه بن احمد بن جبلة الواعظ، از ابوالقاسم عبداللّه بن احمد بن عامر طایی از
پدرش، از حضرت علی بن موسی الرضا، از پدر بزرگوارش، از پدران گرامیش
علیهم السلام فرمودند:

از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدند: چرا به تبع، تبع گفته اند؟
حضرت فرمودند: زیرا وی غلامی کاتب بود و برای سلطانی که پیش از وی
سلطنت می کرد کتابت می نمود و هرگاه به نوشتن مکتوبی آغاز می کرد ابتداء
می نوشت:

بسم الله الذي خلق ضحاً و ريحاً (به نام خداوندی که آفرید آنچه را که خورشید
بر آن می تابد و باد بر آن می وزد)

سلطان گفت: بنویس ولی ابتداء کن به اسم سلطان رعد (نام همان سلطان بود)
غلام گفت: ابتداء نمی کنم مگر به نام پروردگارم، پس از آن به خواسته تو توجه
می نمایم، حق تعالی از او تشکر نمود و ملوک و پادشاهی آن سلطان را به غلام داد و
مردم متابعتش را نمودند از این رو به نام «تبع» معروف گشت.

باب دویست و نود و هفتم

سز این که فرار و گریختن از وباء منهی می باشد

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمة الله علیه، از علی بن الحسین السعد آبادی، از
احمد بن ابی عبداللّه از ابن محبوب، از عاصم بن حمید، از علی بن مغیره نقل کرده که
وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه علیه السلام عرض کردم: مردم در شهر بوده و
مرگ در بینشان واقع می شود مثل این که مرض وباء در بین ایشان شایع می گردد و
آنها را از پای درمی آورد آیا می توانند از آن شهر گریخته و جای دیگر بروند؟

حضرت فرمودند: آری.

عرضه داشتیم: به ما رسیده که رسول خدا ﷺ گروهی را به خاطر این کار ملامت و سرزنش کردند؟

حضرت فرمودند: آنها گروهی بودند در مقابل دشمن که رسول خدا ﷺ مأمورشان کرده بودند در جای خود مانده و به جای دیگری نروند، وقتی مرگ و هلاکت در بینشان واقع شد از آن مکان به جای دیگری گریختند و این گریز به مثابه این بود که از صحنه نبرد جهاد گریخته بودند از این رو مورد نهی و ملامت قرار گرفتند.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابی مریم^(۱) نقل شده که وی گفت:

در ذیل فرموده حق تعالی: و ارسل علیهم طیراً ابابیل، ترمیهم بحجارة من سجیل^(۲) (و مرغان ابابیل را برای هلاکت ایشان فرستاد، آن مرغان آن قوم را با سنگ‌های سجیل سنگباران کردند) حضرت ابی جعفر علی^(علیه السلام) فرمودند:

این مردم از اهل مدینه بوده که در ساحل دریا به طرف مشرق بین یمامه و بحرین قرار داشتند، ایشان راهزنی کرده و به فعل منکرات مشغول بودند، حق تعالی پرندگان را بر ایشان مسلط کرد که از طرف دریا آمده و روی سر ایشان قرار گرفتند، سرهای این پرندگان همچون سر درندگان و چشمهایشان نظیر چشم‌های پرندگان درنده بود، با هر کدام سه سنگ بود، دو سنگ در دو چنگشان و یک سنگ در منقار آنها بود، این پرندگان آن مردم را سنگباران کرده تا جایی که اجساد و ابدان‌شان آبله‌دار گردید و بدین ترتیب حق تعالی آنها را به واسطه این پرندگان هلاک فرمود، قبل از آن این پرندگان را کسی ندیده و اثری از آبله در بینشان نبود و جماعتی از آن مردم که گریخته و از ترس جان فرار کرده بودند به حضرموت که وادی است در یمن رسیدند حق تعالی سیلی فرستاد و غرقشان نمود در حالی که قبل از این حادثه اصلاً در آن وادی آب نبود و به همین خاطر آن وادی را حضرموت نام گذاردند یعنی وادی که آن گروه در آن مردند.

۱- ابو مریم انصاری نامش عبدالغفار بن قاسم است و به فرموده مرحوم علامه در خلاصه ثقه می‌باشد.

۲- سوره فیل آیه (۳)

باب دویست و نود و هشتم

سرّ این که خداوند متعال عقوبت بندگان را تأخیر می‌اندازد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطار، از عمرکی، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر، از پدرش، از حضرت علی علیهم السلام، حضرت فرمودند:

خداوند متعال هنگامی که بخواهد اهل زمین را به عذابی مبتلا نماید می‌فرماید: اگر نبودند آنانکه مشتاق جلال من بوده و مساجد مرا آباد کرده و در بامدادان استغفار می‌کنند البته عذابم را فرومی‌فرستادم.

حدیث (۲)

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن الحسین السعد آبادی، از احمد بن ابی عبد الله البرقی، از علی بن الحکم، از سیف بن عمیره، از سعد بن طریف^(۱)، از اصبح بن نباته نقل کرده که وی گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

حق تبارک و تعالی وقتی می‌بیند اهل زمین مرتکب معاصی شده و به قبائح مبادرت می‌ورزند قصد می‌کند تمام ایشان را عذاب کند حتی یک نفر را هم باقی نگذارد ولی چون نظرش به پیران می‌افتد که به طرف نماز گام برمی‌دارند و اطفال که قرآن می‌آموزند به ایشان ترحم نموده و عذابشان را تأخیر می‌اندازد.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه، از عبد الله بن جعفر، از هارون بن مسلم، از سعده بن صدقه، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، حضرت فرمود: پدرم علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند:

خداوند جلّ جلاله هنگامی که ببیند اهل قریه‌ای در معاصی اسراف و زیاده روی می‌کنند و حال آنکه در بین ایشان سه نفر از اهل ایمان می‌باشند آنان را خوانده و می‌فرماید: ای اهل عصیان اگر میان شما مؤمنینی که مشتاق جلال من هستند و با نمازشان زمین و مساجد مرا آباد نموده و در سحرها از خوف من استغفار و طلب آمرزش می‌کنند نبودند عذابم را بر شما فرومی‌فرستادم و باکی هم نداشت.

۱- سعد بن طریف الحنظلی معروف به سعد الخفاف، وی صحیح الحدیث می‌باشد.

حدیث (۴)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی همدانی، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر مردم زیارت این بیت (بیت الله) را ترک می کردند قطعاً حق تعالی عذاب بر ایشان نازل می فرمود و مهلتشان هم نمی داد.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابن عباس، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: مردمی مرتکب گناهای شدند و از این بابت در هراس و وحشت افتادند پس مردمی دیگر نزدشان آمده و به آنها گفتند: شما را چه می شود؟

آنها گفتند: گناهای مرتکب شده و از این جهت بیمناک هستیم.

ایشان گفتند: ما گناهان شما را به عهده می گیریم.

حق تبارک و تعالی فرمود: آنها خوف داشته و ایشان جرئت، و هراسی از عذاب من ندارند!! در ساعت عذابش را بر آنها نازل فرمود.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، حضرت فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

ای مردم، خداوند متعال عموم را به واسطه گناه خصوصی از مردم عذاب نمی کند مشروط به این که گناه کنندگان پنهانی و بدون اطلاع عموم مبادرت به عصیان نمایند ولی اگر علنی و در حضور عموم مرتکب نافرمانی خدا شوند و عامه مردم نیز از اعمال ایشان متأثر نشده و آنها را از گناه بازدارند البته هر دو گروه مستحق عقوبت خداوند متعال می شوند.

حدیث (۷)

علی بن حاتم، از احمد بن محمد عاصمی و علی بن محمد بن یعقوب عجللی، این دوازده علی بن الحسین، از عباس بن علی غلام حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام نقل کرده اند که وی گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: هرگاه بندگان مرتکب گناهان شناخته نشده ای شوند حق تعالی آنها را به بلاهای غیر شناخته شده ای مبتلا می کند.

باب دویست و نود و نهم

سر جاودانی بودن اهل بهشت در آن و مخلد بودن اهل دوزخ

در دوزخ

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود شاذکونی از احمد بن یونس، از ابی هاشم، وی می گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام راجع به خلود اهل بهشت در بهشت و جاودانی بودن اهل دوزخ در دوزخ پرسیدم؟ حضرت فرمودند:

اهل دوزخ به خاطر این در دوزخ مخلد هستند که نیتشان این بود که اگر برای همیشه در دنیا باشند عصیان و نافرمانی حق تعالی را بنمایند.

و اهل بهشت به این جهت در بهشت جاودانی هستند که نیتشان در دنیا این بود که اگر در آن باقی بمانند پیوسته اطاعت خداوند را نمایند پس نیت این دو گروه باعث مخلد بودنشان در بهشت و دوزخ گردیده، سپس آن جناب فرموده حق تعالی را تلاوت فرمود:

قل كُلَّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ^(۱) (ای پیامبر تو به خلق بگو که هر کس بر حسب ذات و طبیعت خود عملی انجام خواهد داد)

بعد حضرت دنبال آیه فرمودند: یعنی بر حسب نیت و قصد خود.

باب سیصد و نهم

سر موسوم شدن مؤمن به مؤمن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از محمد بن سنان، از علی بن فضال، از مفضل بن عمر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مؤمن را به این خاطر مؤمن می گویند که در دنیا و آخرت برای غیر دعاء نموده و از آنها شفاعت می کند پس حق تعالی نیز دعایش را مستجاب و شفاعتش را قبول می کند

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از حضرت جعفر بن محمد عليه السلام، حضرت فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: کسی که برادر مؤمنش را با کلمه‌ای که به واسطه‌اش اظهار لطف می‌نماید اکرام کرده یا حاجتش را برآورد و یا حزن و اندوهی را از او برطرف کند پیوسته در ظل حمایت حق تعالی بوده و تا مادامی که به اکرام و برآوردن حاجت او مشغول است رحمت حق تعالی بر او نازل می‌گردد.

سپس فرمود:

آیا خبر بدهم شما را که چرا به مؤمن، مؤمن می‌گویند، جهتش آن است که مردم او را بر نفس و مال خود امین و مطمئن می‌دانند.

آیا خبر بدهم شما را که چرا به مسلمان، مسلمان می‌گویند، سببش آن است که مسلمان کسی است که مردم از دست و زیانش سالم باشند.

آیا خبر بدهم شما را از مهاجر که چرا به او مهاجر می‌گویند، جهتش آن است که مهاجر کسی است که از وادی سیئات و قبایح هجرت کرده و از آنچه بر او خدا حرام فرموده دوری گزیند سپس فرمودند:

کسی که مؤمنی را دفع کرده تا بدین وسیله او را ذلیل و خوار نماید یا لطمه و سیلی به او زند یا امر مکروهی را به او وارد نماید فرشتگان وی را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهند تا مادامی که آن مؤمن را خشنود کرده و حقش را ترمیم نموده و توبه و طلب آمرزش نماید.

پس از آن فرمودند:

بر حذر باش از تندی به کسی؛ زیرا شاید او مؤمن بوده و شما مطلع نباشید. و بر شما باد به نرمی و آرامی و فرار از سلاح شیطان، چه آنکه چیزی نزد خدا محبوب‌تر از آرامی و نرمش نمی‌باشد.

باب سیصد و یکم

سر این که نیت مؤمن بهتر از عملش می‌باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از حبیب بن الحسین الکوفی از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از احمد بن صبیح الاسدی، از زید شحام نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام عرض کردم: شنیده‌ام که فرموده‌اید: نیت مؤمن از عملش بهتر است. سؤال این است که چگونه نیت بهتر از عمل می‌باشد؟ حضرت فرمودند: زیرا عمل بسا از روی ریا صورت گرفته درحالی که نیت خالص برای پروردگار می‌باشد از این رو حق تعالی در مقابل نیت چیزی عطاء می‌فرماید که در قبال عمل منظور نمی‌کند.

حضرت امام صادق علیہ السلام به عنوان شاهد این گفتار فرمودند: بنده در روز نیت می‌کند که در شب نماز نافله بخواند ولی به واسطه غلبه خواب این عبادت از او فوت می‌شود، حق تبارک و تعالی برایش نماز ثبت و ضبط فرموده و نفسش را تسبیح و خوابش را صدقه محسوب می‌فرماید.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از عمران بن موسی، از حسن بن علی بن نعمان، از حسن بن حسین انصاری، از برخی رجالش، از حضرت ابی جعفر علیہ السلام آن جناب فرمودند:

نیت مؤمن از عملش برتر است زیرا وی نیت کار خیری را می‌کند ولی درکش نمی‌نماید و نیت کافر از عملش بدتر است چه آنکه کافر نیت کار شری را می‌کند و آرزوی انجامش را داشته ولی به آن نمی‌رسد.

باب سیصد و دوم

سر حلال بودن مال فرزند برای پدر

علی بن احمد رحمه الله علیه، از عمیر بن ابی عبداللہ، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان، وی گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیہ السلام در جواب مسائل او مرقوم فرمودند: سر حلال بودن مال فرزند برای پدر بدون اذن او و حلال نبودن مال پدر بدون اذنش برای فرزند این است که:

فرزند در فرموده حق تعالی بخشیده شده به پدر معرفی شده، خداوند فرموده: **يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ اَنَافًا وَّ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكُورَ** (خدا به هر کس که بخواهد مؤنث بخشیده و به آن کس که دوست داشته باشد مذکر هبه می‌کند) و بدیهی است وقتی خود فرزند بخشیده شده به پدر باشد مالش به طریق اولی موهوب او محسوب می‌گردد.

از این گذشته پدر مسئول مؤنه فرزند است در حال صغر و کبر و از این نظر مورد مواخذة واقع می شود چنانچه فرزند را به او نسبت داده و به مقتضای فرموده حق تعالی او را برای پدر می خوانند حق تعالی در قرآن می فرماید:

ادعوهم لأبائهم هو اقسط عند الله (شما پسر خوانده ها را به پدرانشان نسبت دهید که این نزد خدا به عدل و راستی نزدیک تر است).

و دلیل دیگر بر این که پدر می تواند مال فرزند را بدون اذنش بردارد فرموده نبی اکرم ﷺ است که می فرماید:

انت و مالك لا بیک (تو و مالک، مال پدرت می باشید).

ولی مادر این طور نبوده و حق ندارد از مال فرزندش بدون اذن او یا اذن پدرش بردارد چه آنکه پدر در ارتباط با نفقه فرزند مورد مواخذة است نه مادر.

باب سیصد و سوم

سز این که کنیز پسر بر پدر حرام بوده ولی کنیز دختر برای او حلال می باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن الحسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از عروة الحنّاط، از حضرت ابی عبدالله علیّه السلام، وی می گوید: محضر مبارک امام علیّه السلام عرض کردم: چرا کنیز پسر برای پدر حرام است اگرچه پسر صغیر باشد ولی کنیز دختر برای پدر حلال است؟

حضرت فرمودند: زیرا دختر با کنیز نکاح و نزدیکی نمی کند ولی پسر با او تماس برقرار می نماید و اگر پدر با کنیز پسر نزدیکی کند بسا این امر بر پسر مخفی مانده و وی پس از رسیدن به جوانی با این کنیز که متعلق به خودش هست تماس پیدا کند و او را نکاح نماید و ضرر و وبال این عمل و پیامدهای غیر مطلوبش در عهده پدر می باشد که قبلاً با این کنیز نکاح نموده بود.

مقاله مؤلف کتاب

مؤلف این کتاب (مرحوم صدوق) می گوید:

این خبر همان طوری که نقل شد روایت گردیده و مضمونش صحیح می باشد و آن این است که برای پدر اصلح و شایسته تر آن است که با کنیز پسرش هم بستر نشود اگرچه پسر صغیر و کودک باشد و گاهی مجامعت پدر با کنیز پسر جایز می باشد و آن

وقتی است که پسر با کنیز مواجهه نکرده است و علت جواز آن است که پسر و آنچه مال او است مال پدر می باشد ولی در صورتی که پسر به کنیز دخول نموده باشد البته برای پدر هم بستر شدن با کنیز مشروع نیست. و آنچه من به آن فتوی می دهم آن است که کنیز دختر نیز برای پدر جایزالدخول نمی باشد.

باب سیصد و چهارم

سز نامیدن طیب به طیب

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی با اسنادش به طور مرفوعه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: طیب را قبلاً معالج می خواندند، حضرت موسی بن عمران علیه السلام به درگاه الهی عرضه داشت پروردگارا، درد از کیست؟ خدا فرمود: از من. جناب موسی عرضه داشت، دواء از کیست؟ خدا فرمود: از من. عرض کرد: پس مردم با معالج چکار دارند که به وی مراجعه می نمایند؟ خدا فرمود: با مراجعه به او فقط دلشان خوش می شود. سپس امام علیه السلام فرمود: بعد از این سخن طیب را طیب گفتند (یعنی موجب دلخوشی)

باب سیصد و پنجم

سز این که حق تعالی ابلیس را تا وقتی معلوم مهلت داده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از حسن بن عطیه^(۱) نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: بفرمایید چرا و برای چه خداوند عزوجل به ابلیس فرمود تو از مهلت داده شدگانی تا وقت معلوم؟

۱- حسن بن عطیه حنابل کوفی، به فرموده نجاشی ثقه می باشد.

حضرت فرمودند: برای چیزی که خداوند متعال خواست از آن تشکر بجا آورد. عرض کردم: آن چه بود؟
حضرت فرمودند: دو رکعت نماز بود که ابلیس آن را در آسمان بجا آورد و دو یا چهار هزار سال طول کشید.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حسان، از علی بن عطیه^(۱) نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: ابلیس در آسمان دو رکعت نماز را ظرف هفت هزار سال بجا آورد و حق تعالی در مقابل عبادتش ثواب آن را اعطاء کرد به او آنچه اعطاء فرمود.

باب سیصد و ششم

سرّ نامیدن رجیم به رجیم

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش از حمّاد، از حلبی نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: برای چه رجیم به رجیم نامیده شده است؟

حضرت فرمودند: زیرا رجم و سنگباران شد. عرض کردم: پس از رجم شدن آیا مرد؟ فرمود: خیر ولی در علم خدا بود که ابلیس رجم و سنگباران می شود.

باب سیصد و هفتم

سرّ نامیدن خناس به خناس

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید از آن جناب راجع به خناس پرسیدم؟
حضرت فرمودند: ابلیس بر قلب و دل مسلط می شود و وقتی ذکر خدا در آن شود می گریزد لذا به خاطر همین است که به آن خناس یعنی گریزنده می گویند.

۱- علی بن عطیه، مرحوم مقانی در رجال فرموده وی امامی و مجهول الحال می باشد.

باب سیصد و هشتم

سز نهی شدن از آمیزش و معامله با اشخاص کم‌روزی

و بی‌بخت

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عباس بن ولید، از صبیح، از پدرش نقل کرده که وی گفت:

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ولید از کسی که کم‌روزی و بداقبال است برای من چیزی نخر زیرا در معامله با ایشان هیچ برکتی نیست.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن، از محمد بن الصقار، از عباس بن معروف، از حسن بن علی بن فضال، از ظریف بن ناصح نقل کرده که وی گفت:

حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: معامله نکنید مگر با کسی که نشو و نماش در خیر و برکت بوده.

باب سیصد و نهم

سز مکروه بودن معامله با صاحبان آفت و بلا

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از احمد بن محمد با اسنادش به طور مرفوعه نقل کرده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

از معامله با صاحبان آفت و بلا دوری کنید زیرا ایشان عقده‌ای هستند.

باب سیصد و دهم

سز مکروه بودن معامله با کردها

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن حکم از کسی که برایش حدیث گفته از ابی الریبع الشّامی، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال کرده و محضر مبارکش عرضه داشتم: گروهی از کردها هستند که نزدما بوده و به منظور بیع و شراء با ما تماس گرفته و ما هم با ایشان خرید و فروش می‌کنیم آیا این کار را بکنیم یا نه؟

حضرت فرمودند: ای ربیع با ایشان معامله مکن؛ زیرا این جماعت گروهی از طائفه جن بوده که حق تعالی آشکارشان فرموده است.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از حسن بن متیل، از محمد بن الحسین، از جعفر بن بشیر، از حفص از کسی که برایش حدیث گفته از ابی الربیع شامی، وی می گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کرده و محضر مبارکش عرض کردم: گروهی از کردها نزد ما هستند و پیوسته با ما تماس پیدا کرده و به منظور خرید و فروش به ما مراجعه می کنند ما هم با آنها معامله می کنیم، این کار چه صورت دارد؟ حضرت فرمودند: ای اباربیع با ایشان معامله مکن زیرا کردها طائفه ای از جن هستند که خداوند آشکارشان فرموده است.

باب سیصد و یازدهم

سز مکروه بودن معامله با افراد فرومایه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از محمد بن عیسی، از حسین بن میاح از عیسی، وی می گوید: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: از معامله با فرومایگان دوری کنید زیرا مال کارشان به خیر و برکت نیست.

باب سیصد و دوازدهم

سز مکروه بودن قرض

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد، از پدرش از ابن مغیره، از سکونی از حضرت جعفر بن محمد، از پدرش علیهم السلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا فرمودند:

از قرض گرفتن و پیدا شدن دین اجتناب کنید زیرا موجب حزن و غم در شب و ذلت و خواری در روز می شود.

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد الله بن میمون، از

باب سیصد و دوازدهم ۶۸۵
حضرت جعفر بن محمد از پدرش، از حضرت علی علیه السلام، حضرت
فرمودند:
از قرض کردن دوری کنید زیرا موجب ذلت در روز و حزن در شب و پرداختن آن
در دنیا و آخرت می باشد.

حدیث (۳)

احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد، از یوسف بن حارث از عبدالله بن
یزید، از حیاة بن شریح از سالم بن غیلان از دراج، از ابی الهیثم، از ابی سعید خدری،
وی می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمودند:
پناه به خدا می برم از کفر و قرض.
محضر مبارکش عرض شد: آیا قرض را معادل و در عرض کفر قرار می دهید؟
فرمودند: آری.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از حسن بن
محبوب، از حنان بن سدید، از پدرش، از حضرت ابی جعفر علی نقی نقل کرده که آن
جناب فرمودند: هر گناهی را کشته شدن در راه خدا جبران می کند مگر قرض که
هیچ جابر و کفاره ای ندارد مگر آنکه بدهکار آن را پرداخته یا رفیقش از جانب او
پرداخت کند و یا صاحب قرض وی را ببخشد.

حدیث (۵)

حسین بن احمد از پدرش، از محمد بن احمد از ابو عبدالله الرازی از حسن بن
علی بن ابی عثمان، از حفص بن غیاث، از لیث نقل کرده که وی گفت:
سعد از عمر بن ابی سلمه از ابوهریره نقل کرده که وی گفت: نبی اکرم ﷺ
فرمودند: تا مادامی که مؤمن قرض دارد نفسش گرفتار و ناراحت است.

حدیث (۶)

حسین بن احمد با همین اسناد از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید از برخی
اصحاب به طور مرفوعه از یکی از ائمه علیهم السلام نقل کرده که فرمودند:
روز قیامت بدهکار را در حالی که از هم و حزن شکایت می کند می آورند، در
صورتی که اعمال حسنه داشته باشد آنها را برای طلبکارش منظور می کنند و اگر
افعال و اعمال نیک نداشته باشد سیئات و قبایح طلبکار را برای وی حساب می نمایند.
در زمان رسول خدا ﷺ مردی که در عهده اش دو دینار قرض بود از دنیا رفت به

رسول گرامی ﷺ خبر دادند، آن جناب از خواندن نماز بر او امتناع فرمودند. سپس امام علی علیه السلام فرمودند: البته این عمل از رسول خدا ﷺ به خاطر این بود که مردم برگرفتن قرض جرئت پیدا نکنند نه این که واقعاً دین و قرض حرام باشد چه آنکه رسول اکرم ﷺ از دنیا رفتند و در عهده اشان قرض بود و همچنین علی علیه السلام در حالی که قرض دار بودند شهید شدند چنانچه امام حسن مجتبی علیه السلام با داشتن دین از دنیا رحلت نمودند و بالاخره حضرت سید الشهداء وقتی شهید شدند در عهده اشان قرض بود.

حدیث (۷)

حسین بن احمد با همین اسناد از محمد بن احمد، از ابن عیسی، از عثمان بن سعید از عبدالکریم همدانی، از ابو ثمامه نقل کرده که گفت: محضر مبارک حضرت ابو جعفر علی علیه السلام رسیده و عرضه داشتیم: فدایت شوم، من مردی هستم که می خواهم ملازم مکه شده و آن جا بمانم و در عهده ام دینی می باشد که صاحبش شخصی است از فرقه مرجئه چه می فرمایید؟
حضرت فرمودند:

نزد دهنده قرض برو و صبر و تأمل کن تا دین او را پرداخته آنگاه بدون این که در عهده ات قرض باشد خدا را ملاقات کنی چه آنکه مؤمن خیانت نمی کند.

حدیث (۸)

حسین بن احمد با همین اسناد از محمد بن عیسی، از هیثم، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان از ولید بن صبیح نقل کرده که وی گفت: مردی محضر ابی عبداللّه علی علیه السلام رسید و ادّعاء می کرد که در عهده معلی بن خنیس^(۱) دین دارد، وی می گفت: معلی بن خنیس حق مرا برده و تلف کرده است. امام علی علیه السلام فرمودند: حق تو را کسی تلف کرده که معلی بن خنیس را کشته است پس از آن حضرت به ولید فرمودند: پیش این مرد مدّعی برو و حقش را اداء کن چون دوست دارم معلی بن خنیس را خنک کنم اگرچه خنک می باشد.

۱- معلی بن خنیس المدنی، وی آزاد کرده حضرت امام صادق علی علیه السلام بود و درباره وی اختلاف است برخی او را ضعیف و گروهی او را ثقه و مددوح می دانند و از عباراتی که دلالت بر وثاقت و مدح او دارد کلام کشی است که می فرماید: وقتی خبر قتل معلی بن خنیس را به امام صادق علی علیه السلام دادند حضرت فرمودند: به خدا سوگند او داخل بهشت شد و نیز منقول است که وقتی داود بن علی او را کشت حضرت با حالتی غضبناک بر او وارد شده درحالی که اسماعیل فرزندشان به دنبال آن حضرت بود، فرمود: ای داود غلام مرا کشتی، او گفت من نکشتم و شرطه من او را کشت، حضرت فرمود: با اذن تو بود یا بدون اذن، گفت: بدون اذن من بود حضرت به اسماعیل فرمود: سزایش را بده، اسماعیل با شمشیر برهنه به سراغ شرطه رفت و او را کشت.

حدیث (۹)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از سعدان نقل کرده که وی گفت: ابوالحسن لثی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله از پدران گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دردی نیست مگر درد چشم و رنج و تعب نیست مگر تعب و رنج قرض. و با همین اسناد نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: قرض و دین علامت خدای تعالی در زمین است و وقتی خدا بخواهد بنده ای را ذلیل کند آن را در گردنش قرار می دهد.

باب سیصد و سیزدهم

سز این که خانه و خادم را برای پرداخت دین نمی فروشند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از نضر بن سوید از مردی از حلبی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن حضرت فرمودند: برای پرداخت قرض و دین خانه و کنیز را نباید فروخت زیرا برای مرد مسلمان سرپناهی لازم است که در آن ساکن شده و خادمی که خدمتش را بنماید.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش نقل کرده که وی گفت: ابن ابی عمیر مردی بزاز بود و از شخصی ده هزار درهم می خواست، اموال ابن ابی عمیر تلف شد و فقیر گردید آن شخص بدهکار خانه اش را به ده هزار درهم فروخت و پولها را برداشت و به نزد ابن ابی عمیر برد به منزل او که رسید دق الباب نمود، محمد بن ابی عمیر رحمه الله علیه بیرون آمده، آن مرد گفت: این مالی است که از من می خواستی، بگیر.

ابن ابی عمیر گفت: این مال را از کجا آورده ای، آیا ارثی به تو رسیده؟

آن مرد گفت: خیر.

ابن ابی عمیر گفت: کسی به تو بخشیده؟

گفت: خیر، خانه ام را فروخته ام تا بدهی خویش را بپردازم.

ابن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی از امام صادق علیه السلام برایم نقل کرد که حضرت فرمودند:

به خاطر دین و قرض شخص را از مأوی و منزلش بیرون نمی‌کنند (مقصود این است که خانه شخص را به منظور وصول قرض و پرداخت دینش از او نگرفته و آن را نباید فروخت) این پولها را بردار من احتیاجی به آنها ندارم، به خدا سوگند در این زمان به یک درهم از آن نیازمندم ولی در عین حال یک درهمش را برنمی‌دارم.

باب سیصد و چهاردهم

سز مکروه بودن پاره‌ای از حرفه‌ها

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمد از جعفر بن یحیی خزاعی، از یحیی بن ابی العلاء، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام رسیدم و عرضه داشتم خداوند فرزندی به من عطاء فرموده.

حضرت فرمودند: آیا نامش را محمد گذاشتی؟

عرض کردم: چرا، او را به این نام موسوم کردم.

حضرت فرمودند: محمد را نزن و دشنامش نده، خداوند او را در هنگام حیات نور چشمت و بعد از ممات خلف و جانشین صالحی قرار داده است.

عرضه داشتم: فدایت شوم، او را به چه شغل و حرفه‌ای مشغول نمایم؟

حضرت فرمودند: از پنج حرفه بازش دار و به هر شغل دیگری که مشغولش نمودی اشکالی ندارد.

او را به زرگر مسپار و به این حرفه سرگرمش مکن زیرا زرگر از ربا سالم نمی‌ماند و نیز او را نزد کفن فروش مگذار زیرا از مبتلا شدن مردم به مرض وبا و مردن آنها مسرور می‌شود و همچنین وی را به طعام فروش مسپار چه آنکه این گروه از سوداگران از احتکار سالم نیستند و به سلاخ نیز او را تسلیم مکن زیرا مهربانی از ایشان سلب شده و قساوت قلب دارند و بالاخره او را نزد برده فروش مگذار؛ زیرا رسول خدا فرمودند: بدترین مردم کسانی هستند که مردم را می‌فروشند.

حدیث (۲)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفّار، از احمد بن ابی عبد الله، از محمد بن عیسی از عبید الله دهقان، از درست بن ابی منصور واسطی، از ابراهیم بن عبد الحمید، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام، حضرت فرمودند:

مردی محضر مبارک نبی اکرم ﷺ مشرف شد و عرض کرد: یا رسول الله به فرزندم کتابت و نوشتن را تعلیم کرده‌ام پس از آن به چه حرفه و شغلی او را وادارم؟ حضرت فرمودند: خدا پدرت را رحمت کند او را به هر کاری که خواستی مشغول کن فقط به پنج حرفه وادارش ننما و به دست پنج گروه مسپار، این پنج گروه عبارتند از:

سیّاء، صائغ، قصاب، حنّاط و نخّاس.

آن مرد عرضه داشت: یا رسول الله، سیّاء کیست؟

حضرت فرمودند: کفن فروش بوده که مرگ امت من را آرزومند است درحالی که یک مولود از امت من برایم بهتر است از آنچه خورشید بر او می تابد.

و اما صائغ (زرگر): وی در فکر مغبون ساختن امت من می باشد و قصاب حیوانات را سر می برد و این باعث سنگدل شدنش می گردد و طعام فروش غذای امت من را احتکار و حبس می کند و محققاً اگر خدا با بنده سارق ملاقات کند بهتر است تا با محتکری که چهل روز طعام و غذای امت را حبس نموده باشد و راجع به بنده فروش جبرئیل به من گفت: ای محمد بدترین افراد امت من کسانی هستند که مردم را می فروشند.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی خزاز، از طلحه بن زید از حضرت جعفر بن محمد از پدرش طلحه نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: پسر بیچه ای را به دست خاله ام سپرده و سفارش کردم او را حجّام یا قصاب یا زرگر نکند.

باب سیصد و پانزدهم

سرّ این که واجب است به خلاف آنچه اهل سنت می گویند اخذ

نمود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادريس، از ابواسحاق ارجانی حدیث را به طور مرفوعه نقل کرده، وی می گوید: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:

آیا می‌دانی چرا به شما فرمان دادیم به خلاف آنچه عامّه (اهل سنت) می‌گویند
 اخذ کنید؟

عرضه داشتیم: نمی‌دانیم.

فرمودند: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آنچه معتقد و متدین بود امت (عامه)
 خلافتش را گفته و غیر آن را دین خود قرار داده‌اند و غرضشان از آن این است که
 امامت و ولایت حضرتش را باطل کنند و بسیار بود که چیزی را نمی‌دانستند و از آن
 جناب می‌پرسیدند و وقتی حضرت جوابشان را می‌دادند از پیش خود ضدّ آن را
 جعل می‌کردند تا بدین ترتیب امر را بر مردم مشتبه نمایند.

حدیث (۲)

جعفر بن علی، از علی بن عبدالله، از معاذ نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک
 امام صادق علیه السلام عرض کردم: در مجلس و محفلی می‌نشینم، شخصی وارد می‌شود
 اگر بدانم که از مخالفین شما است رأی و نظریه مخالفین شما را ابراز و اظهار می‌کنم
 و اگر از کسانی است که به رأی و نظریه شما قایل است من نیز رأی شما را ابراز
 می‌کنم و اگر او را نشناسم هم نظریه شما و هم رأی مخالفین شما را اظهار کرده تا او
 به هر کدام که قایل است برای خود اختیار نماید.

حضرت فرمودند: خدا تو را رحمت کند این چنین عمل نما.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از عمرو بن ابی المقدام، از علی بن
 الحسین، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:
 هرگاه در تحت سلطه ائمّه جور و سلاطین ظلم بودید به احکام ایشان مشی و
 رفتار کنید و بر حذر باشید که خود را مشخص و نمایان کنید که کشته می‌شوید و
 هرگاه به احکام ایشان معامله نمایید برای شما البته بهتر است.

حدیث (۴)

علی بن احمد، از احمد بن ابی عبدالله، از علی بن أسباط نقل کرده که وی گفت:
 محضر مبارک او یعنی حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: امری برایم اتفاق می‌افتد که
 باید حکمش را بدانم و در شهر از دوستان شما کسی نیست که از وی آن را سؤال کنم
 تکلیفم چیست؟

حضرت فرمودند: نزد فقیه شهر (یعنی فقیه عامّه) برو و از او استفتاء نما و وقتی
 به چیزی فتوی داد تو خلاف آن را بگیر زیرا حق در خلاف آن می‌باشد.

باب سیصد و شانزده

سز گسیخته شدن پرده و آشکار شدن راز بنده

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از عبد الله بن عبد الرحمن اصم بصری، از عبد الله بن مسکان، از حضرت ابی عبد الله علیه روایت را مرفوعاً به حضرت امیر المؤمنین علیه رسانده و نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه بر او چهل پرده و پوشش احاطه کرده است تا هنگامی که چهل معصیت کبیره از او صادر شود و پس از انجام چهل کبیره پرده‌ها گسیخته می‌شوند و فرشتگانی که حافظ و نگهبان او بوده و با وی می‌باشند می‌گویند: پروردگارا، این بنده تو است که پرده‌ها و پوشش‌ها از او کنار رفته است، حق تعالی به ایشان وحی می‌فرماید که بنده‌ام را با بالهایتان مستور کنید، فرشتگان حسب الامر باری تعالی با بالهای خود او را می‌پوشانند، وی هیچ قبیح و عمل منکری نیست مگر آنکه مرتکبش می‌شود و به انجام آنها نزد مردم افتخار نیز می‌کند. فرشتگان به درگاه پروردگار عرضه می‌دارند: بارالها، این بنده‌ات فعل قبیح و منکری نیست مگر آنکه انجامش داده و ما از کردار او شرمسار می‌باشیم. حق تعالی به آنها وحی می‌فرماید: بالهای خود را از او بردارید، هنگامی که این عبد عاصی به ما اهل بیت بغض ورزید و نسبت به ما شروع به اظهار عداوت نمود حق تبارک و تعالی پرده‌ها و حجاب‌ها را که قبايح او را مستور نموده بودند در آسمان کنار زد و آنها را بر اهل آن ظاهر و روشن ساخت ولی در زمین منکرات و کردار زشت او را همچنان بر اهل زمین مستور نگاه داشت، فرشتگان عرضه داشتند: پروردگارا، این بنده گنهکارت همچنان مهتوک السّتر مانده و حجاب از اعمال زشتش کنار نرفته است.

خداوند به ایشان وحی فرمود: اگر حاجت و نیاز به او می‌داشتم فرمان نمی‌دادم که بالهای خود را از او بردارید.

باب سیصد و هفدهم

سز نهی از خوردن گل

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از حسن بن

علی، از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:
خداوند متعال آدم را از گل آفرید از این رو خوردن طین و گل را بر ذریه آدم حرام نمود.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن عیسی، از ابی یحیی واسطی، از مردی، وی می گوید: حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند:

گل مانند گوشت خوک حرام است و کسی که آن را بیاشامد و سپس بمیرد من بر او نماز نمی گذارم مگر گل قبر حضرت امام حسین علیه السلام که در آن شفاء از هر دردی است و کسی که آن را با میل بخورد نه به قصد استشفاء البته در آن شفاء نمی باشد.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابراهیم بن مهزم از طلحة، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

کسی که سعی کند در خوردن گل و خاک در خون خود شریک می باشد.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از علی بن حسان هاشمی از عبدالله بن کثیر، از یحیی بن عبدالله بن الحسن، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

کسی که خاک کوفه را بخورد گوشت مردم را خورده زیرا کوفه ابتداء نیزار و بیشه بوده سپس به قبرستان مبدل گشت پس خاک آن، خاک مردگان است و حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

هر کسی که خاک بخورد ملعون و از رحمت خدا به دور می باشد.

حدیث (۵)

محمد بن موسی از علی بن الحسن سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از علی بن حکم، از اسماعیل بن محمد بن ابی زیاد از جدش زیاد از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خوردن خاک کرداری ناهنجار بوده و بیشترین مورد دام شیطان محسوب می شود، خوردن خاک باعث پیدایش بیماری در جسد بوده و مهیج مرض می باشد، کسی که خاک بخورد نیروی قبل از خاک خوردنش ضعیف و از عملی که انجام می دهد ناتوان می گردد و بر آنچه از او در بین ضعف و قوتش صادر شده محاسبه شده و عذاب می گردد.

باب سیصد و بیستم ۷۰۱
اخباری را که در این باب نقل کردم در مبحث مناهی از کتاب عقاب الاعمال
آورده‌ام.

باب سیصد و هیجدهم

سز مکروه بودن خلال کردن با چوب ریحان و شاخه انار

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از درست واسطی،
از ابراهیم بن عبدالحمید از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
با چوب ریحان و شاخه انار خلال نکنید زیرا این دو رگ جذام را تحریک و تهییج
می‌کنند.

باب سیصد و نوزدهم

سز مکروه بودن پوشیدن کفش‌های نرم

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله بن محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن
یحیی، از جدش حسن بن راشد از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که
آن جناب فرمودند: پدرم از جدش از پدرانش نقل فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمودند:

کفش نرم برای خود انتخاب نکنید زیرا آن کفش فرعون بوده و وی اولین کسی
است که کفش نرم را برگزید.

باب سیصد و بیستم

سز این که در صورت وقوع زنا بین جوان نابالغ و زن، زن را

سنگسار نمی‌کنند اگرچه شوهر هم داشته باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از هیثم بن ابی مسروق نه‌دی از حسن بن
محبوب، از ایوب از سلیمان بن خالد از ابی بصیر، وی می‌گوید: از حضرت امام
صادق علیه السلام سؤال شد: طفل نابالغی که ده ساله است با زنی زنا نموده حکمش
چیست؟

حضرت فرمودند: طفل را کمتر از مقدار حد^(۱) تازیانه زده و زن را حد کامل می زنند.

محضر مبارکش عرض شد: اگر زن محصنه باشد چه حکمی دارد؟
حضرت فرمودند: زن را رجم و سنگسار نمی کنند؛ زیرا کسی که با او نزدیکی نموده بالغ نبوده و اگر بالغ می بود البته زن را سنگسار می کردند.

باب سیصد و بیست و یکم

سزاجراء حد بر کسی که زن اکراه شده را نسبت به زناء دهد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از بعضی اصحابش حدیث را مرفوعاً تا حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده و گفته است:

از آن جناب سؤال شد: مردی با کنیز مادرش نزدیکی کرده و او را صاحب فرزند نموده حال شخصی به فرزند کنیز نسبت ناروا^(۲) می دهد حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: نسبت دهنده را باید حد زد زیرا کنیز مورد اکراه واقع شده و از روی میل اقدام به زنا نکرده.

باب سیصد و بیست و دوم

سز جاری نکردن حد بر جوان نابالغی که نسبت ناروا به کسی داده

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از نصر بن سويد، از قاسم بن سلیمان، از ابی مریم انصاری نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السلام پرسیدم: آیا جوان نابالغی که به مردی نسبت ناروا داده است را حد می زنند؟
حضرت فرمودند: خیر زیرا اگر آن مرد به این جوان نسبت ناروا می داد حد نمی خورد.

۱- مقصود حد کافی است که صد تازیانه می باشد.

۲- مثلاً می گوید ولد زنا است.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد الله علیه السلام پرسیدم: اگر مردی دختر بچه نابالغی را قذف کند و مورد نسبت ناروا قرار دهد آیا حدّ می خورد؟ حضرت فرمودند: او را حدّ نمی زنند مگر آنکه آن دختر بالغ شده یا نزدیک به بلوغ رسیده باشد.

باب سیصد و بیست و سوم

سرّ قطع نکردن دست سارقی که زیر شکنجه اعتراف به سرقت کرده ولی مال مسروق را نیاورده است

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید، از نضر بن سوید و محمّد بن خالد، از ابن ابی عمیر جمیعاً از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد الله علیه السلام پرسیدم مردی مالی را سرقت کرده ولی انکار می کند، او را می زنند تا وی مال را حاضر می کند آیا دستش را قطع می نمایند؟ حضرت فرمودند: بلی ولی اگر اعتراف به سرقت نمود و مال مسروق را نیاورد دستش را قطع نمی کنند زیرا اعترافش به خاطر شکنجه بوده و تا مال را نیاورد سرقت مال ثابت نمی گردد.

باب سیصد و بیست و چهارم

سرّ قطع نکردن دست اجیر و میهمانی که مال مستأجر و میزبان را سرقت کرده اند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: دست اجیر و میهمانی که مال مستأجر و میزبان را سرقت کرده اند قطع نمی کنند زیرا ایندو امین می باشند.

حدیث (۲)

محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از

سماعه نقل کرده که وی گفت: از او پرسیدم: مردی اجیری گرفته، اجیر متاع مستأجر را برمی دارد حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اجیر امین است سپس فرمودند:
اجیر و میهمان امین بوده و حدّ سرقت را بر آنها جاری نمی کنند.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از حسن بن محبوب از علی بن رثاب از محمد بن قیس، از حضرت ابو جعفر علیّه نقل کرده که آن جناب فرمودند: میهمان هرگاه مال میزبان را سرقت کند دستش را قطع نمی کنند ولی اگر میهمان شخص دیگری را به خانه میزبان خود ضیافت کند و آن شخص مالی را از آن خانه سرقت نماید دست میهمان میهمان را قطع می کنند.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر از حماد، از حلبی، از حضرت ابی عبدالله علیّه می پرسد: مردی اجیری می گیرد و او را بر متاع و مالش می نشاند و می رود، اجیر متاع را می دزدد حکمش چیست؟

حضرت می فرماید: اجیر امین است.

سپس راوی از امام علیّه می پرسد: اگر شخصی نزد دیگری آمد و گفت: فلانی که دوست تو است مرا فرستاده است که مال کذایی را به من دهی تا به دستش برسانم. و آن شخص مال را به او داد و تصدیقش کرد که فرستاده دوست او است سپس دوست خود را ملاقات کرد و گفت: فرستاده ات پیش من آمد و مال کذایی را به او دادم که به دستت برساند.

آن دوست گفت: من کسی را نزد تو نفرستاده و هیچ کس چیزی به دست من نرسانده است اکنون در اینجا حکم چیست؟

حضرت فرمودند: اگر بینه ای قایم شود که او رسول را نفرستاده البتّه دست آن رسول سارق را قطع می کنند.

و معنای این کلام آن است که رسول یک بار اقرار نموده که آن شخص وی را نفرستاده سپس حضرت اضافه کرده و فرمودند: و اگر بینه قائم نشد آن شخص باید قسم به خد بخورد که وی را نفرستاده، در این صورت صاحب مال، مالش را از رسول می گیرد.

باب سیصد و بیست و پنجم ۷۰۹
 راوی می گوید: عرض کردم چه می فرمایید: اگر رسول ادّعاء کند احتیاج و نیاز او را وادار به این عمل کرده است؟
 حضرت فرمودند: دستش را قطع می کنند زیرا مال آن شخص را سرقت کرده است.

باب سیصد و بیست و پنجم

سز این که سارق را بر بیش از قطع دست و پا شکنجه نمی کنند

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید، از محمّد بن قیس، از حضرت ابی جعفر علیّه نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت امیرالمؤمنین علیّه در باره سارق چنین حکم فرمودند: هرگاه سارقی سرقت کرد ابتداء دست راستش را قطع کرده و اگر بار دوم به سرقت مبادرت نمود پای چپ او را قطع می نمایند و سپس اگر بار دیگر مرتکب سرقت شد زندانش کرده و پای راستش را قطع نمی کنند بلکه آن را به حال خود گذارده که با آن راه رفته و برای قضاء حاجت بتواند خود را به بیت التخلیه برساند و نیز دست چپش را قطع نکرده و به حال خود می گذارند تا با آن غذا خورده و نیز بتواند استنجاء کند.

سپس حضرت فرمودند: من از خدا شرم می کنم سارق را به حالی قرار دهم که نتواند از هیچ چیز استفاده نموده و بهره ببرد ولی در عین حال زندانش می کنم تا در زندان بمیرد و نیز فرمودند: حضرت محمّد ﷺ بعد از قطع دست و پای سارق هیچ عضو دیگری را از او قطع نمی فرمودند.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب از ابان بن عثمان، از زراره از حضرت ابی جعفر علیّه نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت امیرالمؤمنین علیّه هیچ سارقی را بر بیش از قطع دست و پا شکنجه نمی کرده و می فرمودند: از پروردگارم شرم می کنم که سارق را به حالی رها کنم که نتواند استنجاء کرده یا خود را تطهیر نماید.
 راوی می گوید: و از آن حضرت پرسیدم: اگر سارق پس از قطع دست و پایش دوباره سرقت کرد با او چه خواهید نمود؟

حضرت فرمودند: او را در زندان گذارده و بدین وسیله مردم را از شر او در امان قرار می‌دهم.

حدیث (۳)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: آیا علی علیه السلام کسی را که حدّ بر او واجب بود حبس می‌فرمودند؟
حضرت فرمودند: خیر، مگر سارق را که اگر بعد از قطع دست و پا برای بار سوم سرقت می‌نمود به حبس می‌فرستادند.

حدیث (۴)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده که وی گفت: از او پرسیدم: سارقی که دستش را قطع کرده‌اند و باز سرقت نموده چه باید نمود؟
حضرت فرمودند: بعد از دست، پایش را قطع می‌کنند و اگر بار سوم سرقت نمود در زندان، او را زندانی می‌کنند و از بیت المال مسلمین بر او انفاق کرده و اداره‌اش می‌نمایند.

حدیث (۵)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی ابراهیم علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
دست سارق را قطع می‌کنند و انگشت شصت و گودی کف دستش را باقی می‌گذارند چنانچه پایش را قطع کرده ولی پاشنه پا را به حال خود گذارده تا روی آن بتواند راه برود.

حدیث (۶)

محمّد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابن سنان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسید:
مردی که دست راست یا دست چپش شل می‌باشد اگر سرقت کند حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: در هر حال دست راستش را باید قطع نمود.

حدیث (۷)

و با همین اسناد از حسن بن محبوب، از علاء، از محمد بن مسلم و علی بن رثاب، از زرارہ جملگی از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده اند که آن جناب درباره مردی که دست راستش شل بود و سرقت کرد فرمودند:

دست راست او را قطع باید کرد اعم از آنکه صحیح بوده یا فاسد و شل باشد و اگر دوباره سرقت نمود پای چپش را می برند و در صورتی که بار سوم مرتکب آن شد وی را زندان ابد می کنند و از بیت المال مسلمانان طعامش را تهیه کرده و به وی می دهند و بدین وسیله شر او را از سر مردم کم می کنند.

حدیث (۸)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده که وی گفت: حضرت اباعبدالله علیه السلام فرمودند:

مردانی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند که جملگی سارق بوده فلذا دستهایشان را قطع کرده بودند، حضرت به آنها فرمودند: اعضاء و جوارحی را که از شما باقی مانده و دیده می شوند به آتش دوزخ رسیده اند اگر از کردار خود توبه کنید شما آنها را از آتش دور کرده و نجاتشان می دهید و اگر توبه نکنید آنها شما را به آتش می کشانند.

باب سیصد و بیست و ششم

اسرار نادره حدود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود:

سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله، از موسی بن بکیر، از علی بن سعید نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوعبدالله علیه السلام پرسیدم: مردی درازگوشی را کرایه می کند و با آن به نزد لباس فروشان رفته و از آنها یک یا دو جامه می خرد و سپس درازگوش را رها کرده و جامه را با خود می برد بدون این که ثمن آن را بپردازد حکم در اینجا چیست؟

حضرت می فرمایند: درازگوش را باید به صاحبش برگرداند و آن کس که جامه را برده تعقیب کنند و او را بگیرند ولی دستش را قطع نباید کرد چون فعل او سرقت نبوده بلکه خیانت می باشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین بن سعید از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: کسی که بر مملوکی افتراء ببندد تعزیرش می کنند زیرا اسلام احترام دارد و باید حرمتش را نگاه داشت.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب، از اسحاق بن حریر، از سدید، از حضرت ابی جعفر علیّه نقل کرده که آن جناب درباره مردی که با چهارپایی نزدیکی کرده بود فرمودند:

او را باید به مقدار کمتر از حدّ تازیانه زد و سپس قیمت چهارپا را از وی گرفت و به صاحب حیوان داد زیرا او حیوان را فاسد کرده و بدین ترتیب به صاحبش ضرر زده است آنگاه حیوان را باید سر برید و جسدش را سوزاند و خاکسترش را دفن کرد مشروط به این که حیوان مأكول اللحم باشد و اگر حیوانی باشد که به منظور سواری از او استفاده می کنند باید از جانی قیمتش را گرفت و وی را به مقدار کمتر از حدّ تازیانه زد و سپس حیوان را از شهری که در آن این جنایت با او شده بیرون نموده و بجایی برد که شناخته نشود آنگاه آن را آن جا بفروشند تا صاحبش مورد ملامت قرار نگیرد.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از محمد بن یحیی، از حماد بن عثمان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیّه عرضه داشتیم: تعزیر چیست؟ حضرت فرمودند: تازیانه به کمتر از حدّ.

عرضه داشتیم: کمتر از هشتاد؟

فرمود: خیر، کمتر از چهل؛ زیرا چهل حدّ مملوک است.

عرض کردم: چه مقدار باید باشد؟

فرمود: به مقداری که والی از حیث گناه شخص و نیروی بدن او صلاح می داند.

حدیث (۵)

و با همین اسناد از محمد بن مسلم نقل شده که وی گفت: از آن حضرت راجع به شارب خمر سؤال کردم؟

فرمودند: هر شخصی که لغزشی از او سر بزند من وی را تعزیر می‌کنم، اما کسی که پیوسته و دایم مرتکب شرب خمر شود در عقوبتش سعی خواهم نمود؛ زیرا وی محرمات الهی را حلال می‌شمرد و به آنها مبادرت می‌ورزد و اگر مردم را همچنان به حال خود واگذارده شوند و مجازات نگردند فساد خواهند نمود

حدیث (۶)

محمد بن موسی بن متوکل از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام راجع به کسی که یک دهان پر کردن شراب آشامیده سؤال کردم؟ حضرت فرمودند: او را باید هشتاد ضربه تازیانه زد؛ زیرا شراب چه کم و چه زیاد حرام است.

حدیث (۷)

و از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: قدامه بن مظعون شرب خمر کرده بود و وی را نزد عمر بن خطاب آوردند، بینه بر آن قایم شد و شهادت داد که وی شرب خمر کرده است. عمر از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد که چه باید بکند، امیر علیه السلام به او فرمود که آن مرد را هشتاد تازیانه بزند، قدامه محضر مبارک امیر علیه السلام عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین بر من تازیانه نیست زیرا من از اهل این آیه هستم: **لِیْسَ عَلَی الذِّیْنِ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ جُنَاحٌ فِیْمَا طَعَمُوْا** (جنایح و ایرادی نیست بر کسانی که ایمان آورده و عمل پسندیده انجام می‌دهند در آنچه تناول کنند) پس آیه را خواند تا به اتمام رساند. علی علیه السلام به او فرمود: تو از کسانی که اهل این آیه بوده و طعامی را که برایشان حلال است می‌خورند نیستی، سپس حضرت فرمودند: شارب خمر وقتی خمر آشامید و مست شد دیگر نمی‌داند چه می‌خورد و چه انجام می‌دهد، باری به فرمان حضرت هشتاد ضربه تازیانه به او زدند.

حدیث (۸)

محمد بن الحسن، از زراره نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوجعفر علیه السلام شنیدم و نیز از حضرات شنیدم که می‌فرمودند: علی علیه السلام فرمود: وقتی شخص شراب آشامید مست می‌شود و وقتی مست شد هذیان می‌گوید و وقتی هذیان گفت افتراء می‌بندد پس در این هنگام او را به مقدار حدّ افتراء زنده

یعنی هشتاد ضربت تازیانه بزنیید حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: هرگاه شخص از نبیند و شراب انگور مست شد هشتاد تازیانه باید بخورد.

حدیث (۹)

و با همین اسناد از امام باقر یا امام صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: علی علیه السلام به کسی که خمر یا شراب انگور می آشامید هشتاد تازیانه می زدند و فرقی نمی گذاشتند بین این که شارب آزاد بوده یا بنده باشد، یهودی بوده یا نصرانی باشد و سپس می فرمودند:

ایشان (یهود و نصاری) حق ندارند علنی شرب مسکر کنند، باید در خانه هایشان بیاشامند نه در شوارع و ملا عام.

سپس زراره می گوید: شنیدم که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: کسی که خمر بیاشامد او را تازیانه بزنیید پس اگر تکرار کرد باز تازیانه اش بزنیید و اگر برای بار سوم مبادرت به آن نمود وی را بکشید.

حدیث (۱۰)

محمد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن جعفر حمیری از عنبسه بن مصعب نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرضه داشتم: کنیزی دارم که شرب خمر نموده و من خود دیدم آیا او را حدّ بزنی؟ حضرت فرمودند: آری ولی در خفا حدّ بزنی تا به سمع والی و سلطان نرسد.

حدیث (۱۱)

و از حضرت ابی جعفر علیه السلام در مورد نسبت ناروا دادن به زن محصنه آزاد روایت شده که آن جناب فرمودند: نسبت دهنده را هشتاد تازیانه باید زد؛ زیرا این مقدار از تازیانه حق آن زن می باشد.

حدیث (۱۲)

یدرم رحمة الله علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابی الحسن حدّاء نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام بودم، مردی از من سؤال کرد و گفت: غریم و بدهکارت چه کرد؟

من گفتم: ای پسر زن زانیه بدهکارم او است، در این هنگام حضرت ابو عبدالله علیه السلام نظر تنیدی به من فرمود، من عرض کردم: فدایت شوم: این مرد زرتشتی بوده و با مادر و خواهر ازدواج می کند.

حضرت فرمودند: مگر این نکاح در دین ایشان نیست؟!

حدیث (۱۳)

پدرم رحمة الله علیه، از سعد بن عبدالله به طور مرفوعه این حدیث را از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: پیرمرد و پیرزن هرگاه مرتکب زنا شوند البته ایشان را سنگسار کنید زیرا این دو شهوتشان منقضی شده و نمی باید به این عمل مبادرت می ورزیدند و بر مرد محصن و زن محصنه که زنا کرده باشند سنگسار شدن واجب است.

حدیث (۱۴)

محمد بن الحسن، از حسن بن الحسن بن ابان از اسماعیل بن خالد نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابی عبدالله علیه السلام عرضه داشتم: آیا در قرآن سنگسار آمده است؟

حضرت فرمودند: آری، بعد فرمودند:

پیرمرد و پیرزن هرگاه زنا کردند سنگسارشان کنید زیرا دوران شهوت ایشان سپری شده است.

حدیث (۱۵)

و با همین اسناد از حسن بن کثیر، از پدرش نقل کرده که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام دستور دادند شراحه همدانیه را از خانه خارج کردند، مردم به قدری ازدحام کرده بودند که به واسطه کثرت جمعیت برخی تلف شدند وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این صحنه را مشاهده نمودند فرمان دادند شراحه را به خانه برگرداند تا ازدحام و تراکم جمعیت آرام شود و پس از آن او را از خانه بیرون آورده و درب را بستند سپس فرمود: او را سنگسار کنید، مردم آن قدر به او سنگ زدند تا مرد سپس حضرت دستور داد درب را گشودند و او را داخل کردند، هرکس که داخل خانه می شد شراحه را لعنت می کرد وقتی حضرت امیر چنین دیدند فرمان داد منادی ندا کند ای مردم زبان از لعن فروبندید؛ زیرا حدّ وقتی بر مجرم جاری شد همان کفّاره گناهش هست

راوی می گوید: به خدا قسم پس از آن هیچ لبی حرکت نکرد و او را لعن ننمود.

حدیث (۱۶)

و از حضرت ابو جعفر علیه السلام مروی است که فرمودند:

علی علیه السلام درباره مردی که با همسر مردی دیگر ازدواج کرده بود حکم نمودند او را حدّ زده و زن را سنگسار کنند و بعد به آن مرد زانی فرمودند:

اگر می دانستم که تو می دانی آن زن شوهردار است سرت را با سنگ می شکستم.

حدیث (۱۷)

و با همین اسناد از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل شده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: زن و مرد را سنگسار نمی کنند مگر آنکه چهار شاهد بر ادخال و اخراج (ادخال آلت مرد در فرج زن و اخراجش از آن) شهادت دهند، سپس فرمودند: من خوش ندارم اولین نفر از شهود چهارگانه باشم زیرا خوف دارم آن شهود دیگر نکول کرده و شهادت ندهند در نتیجه من تازیانه بخورم.

حدیث (۱۸)

و با همین اسناد از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمودند: اوّل چیزی را که امراء و حکام حلال شمردند شکنجه بود به خاطر افتراء و دورغی که انس بن مالک بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بست و آن این بود که گفت: «رسول خدا قطع کرد دست مردی را و نگذاشت وارد بستان شود» و از آن به بعد امراء و والیان عذاب و شکنجه را حلال شمردند.

حدیث (۱۹)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبد الله، از موسی بجلی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی را که با زنی در یک اطاق بود نود و نه یا نود و هشت تازیانه زدند. راوی می گوید: عرض کردم: آیا امیرالمؤمنین علیه السلام بدون بیّنه تازیانه زدند؟ حضرت فرمود: بلی، مگر نمی بینی که آن جناب فرمودند: اگر بیّنه قایم بشود حدّ تمام خواهم زد.

باب سیصد و بیست و هفتم

سز این که بین اهل ذمه معاقله و تحمّل جور از همدیگر وجود

ندارد

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابی ولّاد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: بین اهل ذمه نسبت به جنایاتی که مرتکب می شوند از قبیل قتل یا جرح معاقله یعنی تحمّل جور از همدیگر وجود ندارد بلکه ضمان جنایاتشان را از اموالشان

ترمیم می‌کنند و اگر مال نداشته باشند صاحب حق به امام علیه السلام مراجعه می‌کند زیرا ایشان جزیه را به امام می‌دهند پس برای دریافت حق الجنایة نیز باید به آن جناب رجوع گردد همان طوری که بنده ضریبه^(۱) را به مولایش می‌دهد و مولی هم در عوض جنایات او را جبران و ترمیم می‌کند و اهل ذمه در واقع ممالیک امام علیه السلام می‌باشند پس هر کدام از آنها که اسلام آورند آزاد می‌باشند.

باب سیصد و بیست و هشتم

سرّ این که در مورد اموال بر مدعی بینه واجب بوده

و بر مدعی علیه قسم و در مورد دماء بر

مدعی علیه بینه و بر مدعی قسامه می‌باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از بریده، از ابی عبدالله علیه السلام راجع به قسامه می‌پرسد؟

حضرت فرمودند: در تمام حقوق بر مدعی لازم است اقامه بینه کرده و بر مدعی علیه خوردن قسم واجب است مگر در خصوص دماء زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که در وادی خیبر بودند انصار مردی از خود را گم کرده و پس از چندی او را مقتول یافتند، پس گفتند: فلان یهودی او را کشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طالبین خورش فرمودند:

دو مرد عادل از غیر خودتان بیاورید که شهادت دهند فلان یهودی او را کشته و اگر چنین شهودی نیافتید پنجاه نفر از شما باید قسم بخورند که او قاتل این مرد انصاری است.

انصار عرضه داشتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : اولاً: دو شاهد عادل که از ما نباشد و چنین شهادتی دهد را نداشته و ثانیاً: چیزی را که ما خود ندیده ایم چگونه قسم بر آن بخوریم، حضرت دیه مقتول را از مال خودشان به انصار دادند. سپس امام صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خون مسلمین را به واسطه قسامه حفظ فرمودند؛ زیرا وقتی فاجرو

۱- مقصود از ضریبه آن است که مملوک یا مولا قرار می‌گذارند در بیست و چهار ساعت مثلاً پانزده ساعت بنده برای مولا کار کند و نه ساعت باقیمانده هر چه کسب کرد مال خودش باشد حال آنچه در پانزده ساعت کسب می‌کند ضریبه نام دارد.

فاسقی موقعیتی یافته که دشمن خود را از پا درآورده و او را بکشد تصوّر این معنا که با قیام قسامه فعلش آشکار شده و او را در عوض خواهند کشت وی را از انجام آن باز می‌دارد و بدین ترتیب خون هر دو محفوظ می‌ماند و اگر قسامه‌ای نبود مدّعی‌علیهم قسم می‌خوردند که ما این مقتول را نکشته و از قاتلش اطلاعی نداریم و بدین ترتیب قصاص را از خود دفع می‌کنند و در صورتی که مقتول را بین قومی از آنها بیابند و مدّعی قتل نتواند افراد قسامه را برای خوردن قسم فراهم کند مدّعی‌علیهم دیه مقتول را می‌پردازند و در نتیجه خون مقتول محفوظ نمانده و پایمال می‌شود درحالی که اگر قسامه را مشروع بدانیم به بیان یاد شده خون آحاد و نفرات مسلمین محفوظ می‌ماند.

حدیث (۲)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب مسائل من مرقوم فرمودند:

سرّ این که در تمام حقوق باستثناء خون بیّنه بر مدّعی بوده و قسم بر مدّعی‌علیه واجب می‌باشد این است که: مدّعی‌علیه منکر بوده و بدین ترتیب نمی‌تواند بر امر مورد انکارش بیّنه اقامه کند زیرا انکار مجهول و غیر معلوم است از این رو وی را مکلف به خوردن قسم نموده‌اند.

و اما در مورد دم که بیّنه را در عهده مدّعی‌علیه و قسم را وظیفه مدّعی قرار داده‌اند جهتش آن است که خون ریسمانی است که به واسطه‌اش مسلمانان حفظ می‌شوند تا خون احدی از افراد مسلمانان باطل نشود.

و جهت دیگرش آن است که این امر سبب می‌شود قاتل از کشتن و قتل نفس خود را بازدارد؛ زیرا اقامه بیّنه برای او بسیار مشکل و سخت است به خاطر آنکه کسی که شهادت دهد وی این کار را انجام نداده قلیل و اندک می‌باشد.

و اما علّت و سبب قسامه یعنی پنجاه نفر قسم بخورند و این که چطور این گونه از تغلیظ و تشدید و احتیاط منظور گردیده جهتش آن است که خون مسلمان هدر نرود.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نجران، از عبد الله بن سنان نقل کرده که وی گفت: راجع به قسامه از حضرت

ابی‌عبدالله علیه السلام سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: قسامه حق است و درست و اگر نبود مردم یکدیگر را می‌کشتند و اتفاقی هم نمی‌افتاد، قسامه ریسمانی است که به واسطه‌اش مردم نگاه داشته می‌شوند.

حدیث (۴)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه‌الله علیه، از محمد بن یحیی عطار، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمن، از ابن سنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قسامه برای نگهداری و حفاظت مردم وضع گردیده چه آنکه فاجر وقتی دشمن خود را دید نه تنها او را نمی‌کشد بلکه از وی فرار می‌کند زیرا اگر وی را به قتل رساند به واسطه قیام قسامه فعلش آشکار شده و قصاصش می‌کنند.

باب سیصد و بیست و نهم

سز این‌که قاتل مجنون را قصاص نمی‌کنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه‌الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: شنیدم که حضرت ابوجعفر علیه السلام درباره مردی که دیوانه‌ای را کشته بود فرمودند: اگر دیوانه قصد کشتن وی را کرده و او در مقام دفع دیوانه وی را کشته چیزی در عهده‌اش نیست نه قصاص و نه دیه بلکه دیه دیوانه را از بیت‌المال مسلمین به ورثه‌اش می‌دهند و اگر بدون این‌که مجنون به او حمله کند وی را کشته البته قاتل را قصاص نمی‌کنند ولی باید از مال خود دیه مجنون را به ورثه‌اش بدهد و علاوه بر آن از خدا طلب آمرزش نماید.

باب سیصد و سی‌ام

سز این‌که وقتی سر میتی را ببرند دیه‌اش را باید صرف وجوه‌بزر

برای میت نمود نه آنکه به ورثه‌اش بدهند چنانچه دیه جنین را

به ورثه او می‌دهند

حدیث (۱)

پدرم رحمه‌الله علیه فرمود:

محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از ابراهیم بن هاشم، از عمر بن عثمان، از برخی اصحابش از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

دیه جنین در صورتیکه مادرش را بزنند پس وی بچه‌اش را از شکم سقط کند پیش از آنکه در آن روح دمیده شده باشد صد دینار است که این مال تعلق به ورثه‌اش دارد ولی دیه میتی که سرش را بریده و شکمش را شکافته‌اند به ورثه‌اش تعلق نداشته بلکه مال خودش می‌باشد.

محضر مبارکش عرض کردم: چه فرقی بین جنین و میت می‌باشد؟ فرمودند: جنین موجودی است که در آینده انتظار نفع از آن دارند ولی میت امرش منقضی شده و حیاتش سپری گشته و منفعتش تمام شده و رفته است لذا وقتی او را بعد از مرگش مثله کنند دیه مثله از آن خودش بوده نه دیگری در نتیجه لازم است مال دیه را صرف انجام حج از طرف او نموده و با آن وجوه بر از قبیل صدقات و غیر آن را بجا آورد.

باب سیصد و سی و یکم

سزای زن که زانی را صد تازیانه و شارب خمر را هشتاد تازیانه

می‌زنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابی عبد الله رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی عبد الله مؤمن، از اسحاق بن عمار نقل کرده که گفت:

محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زنا بدتر است یا شرب خمر؟

حضرت فرمودند: شرب خمر.

عرض کردم: پس چرا شارب خمر را هشتاد تازیانه و زانی را صد تازیانه می‌زنند؟ حضرت فرمودند: ای اسحاق حد همیشه یکی است و این که در زنا اضافه می‌باشد به خاطر آن است که زانی نطفه را تباه کرده و آن را در غیر موضعی که خدا امر نموده در آن بریزند، ریخته است.

حدیث (۲)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از

علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علیه السلام در جواب مسائل من مرقوم فرمودند: علت این که تازیانه را به بدن زانی شدید و سخت می زنند آن است که وی مباشرت و مبادرت به زنا نموده و تمام بدنش با این فعل منکر التذاذ برده اند از این رو به منظور عقوبت وی و عبرت گرفتن دیگران تازیانه را به بدن وی می زنند و این فعل قبیح از اعظم جنایات می باشد.

باب سیصد و سی و دوم

سز این که دست طزار و اختلاس کننده را نمی برند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از ابان بن محمد، از پدرش، از ابن مغیره از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، از حضرت علی علیه السلام، آن حضرت فرمودند: دست جیب بر و رباینده مال را قطع نمی کنند زیرا فعل این دو یک فساد و عمل ناهنجار علنی است اما آن کس که مال دیگری را مخفیانه برمی دارد دستش را می برند.

باب سیصد و سی و سوم

سز این که به سایه کسی که پنداشته با مادر دیگری محتلم

گردیده تازیانه می زنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:

در زمان علی علیه السلام مردی با شخصی مواجه شد و به او گفت: من با مادرت در خواب محتلم شده ام.

آن شخص نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کرد و عرض نمود:

این مرد به من افتراء زده.

حضرت فرمودند: چه به تو گفته است؟

عرض کرد: پنداشته که با مادرم در خواب محتلم شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اگر بخواهی او را در آفتاب نگه می‌دارم و بر سایه‌اش تازیانه می‌زنم، زیرا خواب مانند سایه است ولی او را به خاطر ایداء تو خواهم زد تا بار دیگر مسلمانان را اذیت نکند.

باب سیصد و سی و چهارم **سز عدم اقامه حد در زمین دشمن**

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی الخزاز، از غیاث بن ابراهیم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، از پدر بزرگوارش نقل کرده که آن جناب فرمودند:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بر احدی در سرزمین دشمن حد نخواهم زد مگر از آن جا خارج شود زیرا در صورت اجراء حد بر مجرم در ارض دشمن غیرت او را ملحق به دشمن می‌کند.

باب سیصد و سی و پنجم **سز این که حد قاذف و شارب خمر هشتاد تازیانه است**

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائل من مکتوبی فرستاده و در آن مرقوم فرمودند:

علت این که قاذف (نسبت ناروا دهنده) و شارب خمر را هشتاد تازیانه می‌زنند آن است که: در قذف هم فرزند نفی شده و هم نسل قطع می‌گردد و هم نسب زایل می‌شود و همچنین است شارب خمر زیرا وقتی شخص شرب خمر کرد، هذیان گفته و وقتی هذیان گفت افتراء می‌زند و زمانی که افتراء بست حد می‌خورد پس واجب است حد افتراء زننده را بخورد.

باب سیصد و سی و ششم

سرّ این که مرد وقتی به همسرش نسبت ناروا داد

باید چهار بار شهادت دهد ولی اگر

غیر شوهر این نسبت را دهد حدّ می خورد

حدیث (۱)

حسین بن احمد، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن اسلم جبلی، از برخی اصحابش نقل کرده که گفت:

از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم: چرا مرد وقتی همسرش را مورد قذف قرار دهد چهار بار باید شهادت دهد و اگر غیر شوهر این نسبت را بدهد او را مورد حدّ قرار می دهند اگرچه پدر یا برادر آن زن باشد؟

حضرت فرمودند: از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام همین سؤال را کردند، آن جناب در جواب فرمودند: علتش آن است که شوهر وقتی همسرش را مورد قذف و نسبت ناروا قرار داده او می گویند: چگونه دانستی که همسرت مرتکب فحشاء شده؟ اگر بگویند آن را با چشم خود از او دیدم، پس موظّف است چهار بار خدا را شاهد بگیرد این معنا را شهادت دهد.

و این که چطور می تواند بگوید این فعل را با چشم خود از او دیدم، جهتش آن است که برای شوهر جایز است در مواضع پنهانی که دیگران حق ورود به آن جا را ندارند داخل شده و همسرش را زیر نظر بگیرد در حالی که این معنا بر احدی حتّی فرزند و پدر زن جایز نیست نه در شب و نه در روز از این رو وقتی ادّعاء رؤیت با چشم نمود می باید چهار مرتبه خدا را بر آن گواه و شاهد قرار دهد و به ذات او قسم بخورد و اما اگر گفت: با چشم خود این را ندیده ام، در این فرض قاذف محسوب شده و بدین ترتیب به او حدّ می زنند مگر آنکه بینه عادل اقامه کند.

و اما اگر غیر شوهر این نسبت را دهد و ادّعا کند که فعل مزبور را از زن دیده، به او می گویند: چگونه دیدی و چطور در پنهانی او را زیر نظر قرار دادی در حالی که در دیدنت متّهم می باشی؟ پس اگر صادقی، در مرتبه تهمت بوده به ناچار باید تو را تأدیب نمود.

و اما این که شوهر باید چهار مرتبه قسم بخورد جهتش آن است که هر یک بار به جای یک شاهد عادل محسوب می شود.

باب سیصد و سی و هشتم

سز این که حدّ بنده نصف حدّ آزاد می باشد

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اصبع بن نباته از محمد بن سلیمان مصری^(۱)، از مروان بن مسلم^(۲)، از عبید بن زراره یا از برید عجلی^(۳) (تردید و شک از محمد بن سلیمان می باشد) باری راوی می گوید: محضر حضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم بنده ای مرتکب زنا شده چه باید کرد؟

حضرت فرمودند: باید او را نصف حدّ آزاد زد.

عرض کردم: اگر دوباره مرتکب شد چطور؟

حضرت فرمود: بر نصف حدّ اضافه نمی زنند.

عرض کردم: آیا در صورت مرتکب شدن فعلی که موجب سنگسار است او را سنگسار می کنند؟

حضرت فرمودند: آری، و اگر هشت بار مرتکب این فعل شد او را در مرتبه هشتم می کشند.

عرض کردم: چه فرقی است بین مملوک و آزاد با این که هر دو از نظر فعل یکی هستند یعنی فعل هر دو زنا محسوب می گردد؟

حضرت فرمودند: علت این فرق آن است که خداوند تبارک و تعالی ترحم فرموده و نخواسته مملوک را ریسمان بندگی و رقیت به گردنش بیاندازد ولی حدّ آزاد را بر او جاری کند.

راوی می گوید: سپس امام علیه السلام فرمودند:

و بر امام مسلمین است که قیمت بنده را از سهم «رقاب» به مولای او پردازد و بدین ترتیب بعد از کشتن عبد فقدها را نزد مولای او ترمیم کند.

باب سیصد و سی و هشتم

سز این که ساحر مسلمانان را می کشند ولی ساحر کفار را نمی کشند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفّار، از

۱- محمد بن سلیمان مصری، مرحوم ممقانی در رجال فرموده وی مهمل است.

۲- مروان بن مسلم، کوفی است و ثقة می باشد.

۳- برید بن معاویه بن عجل، ثقة و فقیه بوده و به شهادت اهل رجال از اصحاب اجماع می باشد.

احمد بن ابی عبداللّٰه البرقی، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام از پدر بزرگوارشان نقل کرده که آن جناب فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ساحر مسلمانان را باید کشت ولی ساحر کفار را نباید کشت.

محضر مبارکش عرض شد: یا رسول الله چرا ساحر کفار را نباید کشت؟ حضرت فرمودند: زیرا شرکی که دارد بزرگتر از ساحر بودنش می باشد درحالی که به خاطر شرکش او را نمی کشند چه آنکه سحر و شرک در او با هم قرین می باشند. و از معصوم مروی است که توبه ساحر آن است که مشکلات را باز کند و عقد نکرده و گره نزنند.

باب سیصد و سی و نهم

سرّ این که زانی و شارب الخمر را بعد از اقامه سه بار حدّ

می کشند

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبداللّٰه، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس،

از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائل من مکتوبی ارسال داشته و در آن مرقوم فرمودند:

علّت این که شخص دو بار حدّ خورده را در مرتبه سوّم می کشند آن است که وی به حکم الهی استخفاف نموده و باکی از خوردن حدّ ندارد. و علّت دیگر آنکه خفیف شمارنده خدا و حدّ، کافر است لذا لازم است او را کشت چون داخل در سلک کفار می باشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّٰه، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از حضرت ابی عبداللّٰه علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

شارب الخمر وقتی شرب خمر نمود او را تازیانه می زنند و اگر دوباره مرتکب شد باز او را می زنند و اگر بار سوّم مرتکب شد وی را می کشند.

جمیل می‌گوید: برخی از اصحاب روایت کرده‌اند که او را در بار چهارم می‌کشند، در روایت آمده: کسی که مبادرت به شرب خمر کند در مرتبه چهارم کشته می‌شود.

باب سیصد و چهل

سز حرام بودن لواط و مساحقه

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن اسماعیل، از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان، وی می‌گوید: حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائل من مکتوبی ارسال داشته و در آن مرقوم فرمودند:

علت حرام بودن جنس ذکور برای ذکور و اناث برای اناث آن است که نسل قطع شده و چاره‌جویی باطل و دنیا خراب می‌گردد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابی جعفر، از ابی الجوزاء، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی از پدران گرامش صلوات الله علیهم نقل کرده که فرمودند:

رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند متعال وقتی امر فرمود که جناب آدم به زمین هبوط کند حضرت آدم با همسرش به زمین فرود آمد، ابلیس نیز بدون داشتن همسر به زمین فرود آمد و مار نیز بدون داشتن جفت به زمین نزول کرد و اولین کسی که در زمین با خود لواط کرد ابلیس بود لذا فرزندانش از خود او هستند و همچنین است مار ولی فرزندان آدم از همسرش می‌باشند، پس حق تعالی به آدم و همسرش خبر داد که ابلیس و مار دشمنان آنها هستند.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل از عبد الله بن جعفر، از محمد بن الحسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از ابان بن عثمان، از ابی بصیر، از امام باقر یا امام صادق علیه السلام در ذیل قول لوط که فرموده: انکم لتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین (آیا عمل زشتی که پیش از شما هیچ کس بدان مبادرت نکرده بجا می‌آورد) فرمودند:

ابلیس با هیئتی زیبا در حالی که لباس‌های نیکو به تن داشت و حالت انوثیت به

خود گرفته بود نزد قوم لوط آمد و خود را به جوانان آنها رسانید و از آنها خواست که با او لواط کنند و اگر از ایشان می خواست که مفعول او واقع شوند البته نمی پذیرفتند لذا درخواست کرد که با او این عمل منکر را انجام دهند و وقتی آنها به این کار مبادرت ورزیدند لذت بردند پس از آن ابلیس از پیش آنها رفت و ایشان را ترک نمود و برخی را حواله به بعضی داد که با هم این عمل شنیع را انجام دهند.

حدیث (۴)

محمد بن موسی بن عمران متوکل رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم: آیا رسول الله ﷺ از بخل به خدا پناه می برد؟

حضرت فرمودند: بلی ای ابا محمد، در هر صبح و شام و ما نیز به خدا از آن پناه می بریم، خداوند در قرآن می فرماید: **و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون** (و هر کس خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگهدارد آنان به حقیقت رستگاران عالمند).

و به زودی تو را از عاقبت بخل باخبر خواهم نمود، قوم لوط اهل قریه ای بودند که بر طعام بخل و حرص می ورزیدند و این خوی ایشان را مبتلا نمود به بیماری در فروجه شان که دواپی نداشت.

عرض کردم: بیماری که به دنبال حرص و بخل ایشان پیدا شد چه بود؟

حضرت فرمودند: قریه ای که قوم لوط در آن بودند سر راه عابرین به شام و مصر بود لذا مسافران بر این قوم وارد می شدند و ایشان هم آنها را ضیافت و پذیرایی می کردند و وقتی نفرات واردین و میهمانان زیاد گردید اهالی این قریه یعنی قوم لوط دلتنگی و بخل و فرومایگی که داشتند ایشان را در مضیقه قرار داد لذا بخل آنها را وادار کرد به این که وقتی میهمانان بر ایشان نازل می شدند با آنها عمل شنیع نموده و رسوایشان کرده بدون این که هیچ شهوتی به ایشان داشته باشند و مقصود آنها از این فعل قبیح آن بود که واردین از ایشان بیمناک گشته و نزدشان نیایند باری افعال و اعمال زشت آنها منتشر شد و بدین ترتیب مسافرین و عابرین را بازداشت از این که بر آنها وارد شوند و این بخل آنها بود که به بلایی مبتلایشان نمود که قادر بر دفع آن از خود نبوده بدون این که شهوتی به این کار داشته باشند و رفته رفته کارشان به جایی

رسید که در شهرها و قراء می‌گردیدند و از مردان می‌خواستند که به این فعل زشت مبادرت ورزند و در قبال آن به آنها عوض می‌پرداختند.

سپس امام علیه السلام می‌فرمایند: پس چه دردی دردناک‌تر از بخل و بدعاقبت‌تر و زشت‌تر از آن نزد خدا می‌تواند باشد.

ابوبصیر می‌گوید: محضر مبارک آن حضرت عرضه داشتم: فدایت شوم تمام اهل قریه لوط چنین می‌کردند و به این عمل ناپسند مبتلا بودند؟

حضرت فرمودند: آری مگر یک خانواده از ایشان که خداپرست و مؤمن بودند، مگر نشنیده‌ای فرموده حق تعالی در قرآن را که می‌فرماید:

فاخرجنا من كان فيها من المؤمنين فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين (و از اهل ایمان هر که بود از آن دیار خارج کردیم و لکن در همه آن دیار جز یک خانه لوط، دیگر مسلمان خداپرست نیافتیم).

پس از آن امام علیه السلام فرمودند:

لوط در میان قومش سی سال زیست و آنها را به خدا دعوت نمود و از عذابش بیم داد، قوم او کسانی بودند که وقتی از تخلی فارغ می‌شدند مخرج غایط را تنظیف نمی‌نموده و پس از جنب شدن غسل نمی‌کردند.

جناب لوط علیه السلام پسر خاله حضرت ابراهیم علیه السلام و همسر ابراهیم علیه السلام ساره خواهر لوط بود و این دو بزرگوار هر دو نبی و مرسل و منذر بودند.

حضرت لوط مردی با سخاوت و کریم و پذیرای میهمانانی بود که بر آن جناب وارد می‌شدند و همواره آنها را از قومش برحذر می‌داشت.

امام علیه السلام فرمودند: وقتی قوم او چنین دیدند به لوط گفتند: ما تو را از حمایت این مردم باز می‌داریم و گوشزد می‌کنیم هیچ میهمانی را به خود راه مده و از آنها پذیرایی مکن و اگر سخنان ما را نشنوی و آنها را راه دهی هم میهمانان تو را رسوا کرده و هم تو را منکوب می‌نماییم لذا هر میهمانی که بر جناب لوط وارد می‌شد آن حضرت به خاطر خوفی که از قوم خود نسبت به آن میهمان داشت ورود او را پنهان می‌کرد و حتی الامکان سعی می‌نمود آنها از آن مطلع نشوند و چون آن حضرت قوم و خویش و عشیره‌ای نداشت که کمکش کنند به ناچار بسیار به او سخت می‌گذشت.

سپس امام علیه السلام فرمودند: جناب لوط و ابراهیم علیه السلام پیوسته منتظر نزول عذاب الهی بر قومشان بودند و آن قدر آن دو بزرگوار نزد باری تعالی منزلت داشتند که هرگاه حق تعالی می‌خواست قوم لوط را عذاب کند مودّت و دوستی ابراهیم و محبت

لوط علیه السلام باعث می شد آن دو را منظور داشته و مراقبت نموده و عذاب را تأخیر بیاورد.

بعد حضرت فرمودند:

و وقتی در اثر کثرت فعل گناه غضب حق تعالی بر قوم لوط شدید شد و بر آنها عذاب مقدر فرمود و جناب ابراهیم وقتی از حکم الهی به عذاب قوم لوط مطلع شد سخت محزون و اندوهگین گردید و پروردگار مهربان به منظور تسلی خاطر پیامبرش و این که آن حضرت را از غم و اندوه بیرون آورد فرشتگانی را به رسالت نزد آن حضرت فرستاد که به او بشارت دهند به زودی فرزندی دانا به وی عنایت خواهد شد و حضرت اسماعیل را به او خواهد داد، فرشتگان بر جناب ابراهیم علیه السلام شب داخل شدند، آن حضرت ترسید و پنداشت که دزدان به خانه اش آمده اند رسولان وقتی فزع و وحشت آن حضرت را دیدند گفتند: سلام بر تو.

ابراهیم جواب سلام آنها را داده و گفت: از این که بی موقع بر من داخل شدید بیمناک هستم.

آنها گفتند: مترس ما رسولان پروردگارت بوده و آمده ایم تو را به فرزندی دانا بشارت دهیم.

حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: مقصود از «غلام علیم» حضرت اسماعیل بن هاجر می باشد.

حضرت ابراهیم علیه السلام به رسولان فرمود: مرا در این سنّ پیری مژده فرزندی می دهید، نشانه این مژده چیست؟

گفتند: ما تو را به حقّ بشارت دادیم و تو هرگز از لطف خدا ناامید مباش.

ابراهیم علیه السلام فرمود: بعد از بشارت بگویند برای چه کار دیگر مبعوث شده اید؟ رسولان پاسخ دادند: ما را برای هلاک قومی زشتکار فرستاده اند، ایشان، قوم لوط بوده که مردمی فاسق هستند ما آمده ایم تا آنها را از عذاب پروردگار عالمیان بیم دهیم.

حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: ابراهیم علیه السلام به فرشتگان فرمود: در میان این قوم جناب لوط علیه السلام می باشد!!

فرشتگان گفتند: ما به کسی که در میان ایشان هست واقف و آگاهیم، ما او و تمام اهلس غیر از همسری که داشته و مقدر کرده ایم که با زشتکاران هلاک شود را از بلا نجات خواهیم داد.

حضرت فرمودند: وقتی فرشتگان که فرستاده حق تبارک و تعالی بودند بر لوط و خانواده‌اش وارد شدند لوط به آنها فرمود: شما اشخاص ناآشنایید و من هیچ شما را نمی‌شناسم.

فرشتگان پاسخ دادند: ما بر انجام وعده عذاب که قوم تو در آن شک و انکار داشتند فرستاده شده‌ایم و به حق و راستی به سوی تو آمده و به تو گوشزد می‌کنیم قوم خود را از عذاب الهی بیم بده و آنچه می‌گوییم راست و صدق محض است، مأموریم به تو بگوییم: پس از هفت شبانه‌روز دیگر تو و جمیع خانواده‌ات مگر همسری که داری شبانه از این دیار بیرون روید و احدی از شما برنگردد و در همان شب بدان سو که مأمورید به سرعت روان شوید.

حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمودند: فرشتگان این فرمان را به لوط اعلام کردند که این قوم تا آخرین نفر صبحگاه هلاک خواهند شد، بعد امام علیه السلام اضافه فرمودند: بامداد روز هشتم خداوند متعال فرشتگانی را به سوی حضرت ابراهیم فرستاد و او را به اسحاق بشارت داده و بدین ترتیب او را به واسطه هلاکت قوم لوط تسلی دادند و آن فرموده حق تعالی است در قرآن که می‌فرماید:

و آنگاه فرستادگان ما بر ابراهیم خلیل به سلامتی بشارت آوردند و او را سلام گفته و از او پاسخ سلام شنیدند، آنگاه ابراهیم برای آنها از گوشت گوساله کبابی مهیا کرد.

مقصود از «عجل حنید» گوساله‌ای است که سربریده و بریان و پخته باشند. باری وقتی جناب ابراهیم علیه السلام دید که آنان به طعام دست دراز نمی‌کنند بیمناک شد، آنان حس کرده و گفتند: مترس که ما فرستاده خدا به قوم لوط می‌باشیم، در آن حال همسر ابراهیم (ساره) ایستاده بود که متبسم گردید، پس ما آن زن را به فرزندی به نام اسحاق و سپس به یعقوب بشارت دادیم.

آن زن خندید یعنی از کلام ایشان تعجب کرد سپس گفت: آیا می‌شود از من با آنکه پیر سالخورده‌ام و شوهرم نیز مردی پیر و فرتوت است فرزندی پدید آید، این چیزی شگفت‌انگیز است!!؟

فرشتگان به او گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی، رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است، او خدایی ستوده و بزرگوار می‌باشد.

حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمودند: وقتی فرشتگان به ابراهیم بشارت اسحاق دادند و

وحشت و هراس را از او بردند به مناجات با پروردگار پرداخت و از درگاه ربوبی تقاضا نمود که بلا و عذاب را از قوم لوط بردارد.

خداوند متعال فرمود: ای ابراهیم از این درخواست بگذر، امر حتمی پروردگارت صادر شده و پس از طلوع آفتاب در آن روز معلوم عذاب حتمی من خواهد آمد و در این تقدیر برگشتی نخواهد بود.

حدیث (۵)

و با همین اسناد از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابی حمزه ثمالی، از حضرت ابو جعفر علیه السلام منقول است که فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسید: هلاکت قوم لوط به چه کیفیتی بود؟ جبرئیل محضر مبارکش عرض کرد: قوم لوط از قریه‌ای بودند که آنها مخرج غایبشان را تنظیف نمی‌کرده و غسل جنابت نیز نمی‌نمودند و از خصوصیات دیگر آنها این بود که بر طعام حریص بودند، جناب لوط علیه السلام سی سال در بین آنها بود، بر آنها وارد شد ولی از آنها نبود، عشیره و خویشاوندی در بین آنها نداشت، پیوسته ایشان را به خدا و ایمان به او و پیروی از فرامینش دعوت می‌کرد و از انجام فواحش و قبايح بازشان می‌داشت آن حضرت قومش را بر طاعت خدا و اداری می‌کرد ولی آنها اجابتش نکرده و از حق تعالی اطاعت نمی‌نمودند.

و حق تبارک و تعالی وقتی خواست این قوم را عذاب کند رسولانی که حجت و بیم‌دهنده بودند را فرستاد تا آنها را از کردار قبیح و زشتشان باز دارند ولی آنها همچنان به سرکشی و طغیان خود ادامه می‌دادند و چون آن قوم امر و فرمان پروردگار را اطاعت نکرده و از آن سرپیچی نمودند باری تعالی فرشتگانی را به سوی آن قوم فرستاد تا مؤمنین را از قریه آنها بیرون کنند پس تمام اهل ایمان از بین آنها خارج شده و غیر از یک خانواده از مسلمین و مؤمنین کسی دیگر در میانشان نماند، فرشتگان آن خانواده را نیز بیرون برده و به حضرت لوط عرضه داشتند در دل شب اهل خود را از این قریه خارج کن و نگذار احدی از آنها برگردند بلکه به همان مقصدی که مأمور به آن جا شده‌اند بروند، چون شب فرارسید جناب لوط دختران خود را حرکت داد ولی همسرش برگشت و به جانب خویشان خود رفت و به آنها خبر داد که لوط دخترانش را از قریه خارج کرده.

سپس جبرئیل عرضه داشت: وقتی صبح دمید به من نداء شد: ای جبرئیل عذاب قوم لوط حتمی شد، پس به نزد این گروه فرود آی و قریه ایشان و اطراف آن

را از زیر هفت زمین برکن و آن را به آسمان ببر و سپس آن را نگه دار تا امر خالق جبار برسد و به تو فرمان دهد آن را واژگون نمایی منتهی باید منزل لوط را از جا نکنی و به منظور عبرت برای عابرین به جای بگذاری، من به زمین فرود آمده و خود را به قریه ستمگران رسانده سپس بال راست را بر اطراف شرقی آن قریه زده و بعد بال چپ خود را بر مغرب آن زده و شهر را با اطرافش از بیخ کندم تنها منزل لوط را برای عبرت عابرین به جای گذاردم، پس از آن شهر را به پشت بالهایم نگه داشته به حدی که اهل آسمان بانگ خروس ها و زوزه سگهای شهر را می شنیدند در بامداد و طالع شدن آفتاب عالمتاب از مقابل عرش به من نداء شد، ای جبرئیل شهر را بر اهلس واژگون نما.

من شهر را بر اهلس واژگون کرده به طوری که زیر را زیر و زیر را زیر نمودم بعد حق تعالی سنگ های بلا که از امر خدا نشاندار و معین بود بر سر آنها بارید، البته ای محمد این گونه بلا و هلاکت نیز از ستمگران امت تو دور نخواهد بود.
رسول خدا ﷺ فرمود: ای جبرئیل قریه آنها از کدام بلاد بود؟
جبرئیل عرض کرد: جای قریه آنها در مکانی از بحیره که امروزه طبریه به آن گفته و در نواحی شام می باشد قرار داشت.
رسول خدا ﷺ به جبرئیل فرمود: وقتی شهر را بر ایشان واژگون نمودی در کدام نقطه زمین پایین آمد؟
جبرئیل عرض کرد: ای محمد بین دریای شام به طرف مصر افتاد و در بین دریا غرق گردید.

حدیث (۶)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان، از ابوبصیر و غیر او از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
هنگامی که فرشتگان برای هلاک قوم لوط آمدند گفتند: ما اهل این قریه را هلاک خواهیم نمود.
ساره گفت: من از کمی آنها و زیادی اهل قریه به شگفت آمدم لذا گفتم: چه کسی طاقت قوم لوط را دارد!
فرشتگان او را به اسحاق و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادند.
ساره خندید و گفت: من پیرزن و فرتوتی عقیم هستم (او در آن روز زنی نود

ساله و ابراهیم مردی صد و بیست ساله بود).

باری ابراهیم با فرشتگان عذاب به مجادله پرداخت و فرمود: چگونه این قوم را هلاک می‌کنید و حال آنکه در میان ایشان لوط می‌باشد؟! جبرئیل گفت: ما از کسی که در بین این قوم هست کاملاً مطلع هستیم. ابراهیم اصرار و ابرام نمود در برداشته شدن عذاب از قوم لوط. جبرئیل گفت:

ای ابراهیم از این خواسته درگذر امر پروردگارت مبنی بر عذاب ایشان صادر شده و قطعاً عذابی که تخلفی در آن نیست بر ایشان نازل خواهد شد. سپس امام علی (ع) فرمودند: هنگامی که جبرئیل و فرشتگان دیگر برای هلاکت قوم لوط نزد آن جناب آمدند قوم آن حضرت آگاه شده و به قصد عمل زشتی که در آن سابقه داشتند به سرعت به درگاه او وارد شدند، لوط ایستاد و دست بر درب منزل نهاد و آنها را سوگند داد و گفت: از خدا بترسید و مرا در میان میهمانانم سرافکنده نکنید.

آنها گفتند: مگر ما تو را نهی نکرده و از پذیرفتن میهمان بازداشتیم لوط دختران خود را برایشان عرضه کرد و پیشنهاد نمود که به جای آن عمل ناروا با ایشان ازدواج کنید. آنها گفتند: ما را رغبت و میلی به آن دختران نیست و تو به خوبی می‌دانی که مقصود ما چیست.

حضرت لوط علی (ع) فرمود: آیا در میان شما یک مرد خیرخواه رشید خداپرست نمی‌باشد؟

امام علی (ع) فرمود: آنها ابا و امتناع نمودند.

لوط علی (ع) فرمود: ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود یا آنکه چون قدرت ندارم از شر شما به رکن محکمی پناه خواهم برد.

حضرت فرمود: جبرئیل به ایشان می‌نگریست و پس از کلام لوط گفت: کاش می‌دانست چه اقتدار و نیرویی دارد، سپس جبرئیل لوط را خواند و آن حضرت نزد وی رفت در همین هنگام آن قوم درب را گشوده و داخل خانه شدند، جبرئیل با دست به ایشان اشاره کرد درجا نابینا شدند، پس وقتی خواستند از منزل برگردند چون درب منزل را نمی‌دیدند با دست دیوار را لمس می‌کردند تا درب را پیدا کرده و از آن خارج شوند، باری فرشتگان به خدا سوگند می‌خوردند که اگر صبح بدمد یک نفر از قوم لوط را باقی نمی‌گذاریم.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: وقتی جبرئیل به لوط گفت ما فرستادگان پروردگارت هستیم. لوط به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل در عذاب این قوم شتاب کن. جبرئیل گفت: آری.

لوط علی^{علیه السلام} فرمود: ای جبرئیل در عذاب ایشان تعجیل کن. جبرئیل گفت: وعده ایشان طلوع صبح است، آیا صبح نزدیک نیست؟! سپس جبرئیل گفت: ای لوط خود و فرزندان از این قریه بیرون روید تا به فلان مکان برسید لوط فرمود: ای جبرئیل الاغ‌های سواری من نحیف و ناتوان هستند و نمی‌توانند ما را به سرعت از این قریه به فلان موضع ببرند.

جبرئیل گفت: وقت را مغتنم شمرده و زود از اینجا بیرون روید. لوط با همراهانش از قریه بیرون رفتند، زمان می‌گذشت تا سحر فرارسید، جبرئیل در این هنگام به قریه ستمگران فرود آمد و بالش را زیر قریه برد تا آن را از بیخ کند و بلند نمود و سپس شهر را بر اهلش واژگون ساخت و دیوارهای شهر را با سنگ‌هایی از گل سخت شده هدف اصابت قرار داد، همسر لوط صدای مهیب و هولناکی شنید و به واسطه آن هلاک شد.

حدیث (۷)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از موسی بن جعفر سعدآبادی، از علی بن معبد، از عبید الله دهقان، از درست، از عطیه برادر ابی المغراء، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبد الله^{علیه السلام} سخن از مردان ملوط (مردانی که با آنها عمل شنیع لواط انجام می‌شود) به میان آمد، حضرت فرمودند:

خداوند متعال کسی را که به او حاجت دارد^(۱) به این مبتلا نمی‌سازد در پشت این مردان رحم‌هایی است واژگون و عورت پشت آنها همچون عورت زنان است و یکی از ابناء و فرزندان ابلیس بنام «زوال» در نطفه ایشان شرکت نموده و هر مردی که زوال در نطفه‌اش شرکت کرده باشد منکوح و ملوط بوده چنانچه هر زنی که زوال در نطفه‌اش شرکت نموده باشد از مولود و فرزندان شدن عقیم می‌باشد و هر مردی که عامل چنین فعل شنیع و قبیحی باشد وقتی سنش به چهل رسید دیگر آن را ترک نکرده و رهایش نمی‌نماید، این اشخاص از بقایای قوم سدوم

۱- مقصود از «حاجت خدا به شخص» طبق فرموده مرحوم مجلسی در مرآت‌العقول کنایه از آن است که آن شخص از اولیاء خدا و مطیعین او بوده و از کسانی است که حق تعالی خیر را در او می‌داند.

هستند، البته مقصود از این کلام آن نیست که ایشان اولاد سدوم هستند، بلکه منظورم آن است که از طینت آنها می‌باشند.
 راوی می‌گوید: محضر امام علی^{علیه السلام} عرض کردم: آیا سدوم همان کسانی بودند که شهر بر آنها واژگون شد و به غضب الهی گرفتار شدند؟
 حضرت فرمودند: چهار شهر بود که واژگون گردید و آنها عبارت بودند از: سدوم، صدیم، لدنا و عمیرا، جبرئیل وقتی برای عذاب و هلاکت آنها مأمور شد به زمین فرود آمد و بالش را زیر این چهار شهر برد و آنها را به آسمان بلند کرد تا جایی که اهل آسمان دنیا صدای زوزه سگ‌های ایشان را می‌شنیدند و سپس آنها را واژگون و سرنگون نمود.

باب سیصد و چهل و یکم

سز این که حق تبارک و تعالی به بندگان امر فرمود
 در وقت قرض دادن و معامله کردن
 نوشته‌ای بین خود تنظیم کنند

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب از مالک بن عطیه، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت ابی جعفر الباقر علی^{علیه السلام} نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حق تعالی اسماء و عمرهای انبیاء را بر حضرت آدم علی^{علیه السلام} عرضه داشت به اسم داود و عمر آن جناب که رسید عمرش را در دنیا چهل سال معرفی کرد.

حضرت آدم علی^{علیه السلام} عرضه داشت: پروردگارا چقدر عمر داود کم و چقدر عمر من زیاد است، بار خدایا آیا ممکن است سی سال از عمر من را به او ببخشی؟
 خداوند فرمود: آری ای آدم.

آدم علی^{علیه السلام} عرض کرد: پس از عمر من سی سال کم کن و به عمر او بیافزا.
 حضرت ابو جعفر علی^{علیه السلام} فرمودند: خداوند متعال سی سال به عمر حضرت داود علی^{علیه السلام} افزود و آن را برای حضرتش ثابت قرار داد و این امر البته نزد حق جلّت عظمته ثابت بود و فرمود حق تعالی که می‌فرماید:

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (آنچه را که خدا بخواهد محو نموده و اثبات می‌کند و نزد او امّ الکتاب یعنی لوح محفوظ می‌باشد) به همین معنا اشاره دارد.

سپس امام علیه السلام فرمودند:

بنابراین آنچه نزد حق تعالی برای آدم ثابت بود را حضرتش محو نمود و آنچه نزدش برای داود ثابت نبود را ثابت قرار داد، پس از آن حضرت فرمودند:

پس عمر آدم سپری و منقضی شد و ملک الموت برای قبض روحش نزد او حاضر گردید، آدم به او گفت: ای ملک الموت هنوز سی سال از عمر من باقی مانده است.

ملک الموت گفت: روزی که تو در وادی دخیاء بودی و حق تعالی اسماء انبیاء و عمرهای ایشان را به تو عرضه کرد مگر این سی سال را از عمر خود کسر نکرده و برای فرزندت داود پیغمبر علیه السلام قرار دادی؟

آدم گفت: یادم نمی آید.

ملک الموت گفت: این را انکار مکن، مگر از خدای تعالی نخواستی که آنرا برای داود ثابت کرده و از عمر تو محوش نماید، حق تعالی آنرا در زیور داود اثبات و در ذکر از عمر تو محو نمود.

آدم علیه السلام گفت: تا آن را بدانم.

حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود: آدم علیه السلام راست می گفت؛ زیرا یادش نبود و انکار هم نمی کرد فلذا از آنروز به بعد حق تعالی به بندگان امر فرمود در وقت قرض دادن یا انجام معامله و تعیین کردن وقت قرض و معامله نوشته ای مشتمل بر جزئیات معامله را بین خود تنظیم کنند زیرا آدم علیه السلام آنچه را که بر خود ملتزم شده بود فراموش کرد و انکار نمود.

باب سیصد و چهل و دوم

سرّ وقوع مدّ و جزر

حدیث (۱)

ابوالحسن محمد بن عمر بن علی بن عبدالله بصری از ابو عبدالله بن احمد بن خالد بن جبلة واعظ از ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طایی از پدرش، از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از آباء گرامش از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام، از آن حضرت راجع به مدّ و جزر سؤال شد که این دو چه می باشند؟ حضرت فرمودند: فرشته ای موکل دریاها است به نام رومان هنگامی که گام در

دریا می نهد آب بالا می آید و مدّ ایجاد می شود و زمانی که آن را از دریا بیرون می آورد آب پایین می رود و جزر به وقوع می پیوندد.

حدیث (۲)

محمّد بن علی بن ماجیلویه رحمه الله علیه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از خلف بن حماد اسدی، از ابی الحسن العبدی، از سلیمان بن مهزیار، از عبایه بن ربیع، وی گفت: از عبد الله بن عباس راجع به مدّ و جزر سؤال شد؟

وی گفت: خداوند متعال فرشته ای را موکل وسط دریاها قرار داده، این فرشته هرگاه پا در دریا نهد آب آن بالا آمده و مدّ پیدا می شود و هنگامی که پا از آن بردارد، آب پایین رفته و جزر واقع می گردد.

باب سیصد و چهل و سوم

سز زلزله

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید از برخی اصحابش، از محمد بن سنان از کسی که نامش را برده، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خداوند متعال زمین را آفرید سپس به ماهی امر فرمود آن را به پشت خود گرفته حمل نماید، ماهی گفت:

با نیرو و قوّت خود آن را برداشته و حمل کردم، حق تعالی سپس ماهی کوچکی به قدر یک وجب را آفرید و آن ماهی کوچک داخل منفذ بینی آن ماهی بزرگ شد، ماهی تا چهل بامداد مضطرب بود و هر وقت خداوند متعال اراده کند زمین را بلرزاند ماهی کوچک را نازل کرده و فرومی فرستد بلافاصله زمین به لرزه درمی آید.

حدیث (۲)

مروری است که وقتی ذوالقرنین به سدّ رسید از آن جا گذشت و داخل وادی ظلمات شد و در آن جا به فرشته ای برخورد که بر روی کوهی ایستاده، طول آن فرشته پانصد ذراع بود، آن فرشه به ذوالقرنین گفت: پشت سر تو سلطانی است که به او ذوالقرنین می گویند، ذوالقرنین به او گفت تو کیستی؟

گفت: فرشته ای از فرشتگان رحمن بوده و موکل این کوه می باشم، هیچ کوهی را خداوند نیافریده مگر رشته ای از آن به این کوه متصل می شود و وقتی خداوند

عزوجلّ بخواهد شهری را بلرزاند به من وحی می فرماید و من آن را به لرزه در می آورم.

محمد بن احمد می گوید: عیسی بن محمد از علی بن مهزیار، از عبدالله بن عمر، از عباد بن حماد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام این حدیث را برای من نقل کرده است.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه می گوید:

محمد بن الحسن الصفار به اسنادش به طور مرفوعه از امام باقر با امام صادق علیهما السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی ماهی را امر نمود که زمین را به پشت خود حمل کرده و هر شهری از شهرها را روی پولکی از پولک هایش قرار داد و هرگاه حق تعالی اراده نمود نقطه ای از زمین را بلرزاند ماهی را امر نمود آن پولکی که نقطه مقصود روی آن قرار گرفته است را حرکت دهد و با حرکت دادن ماهی پولک را آن نقطه از زمین به لرزه درمی آید و اگر پولک را بلند می کرد و آن قسمت از زمین به اذن خدای عزوجل زیر و زیر و واژگون می شد.

حدیث (۴)

احمد بن محمد از پدرش، از محمد بن احمد از هیثم نهدی، از برخی اصحاب به اسنادش به طور مرفوع نقل کرده که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در هنگام وقوع زلزله دو آیه ذیل را قرائت می فرمودند:

الف: اِنَّ اللّٰهَ يَمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اِنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ اِنَّهٗ كَانَ حَلِيْمًا غَفُوْرًا (محققاً خدا آسمان ها و زمین را از این که نابود شوند نگه می دارد و اگر رو به زوال نهند گذشته از او هیچ کس آنها را محفوظ نتواند داشت و بدانید که خدا بر کيفر و گناه خلق بسیار بردبار و آمرزنده است).

ب: و يَمْسِكُ السَّمٰوٰتِ اِنْ تَقَعْ عَلٰى الْاَرْضِ الْاَبَازِنَةُ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرُوْفٌ رَحِيْمٌ (و آسمان را او نگه داشته که بر زمین نیفتد که همانا خدا درباره بندگان بسیار رؤوف و مهربان است).

حدیث (۵)

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از یحیی بن محمد بن ایوب، از علی بن مهزیار، از ابن سنان از یحیی حلی، از عمر بن ابان، از جابر نقل کرده که گفت:

تمیم بن جذیم گفت: هنگامی که علی علیه السلام به طرف بصره می رفتند در محضر مبارکش بودم در وقتی که از مرکب ها پایین آمده بودیم زمین لرزید، امام علیه السلام دست بر

زمین زده سپس به زمین فرمودند: تو را چه می شود پس از آن روی به ما آورده و فرمودند: اگر این زلزله همان زلزله ای بود که حق عزوجل در کتابش از آن یاد کرده جواب من را می داد ولی این، آن زلزله نیست.

حدیث (۶)

و با همین اسناد از محمد بن خالد، از محمد بن عیسی، از علی بن مهزیار نقل کرده که گفت: محضر مبارک حضرت ابو جعفر علیه السلام مکتوبی فرستاده و در آن از کثرت زلزله در اهواز شکایت کرده و معروض داشتم آیا صلاح می دانید از آن جا به مکان دیگری منتقل شویم؟

حضرت در جواب نوشتند: از آن جا منتقل نشوید، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و سپس غسل کرده و لباس های طاهر بپوشید و روز جمعه از منازل بیرون آمده و خدا را بخوانید و دعاء نمایید مسلماً حق تعالی آن را از شما برطرف می کند.

راوی می گوید: ما همین کار را کردیم پس زلزله ها ساکت شدند و نیز امام علیه السلام فرمودند: هر کس که از شما گنه کار است توبه و انابه نماید و دعای خیر نماید.

حدیث (۷)

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: زلزله چیست؟ حضرت فرمودند: آیه و نشانه ای است.

عرضه داشتم: سبب آن چیست؟

فرمودند: خداوند تبارک و تعالی برای رشته های زمین فرشته ای را موکل قرار داده و هرگاه بخواهد زمین را بلرزاند به آن فرشته وحی می کند فلان رشته و فلان رشته را حرکت بده، پس آن فرشته، رشته های زمینی را که حق تعالی امر فرموده حرکت می دهد بلافاصله زمین با اهلش به حرکت و لرزه درمی آیند.

راوی می گوید: عرضه داشتم وقتی چنین پیش آمد چکار بکنم؟

حضرت فرمود: نماز کسوف (آیات) بخوان و وقتی از نماز فارغ شدی به سجده برو و در سجود بگو: یا من یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیماً غفوراً امسک عنا السوء انک علی کل شی قدیر (ای کسی که آسمانها و زمین را از این که نابود شوند نگه می داری و اگر رو به

زوال نهند گذشته از او هیچ کس آنها را محفوظ نتواند داشت که او بردبار و آمرزنده است بدی و شر را از ما دور بدار محققاً تو بر هر چیزی قادر هستی).

حدیث (۸)

و با همین اسناد از محمد بن احمد از ابو عبدالله رازی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از روح بن صالح، از هارون بن خارجه مرفوعاً از حضرت فاطمه علیها السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

در عهد ابوبکر زلزله ای آمد مردم فزع کنان و با شیون نزد ابوبکر و عمر آمده، دیدند آن دو نیز با فزع و جزع محضر علی علیه السلام آمده اند، مردم به تبعیت از آن دو خود را به درب منزل علی علیه السلام رساندند، علی علیه السلام از منزل خارج شده و به طرف مردم آمد درحالی که از آنچه مردم به خاطرش وحشت زده و محزون بودند، اندوهی نداشته و غمگین نبودند، امام علیه السلام از مردم گذشتند و مردم هم به دنبال حضرتش حرکت کردند، حضرت رفتند تا به تپه ای رسیدند و بر بالای آن نشسته و مردم اطراف تپه قرار و آرام گرفته و چشم به دیوارهای شهر دوخته و وحشت زده می دیدند که دیوارها می جنبند و در حال رفتن و آمدن می باشند.

حضرت به آنها فرمودند: گویا از آنچه می بینید به هول و وحشت افتاده اید؟ عرضه داشتند: چگونه هول و وحشت نداشته باشیم و حال آنکه هرگز مثل این صحنه را ندیده ایم.

حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام دو لب مبارک را حرکت داده سپس دست بر زمین زده و فرمودند: تو را چه می شود آرام باش. زمین آرام گرفت، مردم بیش از آن وقتی که حضرت از منزل خارج شد و به طرفشان آمد در شگفت شدند، باری امام علیه السلام به آنها فرمودند: از این عمل و حرکت من تعجب کردید؟ گفتند: آری.

حضرت فرمودند: من کسی هستم که خداوند متعال در قرآن راجع به او فرموده: **اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا وَقَالَ الْاِنْسَانُ مَا لَهَا** (هنگامی که زمین به سخت ترین زلزله خود به لرزه درآید و بارهای سنگین اسرار درون خویش همه را از دل خاک بیرون افکند، در آن روز انسان گوید: زمین را چه می شود).

من همان انسانی هستم که به زمین می گوید: تو را چه می شود.

باب سیصد و چهل و پنجم ۷۷۳
یومئذٍ تحدث اخبارها (در آن روز زمین مردم را به حوادث بزرگ خویش آگاه
می سازد)
منظور از «اخبارها» من هستم که زمین اخبار از من می نماید.

باب سیصد و چهل و چهارم **سرّ تنظیف و شستن و زدودن چربی از کودکان** **حدیث (۱)**

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن
یحیی، از جدّش حسن بن راشد از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیّه نقل کرده که
آن حضرت فرمودند:
پدرم از جدّم از آباء و اجداد گرامش نقل کردند که امیرالمؤمنین علیّه فرمودند:
چربی را از کودکان بشوید زیرا شیطان در خواب به سراغ آنها آمده و چربی را
استشمام می کند و کودک به فرع و فریاد می آید و از طرف دیگر دو ملک نویسنده نیز
از آن متأذی می گردند.

باب سیصد و چهل و پنجم **سرّ بدتر بودن غیبت از عمل فحشاء و زنا** **حدیث (۱)**

پدرم رحمه الله علیه گفت:
محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از ابو عبدالله رازی، از حسن بن علی بن
نعمان، از اسباط بن محمد مرفوعاً از حضرت نبی اکرم ﷺ نقل کرده که آن
حضرت فرمودند:
غیبت بدتر از زنا است.
محضر مبارکش عرض شد، یا رسول الله برای چه غیبت از زنا شدیدتر است؟
حضرت فرمود: زیرا صاحب زنا توبه می کند و خداوند توبه اش را می پذیرد ولی
صاحب غیبت توبه می نماید و خداوند توبه اش را نمی پذیرد تا وقتی که شخص
غیبت شده او را حلال کند.

باب سیصد و چهل و ششم

سز این که مؤمن گاهی از همه تیزبین تر و بخیل تر و مشتاق تر
به نکاح می باشد و علت این که مؤمن در دینش از کوه سخت تر
است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه ربیع، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: محضر مبارک پدرم عرض شد: چرا مؤمن از همه افراد تیزبین تر می باشد؟ حضرت فرمودند: زیرا حدّت و باریک بینی قرآن در قلب او بوده و ایمان خالص در سینه اش می باشد و او بنده ای است مطیع حق تعالی و تصدیق کننده رسولش. محضرش عرض شد: چرا مؤمن از همه بخیل تر می باشد؟ فرمودند: زیرا رزق خود را سعی می کند از راه حلال تحصیل کند و بدیهی است مطلوب حلال نزد طالب عزیز بوده لاجرم دوست ندارد آن را از خود جدا کند چه آنکه می داند تهیه و تحصیل مطلوبش دشوار و سخت است و اگر نفسش سخاوت وجود نشان دهد صرفاً آن مطلوب را در موردش قرار داده و سعی می کند در جایی که شایسته است صرفش کند.

محضر مبارکش عرض شد: چرا مؤمن گاهی از دیگران به نکاح و دفع غریزه جنسی مشتاق تر بوده و از همه مبادرتش به آن بیشتر است؟ حضرت فرمودند: زیرا مؤمن می خواهد خود را از نامحرمان برحذر داشته و نسبت به فروجی که بر او حرام هستند تعدی نکند لذا نمی گذارد شهوتش به هر طرف میل کند بلکه آن را مهار می نماید ولی وقتی به حلال دست یابد به آن اکتفاء کرده و با استفاده کامل از آن خود را از غیرش مستغنی و بی نیاز قرار می دهد. سپس امام علیه السلام فرمودند:

قوّت و نیروی مؤمن در قلبش می باشد، لذا می بینید با این که بسا مؤمن ضعیف البدن و نحیف الجسم است مع ذلک قائم اللیل و صائم النهار می باشد. و نیز فرمودند:

مؤمن در دینش از کوههای راسخ استوارتر است و شاهد بر این گفتار آن است که بسا از کوهها برخی از اجزائشان را جدا می کنند ولی احدی قادر نیست که از دین مؤمن بکاهد و آن را تجزیه نماید و سرّش آن است که مؤمن نسبت به دینش بخیل بوده و از آن به کسی نمی دهد.

باب سیصد و چهل و هشتم
سر پیدایش نقصان و قصور در ماهها
حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از صباح بن سیابه از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند متعال ماهها را دوازده تا آفرید و مجموعاً سیصد و شصت روز می باشند، پس شش روز از آن کسر نمود و در آن آسمانها و زمین را آفرید فلذا در ماهها نقص و قصور پیدا شده است.

باب سیصد و چهل و هشتم
سر این که جعفر بن ابی طالب علیه السلام هرگز شراب نیاشامید و
دروغ نگفت و زنا نکرد و عبادت بت ننمود
حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از احمد بن نصر خزاز از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند متعال به رسول گرامیش صلی الله علیه و آله و سلم وحی نمود و فرمود: من از چهار خصلت جعفر بن ابی طالب تشکر می کنم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جعفر را خوانده و به او این خبر را دادند. جعفر محضر مبارکش عرض کرد: اگر خداوند تبارک و تعالی به شما خبر نداده بود من نیز به شما خبر آن را نمی دادم این چهار خصلت عبارتند از: الف: هرگز شراب نیاشامیدم زیرا می دانستم که اگر آن را بنوشم عقلم زایل می شود. ب: ابداً دروغ نگفتم زیرا دروغ مروّت و جوانمردی را کاهش می دهد. ج: هیچگاه مرتکب زنا نشدم چون بیم داشتم اگر چنین کنم با من نیز همین بشود.

د: هرگز بت نپرستیدم زیرا می دانم که بت نه نافع بوده و نه مضر.
پیامبر اکرم ﷺ دست بر شانه او زد و فرمود:
حق دارد خدای عزوجل که دو بال به تو داده تا در بهشت با فرشتگانش پرواز کنی.

باب سیصد و چهل و نهم

سز مکروه بودن مشاورت در امور با بنده و افراد فرومایه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از موسی بن عمر، از محمد بن سنان از عمار ساباطی، وی می گوید: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند:

ای عمار اگر دوست داری که نعمت برایت کامل شود و مودت و دوستی برایت تکمیل گردد و معیشتت به صلاح گراید با بنده و اشخاص فرومایه مشورت مکن زیرا اگر آنها را امین خود قرار دهی به تو خیانت نموده و اگر سخن با تو بگویند تکذیب کرده و اگر در رنج و محنت افتی مخذولت می کنند و اگر به تو وعده دهند انجامش نمی دهند

حدیث (۲)

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از محمد بن الحسین، از ابن محبوب، از معاویه بن وهب، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده و گفته: از آن حضرت شنیدم که می فرمود:

پدرم می فرمودند: قیام به حق کن و متعرض آنچه از تو فوت شد مشو و از کاری که برایت مهم نیست دوری نما و از دشمنی اجتناب کن و دوستت را از مردم بر حذر دار مگر از اشخاص امین و امین کسی است که از خدا بترسد.
و با فاجر و فاسق مصاحبت مکن و او را بر سر خود مطلع نگردان و بر امانتت امین ندان و در امور و کارهایت با کسانی که از خدا و مخالفتش هراس دارند مشورت نما.

باب سیصد و پنجاهم

سز مکروه بودن مشورت با ترسو و بخیل و حریص

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن آدم، از

پدرش به اسنادش مرفوعاً نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند:
ای علی با ترسو مشورت مکن زیرا مورد درآمد و روزی را بر تو تنگ می‌کند و با
بخیل و آزمند به شور منشین به خاطر آنکه تو را از مقصد و هدف باز می‌دارد و
حریص را مشاور خود قرار مده زیرا سوء و زشتی عاقبت کار را از نظرت محو کرده و
آن را مزین می‌نماید.
ای علی بدان که ترس و بخل و حرص یک غریزه و طبیعت بوده که جامع آنها
سوء ظن می‌باشد

باب سیصد و پنجاه و یکم

سز مکروه بودن زیاد دست را داخل ریش نمودن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس از محمد بن احمد، از موسی بن عمر از
یحیی بن عمر، از صفوان جمال نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد الله ﷺ
فرمودند:
زیاد دست را داخل ریش خود مکن که این عمل موجب زشتی رو و صورت
می‌گردد.

باب سیصد و پنجاه و دوم

سز این که انسان مأمور است به پایین تر از خود بنگرد نه بالاتر

از خویش

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبد الله بن جعفر حمیری از
محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم نقل کرده که وی گفت: از حضرت
ابو عبد الله ﷺ شنیدم که به حمران بن اعین فرمودند: ای حمران به کسی بنگر که
پایین تر از تو است نه آنکه از حیث روزی و رزق بالاتر از تو می‌باشد زیرا این سبب
می‌شود که به آنچه به تو داده شده قانع گشته و شایستگی پیدا کنی برای این که
پروردگارت بیش از آن به تو اعطاء کند.
بدان عمل اندکی که از روی یقین باشد به مراتب نزد خدا برتر است از عمل
زیادی که عامل آن را از روی یقین بجا نیاورده باشد.

و نیز بدان که هیچ ورع و زهدی نافع تر از اجتناب از محرّمات الهی و بازداشتن خود از آزار به مسلمین و دوری از پشت سرگویی دیگران نبوده و هیچ زندگانی گوارتر از حسن خلق نیست و مالی نافع تر از قناعت کردن به اندک بضاعتی که کافی بوده و رفع نیاز را نماید نبوده و هیچ جهل و نادانی زیان آورتر از عجب و خودپسندی نمی باشد.

باب سیصد و پنجاه و سوم

سر شناخته نشدن مؤمن بین مردم

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی به اسنادش مرفوعاً از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مؤمن پنهان است زیرا محاسن و خوبی های او را نزد حق تعالی می برند در نتیجه بین مردم منتشر نمی گردد و آنها او را نمی شناسند و کافر مشهور و معروف است زیرا اعمال خویش برای مردم است و بین آنها منتشر می باشد و به آسمان برده نمی شوند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش از آباء گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دست قدرت خدای تعالی بالای سر مؤمنین به رحمت گشوده است.

حدیث (۳)

علی بن حاتم از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل از حسین بن موسی، از پدرش، از حضرت موسی بن جعفر از پدرش، از جدش، از علی بن الحسین، از پدرش، از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله پنهان شده بود و از معروف و حسن فعلش تشکر و قدردانی نمی شد در حالی که بر قرشی و عربی و عجمی افعال حسن و کردار پسندیده اش جاری و آشکار بود و چه کسی را می توان یافت که نیکو کردارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلائق باشد؟

و با این حال از آن جناب تشکر نشد و ما اهل بیت پیامبر نیز پنهان شده ایم و از افعال ما نیز تشکر نمی شود چنانچه نیکان از اهل ایمان هم پنهان بوده و از افعال پسندیده اشان شکر و قدردانی نمی شود.

حدیث (۴)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش و حسن بن علی بن فضال، از علی بن نعمان، از یزید بن خلیفه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: اگر یکی از شما روی قلّه کوهی باشد خطر و گزند به او متوجه نمی شود تا این که زمان مرگ او فرا برسد بعد فرمودند: می خواهید مردم شما را ببینند؟ کسی که برای مردم عملی انجام دهد اجرش بر مردم است که به او دهند و کسی که برای خدا کاری را انجام داد البته ثوابش را خدا به او خواهد داد محققاً هر ریایی که در خارج محقق شود شرک محسوب می شود.

باب سیصد و پنجاه و چهارم

سزای این که عقوبت مؤمن در دنیا است نه در آخرت

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار از احمد بن محمد بن خالد از علی بن حکم، از عبدالله بن جندب از سفیان بن سمط نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:

هرگاه خداوند متعال برای بنده ای خیر بخواهد پس در صورتی که آن بنده گناهی مرتکب شد به دنبال آن گرفتار نقت و عذابی او را نموده تا بدین وسیله متوجه طلب آمرزش و استغفار گردد و زمانی که برای بنده ای بدی را خواسته باشد به دنبال گناهش به او نعمتی می دهد تا استغفار را فراموش کرده و در گناه پیوسته بماند و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی:

سنستدرجهم من حیث لا یعلمون^(۱) (به زودی آنها را به عذاب و هلاکت می افکنیم از جایی که نمی دانند)

مقصود این است که هنگام انجام معاصی به ایشان نعمت می دهیم.

باب سیصد و پنجاه و پنجم

سز این که حق تعالی گوشت گاو و گوسفند و شتر و سایر
حیوانات مأکول را حلال کرده

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از
علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که حضرت
ابا الحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائش مکتوبی فرستاده و در آن مرقوم فرمودند:
حق تعالی گوشت گاو و گوسفند و شتر را حلال کرد چون این حیوانات زیاد بوده
و وجودشان ممکن است و نیز گاو وحشی و غیرش از انواع حیوانات وحشی
مأکول اللحم را حلال فرمود زیرا غذایی که می خورند نه حرام بوده و نه مکروه و از
طرفی این حیوانات نسبت به هم مضر نبوده چنانچه به انسانها نیز ضرری وارد
نکرده مضافاً به این که در آفرینش آنها هیچ زشتی و قباحتی دیده نمی شود.

باب سیصد و پنجاه و ششم

سز مکروه بودن تناول نمودن غده ها

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد از محمد بن شمون، از
عبدالله بن عبدالرحمن از مسمع بن عبدالملک، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل
کرده که آن حضرت فرمود:
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:
وقتی یکی از شما گوشت خرید غده های داخل آن را بیرون بیاورد زیرا تناول این
غده ها رگ جذام را تحریک می کند.

باب سیصد و پنجاه و هفتم

سز حرام بودن تناول نخاع و طحال و بیضتین

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین سعدآبادی، از
احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن بن نطی، از ابان بن عثمان نقل کرده که وی
گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: چگونه تناول طحال (سپرز)

حرام گشته با این که از ذبیحه محسوب می شود؟

حضرت فرمودند:

قوچی از ثبیر که کوهی است در مکه بر جناب ابراهیم علیه السلام فرود آمد تا آن حضرت ذبحش نماید، ابلیس نزد آن جناب آمد و عرض کرد: نصیب من را از این قوچ بده.

ابراهیم علیه السلام فرمود: تو چه نصیبی در این داری با این که قربانی پروردگارم و فداء برای فرزندم می باشد.

خداوند متعال به حضرتش وحی فرمود: او در این قوچ نصیبی دارد و آن طحال حیوان می باشد زیرا طحال مرکز تجمع خون است و بیضتین نیز حرام است زیرا مکان نکاح و جماع بوده و مجراع نطفه می باشد، باری ابراهیم طحال و بیضتین را به ابلیس دادند.

راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: چرا نخاع حرام شده است؟

حضرت فرمودند: زیرا محل آب جهنده (منی) بوده که در هر مذکر و مؤنثی می باشد نخاع رشته مغزی است طولانی که در مهره های پشت کشیده شده است.

ابان می گوید: سپس حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند:

از حیوانی که سر بریده اند تناول ده چیز مکروه است باین شرح:

طحال (سپرز) بیضتین، نخاع (مغز حرام) خون، پوست، استخوان، شاخ، سُم غده ها، آلت نرینه.

و ده چیز از میتة و مردار آزاد و غیر ممنوع است باین شرح:

پشم، مو، پر، بیضه (تخم) دندان، شاخ، سُم، نافچه، پوست، شیر زمانی که در پستان حیوان باشد و حیوان بمیرد.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از ابی طالب عبد الله بن صلت، از عثمان بن عیسی عامری از سماعة بن مهران، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

جَرَى (ماهی باریک و درازی است که پولک ندارد) و مارماهی و طافی (ماهی مرده که روی آب آمده) و اربیان (نوعی از ماهی است) و سپرز را نخور و علت نهی از سپرز آن است که این عضو حیوان جای خون و جویده شده شیطان می باشد.

باب سیصد و پنجاه و هشتم
سَرِ مکروه بودن تناول کلّیتین (قلوه‌ها)
حدیث (۱)

علی بن حاتم از حسین بن علی بن زکریا از محمد بن صدقه، از حضرت موسی بن جعفر، از پدرش، از حضرت محمد بن علی علیهم السلام نقل شده که فرمودند: رسول خدا ﷺ بدون این که حکم به تحریم تناول قلوه‌ها کنند آن را نمی‌خوردند زیرا این دو عضو نزدیک به ادرار می‌باشند.

باب سیصد و پنجاه و نهم
سَرِ این که رسول خدا ﷺ از خوردن گوشت الاغ اهلی
در روز خیبر نهی فرمودند و
علت حرام نمودن گوشت قاطر
حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از محمد بن الحسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذَینه، از زراره و محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب وقتی از خوردن گوشت الاغ‌های اهلی سؤال شدند؟ فرمودند: رسول خدا ﷺ روز خیبر از خوردن آنها نهی فرمودند و سَرِ نهی از آن این است که این حیوان بارکش مردم است (یعنی حرام نیست ولی مکروه می‌باشد) چه آنکه حرام آن است که خدای متعال در قرآن حرام کرده است.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد از حریر از محمد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: رسول خدا ﷺ از تناول گوشت الاغ‌های اهلی نهی فرمودند و نهی آن حضرت به خاطر آن است که از پشت این حیوانات جهت حمل و نقل استفاده می‌شود و ذبح آنها و خوردن گوشتشان بسا آنها را در معرض فانی و نابود شدن قرار می‌دهد و باب این استفاده بسته می‌شود و الا خوردن گوشت آنها حرام نیست سپس حضرت این آیه را قرائت فرمودند:

قل لا اجد فیما اوحي الیّ محرماً علی طاعم یطعمه... تا آخر آیه (بگو ای پیامبر در آنچه خدا به من وحی کرده حرامی را بر خورندگان نمی‌یابیم که خوردنش حرام باشد).

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم نقل کرده که وی گفت:
ابوالحسن لثی از قول حضرت جعفر بن محمد علیه السلام حدیثی را به این شرح حکایت نمود:

حضرت فرمودند: از پدرم علیه السلام راجع به گوشت الاغ اهلی سؤال شد؟
حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از خوردن این گوشت نهی فرمودند زیرا
الاغ اهلی در آن روز بارکش برای مردم بود نه آنکه تناول گوشتش حرام باشد بلکه
حرام صرفاً همان است که خداوند متعال در قرآن تحریم فرموده است.

حدیث (۴)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از
علی بن العباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت رضا علیه السلام در مکتوبی که مشتمل بود بر جوابهای مسائل من مرقوم فرمودند:
خوردن گوشت قاطر و الاغ اهلی مکروه است زیرا مردم از پشت این دو حیوان
استفاده کرده و به منظور حمل و نقل محموله های خود به آن نیاز دارند لذا اگر آنها را
ذبح کرده و صرف خوردن کنند خوف این هست که نسل این دو به خاطر کم
بودنشان نه زشتی خلقت و یا بدخوراک بودنشان فانی و نابود شود.

باب سیصد و شصتم

سر مکروه بودن سوت زدن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از محمد بن الحسین، از حسن بن
محبوب، از سالم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که محضر مبارکش عرض
شد: چگونه و چطور قوم لوط دانستند رجالی نزد حضرت لوط آمده اند؟
حضرت فرمودند: همسر لوط از خانه خارج شد و سوت زد و بانگ نمود و وقتی
قوم لوط صدای سوت او را شنیدند به خانه لوط آمدند فلذا سوت زدن از آن تاریخ
به بعد مکروه اعلام شد.

باب سیصد و شصت و یکم

سز مکروه بودن خواستن حوائج از مخالفین

حدیث (۱)

پدرم از احمد بن ادریس، از حنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

از مخالفین حوائج خود را نخواهید و آنها را مکلف به رفع نیازمندیهای خود نکنید زیرا ایشان نیز روز قیامت ما را مکلف می کنند حوائجشان را برطرف نماییم.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از حضرت ابوجعفر علیه السلام منقول است که فرمودند: حوائج و نیازهای خود را از مخالفین نخواهید چه آنکه این وسیله ای می شود برای آنکه در روز قیامت ایشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راه پیدا کنند.

باب سیصد و شصت و دوم

سز این که روز قیامت مردم را به اسم مادرهایشان می خوانند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابی ولاد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند تبارک و تعالی روز قیامت مردم را به اسم مادرهایشان می خواند و نداء می رسد:

کجا است فلان بن فلانه (فلانی پسر فلان زن) و این به خاطر آن است که حق تعالی ایشان را در ستر و پوشش خوانده باشد نه به طور علنی و آشکار.

باب سیصد و شصت و سوم

سز این که فرزند زنا داخل بهشت نمی شود

حدیث (۱)

احمد بن محمد رحمه الله علیه از پدرش، از محمد بن احمد از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن فضل از سعد بن عمر جلاب نقل کرده که وی گفت:

حضرت ابی عبدالله علیه السلام به من فرمودند:

خداوند متعال بهشت را پاک و پاکیزه آفرید لذا داخل آن نمی شود مگر کسی که ولادتش پاک و فرزند حلال باشد، سپس آن حضرت فرمودند: خوشا به حال کسی که مادرش عفیفه و صالحه باشد.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از محمد بن احمد از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش حدیث را مرفوعاً به حضرت صادق علیه السلام رسانده و نقل کرده که آن جناب فرمودند:

ولدزنا به درگاه الهی عرضه می دارد: پروردگارا، گناه من چیست، من راجع به خودکاری نکرده ام؟

منادی نداء می کند: تو بدترین افراد سه گانه هستی پدر و مادرت مرتکب گناه شدند، پس تو بر آنها مهربان شدی و به فعلشان راضی گشتی، تو پلید و ناپاک می باشی و در بهشت داخل نمی شود مگر کسی که پاک باشد.

باب سیصد و شصت و چهارم

سز حرمت نگاه کردن به موهای زنان مستور

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که گفت: حضرت امام رضا علیه السلام در جواب سؤالات من مکتوبی مرقوم و بسوی من ارسال داشتند در آن آمده:

نگاه کردن به موهای زنان مستور و بانوان شوهردار و غیر ایشان حرام است زیرا این نگاه مرد را تهییج و تحریک نموده و تهییج شخص را به فساد و چیزهای حلال و پسندیده نیست می کشاند و همچنین است حکم غیر مو که نگاه مرد به آنها حلال نیست مگر در موردی که حق تعالی در قرآن آن را استثناء کرده و فرموده است: والقواعد من النساء اللّاتی لا یرجون نکاحاً فلیس علیهنّ جناح و زنان سالخورده که از ولادت و عادت بازنشسته و امید ازدواج ندارند بر آنان باکی نیست که لباسهایشان غیر از چادر را بر زمین بگذارند و اشکالی ندارد که به موهای مثل این زنان نگاه شود.

باب سیصد و شصت و پنجم

سر جواز نظر به سرهای اهل تهمامه و اعراب و کوه‌نشینان از

اهل ذمه

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عباد بن صهیب نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله شنیدم که می فرمودند: اشکالی ندارد که به سرهای اهل تهمامه و اعراب و کوه‌نشینان از اهل ذمه نگاه نمود زیرا ایشان را اگر نهی کنند اطاعت نمی کنند و نیز حضرت فرمودند:

اشکالی ندارد که به موها و جسد زنان مغلوبه و زیردست (شاید مراد کلفت‌ها و خدمتکاران باشند) نگاه نمود به شرطی که عمداً نباشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده که وی گفت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: دختریچه نابالغ چه وقت باید سر خود را از نامحرم بپوشاند و در چه زمانی لازم است سر خود را در نماز با مقنعه بپوشاند؟ حضرت فرمودند: سرش را لازم نیست بپوشاند تا وقتی که خواندن نماز بر او حرام می گردد^(۱)

باب سیصد و شصت و ششم

سر جایز نبودن کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز است برای

اسیرکننده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود:

سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری از عیسی بن یونس از اوزاعی از زهری از حضرت علی بن الحسین علیه السلام، حضرت فرمودند:

اگر کسی را اسیر کردی و وی از راه رفتن ناتوان و عاجز گردید و محملی نداشته

۱- مقصود از حرام شدن نماز، دیدن خون حیض است که کتایه از بلوغ دختر می باشد.

باب سیصد و شصت و هشتم ۸۰۱
که او را در آن بنشانی رهایش کن و وی را نکش؛ زیرا نمی دانی که امام علیؑ درباره
او چه حکمی می فرماید.
و نیز حضرت فرمودند: هرگاه اسیر اسلام آورد خونش محفوظ مانده و در عداد
فیء و غنائم محسوب می گردد.

باب سیصد و شصت و هفتم سر طولانی و کوتاه شدن سلطنت سلاطین حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از
عثمان بن عیسی، از ابی اسحاق ارجانی، از حضرت ابی عبدالله علیؑ نقل کرده که آن
جناب فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی برای کسی که به او سلطنت و فرمانروایی داده مدّتی از
شبها و ایام و سالها و ماهها را منظور و مقدّر فرموده، حال اگر در بین مردم به عدالت
رفتار کند حق عزّوجلّ به صاحب فلک امر می فرماید که در حرکتش کند سیر کند
در نتیجه ایام و شبها و سنوات و ماهها طولانی گشته و بدین ترتیب سلطنت وی
طولانی می شود و اگر در بین مردم ستم و ظلم کند باری تعالی به صاحب فلک امر
می فرماید که در حرکتش تسریع نموده و شبها و روزها و سنوات و ماهها را زود و به
سرعت طی کند و بدین ترتیب سلطنت وی کوتاه می گردد.

باب سیصد و شصت و هشتم سر این که جایز نیست شخص از طائفه نبط ولی و یاور اتخاذ کند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار از حسین بن ظریف از هشام از
حضرت ابی عبدالله علیؑ نقل کرده که آن جناب فرمودند:
ای هشام طائفه نبط نه از عرب بوده و نه از عجم لذا از ایشان ولی و یآوری اتخاذ
مکن ایشان اصولی دارند که به غیر وفاء انسان را دعوت می کند.

باب سیصد و شصت و نهم

سز این که وصیت به ثلث مال تعلق می‌گیرد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

براء بن مغرور انصاری در مدینه بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه، موت براء فرارسید وی وصیت نمود که ثلث مالش را برایش به مصرف رسانند از آن تاریخ سنت بر این جاری شد که وصیت را به ثلث تعلق دادند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة الربعی از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مردی از انصار فوت کرد و دختر بچه‌ای و شش مملوک داشت، در وقت مرگ ممالیک را آزاد نمود و غیر از آنها مال دیگری نداشت پس از مرگش بازماندگانش محضر نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفته و خبر او را به آن حضرت دادند، حضرت فرمودند: صاحب خود را چه کردید؟

عرض کردند: او را دفن کردیم.

حضرت فرمودند: اگر می‌دانستم او را در قبرستان مسلمانان دفن نمی‌کردم، وی فرزندی از خود بجا گذارده و او را محتاج و نیازمند به مردم نموده است.

حدیث (۳)

و با همین اسناد نقل شده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: ستم در وصیت از معاصی کبیره می‌باشد.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از ابی طالب عبدالله بن صلت قمی از یونس بن عبدالرحمن مرفوعاً از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حق تعالی: **فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ أَثِمًا** فاصلح بینهم فلا اثم علیه (و هر کس چنین پندارد که از وصیت موصی به وارث او جفا و ستمی رفته و به اصلاح آن پردازد بر او گناهی نیست) فرمودند:

مقصود این است که شخص در هنگام وصیت ظلم و ستم کند به این نحو که بیشتر از ثلث مالش را مورد وصیت قرار دهد.

حدیث (۵)

و با همین اسناد از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام نقل شده که آن جناب فرمودند: کسی که در وصیتش به عدالت رفتار کند مثل این است که مال مورد وصیت را در زمان حیاتش صدقه داده و کسی که به جور و ستم عمل کند خدا را روز قیامت ملاقات کند در حالی که حق تعالی از او اعراض دارد.

حدیث (۶)

و با همین اسناد امام علیه السلام فرمود: حضرت علی علیه السلام فرمودند: اگر خمس مال را وصیت کنم محبوب تر است نزد من تا این که ربع آن را وصیت نمایم. چنانچه اگر به ربع وصیت کنم بهتر است تا به ثلث وصیت نمایم و کسی که ثلث مالش را وصیت کند برای ورثه چیزی از خود بجا نگذاشته است.

باب سیصد و هفتادم

سرّ این که سهام ورثه بیش از فرائض ششگانه نمی شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود:

محمد بن یحیی عطار از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جماعتی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: سهام ارث شش سهم است و زاید بر آن نیست. محضر مبارکش عرض شد: یا بن رسول الله چرا شش سهم قرار داده شده؟ حضرت فرمودند:

زیرا انسان از شش چیز آفریده شده چنانچه حق تعالی در قرآن فرموده:

ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین الخ

انسان را از گل خالص آفریدیم، سپس او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم، آنگاه نطفه را علّقه نمودیم، پس از آن علّقه را مضغه گردانیدیم، بعد مضغه (گوشت پاره) را استخوان و سپس بر استخوان گوشت پوشانیدیم.

مصنّف این کتاب محمد بن علی (ره) می‌گوید:

برای حکم مذکور علت دیگری هست و آن این است که مستحقّین ارث و اهل آن که همیشه ارث می‌برند شش نفر می‌باشند باین شرح: پدر، مادر، پسر، دختر، شوهر، همسر.

حدیث (۲)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیّه نقل کرده که آن جناب فرمود:

حضرت امیرالمؤمنین علیّه می‌فرمودند: همانا کسی که به ریگهای بیابان و عدد آنها آگاه است می‌داند که سهام ارثی بیش از شش تا نیست و اگر آنها (اشاره است به مخالفین) جهت آن را می‌دانستند از شش تا تجاوز نمی‌کردند.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمة الله علیه می‌گوید:

محمد بن الحسن الصّفا از ایوب بن نوح، از محمد بن ابی عمیر، از یوسف بن عمیره، از ابی بکر حضرمی، از حضرت ابی عبد الله علیّه نقل کرده که آن جناب فرمودند:

ابن عباس می‌گفت: محققاً کسی که به عدد سنگریزه‌ها آگاه می‌باشد می‌داند که سهام ارث از فرائض ششگانه افزون نمی‌شود.

حدیث (۴)

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطّار علیّه از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل ابن شاذان از محمد بن یحیی، از علی بن عبید الله، از یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش از محمد بن اسحاق از زهری از عبید الله بن عبد الله بن عتبّه، وی می‌گوید:

نزد ابن عباس نشسته بودم پس ذکر فرائض ارثی به میان آمد، ابن عباس گفت: سبحان الله!! آیا معتقدید آن کسی که عدد سنگریزه‌ها را می‌داند در مال موروثه‌ای نصف بر و نصف بر و ثلث بر قرار می‌دهد؟!

این طور نیست زیرا آن دو نصف بر تمام مال را می‌برند و دیگر جایی برای ثلث بر وجود ندارد و مالی برایش باقی نمی‌ماند.

زفر بن اوس بصری در مجلس بود، گفت: ای ابن عباس اولین کسی که در فرائض به عول قایل شد و آن را عملی ساخت چه کسی بود؟!

ابن عباس گفت: عمر؛ چه آنکه وقتی فرائض را نزدش آوردند و سهم برخی را پرداخت گفت: به خدا سوگند نمی دانم کدام یک از فریضه برها را خدا مقدم و کدام را مؤخر نموده و هیچ راهی را بهتر از این نمی بینم که این مال را بین شما ورثه بالحصص تقسیم کنم یعنی به تمام شما نسبت به قسمت و حصه ای که می برید ضرر وارد نمایم، لذا مقدار نقص فرائض از ماترک را بین تمام ورثه توزیع کرد و به جملگی نقص وارد نمود^(۱)

قسم به خداوند یگانه اگر عمر آن کس را که خداوند متعال مقدم نموده بود مقدم می داشت و آن کس را که مؤخر کرده بود تأخیر می انداخت هرگز مبتلاء به عول در فرائض نمی شد.

زفرین اوس عرض کرد: مقدم کیست و مؤخر چه کسی می باشد؟
ابن عباس گفت: هر فریضه ای که خداوند متعال آن را تنزل و کاهش نداده مگر به فریضه دیگر پس صاحب و مستحق آن فریضه مقدم است.
و اما مؤخر: پس هر فریضه ای که وقتی زایل شد صاحبش تنها مستحق باقی مانده بوده بدون این که سهمی دیگر برایش معین شده باشد وی مؤخر است و اما آنان که مقدم هستند عبارتند از:

الف: زوج که برایش نصف ماترک بوده و وقتی بر آن چیزی که زایلش کند داخل شود به ربع رجوع می کند و از آن دیگر تغییر نمی نماید.

ب: زوجه که برایش ربع ماترک بوده و وقتی بر آن چیزی که زایلش نماید داخل شود نصیب وی ثمن می گردد که دیگر قابل تغییر و زوال نمی باشد.

ج: مادر که برایش ثلث بوده و وقتی بر آن چیزی که زایلش نماید داخل شود نصیب وی شش می گردد که دیگر چیزی آن را تغییر نداده و زایل نمی کند.
پس آنچه ذکر شد فرائضی بود که خداوند آنها را بر غیرشان مقدم نموده.

و اما آنچه مؤخر است عبارتند از: فریضه دختران و خواهران و فریضه آنها در صورتی که واحد بوده نصف و در فرض تعدد دو ثلث می باشد و وقتی فریضه آنها از این مقدار زایل گردد برایشان صرفاً آنچه باقی مانده نصیب بوده بدون این که مقدار معین و مشخصی باشد، پس وقتی «ماقدم الله» با «ماأخر الله» اجتماع نمود لازم

۱- شرح آن در پاورقی صفحه بعد می باشد.

است فریضه «ماقدّم الله» را ابتداء ردّ کرده و حقّ او را کاملاً و تماماً پرداخت، پس اگر چیزی باقی ماند همان را به «ماآخرا لله» می‌پردازند و اگر چیزی باقی نماند «ماآخرا لله» نصیبی ندارد.

زفر بن اوس عرضه داشت: چه چیز شما را بازداشت از این‌که رأی صواب و حکم صحیح را به عمر تذکر داده و او را با اشاره روشن کنی؟
ابن عباس گفت: هبه و بخششی که وی به ورثه نمود و بدین وسیله نقصشان را ترمیم کرد.

زهري می‌گوید: به‌خدا سوگند اگر امام عادل‌ی که امر حکومت و خلافتش بر زهد و ورع می‌بود را عمر بر خود مقدّم می‌داشت تا امور را بر اساس حکم واقعی و تقوی اجراء کند و امور هم بر طبق فرمانش جاری گردند البته دو نفر از اهل علم را نمی‌توانستیم بیابیم که بر این عباس اعتراض داشته و با او به مخالفت بپردازند.

حدیث (۵)

فضل می‌گوید:

عبدالله بن ولید عدنی دوست و مصاحب سفیان روایت نمود و گفت:
ابوالقاسم کوفی مصاحب و دوست ابویوسف از لیث بن ابی سلیم، از ابی عمر عبدی از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن جناب می‌فرمودند:
فرائض را از شش سهم حساب می‌کنند بنابراین ثلثان چهار سهم از شش سهم بوده و نصف سه سهم از آن منظور شده و ثلث دو سهم و ربع یک سهم و نیم و ثمن سه چهارم یک سهم از شش سهم می‌باشد.

با بودن فرزند هیچ‌کدام از وراثت ارث نبرده مگر پدر و مادر و شوهر و همسر.
مادر از ثلثی که نصیبش می‌باشد محجوب و ممنوع نمی‌گردد مگر آنکه فرزند یا برادران میّت از او بجا مانده باشند.

شوهر میّت نه بیش از نصف ارث برده و نه کمتر از ربع چنانچه همسر و زن میّت بیش از ربع و کمتر از ثمن نمی‌برد اعمّ از آنکه از میّت چهار زن مانده باشند یا کمتر، پس در جایی که از میّت چهار همسر بجا مانده جملگی ربع یا ثمن را بین خود بالسویّه تقسیم می‌کنند.

خواهران و برادران مادری میّت بیشتر از ثلث ارث نبرده چنانچه از سدس نیز کمتر نمی‌برند قابل توجه آنکه ثلث یا سدس را باید بین خود به‌طور مساوی تقسیم کنند و ذکور و اناث آنها با هم بالسویّه می‌برند و تنها کسی که ایشان را از ثلث منع

می‌کند و آن را به سدس کاهش می‌دهد فرزند و پدر میّت باشند.
در پایان حضرت فرمودند: دیه مقتول را بین کسانی باید توزیع کرد که ارث می‌برند.

فضل می‌گوید: این حدیث صحیح بوده و موافق کتاب الله است و در آن دلیل است بر این که برادران و خواهران با وجود فرزند هیچ ارثی نمی‌برند چنانچه جدّ نیز با فرزند وارث نمی‌باشد و نیز در آن دلیل است بر این که مادر برادران میّت را از ارث بردن منع می‌کند.

سؤال و جواب

اگر سائل بگوید:

حضرت فرمودند: حاجب برادران و خواهران مادری از ثلث ولد و والد می‌باشد و نفرمودند والدین یا والده هست درحالی که حاجب خصوص والد نبوده بلکه والده نیز مانع از ثلث می‌باشد.

در جواب گفته می‌شود: اطلاق «والد» جایز و صحیح بوده و این تعبیر شامل والده نیز می‌باشد چنانچه وقتی «ولد» می‌گویند از آن ذکور و اناث هر دو را اراده می‌کنند و اساساً گاهی به اُم (مادر) والد گفته می‌شود مشروط به این که با «اب» در عبارت جمع گردد چنانچه وقتی «اب» به معنای پدر با «اب» اجتماع کند از آن «اُم» اراده می‌شود بدلیل فرموده حق تبارک و تعالی: وَلَا بُوْیَهِ لَکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السَّدَسُ (پدر و مادر میّت هر کدام یک ششم ماترک را می‌برند) پس احد الابوین یعنی مادر و حق عزّوجلّ در وقتی که او را با «اب» جمع فرموده «اب» نام نهاده چنانچه فرموده: کُتِبَ عَلَیْکُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدُکُمُ الْمَوْتُ اَنْ تَرَکَ خَیْرًا الْوَصِیَّةَ لِلْوَالدَیْنِ وَالْاَقْرَبِیْنِ الْخ (دستور داده شده که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیا است وصیّت کند برای پدر و مادر و خویشان به قدر متعارف. الخ) و احد الوالدین مادر است و خداوند متعال او را «والد» نامیده همان طوری که از او به «اب» نیز یاد کرده است و این گفتار واضح و روشن بوده، و حمد و سپس برای حضرت حق تبارک و تعالی است.

باب سیصد و هفتاد و یکم

سز این که هر مذکری معادل دو مؤنث ارث می‌برد

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از

علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان، وی گفت:
حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائلی که از آن جناب سؤال کردم
مکتوبی برایم فرستادند که در آن نوشته شده بود:

سرّ این که به زنان نصف میراث مردان می رسد آن است که زن وقتی ازدواج نمود
مال را از مرد می ستاند (شاید مراد گرفتن مهریه یا نفقه باشد) ولی مرد پس از
ازدواج باید اعطاء کند از این رو حظّ و نصیب او را بیشتر از نصیب زن قرار داده اند.
علّت دیگر برای دو برابر ارث بردن مردان از زنان این است که زن اگر محتاج
باشد در سلک عیال و نان خورهای مرد داخل بوده و بر مرد لازم است او را اداره
کند و نفقه اش را بپردازد ولی بر زن واجب نیست مرد را اداره کرده و در صورت
احتیاج وی نفقه اش را بدهد لذا حظّ مردان را دو برابر نصیب زنان قرار داده اند و به
همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی:

الرّجال قوامون علی النّساء بما فضّل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم

(مردان را بر زنان تسلط و حق نگهداری است به واسطه آن برتری که خدا بعضی را
بر برخی مقرر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود باید به زن نفقه دهند)

حدیث (۲)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از ابن
بکیر از عبدالله ابن سنان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر
مبارکش عرضه داشتم برای چه میراث مذکور دو مقابل میراث زن قرار داده شده؟
حضرت فرمودند: زیرا در مقابل آن خداوند برای زنان مهریه قرار داده است.

حدیث (۳)

علی بن حاتم، از محمد بن احمد کوفی، از عبدالله بن احمد نهیکی، از ابن
ابی عمیر، از هشام بن سالم نقل کرده که ابن ابی العوجاء به احوال گفت:
چرا با این که زن ضعیف است نصیب ارثی او یک سهم بوده و مرد که قوی و
نیرومند و توانا است دو سهم برایش منظور کرده اند؟
احوال گفت: این معنا را محضر مبارک امام صادق علیه السلام من نیز عرضه داشتم
حضرت در جواب فرمودند:

بر زن عاقله و نفقه و جهاد نیست و به دنبال اینها اشیاء دیگری را نیز شمردند
بعد فرمودند: ولی این امور و امثال اینها بر مرد می باشد از این رو برای وی دو سهم و

حضرت فرمودند: قیمت آجر و ساختمان و چوب و نی‌ها را می‌دهند، اما زمین و املاک میراث آنها نیست.

عرض کردم: از جامه و لباس آیا ارث می‌برند؟

فرمود: در لباس نصیب دارند.

عرض کردم: سرّ این حکم (این‌که زنان از املاک و زمین عیناً و قیمهٔ ارث نمی‌برند و از ساختمان قیمهٔ ارث می‌برند) چیست با این‌که ثمن و ربع برای آنها تعیین شده؟

حضرت فرمودند: جهتش آن است که زن نسبتی با شوهر ندارد که به واسطه آن ارث ببرد بلکه وی بر وارثین میّت به عنوان یکی از ورّاث داخل گردیده حال اگر از زمین و املاک همچون ورّاث دیگر بخواهد ارث ببرد بسا بعدها شوهر کند و از آن صاحب فرزند شود سپس شوهر و فرزندش که از شوهر دوم هست را در ملک و زمین شوهر اوّل اسکان دهد و بدین ترتیب بین این قوم و قوم شوهر اوّل تراحم و تعارض واقع می‌گردد از این‌رو به منظور پیش نیامدن چنین حادثه و واقعه‌ای در املاک و عقار برایش نصیبی قرار نداده‌اند.

حدیث (۲)

علی بن احمد رحمه‌الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب سؤالات من مکتوبی را ارسال فرمودند که در آن آمده بود:

سرّ این‌که زن از عقار و املاک غیر از قیمت آجر و ویرانه ساختمان چیز دیگری را ارث نمی‌برد آن است که عقار و املاک قابل تغییر و قلب نمی‌باشند ولی زن و همسر مرد به ملاحظه این‌که ممکن است بین او و شوهرش رشته زوجیت منقطع شود و همسر مرد دیگری شود در معرض تغییر و تبدیل است به خلاف ولد و والد (فرزند و پدر) که هیچ تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد و روشن است چیزی که می‌آید و می‌رود و در معرض تغییر و تبدیل است تعلق به کسی دارد که او نیز شبیه آن مال بوده و در معرض تغییر و تبدیل می‌باشد لذا اجزاء ساختمان مانند آجر و چوب و نی و تیر و امثال اینها چون قابل تغییر و زوال هستند صلاحیت برای میراث زن بودن را دارند و اما مالی که ثابت و مقیم است و همچنان به حال خود باقی می‌ماند نظیر عقار و زمین از آن کسی است که در ثبات و بقاء مثل آن می‌باشد همچون ولد و والد.

باب سیصد و هفتاد و سوم

سرّ نامیده شدن «قم» به «قم»

حدیث (۱)

علی بن عبدالله و راقی رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی و فضل بن عامر اشعری از سلیمان بن مقبل از محمد بن زیاد از دی، از عیسی بن عبدالله اشعری، از حضرت صادق جعفر بن محمد رضی الله عنه، آن جناب فرمودند: پدرم، از جدّم، از پدرش علیهم السلام نقل کردند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان سیر و عروج دادند جبرئیل مرا بر کتف راستش حمل می کرد پس چشمم در زمین به بقعه ای سرخ که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطرتر بود افتاد، در آن بقعه شیخی و پیرمردی که بر سرش کلاه بلندی نهاده بود دیدم، به جبرئیل گفتم: این بقعه سرخ رنگی که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطرتر است چیست؟ جبرئیل عرضه داشت: اینجا مکان شیعیان شما و پیروان وصی شما علی رضی الله عنه است.

به جبرئیل گفتم: این شیخ و پیرمردی که کلاه بلند بر سر دارد کیست؟

جبرئیل عرض کرد: این ابلیس است.

به او گفتم: او از این شیعیان چه می خواهد؟

جبرئیل عرضه داشت: می خواهد ایشان را از ولایت و دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام بازدارد و آنها را به فسق و فجور دعوت می کند.

به او گفتم: ای جبرئیل، به سوی ایشان فرود آییم، پس با سرعتی سریعتر از برق جهنده و تیزتر از شعاع چشم خود را به ایشان رسانیدیم، به ابلیس گفتم: قم یا ملعون (بایست ای مطرود درگاه حق) و در اموال و اولاد و زنان دشمنان شیعیانم شرکت کن نه در اموال و اولاد و زنان ایشان زیرا بر شیعه من و علی تو را دستی نیست و سلطه ای بر ایشان نخواهی داشت، از این رو این سرزمین به نام «قم» موسوم گشت.

باب سیصد و هفتاد و چهارم

سرّ این که برخی از درختان میوه دار و بعضی بدون میوه و

پاره ای تیغ دارند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از

سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عیینه از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حق عزوجل درختی را نیافرید مگر آنکه دارای میوه خوراکی بود، پس از آنکه مردم برای خدا فرزند اتخاذ کردند حق تعالی نیمی از درختان را بی میوه نمود و بعد از آنکه برای خدا، اله و شریکی قرار دادند، پاره‌ای از درختان را تیغ دار گردانید.

حدیث (۲)

ابوالحسن احمد بن محمد بن عیسی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می‌فرماید:

ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبدالله، از عیسی بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب از پدرانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: چگونه برخی از درختان باردار و بعضی بدون بار می‌باشند؟

حضرت فرمودند: هرگاه جناب آدم علیه السلام تسبیح می‌گفتند در قبال هر تسبیحش یک درخت باردار (میوه‌دار) در دنیا پدید می‌آمد و هر زمانی که حوّا تسبیح می‌گفت در ازاء آن یک درخت بدون بار پیدا می‌شد.

باب سیصد و هفتاد و پنجم

سرّ زرد بودن رنگ زردآلو و شیرین بودن هسته بعضی از آنها

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی از محمد بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبدالله، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

خداوند عزوجل پیامبری از پیامبران را به سوی قومش مبعوث نمود، وی مدّت چهل سال در میان قوم خود به ارشاد آنها همّت گماشت ولی احدی به او ایمان نیاورد در یکی از سالها که آن مردم در کلیسا و معبدی عیدی گرفته بودند آن پیامبر

نیز به متابعت ایشان در آن عید شرکت نمود به آنها گفت: به خدا ایمان آورید. گفتند: تو اگر پیامبر هستی برای ما دعا کن که خدا طعامی همرنگ لباس ما حاضر کند، لباس آنها زرد رنگ بود.

آن پیامبر چوب خشکی را آورد پس خداوند متعال را خواند و از ذات جلالش خواست آن چوب را سبز کند، چوب سبز شد و میوه آورد و میوه اش زرد آلو بود، آنها جملگی از آن میوه خوردند، هر کس از آن میوه خورد و نیت داشت که مسلمان شود هسته در جوف زرد آلویی که خورده بود شیرین درآمد و آن کس که میوه را خورد و نیت داشت که به دست آن پیامبر مسلمان نشود هسته در جوف زرد آلویی که خورد بود تلخ از کار درآمد.

باب سیصد و هفتاد و ششم

سز پیدا شدن کرم در میوه ها و علت آفرینش جو و سبب خلقت

ذرت و هویج و شلغم به اشکال و صوری که دارند

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی از محمد بن اسباط از احمد بن محمد بن زیاد، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبدالله، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش، از عمر بن علی از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: برادرم عیسی علیه السلام به شهری عبور کردند که در میوه درختانشان کرم بود، مردم آن دیار شکایت نزد حضرت کرده و از بودن کرم در میوه ها اظهار ناخرسندی نمودند.

حضرت فرمود: دواء این آفت نزد خود شما است و شما از آن بی اطلاع هستید شما وقتی درختان را می کارید ابتداء خاک ریخته و سپس آب می ریزید درحالی که این طور نیست بلکه سزاوار است اول آب پای ریشه درختان ریخته، سپس خاک بریزید تا در میوه ها کرم پیدا نشود.

مردم به دستور جناب عیسی از نو درختان را به شرحی که ایشان دستور داده بودند کاشتند و کرم ها از میوه ها زایل گشت.

حدیث (۲)

و با همین اسناد منقول است که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

پرسیدند: خداوند جو را از چه آفرید؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی به آدم علیه السلام امر فرمود که از آنچه برای خود اختیار کرده‌ای زراعت نما، جبرئیل علیه السلام مشتی از گندم برایش آورد، آدم یک قبضه و حوّا نیز قبضه‌ای از آن برداشتند، جناب آدم به حوّا فرمود: تو زراعت مکن حوّا نپذیرفت و امر او را اطاعت نکرد، پس آنچه را که آدم کاشت گندم بار داد و آنچه را حوّا غرس نمود ثمره‌اش جو گردید.

حدیث (۳)

و با همین اسناد از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مروی است که آن حضرت فرمودند: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: خداوند متعال هویج را از چه آفرید؟ پیامبر فرمودند:

روزی برای ابراهیم علیه السلام میهمانی رسید و آن حضرت چیزی نداشت که با آن میهمانش را پذیرایی نماید در دلش گفت: متوجّه سقف اطاق شده و تیری از تیرهای سقف را بیرون بکشم و آن را به نجّار بفروشم تا از آن بت بسازد، ولی این کار را نکرد و صرفاً به حدیث نفس اکتفاء نمود، پس از خانه بیرون رفت و با خود ازار و پارچه‌ای برد، به مکانی رسید و در آن جا دو رکعت نماز گذارد، فرشته‌ای حاضر شد و از سنگریزه‌ها و سنگهای آن موضع مشتی برداشت و در ازار ابراهیم ریخت و سپس در هیئت شخصی آن ازار را حمل کرد و به خانه ابراهیم علیه السلام آورد، دقّ الباب کرد و وقتی اهل بیت آن حضرت آمدند، گفت: این ازار ابراهیم است و بگیرید، آنها وقتی ازار را گشودند سنگریزه‌ها به ذرّت و سنگهای دراز به هویج و سنگهای گرد و مدور به شلغم تبدیل شده بود.

باب سیصد و هفتاد و هفتم

سرّ زرد بودن رُخ‌ها و کبود بودن چشم‌ها و ریزش دندانها و

ورم نمودن صورتها

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی رحمته الله، از محمد بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبد الله، از عیسی بن جعفر علوی عمری رحمته الله از پدرانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام در مدینه النبی صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فرمود: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

برادر عیسی به شهری گذشت که مردمانش رخ‌هایی زرد و چشم‌هایی کبود داشتند، آنها تا جناب عیسی را دیدند با فریادی بلند از آفت و بیماری خود شکایت کردند.

حضرت فرمودند: دواء این بیماری با خودتان هست، هرگاه گوشت می‌خورید بدون این‌که آن را بشوئید می‌پزید و این کار را نباید بکنید زیرا هیچ موجودی از دنیا نمی‌رود مگر آنکه به جنابت مبتلا می‌گردد و خوردن گوشت حیوانی که مبتلا به جنابت است موروث این بیماری است آنها پس از آن گوشت را شسته و سپس می‌پختند و می‌خوردند، لذا مرض و بیماری از آنها برطرف شد.

و نیز حضرت فرمودند: برادر عیسی علیه السلام به شهری عبور کردند که مردمانش مبتلا به ریزش دندان و ورم صورت بودند، آنها به جناب عیسی از بیماری خود شکایت کردند.

حضرت فرمودند: علت بیماری شما این است که وقتی می‌خواهید دهان خود را می‌بندید، گاز و باد معده در سینه آمده و به طرف دهان بالا می‌آید و چون منفذ و راهی ندارد برمی‌گردد و به بیخ دندانها برخورد نموده و صورت را فاسد می‌کند لذا موقع خواب دهان را باز کنید، آنها چنین کردند و بدین ترتیب بیماری و مرضشان برطرف شد.

باب سیصد و هفتاد و هشتم

سر این‌که وقتی سر نخل خرما را قطع کنند دیگر نمی‌روید

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمّد بن الحسن الصّفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابی جعفر واسطی از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

وقتی خداوند متعال آدم علیه السلام را از گل آفرید، از آن گل مقداری زیادی آمد پس نخل خرما را از آن خلق نمود و به خاطر همین است که وقتی سر نخل را قطع کنند دیگر نمی‌روید و محتاج به عمل تلقیح می‌باشد.

باب سیصد و هفتاد و نهم

سرّ این که هر خرمایی در حوض آب می‌روید مگر عجوه^(۱)

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر نخل و خرمایی در حوض آب می‌روید مگر عجوه زیرا این درخت از بهشت فرود آمده و سیراب شدنش از بیخ و ریشه بوده بدون این که آنرا نهر یا حوض آبی باشد یعنی بیخ و ریشه‌اش در بهشت می‌باشد.

باب سیصد و هشتادم

سرّ گرم و سوزان بودن خورشید و این که ماه برخلاف آن است

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عیسی بن محمد، از علی بن مهزیار، از علی بن حسان، از ابن ابی‌نوار، از محمد بن مسلم، وی می‌گوید:

محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم برای چه خورشید گرم‌تر از ماه می‌باشد؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی خورشید را از نور آتش و صفا و درخشندگی آب آفرید با این کیفیت که یک طبقه از نور و یک طبقه از صفا و درخشندگی آب را منظم نمود تا وقتی که هفت طبقه از نور آتش و صفا و آب فراهم گردید آنگاه لباسی از آتش بر این طبقات پوشاند و همین معنا سبب گرم‌تر و سوزان‌تر بودن کره آفتاب از ماه گردیده و در مقابل ماه را از نور آتش و صفا و درخشندگی آب با این کیفیت خلق کرد که یک طبقه از نور و یک طبقه از صفا و درخشندگی آب را منظم کرد تا وقتی که هفت طبقه از نور آتش و صفا و آب فراهم گردید سپس لباسی از آب را بر این طبقات پوشاند از این رو ماه خنک‌تر و سردتر از آفتاب می‌باشد.

۱- مرحوم طریحی در مجمع‌البحرین گوید: عجوه به گفته برخی نوعی از بهترین انواع خرما است، رنگش به سیاهی مایل است و این خرما محصول درختی است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه کاشتند.

باب سیصد و هشتاد و یکم

سَز نامیده شدن سدرۃالمنتهی به این نام

حدیث (۱)

محمّد بن موسی، از حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیّه^(۱) از حبیب سجستانی^(۲) نقل کرده که وی می‌گوید: حضرت ابو جعفر علیّه السلام فرمودند:

سدرۃالمنتهی را به خاطر این سدرۃالمنتهی گفته‌اند که اعمال اهل زمین را فرشتگان نگهبان و حافظ به محلّ سدره می‌برند. سپس فرمود: فرشتگان حافظ و نگهبان، عبارتند از نیکانی که نزد سدره بوده و آنچه را که فرشتگان دیگر از اعمال بندگان روی زمین را نزد آنها می‌برند، ایشان نوشته و ضبط می‌کنند پس اعمال منتهای بالا بردنشان همان محلّ سدره است که از آن جا دیگر بالاتر برده نمی‌شوند لذا سدره را سدرۃالمنتهی گفته‌اند.

باب سیصد و هشتاد و دوم

سَز نامیده شدن باد به «شمال»

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیّاری حدیث را مرفوعاً از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام نقل کرده، وی می‌گوید: محضر مبارک امام علیّه السلام عرضه داشتم: چرا باد را شمال می‌گویند؟ حضرت فرمودند: زیرا باد از قسمت شمالی عرش می‌وزد.

باب سیصد و هشتاد و سوم

سَز این که جایز نیست بادها و کوهها و ساعات و روزها و شبها

را دشنام داد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبداللّه، از ابراهیم بن هاشم، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علیّه السلام

۱- مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی ثقه است.

۲- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن می‌باشد

نقل کرده که آن حضرت فرمود:

رسول خدا ﷺ فرمودند: باده‌ها را دشنام ندهید زیرا آنها مأمور هستند و کوه‌ها و ساعات و ایام و شبها را نیز ناسزا نگوئید که مرتکب گناه شده و این ناسزا به خودتان برمی‌گردد.

باب سیصد و هشتاد و چهارم

سرّ نامیده شدن طارق به «طارق»

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از احمد بن نصر^(۱)، از محمد بن مروان، از حریر از ضحاک بن مزاحم^(۲) نقل کرده که وی گفت: از حضرت علی علیه السلام سؤال شد: طارق چیست؟ حضرت فرمودند: بهترین و نیکوترین ستاره در آسمان می‌باشد ولی مردم آنرا نمی‌شناسند.

و طارق را طارق نامیده‌اند زیرا نورش یک‌یک به آسمان‌ها خورده تا هفت آسمان سپس در مراجعت به یک‌یک آنها اصابت نموده تا به مکان خود بازگردد.

باب سیصد و هشتاد و پنجم

نوادری از اسرار

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه، از مردی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که ولی خدا به دنیا می‌آید ابلیس فریادی سخت می‌زند که یاران و اعوانش جملگی به فزع و شیون درمی‌آیند، می‌گویند: ای سرور ما تو را چه شد که چنین فریادی زدی؟

می‌گوید: ولی خدا به دنیا آمد.

می‌گویند: از این جهت باکی بر تو نیست.

ابلیس می‌گوید: اگر زنده بماند تا به سنّ رجال برسد جماعت بسیاری را خدا

۱- احمد بن نصر، ابوالحسن جعفی، مرحوم علامه در خلاصه فرموده، وی کوفی و ثقه می‌باشد.

۲- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: ضحاک بن مزاحم خراسانی امامی است ولی مجهول الحال می‌باشد.

به واسطه او هدایت می‌کند گفتند: آیا اذن به ما می‌دهی او را بکشیم؟
ابلیس می‌گوید: خیر.

می‌گویند: تو که از او خوشش نمی‌آید چرا اذن کشتنش را نمی‌دهی؟
ابلیس می‌گوید: زیرا بقاء ما به واسطه اولیاء خدا است و هرگاه روی زمین ولّیتی از اولیاء خدا نباشد قیامت بپا می‌شود و بدین ترتیب ما به جهنم می‌رویم پس چه عجله‌ای داریم که به جهنم رویم.

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن عمران الهمدانی و محمد اسماعیل بن بزیع، از یونس بن حمن، از عیص بن قاسم نقل کرده که وی گفت:

شنیدم از حضرت اباعبدالله علیه السلام که می‌فرمودند:

از خدا بترسید و مخالفتش را ننمایید و خود را بنگرید زیرا سزاوارترین کسی که باید به آن نظر شود خود شما هستید اگر یکی از شما دو نفس داشته باشد و یکی را مقدم کند و با آن تجربه تحصیل کند لازم است با دیگری به استقبال توبه رود ولی این طور نیست و هرکسی یک نفس بیشتر نداشته و وقتی این نفس زوال پیدا کرد به خدا سوگند دیگر وقت توبه گذشته است، اگر از ما یک نفر به نزد شما آمد و شما را به رضا و خشنودی خدا دعوت نمود سوگند می‌دهیم شما را که راضی نیستیم ما را اطاعت نکنید درحالی که تنها و یک نفر باشیم چه رسد زمانی که عَلم و پرچمها افزاشته شود و با اعوان و انصار باشیم.

حدیث (۳)

احمد بن محمد، از پدرش، از جعفر بن محمد مالک، از عباد بن یعقوب، از عمر بن بشر بزاز نقل کرده که گفت: حضرت ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فرمودند:

اهل قَدَر و معتقدین به آن نمی‌توانند بگویند: خدا آدم را برای دنیا آفرید و او را در بهشت اسکان داد تا عصیاننش نماید و سپس برگرداندش به آن جا که برایش خلق شده بود.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم نهاوندی، از صالح بن راهویه از ابی حیون غلام حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام فرمودند: جبرئیل بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و عرضه داشت:

ای محمد پروردگارت سلامت می‌رساند و می‌فرماید: زنان باکره به منزله میوه بر درخت هستند، پس هرگاه میوه رسید هیچ چاره‌ای نیست مگر آنکه آن‌را بچینند و الا آفتاب فاسدش کرده و باد تغییرش می‌دهد. و دختران باکره وقتی درک نمودند آنچه را که زنان درک کردند دیگر دارو و چاره‌ای برای آنها نیست مگر آنکه شوهر بکنند و در غیر این صورت از فتنه در امان نیستند.

پس پیامبر ﷺ به منبر شد و برای مردم خطبه خواند سپس فرمان الهی را به آنها اعلام فرمود.

مردم گفتند: یا رسول الله دختران را به چه کسی شوهر دهیم؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: به هم‌کفو و هم‌ترازشان.

عرض کردند: هم‌تراز و کفو آنها کیست؟

حضرت فرمودند: برخی از مؤمنین کفو بعضی دیگر می‌باشند، سپس حضرتش از منبر پایین نیامدند تا این‌که ضباعة المقداد بن الاسود الکندی را به تزویج خود درآوردند، سپس فرمودند: ای مردم، من دختر عموی خود را تزویج کردم تا نکاح و این سنت وضع شده و پایه‌ریزی شود.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالرحمن بن ابی نجران، از عبدالله بن سنان، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام راجع به قسامه پرسیدم؟

حضرت فرمودند: قسامه حق است و اگر نبود برخی از مردم بعضی دیگر را بدون هیچ واهمه‌ای می‌کشتند و هیچ اتفاقی هم به دنبالش پیش نمی‌آمد و اساساً قسامه یک ریسمانی است که به مردم احاطه دارد و آنها را حفظ کرده است.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی از محمد بن علی، از محمد بن احمد از ابان بن عثمان از اسماعیل جعفی، وی می‌گوید: محضر حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم مغیره می‌پندارد زن حائض باید نمازهایش را همچون روزه قضاء کند؟

حضرت فرمودند:

او را چه می‌شود، خدا توفیقش ندهد، همسر عمران گفت: پروردگارا نذر

کرده‌ام آنچه در شکم من هست را در راه خدمت تو آزاد گردانم یعنی خادم مسجدش نمایم و محرّر و خادم برای مسجد را هیچگاه از آن اخراج نمی‌کنند، و وقتی همسر عمران مریم را زایید، به درگاه الهی عرضه داشت پروردگارا، فرزندی را که وضع نمودم مؤثّر بوده و پسر و دختر در کار خدمت حرم برابر نخواهند بود، باری همسر عمران به نذر خود وفاء کرد و مریم را داخل مسجد نمود و وقتی مریم به سن بلوغ رسید و در حدی قرار گرفت که زنان در آن حدّ می‌باشند از مسجد اخراج شد (یعنی وقتی مبتلا شد به ایّام حیض از مسجد اخراج گردید) حال اگر بنا بود مریم ایّام خارج بودن از مسجد را قضاء کند این تکلیف در حق او تکلیف مالا یطاق بود زیرا از طرفی طبق نذری که همسر عمران نموده بود می‌باید همیشه در مسجد باشد حال ایّام عذر را اگر در همان وقت می‌خواست قضاء کند که امکان پذیر نبود و در غیر آن وقت هم برایش امکان نداشت چون به مقتضای نذر حضورش در مسجد لازم بوده و معنا نداشت به عنوان قضاء مافات بخواهد آن را انجام دهد.

حدیث (۷)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمن، از عبدالحمید، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

کسی که ذکر الله تعالی را بگوید ده حسنه برایش منظور می‌کنند و کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاد کند ده حسنه برایش حساب می‌نمایند زیرا خداوند تعالی رسولش را با خود مقرون قرار داده است.

حدیث (۸)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم از علی بن اسباط از مردی از اصحاب که از خراسان است مرفوعاً از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خداوند متعال می‌داند که گناه برای مؤمن بهتر از عجب و خودپسندی است و اگر این معنا نبود هرگز حق تعالی مؤمنی را به گناه مبتلاء نمی‌ساخت.

حدیث (۹)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابان بن عثمان از محمد حلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند آن خاکی که خداوند متعال مشتی از آن را قبض فرمود

و جناب آدم علیه السلام را از آن آفرید، جبرئیل علیه السلام را نزد آن فرستاد تا قبضش کند، خاک گفت:

پناه به خدا می برم از این که چیزی از من را قبض کنی.
جبرئیل به سوی پروردگارش مراجعت کرد و عرضه داشت: بار خدایا خاک از من به تو پناه برد، خداوند متعال اسرافیل را نزد آن فرستاد، خاک همان گفتار را به اسرافیل ایراد نمود، حق تعالی میکائیل را فرستاد، باز خاک همان کلام را اظهار نمود باری تعالی این بار ملک الموت را فرستاد، خاک از او به خدا پناه برد.
ملک الموت گفت: من نیز به خدا پناه می برم از این که به او مراجعت کنم تا آنکه از تو قبض کنم، سپس امام علیه السلام فرمودند:
آدم را از این جهت آدم نامیده اند که از ادیم و روی زمین آفریده شده.

حدیث (۱۰)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش از محمد بن سلیمان، از داود بن نعمان، از عبدالرحیم قصیر نقل کرده که گفت: حضرت ابو جعفر علیه السلام به من فرمودند:
اگر قائم ما قیام کند حمیراء را به دستش می سپارند تا بر او حد جاری کند و انتقام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فاطمه علیها السلام را از او بگیرد.
عرض کردم: فدایت شوم، برای چه بر او حد جاری نماید؟
حضرت فرمودند: برای افتراء و بهتانی که به مادر ابراهیم زد^(۱).
عرض کردم: چطور حق تعالی حد را تأخیر انداخت و آن را به دست حضرت قائم جاری فرمود؟
حضرت فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در حالی که رحمت است مبعوث داشت و قائم علیه السلام را در حالی که نقمت و عذاب است برانگیخت.

حدیث (۱۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد، از علی بن ابراهیم منقری یا غیرش مرفوعاً نقل کرده که محضر امام صادق علیه السلام عرض شد: از سعادت مرد است که گونه ها و لحتین او سبک و متحرک باشد کنایه از این که کثیر الذکر باشد.

۱- بهتانی که حمیراء (هائشه) به مادر ابراهیم یعنی ماریه قبطیه همسر پیامبر زد این بود که گفته بود ابراهیم از پیامبر نیست بلکه از فلان مرد قبطی است.

حضرت فرمودند: در این برای مرد سعادت نبوده بلکه سبک بودن و تحرّک داشتن دو ماضغ مرد (دو ماضغ عبارت است از دو رگ در دو طرف چانه) به تسبیح علامت سعادت او است.

حدیث (۱۲)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبدالرحمن، از زرعه، از سماعه نقل کرده که گفت: حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: هرگاه به بیت التخلیه رفتی و قضاء حاجت نمودی و فراموش کردی مخرج غایط را با آب بشویی سپس وضوء گرفتی و بعد از نماز متذکّر شدی که استنجا نکرده‌ای بر تو واجب است نماز را اعاده کنی و اگر استنجا کرده ولی فراموش کردی که نرینه خود را بشویی و نماز خواندی و بعد از آن متذکّر شدی لازم است وضوء و نماز را اعاده کنی و نرینه خود را آب بکشی چه آنکه بول مانند غایط است و حکم آن را دارد.

حدیث (۱۳)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سعید، از یونس، از عبدالله بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر ابی عبدالله علیه السلام عرضه داشتم: جمعی در کنیزی با هم شریک بودند و اعتماد به یکی از شرکاء نموده و کنیز را نزد او گذاردند، وی با کنیز نزدیکی می‌کند حکم او چیست؟

حضرت فرمودند: باید حدّ بخورد منتهی به مقداری که مالک کنیز هست از حدّش اسقاط می‌گردد بعد باید کنیز را قیمت کنند و قیمت او را به شرکاء بدهد، حال اگر قیمت کنیز در روزی که عمل نزدیکی واقع شده کمتر باشد از قیمتی که به آن قبلاً خریده شده بر جانی لازم است قیمت بیشتر را بدهد زیرا کنیز را بر شرکاء فاسد نموده و اگر قیمت آن روز بیشتر باشد از قیمت قبلی که کنیز را با آن ابتیاع نموده‌اند باز او را ملزم می‌کنند که قیمت بیشتر را بدهد به همان دلیلی که گفته شد.

حدیث (۱۴)

محمّد بن علی ماجیلویه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از محمّد بن الحسین، از محمّد بن اسلم جبلی از عاصم بن حمید، از محمّد بن قیس، از حضرت ابی جعفر علیه السلام وی می‌گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: زنی شوهردار مرتکب زنا شده و حامله گردیده و وقتی وضع حمل می‌کند پنهانی بچه را می‌کشد حکمش چیست؟ حضرت می‌فرمایند: ابتداء صد تازیانه به او می‌زنند به خاطر قتلی که مرتکب شده

و پس از آن او را سنگسار می‌کنند زیرا مرتکب زنا محصنه گردیده.

حدیث (۱۵)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی از حسن بن محبوب، از محمد حلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می‌گوید: از امام علیه السلام راجع به مرد مسلمانی که عمداً مرد مسلمان دیگری را کشته بود و مقتول از مسلمین ولی نداشته بلکه یکی از اقرباء او که از اهل ذمه است ولی او بوده حال حکم چیست؟

حضرت فرمودند: بر امام است که اسلام را بر اقرباء ذمی او عرضه کند، هر کدام از آنها که اسلام آوردند قاتل را به او بسپارد، وی اگر خواست قاتل را بکشد و در صورتی که بخواهد می‌تواند او را عفو نماید و اگر هم خواست حق دارد دیه از او بگیرد و آن را در بیت المال مسلمین قرار دهد زیرا جنایت وارد بر مقتول بر ضرر امام صورت گرفته لاجرم دیه‌ای که بابت قتل مقتول گرفته می‌شود لازم است به نفع امام علیه السلام در بیت المال قرار داده شود

حدیث (۱۶)

پدرم رحمة الله علیه، از عبدالله بن جعفر به اسنادش مرفوعاً تا علی بن یقطين، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام عرض کردم: چرا فتنه و شورش‌هایی که درباره شما نقل و روایت شده واقعیت ندارد و آنچه در مورد دشمنان شما مطرح است و به دست ما رسیده صحیح می‌باشد؟ امام علیه السلام فرمودند: آنچه درباره دشمنان ما روایت گردیده از ناحیه حق بوده لاجرم مطابق با واقع می‌باشد و شما سرگرم و مشغول به آرزوهایتان می‌باشید لذا وقایع خارجی مطابق تمنی و آرزوهایتان در خارج صورت می‌گیرد.

حدیث (۱۷)

پدرم رحمة الله علیه، از عبدالله بن جعفر حمیری، از ابان بن صلت نقل کرده که وی گفت: جمعی در خراسان نزد حضرت رضا علیه السلام آمده و محضر مبارکش عرضه داشتند: گروهی از اهل بیت شما هستند که مرتکب کارهای زشت و قبیح می‌شوند، چرا ایشان را از آنها نهی نمی‌کنید؟

حضرت فرمودند: این کار را انجام نمی‌دهم.

محضرش عرض شد: برای چه؟

حضرت فرمودند: از پدرم شنیدم که می‌فرمودند: نصیحت دشوار و سخت است.

حدیث (۱۸)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید از قاسم بن محمد، از علی نقل کرده که گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم:

مردی در عمل سعی قبل از صفا به مروه ابتداء نموده حکمش چیست؟ حضرت فرمودند: باید عملش را اعاده کند، مگر نمی بینی اگر در وضوء قبل از شستن دست راست به دست چپ آغاز کند باید وضویش را اعاده نماید.

حدیث (۱۹)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از عبدالله بن مغیره، از سکونی از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

با دوستان پدرت دوستی را قطع مکن زیرا نورت خاموش می شود.

حدیث (۲۰)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از میمون قداح از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: نامه ای را که کسی به من داده بود نزد پدرم علیه السلام بردم، آن را از آستین بیرون آوردم پدرم به من فرمود: فرزندم در آستین خود چیزی را حمل مکن زیرا آستین آن را ضایع و فاسد می کند آن را.

حدیث (۲۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از محمد بن عبد الحمید، از یونس بن یعقوب از کسی که یادش نموده، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: دریا را ببندید و روی ظروف سرپوش گذارید و در مشک آب را با ریسمان محکم نمایید زیرا شیطان پوشش را کنار نزده و درب کوزه را باز نمی کند.

و هنگام خواب چراغ را خاموش کنید زیرا موش برای سرقت از لانه اش خارج می شود و خانه را بر اهلش آتش می زند و از وقتی که خورشید غروب می کند تا زمانی که سیاهی و ظلمت شب برطرف می شود چهارپایان و اهل خود را در بیوت حبس و نگاهداری کنید.

حدیث (۲۲)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله برقی از حسن بن محبوب، از عبد الرحمن بن حجاج از بکیر بن اعین، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت راجع به مردی که مالی را سرقت کرد و بر او دست نیافتند سپس برای بار دوم سرقت نمود، این بار بینه و شهود قایم شده و بر علیه او شهادت به سرقت اول و دوم دادند فرمودند: دستش را به واسطه سرقت اولی قطع می کنند ولی پایش را به واسطه سرقت اخیر نمی برند.

محضر مبارکش عرض شد: چرا به واسطه سرقت اولی دستش را قطع کرده ولی پایش را به واسطه سرقت اخیر قطع نمی کنند؟ فرمودند: زیرا شهود به سرقت اولی و دومی یکجا شهادت داده اند و اگر ابتداء به سرقت اولی شهادت می دادند سپس تأمل می کردند تا دست سارق را قطع کنند و پس از آن به سرقت دومی شهادت می دادند البته پای سارق را نیز قطع می کردند.

حدیث (۲۳)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد، از ابو جعفر احمد بن ابی عبد الله از مردی از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب حدیث را مرفوعاً از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن سخنانی بسیار فرمودند:

دستمال گوشت را در اطاق مگذارید زیرا جایگاه شیطان است و نیز خاک و زباله را پشت درب منزل نگذارید بماند؛ زیرا مکان شیطان می باشد و هنگامی که یکی از شما لباسش را درمی آورد باید بسم الله بگوید تا جن آن را نپوشد چه آنکه اگر بسم الله گفته نشد جن آن را می پوشد تا صبح گردد و صید را دنبال و تعقیب نکنید زیرا راه را نیاز موده اید و بسا مفتون می شوید و هر وقت یکی از شما به درب حجره خود رسید بسم الله بگوید؛ زیرا بدین وسیله شیطان می گریزد و هرگاه یکی از شما داخل اطاقش شد سلام کند زیرا این عمل سبب نزول برکت و انس فرشتگان با اوست گردد و هیچ گاه سه نفر ردیف و پشت سر هم روی مرکب ننشینند زیرا اولی ملعون بوده و آن کسی است که مقدم و جلو نشسته و راه را سبک ننماید؛ زیرا تنها راههای در بهشت را سبک می خوانند و فرزندان را حاکم و ابا الحکم ننمایند زیرا تنها خداوند است که حاکم می باشد و از «آخری» یاد نکنید مگر به خیر زیرا خدا آخری می باشد

و انگور را کَرَم نخوانید زیرا مؤمن کرم می‌باشد و بعد از یک خواب از مکان خود خارج نشوید زیرا خداوند متعال جنبیده و موجوداتی دارد که منتشر و پراکنده بوده و به آنچه مأمور هستند عمل می‌کنند و بسا از ناحیه آنها گزندى به شما برسد و هرگاه زوزه سگ و صدای الاغ را شنیدید از شرّ شیطان رجیم به خدا پناه ببرید؛ زیرا این حیوانات او را می‌بینند ولی شما نمی‌بینید لذا به آنچه مأمور هستید عمل کنید و سرگرم شدن زنان صالحه با دوک بافندگی و ریسندگی نیک و خوب می‌باشد.

حدیث (۲۴)

محمّد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن محمّد بن ماجیلویه، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش از حمّاد بن عثمان، از عبید بن زراره، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

نزد زیاد بن عبدالله و جمعی از اهل بیت خود بودم، زیاد گفت:

ای فرزندان علی و فاطمه فضیلت و برتری شما بر سایر مردم چیست؟

اهل بیت سکوت کردند، من گفتم:

یکی از برتری‌های ما بر مردم این است که ما دوست نداریم کسی غیر از خودمان باشیم یعنی مقام و موقعیت غیر خودمان را طالب و آرزومند نیستیم ولی احدی از مردم را سراغ نداریم که دوست نداشته باشد از ما بوده و مقام و منزلت ما را خواستار نباشد مگر آنکه با این خواسته مشرک گردد.

سپس حضرت فرمودند: این حدیث را روایت و نقل کنید.

حدیث (۲۵)

محمّد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه^(۱)، از سلیمان بن خالد، وی می‌گوید:

از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: مرد مسلمانی کشته شده و پدر نصرانی دارد، دیه مقتول از آن کیست؟

حضرت فرمودند:

دیه‌اش را اخذ می‌کنند و سپس در بیت‌المال مسلمین قرار می‌دهند؛ زیرا کشتن او جنایتی است بر بیت‌المال مسلمین.

۱- مالک بن عطیه احمسی، مرحوم ممقانی در رجال او را ثقه معرفی کرده است.

حدیث (۲۶)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد از ابن محبوب از مالک بن عطیه، از ابی حمزه، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

در کتاب علی علیه السلام یافتیم که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: هنگامی که زنا بعد از من آشکار شود مرگ ناگهانی بسیار می گردد و وقتی ترازوها از وزن اجناس کم و ناقص گذاردند حق تعالی نیز سالها را کم و ناقص می نماید و هنگامی که مردم از دادن زکات خودداری کنند زمین از برکاتش یعنی زراعت ها و میوه ها و معادن ممانعت می نماید.

و وقتی در احکام جور و ستم کنند در ظلم و تعدی با هم کمک و یکدیگر را یاری می نمایند و زمانی که نقض عهد کنند خداوند دشمن ایشان را بر آنها مسلط می فرماید و وقتی قطع رحم نمودند اموالشان در دست اشرار قرار می گیرد و هنگامی که امر به معروف نکرده و از منکر و قبیح نهی ننمایند و نیکان از اهل بیت من را تبعیت نکنند حق تعالی اشرار و بدهایشان را بر آنها مسلط فرموده به طوری که هرچه خوبان خود را بخوانند آنها جوابشان را نمی دهند.

حدیث (۲۷)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه از حسین بن محمد بن عامر، از معلی بن محمد، از عباس بن علا از مجاهد، از پدرش، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: از جمله گناهای که نعمت های الهی را تغییر می دهند بغی و نافرمانی است و از جمله معاصی که مورث ندامت و پشیمانی است کشتن نفس است و از گناهای که نعمت و گرفتاری به دنبالش می باشد ظلم و ستم بوده و از عصیان هایی که پرده ها را پاره می کند شرب خمر است و گناهی که سبب حبس رزق و دست نیافتن بر آن است زنا بوده و آنچه فناء و مرگ را به انسان نزدیک می نماید قطع رحم می باشد و گناهی که موجب رد شدن دعا و مستجاب نشدنش بوده و هوا را تیره و تار می کند عاق والدین شدن می باشد.

حدیث (۲۸)

علی بن حاتم رحمه الله علیه از اسماعیل بن علی بن قدامه ابوالسری از احمد بن علی بن ناصح از جعفر بن محمد ارمنی از حسن بن عبد الوهاب از علی بن حدید مدائنی از کسی که برایش حدیث گفته از مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت: از

حضرت جعفر بن محمد علیه السلام پرسیدم: این که طفل بدون تعجب خندیده و بدون درد و المی می‌گرید سبب چیست؟

حضرت فرمودند: ای مفضل هیچ طفلی نیست مگر آنکه امام خود را دیده و با او مناجات می‌نماید، پس گریه‌اش به خاطر غیبت امام از او است و خنده‌اش زمانی است که امام به او رو می‌کند.

و وقتی زبان طفل باز شد این باب بر رویش بسته شده و دیگر امام را ندیده و در دلش نسبت به آنچه قبلاً برایش اتفاق افتاده نسیان و فراموشی پیدا می‌شود.

حدیث (۲۹)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان از محمد واسطی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

خداوند متعال به جناب ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که زمین به من شکایت کرد و از دیدن عورت تو شرم و حیاء می‌نماید، بنابراین بین خود و زمین حجاب و ساتری قرار بده، جناب ابراهیم زاید بر سایر ثیاب و البسه‌ای که می‌پوشید لباسی دیگر که کوچک‌تر از شلوار بود به پا نمود، این جامه تا سر زانوهای وی را می‌پوشاند^(۱)

حدیث (۳۰)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم، از عثمان بن عیسی، از ابی الجارود مرفوعاً از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت ابراهیم علیه السلام عبورش به بانقی^(۲) افتاد، در این مکان هر شب زلزله می‌آمد آن حضرت شب را در آن جا به صبح رساند، اهل آن وادی صبح کردند و اثری از زلزله ندیدند، گفتند دیشب چرا زلزله نیامد یا این که حادثه‌ای اتفاق نیافتاده؟ برخی جواب داده و گفتند: دیشب پیرمردی که با او نوجوان و غلامی بود در اینجا فرود آمد ممکن است به خاطر قدوم او باشد.

امام علیه السلام فرمودند: اهالی آن شهر محضر جناب ابراهیم علیه السلام رسیده و به او عرضه داشتند.

۱- مترجم گوید: ترجمه این حدیث بر طبق نسخه‌ای از متن است که لفظ حدیث «اکثر من الثیاب» باشد اما به فرموده مرحوم مجلسی در بحار که ظاهراً «اکبر من الثیاب» است ترجمه چنین می‌شود: جناب ابراهیم جامه‌ای بزرگ‌تر از تنبان (شلوار کوچک) و کوچک‌تر از سربال می‌پوشید.

۲- به کسر نون طبق گفته یاقوت حموی در مرصدا لاطلاع ناحیه‌ای از نواحی کوفه است که در کنار فرات می‌باشد.

ای مرد هر شب در این مکان زلزله می آید ولی دیشب که تو اینجا بودی زلزله قطع شد حال امشب نیز نزد ما باش، ابراهیم علیه السلام آن شب را نیز در آن جا بماند و زلزله نیامد، بامداد آنها گفتند: نزد ما باش و آنچه بخواهی برایت آماده می کنیم. ابراهیم علیه السلام فرمود: خیر، ولی این دشت و سرزمین را به من بفروشید که مال من باشد دیگر زلزله را نخواهید دید.

آنها گفتند: این سرزمین مال تو باشد.
ابراهیم علیه السلام فرمود: آن را نخواهم گرفت مگر با خریدن.
گفتند: از ما بگیر به آنچه خواهی.

ابراهیم علیه السلام: آن سرزمین را به هفت میش ماده و چهار الاغ خرید از این رو آن سرزمین را بانقیبا خواندند چه آنکه نعاج یعنی ماده میش را در لغت نبطیه، نقی گویند.

امام علیه السلام فرمودند: غلام ابراهیم به آن حضرت عرض کرد: ای خلیل الرحمن با این دشت لم یزرع که در آن نه کشاورزی شده و نه دامداری چه خواهی کرد؟
حضرت فرمود: ساکت باش خداوند متعال از این دشت هفتاد هزار نفر را محشور نموده که جملگی بدون حساب داخل بهشت می شوند مردی از میان ایشان شفاعت برای جماعت کذا و کذا می نماید.

حدیث (۳۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابی ایوب، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام به ملکوت و باطن آسمانها و زمین توجه کرد مردی را دید که زنا می کند، او را نفرین کرد و وی مرد، سپس دیگری را دید که به همان فعل شنیع مشغول است او را نیز نفرین کرد و وی مرد سپس سومی را در همین حال دید و او را نیز نفرین کرد و وی نیز مرد، خداوند متعال به او وحی فرمود:

ای ابراهیم دعاء تو مستجاب است ولی در عین حال بندگان من را نفرین مکن، اگر من می خواستم بندگانم را به نفرین مبتلا کرده و نابودشان بکنم آنها را خلق نمی کردم، بندگانم که آفریده ام به سه گروه تقسیم می شوند:
الف: بندگانم که مرا پرستیده و شرک به من اصلاً نمی آورند، ایشان را ثواب و

اجر می‌دهم.

ب: بندگانی که دیگری را می‌پرستند نه من را، ایشان هرگز از من نگذشته و تجاوز نمی‌کنند.

ج: بندگانی که دیگری را می‌پرستند، من از صلب ایشان کسانی را بیافرینم که من را پرستند.

حضرت ابراهیم سپس توجه به جانب دیگر کرد، جیفه و مرداری را دید که در کنار ساحل دریا افتاده قسمتی از آن در آب و قسمت دیگرش در خشکی می‌باشد، درندگان دریایی می‌آیند از قسمتی که در آب هست می‌خورند سپس برمی‌گردند بعد بعضی بر برخی حمله کرده و یکدیگر را پاره‌پاره کرده و از هم می‌خورند و از طرفی درندگان خشکی آمده از قسمتی که در خشکی است می‌خورند و بعد برگشته و بعضی بر برخی حمله نموده و یکدیگر را پاره‌پاره کرده و از هم می‌خورند، ابراهیم علیه السلام از مشاهده این صحنه تعجب کرد و به درگاه الهی عرضه داشت پروردگارا، به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی، اینها گروهی هستند که بعضی برخی دیگر را می‌خورند و آنچه خورده شده اجزاء خورندگان می‌گردد، لذا می‌خواهم بدانم این اجزاء سباع که غذای خورندگان شده و اجزاء آنها گردیده چگونه زنده می‌شوند.

خداوند فرمود: آیا ایمان و اعتقاد نداری که من بر احیاء آنها قادر هستم؟ ابراهیم علیه السلام عرض کرد: چرا ولی برای این که اطمینان بیشتری پیدا کنم آنها را زنده کن تا آن را ببینم همان طوری که تمام اشیاء را می‌بینم. حق تعالی فرمود:

چهار پرنده بگیر، پس آنها را پاره‌پاره کن و بعد پاره‌ها را با هم مخلوط کن همان طوری که این جیفه از اجزاء این سباع که برخی بعضی را خورده‌اند مخلوط گردیده است سپس بر سر هرکوهی یک جزیی از این مخلوط را قرار بده بعد یک، یک پرنده‌گانی را که گرفته‌ای بخوان، آنها به نزدت می‌آیند.

ابراهیم چنین کرد و وقتی آنها را خواند، هر کدام جوابش را دادند. قابل توجه است که کوهها ده تا بودند و پرنده‌گانی را که گرفت و با شرحی که داده شد مخلوط نمود عبارت بودند از: خروس، کبوتر، طاووس و کلاغ.

حدیث (۳۲)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از علی بن منصور، از کلثوم بن عبدالمؤمن حرانی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام امر فرمود که حج کند و جناب اسماعیل را با خود به حج ببرد و وی را در حرم اسکان دهد، هر دو بر شتری سرخ نشسته و به حج رفتند و احدی با آنها نبود مگر جبرئیل علیه السلام و وقتی به حرم رسیدند، جبرئیل گفت: ای ابراهیم از شتر فرود آید و قبل از این که داخل حرم شوید غسل کنید.

ابراهیم و اسماعیل از شتر پایین آمده و غسل کردند بعد جبرئیل به ایشان نشان داد که چگونه برای احرام آماده شوند، ایشان این مراسم را انجام دادند سپس جبرئیل به آنها امر فرمود که محرم به احرام حج شده و تلبیات چهارگانه ای را که مرسلون گفته بودند بگویند، بعد آنها را به باب صفا برده و از شتر پیاده اشان کرد و بین آن دو ایستاد، بعد رو به بیت نمود و تکبیر گفت، آنها نیز تکبیر گفتند، بعد حمد الهی بجا آورد و آن دو نیز حمد نمودند، سپس خدا را تمجید کرد و آن دو نیز تمجید کردند آنگاه بر خدا ثناء گفت و آن دو نیز مثل او انجام دادند و به دنبال آن جبرئیل جلو رفت و آن دو نیز جلو رفتند و هر سه ثناء بر خدا می گفتند و او را تمجید می کردند تا رسیدند به جای حجر، جبرئیل استلام نمود و آن دو را امر کرد که استلام کنند بعد هفت شوط طوافشان داد بعد آنها را در مقام ابراهیم ایستاند و دو رکعت نماز خواند و آن دو نیز خوانده و سپس مناسک را به آنها نشان داد.

و وقتی نسک و اعمال را بجا آوردند حق تعالی به ابراهیم امر نمود که مراجعت کند و اسماعیل بماند، پس اسماعیل در آن جا ماند و احدی غیر از مادرش با او نبود، و پس از آنکه سال آینده فرا رسید خداوند تعالی به ابراهیم اذن داد حج بجا آورده و کعبه را بنا کند، عرب به قصد زیارت خانه خدا حج می رفتند ولی بیت دیوارهایش فرو ریخته بود تنها پایه هایش سرپا بود و دیده می شد و هنگامی که مردم از حرم خارج شدند اسماعیل سنگها را جمع نمود و آنها را در داخل کعبه ریخت و وقتی حق تبارک و تعالی اذن ساختمان بیت را صادر فرمود، ابراهیم به آن جا آمد و فرمود:

پسرم، خداوند متعال ما را مأمور به ساختن کعبه نموده، پس آن دو سنگ را کنار ریخته و در زیر آنها یک سنگ نمایان شد، حق تعالی امر نمود که بیت را روی این سنگ بنا کنید، ایشان سنگها را روی آن نهادند و فرشتگان هم ایشان را کمک و

یاری کردند تا دوازده ذراع ارتفاع دیوار بالا آمد، دو درب برای بیت تعبیه کرده که از یک درب داخل می‌شده و از درب دیگر خارج می‌گشتند و برای هر کدام از این دو درب آستانه و دستگیره از آهن قرار داد و کعبه برهنه و عریان بود، پس ابراهیم بیرون آمد درحالی که بیت به اتمام رسیده بود ولی اسماعیل در آن جا ماند، و وقتی مردم بر جناب اسماعیل وارد شدند چشم آن حضرت به زنی زیبا افتاد که از جمالش بسیار متعجب و خوشوقت گردید از خدا خواست که او را به ازدواج وی درآورد درحالی که آن زن شوهردار بود و اسماعیل از آن خبر نداشت، حق تعالی مرگ شوهرش را رسانید آن زن در مگه با حالی حزین بماند، حق تعالی غم و اندوه زن را برطرف کرد و وی را به تزویج اسماعیل درآورد، بعد که ابراهیم برای حج به مگه آمد آن زن، زنی مؤفقه و با داشتن سنی کم واجد کمالات بود، و جناب اسماعیل برای تهیه و جلب طعام جهت اهل بیتش به طائف رفت، پس آن زن پیرمردی ژولیده را دید، پیرمرد از احوال ایشان جويا شد، آن زن گفت: حال ما نیک است.

بعد از حال خودش بخصوصه سؤال کرد، زن جواب داد که حالش نیک است

سپس پیرمرد گفت: تو کیستی؟

زن گفت: زنی هستم از قبیله حمیر.

باری ابراهیم اسماعیل را ندید و با وی ملاقات نکرد از این رو نامه‌ای نوشت و به زن سپرد و به او فرمود: وقتی شوهرت آمد این نامه را به او بده، اسماعیل به نزد همسرش بازگشت و او نامه را به وی تسلیم کرد، اسماعیل آن را قرائت کرد، سپس به همسرش فرمود: آیا دانستی آن پیرمرد چه کسی بود؟

زن عرضه داشت: او را بسیار نیک منظر دیدم، در او مشابهتی به تو بود.

اسماعیل علیه السلام فرمود: او پدر من بود!

زن عرض کرد: وای بر من، بد شد.

اسماعیل علیه السلام فرمود: به محاسن تو ننگریست؟

زن عرضه داشت: خیر ولی بیم دارم که در حقش تقصیر کرده باشم، سپس زن درحالی که بانویی عاقله بود به اسماعیل عرض کرد: بر این دو درب ساتری آویزان نمی‌کنی ساتری از اینجا و ساتری از اینجا؟

اسماعیل فرمود: چرا، پس هر دو دو ساتر برای آن دو درب تهیه کردند که طول آنها دوازده ذراع بود، بعد آنها را بر آن دو درب آویختند و هر دو از آنکه دو درب را با پرده پوشانده‌اند خوشحال بودند و بسیار خوششان آمد، سپس زن عرضه

داشت: چرا جامه‌ای نبافم و با آن کعبه را نپوشانم چه آنکه این سنگها که با آنها دیوار کعبه ساخته شده خشن و زیر هستند.

اسماعیل علیه السلام به او فرمود: آری در انجام این کار سرعت و شتاب باید نمود، زن نزد قوم خود پشم زیادی فرستاد و از آنها خواست که پشمها را بریسند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این فعل سبب شد که از آن تاریخ به بعد بین زنان رسم شد که بعضی از برخی تقاضا نمودند که برایشان پشم بریسند.

حضرت فرمودند:

آن بانو در انجام این کار شتاب نمود و از دیگران یاری خواست و هرگاه از عمل یک قسمت فارغ می‌شد و آن قطعه را آماده می‌کرد همان را بر بیت می‌آویخت، موسم انجام حج فرارسید مقداری از رُخ کعبه باقی مانده بود که زیر پوشش قرار گیرد، آن بانو به اسماعیل عرض کرد: با این مقدار از رخ کعبه که پوشیده نشده چه کنیم؟ پس آن را با لیف خرما پوشانند، عربها به همان حال سابق به زیارت بیت آمدند با صحنه عجیبی مواجه شدند!!!

گفتند: سزاوار و شایسته است که برای آبادکننده این بیت هدیه و تحفه آورده شود پس از آن تاریخ به بعد آوردن هدیه و پیشکش مرسوم شد، لذا هر طائفه‌ای از عرب هدیه‌ای از جنس برگ و غیر آن با خود به آنجا آورده تا اشیاء بسیاری جمع و انباشته شد پس لیف‌های خرما را از بیت کنده و آن مقدار باقی مانده را با اجناس آورده شده پوشانده و بدین ترتیب پوشش بیت کامل گردید و بر پرده‌ای که پوشش بیت بود دو باب آویختند.

کعبه تا آن وقت سقف نداشت لذا جناب اسماعیل علیه السلام ستونهایی مثل ستونهایی که اکنون می‌بینید از چوب برای آن تعبیه نمود و با شاخه‌های چوبی برای بیت سقف درست نمود و سپس روی آن را با گل تسویه نمود، عربها آمدند و داخل کعبه شده و عمارت و ساختمان آن را دیدند، گفتند: عامر و آبادکننده این بیت باید به آن بیفزاید لذا سال آینده هدیه‌ها و تحفه‌ها آوردند این هدیه‌ها دواب و چهارپایان بود اسماعیل ندانست با آنها چه بکند، خداوند وحی فرمود که این حیوانات را قربانی کن و به حاجی‌ها اطعام نما.

امام علیه السلام فرمودند:

اسماعیل از کمی آب به ابراهیم شکایت نمود، خداوند به جناب ابراهیم وحی

فرمود که چاهی حفر کن تا حاجی ها از آب آن چاه بیاشامند.
جبرئیل علیه السلام فرود آمد و چاه ایشان یعنی زمزم را حفر کرد تا آب آن ظاهر و نمودار شد.

سپس جبرئیل گفت: ای ابراهیم در چاه فرو شو، و بعد جبرئیل در چاه پایین رفت و گفت: ای ابراهیم در چهار زاویه چاه بزن و بگو: بسم الله.
ابراهیم در زاویه ای که پهلوی بیت بود زد و گفت: بسم الله، بلافاصله چشمه ای جوشید، سپس بار دیگر زد و گفت: بسم الله، بدون درنگ چشمه ای جوشید، پس از آن در زاویه دیگر زد و گفت: بسم الله، فوراً چشمه ای جوشید و بالاخره در مرتبه چهارم به زاویه چهارم زد و گفت: بسم الله، چشمه ای جوشید.

جبرئیل گفت: ای ابراهیم از آب چشمه بنوش و برای فرزندت از خدا برکت بخواه. باری جبرئیل و ابراهیم هر دو از چاه خارج شدند، آنگاه جبرئیل به ابراهیم علیه السلام گفت: از این آب بر خود بریز و دور بیت طواف کن این آبی است که خدا به فرزندت اسماعیل عنایت فرموده، باری ابراهیم حرکت کرد و جناب اسماعیل پدر را مشایعت نمود تا حضرتش از حرم خارج گردید، ابراهیم رفت و اسماعیل مراجعت به حرم نمود، خداوند متعال از آن بانوی حمیریه فرزندی به او کرامت کرد که عقب و اولاد نداشت و سپس اسماعیل بعد از آن بانو با چهار زن دیگر ازدواج کرد و از هر کدام خداوند به او پسر بچه ای عنایت کرد، بعد خداوند متعال مرگ ابراهیم را رساند و آن حضرت بدون این که اسماعیل را ببیند از دنیا رفت و اسماعیل نیز از مرگ پدر اطلاع نیافت تا ایام موسم حج رسید، اسماعیل خود را مهیا نمود با پدر ملاقات کند، جبرئیل بر او نازل شد و مرگ پدر را به او تسلیم گفت و اظهار داشت: ای اسماعیل در مرگ پدر لفظ و کلامی نگویی که موجب سخط و غضب خدا باشد.

امام علیه السلام فرمودند: اسماعیل عبد و بنده خدا بود، خدا را خواند و حق تعالی نیز جوابش را داد و به او خبر داد که به پدرش ملحق می شود.

امام علیه السلام فرمودند: برای اسماعیل فرزند صغیری بود که بسیار دوستش می داشت و عشق به او می ورزید حق تعالی او را از این معنا منع و زجر کرد و فرمود: ای اسماعیل وصی تو فلان فرزندت هست نه این، و زمانی که مرگ اسماعیل فرارسید وصی خود را خواند و به او گفت: ای فرزند زمانی که مرگ تو رسید همان کاری که من کردم تو نیز بکن یعنی وصی خود را بخواه و وصایای خود را به او بکن فلذا از آن تاریخ به بعد هیچ امام و رهبری از دنیا نرفت مگر آنکه خداوند به او خبر

داد که برای خود وصی معین نماید.

حدیث (۳۳)

پدرم رحمة الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن غالب اسدی، از پدرش از سعید بن مسیب نقل کرده که گفت: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسیدم: خداوند متعال مقصودش از «الناس» در آیه شریفه چه کسانی می باشد؟

لولا ان يكون الناس امة واحدة (و اگر نه مکروه بود این که باشند آدمیان همه یک گروه مجتمع....)

امام علیه السلام فرمودند:

مقصود خداوند متعال از «الناس» امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد بنابراین معنای این فقره از آیه و فقره بعدی آن چنین می شود:

و اگر نه مکروه بود این که باشند امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم همه یک گروه مجتمع در اختیار کفر چون ببینند که کفار در نعمت و راحتند هر آینه می گردانیدیم برای کسی که نمی گردد به خدای بخشنده مر خانه هایشان را سقف های از نقره و نردبان های نقره ای که با بالا رفتن از آنها بر پشت بامها در آیند.

بعد امام علیه السلام فرمودند:

و اگر خداوند متعال نسبت به امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که همه به یک دین گرویده و جملگی به کفر روی آورده اند چنین کرده بود (یعنی سقف خانه ها و نردبان هایشان را از نقره می کرد) اهل ایمان محزون و مغموم می شدند و دیگر کسی با ایشان نکاح و وصلت نمی نمود بلکه همه متوجه اهل کفر می شدند.

حدیث (۳۴)

پدرم رحمة الله علیه فرمود:

سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

هرگاه یکی از شما به بستر خواب رفت چون نمی داند چه بر سرش می آید آیا از دنیا می رود یا عمرش باقی است لذا کنار ازار و پارچه ای که روی خود کشیده را بگیرد و بگوید:

اللهم ان امسكت نفسي في منامي فاغفر لها (بار خدایا اگر جان و روح من را در خواب قبض نمودی پس بیامرزش).

و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين (و اگر آزادش گذاردی پس حفظش کن به آن چیزی که بندگان صالح و نیکوکاران را حفظ می‌کنی).

حدیث (۳۵)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب از عبدالله بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی میوه‌های معین از زمینی را پیش از رسیدن می‌فروشد، بعد تمام میوه‌های آن زمین تلف می‌شود و از بین می‌رود حکم این مسئله چیست و وظیفه بایع نسبت به مشتری چه می‌باشد؟
حضرت فرمودند:

در زمان رسول خدا ﷺ جماعتی در همین مسئله به مخاصمه پرداخته و نزد آن حضرت آمده و واقعه را بیان کردند و طرفین مخاصمه هیچ کدام کوتاه نیامدند، وقتی آن حضرت ملاحظه فرمودند که طرفین از خصومت دست برنمی‌دارند آنها را از فروش میوه قبل از رسیدن نهی نموده ولی حرام نکردند و سر این نهی آن بود که چنین بیعی موجب خصومت شده بود.

حدیث (۳۶)

پدرم رحمه الله علیه فرمود:

سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از حسن بن سعید، از علی بن نعمان از یحیی ازرق نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: چهار شوط از هفت شوط طواف را انجام دادم بعد از آن درمانده شده و نتوانستم بقیه اشواط را ادامه دهم آیا می‌توانم دو رکعت طواف را نشسته بخوانم؟
حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: پس چگونه شخص وقتی از ایستادن عاجز می‌شود یا سستی در او پدید می‌آید می‌تواند نماز شب را نشسته بخواند؟

حضرت فرمودند: آیا صحیح است طواف را در حال نشسته به جای آوری؟
عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: پس نماز طواف را ایستاده بخوان.

حدیث (۳۷)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن

هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبدالرحمن، از معاویه بن وهب نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام عرض کردم: خبر به ما دادند که مردی از انصار از دنیا رفت و بر عهده اش دین بود، رسول خدا ﷺ بر او نماز نخوانده و فرمودند:

نماز بر رفیق خود نخوانید تا زمانی که دیونش اداء شود آیا این خبر صحیح است؟

حضرت فرمودند:

این خبر صحیح و حق می باشد.

سپس حضرت فرمودند:

این عمل را رسول خدا ﷺ انجام دادند تا حق اداء شود و برخی از افراد به بعضی دیگر بدهی خود را بپردازند و مردم به دین و قرض استخفاف نورزند و الا رسول خدا ﷺ و علی علیہ السلام و امام حسن سلام الله علیه از دنیا رفتند و در عهده اشان دین بود و حضرت سیدالشهداء علیہ السلام شهید شدند در حالیکه بدهکار بودند.

حدیث (۳۸)

محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از پدرش، از ابن عمیر، از ابان بن عثمان از حماد نقل کرده که گفت: از حضرت اباعبداللہ علیہ السلام شنیدم که می فرمود:

جایز نیست برای مردی که بین دو زن از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علیها جمع کند یعنی حق ندارد دو زن سیده بگیرد زیرا این خبر به سمع مبارک بانوی عالمیان فاطمه زهرا سلام الله علیها می رسد و بر آن حضرت گران تمام می شود. راوی می گوید: عرضه داشتم: آیا این خبر به آن حضرت می رسد؟ امام علی علیہ السلام فرمودند: آری به خدا سوگند.

حدیث (۳۹)

محمد بن الحسن رحمة الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبدالرحمن، از اسحاق بن عمار، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت امام صادق علیہ السلام عرض کردم: مرد مُحَرَمی به ساق پای زنی نظر کرده و محتلم شده حکمش چیست؟ حضرت فرمودند: اگر آن مرد موسر و توانگر است یک شتر باید بدهد و اگر متوسط الحال است باید گاو بدهد و اگر فقیر و محتاج است در عهده اش یک

گوسفند می باشد.

سپس حضرت فرمودند:

من به عهده آن مرد به خاطر آبی که از او خارج شده این کفاره را قرار نداده‌ام بلکه جهتش این است که نظر به چیزی نموده که دیدنش برای وی جایز نیست.

حدیث (۴۰)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی، از برقی و حسین بن سعید جملگی از نضر بن سدید، از یحیی حلبی از برید بن معاویه، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: خداوند حالتان را خوش دارد گله و شکایت شما به ما رسیده، لطف و مهربانی بمانموده بفرمایید: آیا اعلام می کنید ما می توانیم بدانیم امام بعد از شما کیست؟

حضرت فرمودند: حضرت علی علیه السلام عالم و امام بود و علم و امامت بالوراثه به فرزندان ایشان منتقل گشت و هیچ امامی از دنیا رحلت نمی کند مگر آنکه بعد از او امامی که در امامت و علم مثل او است از وی باقی می ماند.

عرض کردم: زمانی که امام از دنیا رفت مردم معذورند اگر ندانند امام بعد از او کیست؟

حضرت فرمودند: اما اهل این شهر یعنی مدینه، البته معذور نیستند چون تمکن از علم دارند و اما غیر این شهر از شهرهای دیگر، به قدر حرکتشان از مکان خود تا اینجا که برای تحصیل علم در سفر هستند البته معذور می باشند، خداوند متعال در قرآن می فرماید: **فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ** (چرا از هر طایفه ای جمعی برای تحصیل علم کوچ نمی کنند تا تفقه در دین پیدا کرده و وقتی به سوی قومشان بازگشتند آنها را انداز کنند شاید آن قوم متنبه شوند)

محمد بن مسلم می گوید: عرضه داشتم: چه می فرمایید درباره کسی که در طلب علم و آگاهی از امام خود از دنیا برود؟

حضرت فرمودند: وی به منزله کسی است که از خانه اش مهاجرت الی الله و رسول او نموده و پیش از رسیدن به مقصود مرگ وی را دریابد چه آنکه اجر و ثواب او بر خدا است.

عرض کردم: طالبین وقتی به دنبال امام علیه السلام رفتند به چه علامتی آن وجود مبارک را

بشناسند؟

حضرت فرمودند:

خدا به امام سنگینی و آرامی و هیبت و صولت عطاء فرموده است.

حدیث (۴۱)

پدرم رحمة الله علیه می فرماید:

عبدالله بن جعفر، از علی بن اسماعیل و عبدالله بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از یعقوب ابن شعیب، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید: حضرت مبارکش عرضه داشتیم:

وقتی امام از دنیا رفت و این خبر به گوش جماعتی که در آستانه اش نیستند رسید وظیفه ایشان چیست؟

امام علیه السلام فرمودند:

باید در طلب امام بعدی از مکان خود خارج شوند، ایشان پیوسته در عذر بوده و مادامی که در طلب می باشند معذور می باشند.

عرض کردم: آیا باید تمامشان از شهر و دیار خود خارج شوند یا اگر بعضی بیرون بیایند کافی است؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال در قرآن می فرماید:

فلولا نفر من کل فرقة الخ

سپس حضرت فرمودند: آن دسته ای که در شهر اقامت کرده و مانده اند پیوسته در توسعه بوده تا رفقایشان که رفته اند برگردند.

حدیث (۴۲)

پدرم از عبدالله بن جعفر، از محمد بن عبدالله بن جعفر، از محمد بن عبد الجبار، از کسی که ذکرش کرده از یونس بن یعقوب، از عبدالاعلی نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: اگر خبر بما برسد که امام علیه السلام از دنیا رفته اند چه کار باید بکنیم؟

حضرت فرمودند: بر شما واجب است کوچ کرده و در تحصیل علم به امام بعدی سعی نمایید.

عرض کردم: جملگی باید کوچ کنیم.

حضرت فرمودند: خداوند می فرماید: فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة الخ

عرض کردم: کوچ کردیم و در راه برخی از ما اگر فوت نمود حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند می‌فرماید: و من یخرج من بینه مهاجراً الى الله الخ

حدیث (۴۳)

علی بن احمد رحمه الله علیه می‌فرماید:

محمد بن ابی عبداللّه از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در جواب سؤالات من که کتباً محضرش ارسال داشته بودم نامه‌ای به من فرستادند که در آن علل و اسراری را (مرحوم صدوق می‌گوید: مقصود علل و اسراری است که من آنها را در این کتاب علل الشرایع آورده‌ام) مطرح نمودند، در نامه حضرت آمده:

نامه تو به دستم رسید، در آن نوشته بودی برخی از اهل قبله (مسلمانان) معتقدند که خداوند تبارک و تعالی چیزی را حلال و حرام نکرده زیرا علّت حلال و حرام نکردن بیشتر و محکم‌تر از علّت تعبّد به آنها است.

کسی که این اعتقادش باشد در گمراهی قرار گرفته و به خسران آشکاری مبتلا شده است زیرا اگر چنین باشد که ایشان معتقدند باید خداوند بندگان را به تحلیل محرّمات و تحریم محلّلات متعبد ساخته باشد حتّی ترک نماز و روزه و رها کردن آنچه از اعمال نیک است و انکار ذات اقدسش و نفی انبیاء و رسل و کتب آسمانی و انکار حرمت زنا و سرقت و تحریم نکاح محارم و اشباه اینها را باید مباح دانسته و متعبد به آنها نباشیم زیرا علّت در تحلیل محلّلات و تحریم محرّمات فقط تعبّد به آنها است نه چیز دیگر و وقتی آنها منتفی شدند تعبّد نیز منتفی است درحالی که عدم تعبّد به محرّمات و محلّلات موجب فساد تدبیر عالم و فناء مخلوقات می‌باشد و با این استدلال مقاله این معتقدین باطل می‌گردد چنانچه حق تعالی با همین بیان سخن این قایلین را ابطال فرموده است.

سپس حضرت می‌فرمایند:

این طور یافته‌ایم آنچه را حق تعالی حلال کرده در آن برای بندگان صلاح بوده و بقایشان وابسته به آن است و جملگی به آن نیاز داشته و مستغنی از آن نیستند و آنچه را که حرام کرده بندگان به آن محتاج نبوده و موجب فساد و فناء و هلاکتشان می‌باشد.

سپس دیده‌ایم که حق تبارک و تعالی برخی از محرّمات را در بعضی از اوقات که مورد احتیاج واقع شده‌اند و صلاح و مصلحت عباد در آن وقت استفاده از آنها

است حلال کرده نظیر میته و خون و گوشت خوک زمانی که شخص مضطر بوده و اضطرار ایجاب می‌کند که از اینها استفاده نماید مثل این که حفظ نفس و دفع مرگ موقوف به تناول خون و گوشت خوک یا میته باشد، پس با قطع نظر از وجود دلیل وجدان چنین حکم می‌کند چه رسد به این که دلیل قایم است بر این که حق تعالی حلال نفرموده مگر چیزی را که در آن برای ابدان مصلحت بوده و حرام نکرده مگر آنچه را که در آن برای نفوس فساد می‌باشد و به همین بیان خداوند در کتابش محللات و محرّمات را توصیف فرموده و انبیاء و رسل گرامش حکم را بیان کرده و حجج عظامش برای مردم اظهار فرموده‌اند چنانچه حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرموده:

اگر مردم می‌دانستند که حق تعالی برای چه آنها را آفریده دو نفر با هم به نزاع بر نمی‌خواستند و نیز اگر پی برده بودند که ربّ جلیل برای چه حکمتی آنها را مکلف فرموده ابدأً در امثال این مسائلی که مربوط به تکلیف عباد می‌باشد با یکدیگر به اختلاف نمی‌پرداختند.

یا در جای دیگر حضرتش فرموده: بین حلال و حرام مائز و فارقی نیست مگر چیزی اندک و ناچیز که هر کدام را به دیگری تغییر داده و تبدیل می‌کند در نتیجه حلال حرام یا حرام حلال می‌شود.

حدیث (۴۴)

ابوالحسن محمد بن عمر بن علی بن عبدالله بصری، از ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبلة واعظ از ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طایبی از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام نقل کرده که فرمود: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد جامع کوفه تشریف داشتند مردی از اهل شام برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین از چند چیز سؤال و پرسش دارم؟ حضرت فرمودند: بپرس ولی قصدت از سؤال فهمیدن باشد نه رسوا کردن شخص و به مشقّت انداخت او.

تمام مردم و حضار چشم دوختند که او چه می‌پرسد و حضرت چه جواب می‌فرمایند، باری آن مرد شامی پرسید: اولین چیزی را که حق تعالی آفرید چه بود؟ حضرت فرمودند: نور بود.

آن مرد پرسید: آسمانها را پس از چه آفرید؟

حضرت فرمودند: از بخار آب.
 آن مرد پرسید: زمین را از چه آفرید؟
 حضرت فرمودند: از کف آب.
 آن مرد پرسید: کوهها را از چه آفرید؟
 حضرت فرمودند: از امواج.
 آن مرد پرسید: برای چه مگه را امّ القری نامیده‌اند؟
 حضرت فرمودند: زیرا زمین از زیر آن کشیده و گسترده شده است.
 آن مرد پرسید: آسمان دنیا از چه آفریده شده؟
 حضرت فرمودند: از موج مکفوف^(۱).
 آن مرد پرسید: طول و عرض خورشید و ماه چقدر است؟
 حضرت فرمودند: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ.
 آن مرد پرسید: طول و عرض ستاره چقدر است؟
 حضرت فرمودند: دوازده فرسخ در دوازده فرسخ.
 آن مرد پرسید: رنگ آسمان‌های هفت‌گانه چیست و اسامی آنها چه می‌باشد؟
 حضرت فرمودند: اسم آسمان دنیا رفیع بوده و آن از آب و دود می‌باشد.
 و اسم آسمان دوم، قیدراء و رنگش، رنگ مس است و اسم آسمان سوم ماروم
 بوده و به رنگ شبّه^(۲) می‌باشد و نام آسمان چهارم ارفلون بوده و به رنگ نقره
 می‌باشد و اسم آسمان پنجم هیعون و به رنگ طلا می‌باشد و اسم آسمان ششم
 عروس و به رنگ یاقوت سبز می‌باشد و اسم آسمان هفتم عجماء بوده و آن همچون
 درّ سفید و درخشنده است.
 آن مرد پرسید: چرا گاو چشمش را بر هم می‌نهد و سر به آسمان بلند نمی‌کند؟
 حضرت فرمودند: این به جهت شرم از خداوند عزّوجلّ است و زمانی که قوم
 موسی علیّه السلام گوساله را پرستیدند این حیوان سرش را به زیر انداخت و بلند نکرد.
 آن مرد از مدّ و جزر پرسید که این دو چه می‌باشند؟
 حضرت فرمودند: فرشته‌ای موکل دریاها است که به آن رومان می‌گویند، این
 فرشته هرگاه قدمهایش را در دریا می‌گذارد آب بالا می‌آید و مدّ تولید می‌گردد و
 هنگامی که قدمهایش را از دریا بیرون می‌گذارد آب پایین رفته و جزریه وجود می‌آید.

۱- موج مکفوف: یعنی موجی که سرازیر و جاری بر زمین نمی‌شود.

۲- شبّه: گیاهی است خاردار که شکوفه سرخ دارد.

آن مرد پرسید: پدر جنّ چه نام دارد؟
 حضرت فرمودند: شومان که از شعله بدون دود آتش آفریده شده.
 آن مرد پرسید: آیا خداوند پیامبری را به سوی جنّ مبعوث فرموده؟
 حضرت فرمودند: بلی، پیامبری بنام یوسف را به سوی ایشان فرستاد، او ایشان را به خدا دعوت کرد و آنها وی را کشتند.
 آن مرد پرسید: اسم ابلیس در آسمان چیست؟
 حضرت فرمودند: نامش حارث است.
 آن مرد پرسید: چرا آدم را آدم نامیده‌اند؟
 حضرت فرمودند: زیرا از ادیم و روی زمین آفریده شده است.
 آن مرد پرسید: چرا میراث مردان دو برابر زنان است؟
 حضرت فرمودند: این حکم از ناحیه سنبله که بر آن سه حبه گندم بود آمد چه آنکه حوّا سبقت گرفت و یک حبه از آن را تناول کرد و دو حبه دیگر را به آدم خورانید لذا مرد دو برابر زن ارث می‌برد.
 آن مرد پرسید: از انبیاء کدامیک را خداوند ختنه شده آفرید؟
 حضرت فرمودند: آدم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و لوط و اسماعیل و موسی و عیسی و حضرت محمد ﷺ را مختون آفرید.
 آن مرد پرسید: عمر آدم چه مقدار بود؟
 حضرت فرمودند: نهصد و سی سال.
 آن مرد پرسید: اولین کسی که شعر گفت چه کسی بود؟
 حضرت فرمودند: آدم علیّه السلام.
 آن مرد پرسید: شعرش چه بود؟
 حضرت فرمودند: زمانی که آدم به زمین آورده شد خاک زمین و وسعت و فضاء آن را دید و نیز مشاهده کرد که قابیل هابیل را کشت این دو بیت را سرود:
 تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مِنْ عَلَيْهَا فَوَجَّهَ الْأَرْضَ مَغْبَرٌ قَبِيحٌ
 تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَ طَعْمٍ وَ قَلَّ بِشَاشَةِ الْوَجْهِ الْمَلِيحِ
 یعنی بلاد و بقاع و تمام کسانی که در آنها هستند دگرگون شدند، پس روی زمین تار و زشت گردید.
 هر صاحب رنگ و طعمی تغییر پیدا نمود و صورت نمکین و شاداب کم دیده می‌شود.

ابلیس در جواب آن حضرت گفت:

تَنْحَ عَنْ الْبِلَادِ وَ سَاكِنِيهَا فَفِي الْفَرْدَوْسِ ضَاقَ بَكَ الْفَسِيحُ
وَكُنْتُ بِهَا وَ زَوْجِكَ فِي قَرَارٍ وَ قَلْبِكَ مِنْ أَذَى الدُّنْيَا مَرِيحُ
یعنی از بلاد و بقاع زمین و ساکنین آنها دور شو، در بهشت آن مکان پهناور،
عرصه بر تو تنگ شد.

تو و همسرت در آن قرار و آرام داشتید و قلب و دلت از آزار دنیا خالی و شادمان بود.

فَلَمْ تَنْفَكْ مِنْ كَيْدِي وَ مَكْرِي أَلَيْ انْ فَاتَكَ الثَّمَنُ الرَّبِيحُ
فَلَوْلَا رَحْمَةُ الْجَبَّارِ اضْحَى بِكَفْكَ مِنْ جَنَّاتِ الْخُلْدِ رِيحُ
پس از افسون و حيله من بر حذر نماندی تا این که سرمایه قابل توجه و زیادی از
دستت رفت.

پس اگر رحمت پروردگار جبار نبود به دست تو بوی خوش از بهشت خارج می گشت.

آن مرد پرسید: آدم عليه السلام چند حجّ بجا آورد؟
حضرت به او فرمود: سی حجّ پیاده و اولین باری که به حج رفت بومی او را به
جاهای آب هدایت می کرد و این بوم با او از بهشت خارج شد و جناب آدم از
خوردن بوم و خطّاف (پرستو و چلچله) نهی شده بود.

آن مرد پرسید: چرا بوم (جغد) با آدم روی زمین راه نمی رفت؟
حضرت فرمودند: زیرا این حیوان بر بیت المقدّس نوحه می کرد و اطراف آن
چهل سال طواف کرد و گریست و پیوسته با آدم عليه السلام هم ناله و هم گریه بود و به
همین خاطر این حیوان در بیوت و خانه ها سکنا گزید و با او نه آیه از آیات کتاب
اللّه عزّوجلّ بود و این آیات همان آیاتی بود که آدم در بهشت می خواند و این آیات
تا روز قیامت با او است آیات مذکور عبارتند از:

سه آیه از اوّل سوره کهف و سه آیه از سوره سبحان اللّه الذی اسرى و ابتداء آن از
«وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَخُذْ» می باشد و سه آیه از سوره یس و ابتداء آن از وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ
أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا می باشد.

آن مرد پرسید: اولین کسی که کفر ورزید و آن را انشاء کرد چه کسی بود؟
 حضرت فرمودند: ابلیس لعنت خدا بر او باد.
 آن مرد پرسید: اسم نوح چه بود؟
 حضرت فرمودند: اسم او سکن بود و به خاطر این که نهصد و پنجاه سال بر قومش نوحه و زاری کرد به این نام موسوم شد.
 آن مرد پرسید: کشتی نوح طول و عرضش چقدر بود؟
 حضرت فرمودند: طولش هشتصد ذراع و عرضش پانصد ذراع و ارتفاعش در آسمان هشتاد ذراع بود.
 مرد نشست و دیگری ایستاد و عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین بفرمایید اولین درختی که در زمین کاشته شد چه بود؟
 حضرت فرمودند: عوسجه (درخت خاردار) که عصای حضرت موسی از آن بود.

آن مرد پرسید: اولین درختی که در زمین روید چه بود؟
 حضرت فرمودند: دبا که کدو باشد.
 آن مرد پرسید: اولین کسی که از اهل آسمان حج نمود چه کسی بود؟
 حضرت فرمودند: جبرئیل.
 آن مرد پرسید: در ایام طوفان نوح اولین بقعه‌ای که از زمین گسترده شد چه بود؟
 حضرت فرمودند: مکان کعبه که از زبرجد سبز بود.
 آن مرد پرسید: بهترین وادی روی زمین کجا است؟
 حضرت فرمودند: وادی است که به آن سراندیب گویند، جناب آدم علیه السلام از آسمان در آن جا افتاد.

آن مرد پرسید: بدترین وادی روی زمین کجا است؟
 حضرت فرمودند: وادی است در یمن که به آن برهوت می‌گویند و آن از وادی‌های جهنم است.

آن مرد پرسید: آن چه زندانی بود که صاحبش را سیر و حرکت داد؟
 حضرت فرمودند: آن زندان ماهی بود که یونس بن متی را سیر داد.
 آن مرد پرسید: شش چیز در رحم مادر قدم نگذارند، آنها کدامند؟
 حضرت فرمودند: آدم و حوا و قوچ ابراهیم و عصای موسی و ناقه صالح و شب‌کوری که عیسی بن مریم آن را ساخت و به اذن خدا پرواز کرد.

آن مرد پرسید: آن چه چیز بود که بر او دروغ بسته شد درحالی که نه از جن بود و نه از انس؟

حضرت فرمودند: آن گرگی بود که برادران یوسف دروغ بر او بستند.
آن مرد پرسید: آن چه چیز بود که حق تعالی به آن وحی فرمود بدون این که جن بوده یا انس باشد؟

حضرت فرمودند: آن زنبور عسل بود.
آن مرد پرسید: آن چه مکانی بود که آفتاب یک ساعت از روز به آن تابید و دیگر بر آن طالع نشد؟

حضرت فرمودند: آن دریا بود که حق تعالی برای موسی شکافتش و خورشید بر زمین آن تابید بعد آب روی آن را گرفت و دیگر آفتاب به آن نتابید.
آن مرد پرسید: آن چه چیز بود که آشامید درحالی که زنده بود و خورد در حالیکه مرده بود؟

حضرت فرمودند: آن عصای حضرت موسی بود.
آن مرد پرسید: نذیر و ترساننده ای که قوم خود را ترساند ولی نه از جن بود و نه از انس چه بود؟

حضرت فرمودند: آن مورچه بود.
آن مرد پرسید: اولین کسی که مأمور به ختان شد چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: جناب ابراهیم علیه السلام.
آن مرد پرسید: اولین زنی که مورد تواضع و فروتنی واقع شد چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: هاجر مادر اسماعیل بود که ساره برایش فروتنی نمود تا وی از راست او خارج شود.

آن مرد پرسید: اولین زنی که دامنش به زمین کشیده شد چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: هاجر بود و آن در زمانی اتفاق افتاد که از ساره گریخت.
آن مرد پرسید: اولین مردی که دامنش بر زمین کشیده شد چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: قارون بود.
آن مرد پرسید: اولین کسی که نعلین به پا نمود چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: ابراهیم علیه السلام بود.

آن مرد پرسید: کریم ترین مردم از نظر نسب چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: او صدیق الله، یوسف بن یعقوب، اسرائیل الله بن اسحاق

ذبیح‌الله بن ابراهیم خلیل‌الله بود.

آن مرد پرسید: آن شش پیامبری که دو اسم داشتند چه کسانی بودند؟
حضرت فرمودند: یوشع بن نون که ذوالکفل هم گفته می‌شد، یعقوب که اسرائیل
نیز نام داشت خضر که اسم دیگرش ارمیا بود، یونس که به ذوالنون نیز موسوم بود،
عیسی که مسیح نیز خوانده می‌شد و حضرت محمد که نام دیگر آن جناب احمد
صلوات‌الله علیه می‌باشد.

آن مرد پرسید: آن چیست که تنفس می‌کند و در عین حال نه گوشت دارد و نه
خون؟

حضرت فرمودند: آن صبح است زمانی که تنفس می‌کند.

آن مرد پرسید: پنج تن از انبیاء به عربی تکلم کردند، آنان کیانند؟

حضرت فرمودند: هود، شعیب، صالح، اسماعیل و حضرت محمد ﷺ.

آن مرد نشست و مردی دیگر از جای برخاست و از روی تعنت و به عنوان مفحم
کردن پرسید:

یا امیرالمؤمنین بفرمایید در این آیه که خدا می‌فرماید:

یَوْمَ يَفْقَرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ، ایشان چه کسانی هستند؟
حضرت فرمودند: قابیل از هابیل فرار می‌کند و کسی که از مادرش می‌گریزد
موسی ﷺ است و آنکه از پدرش فرار می‌کند حضرت ابراهیم ﷺ است و آنکه از
همسر خود می‌گریزد لوط بوده و آنکه از فرزندش فرار می‌نماید نوح است که از پسر
خود یعنی کنعان می‌گریزد.

آن مرد پرسید: اولین کسی که به مرگ ناگهانی از دنیا رفت چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: داود ﷺ بود که روز چهارشنبه روی منبر از دنیا رفت.

آن مرد پرسید: چهار چیز است که از چهار چیز سیر نمی‌شود، آن چیست؟

حضرت فرمودند: آنها عبارتند از: زمین که از باران سیر نمی‌شود، زن از مرد سیر
نمی‌شود، چشم از نگریستن سیر نمی‌شود و بالاخره عالم از علم سیر نمی‌گردد.

آن مرد پرسید: اولین کسی که سکه‌های دینار و درهم را ساخت چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: نمرود بن کنعان بعد از حضرت نوح ﷺ.

آن مرد پرسید: اولین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: ابلیس بود که خود را در اختیار دیگری قرار داد.

آن مرد پرسید: کبوتر رابعیه (کبوتر خواننده) چه می‌گوید؟

حضرت فرمودند: چهار گروه را نفرین می‌کند:

الف: اهل معازف (اهل ساز و آلات لهو)

ب: اهل قينات (سرودخوانان)

ج: اهل مزامير (آنانکه در سازها می‌دمند مثل فلوت زن و قره‌نی زن و شیپور زن)

د: اهل عیدان (عودزنان و تارزنان و اشباه اینها)

آن مرد پرسید: کنیه بُراق چیست؟

حضرت فرمودند: کنیه‌اش ابا هلال است.

آن مرد پرسید: چرا تُبع را تبع خوانده‌اند؟

حضرت فرمودند: وی غلام سلطانی بود که کاتب وی نیز محسوب می‌شد و هرگاه مکتوبی را برای سلطان می‌نوشت ابتداء آن بسم الله الذی خلق صبحاً و ریحاً می‌نگاشت.

سلطان به او گفت: ابتدا مکتوب بنویس باسم ملک الزّعد (یعنی خودش)

غلام گفت: هرگز ابتداء نکنم مگر به اسم پروردگارم آنگاه به خواسته تو توجه می‌نمایم.

حق تعالی از او تشکر کرد و سلطنت آن سلطان را به او داد و مردم هم از وی تبعیت کردند از این رو به تبع موسوم گردید.

آن مرد پرسید: چرا بز دمش بالا و عورتش نمایان است؟

حضرت فرمودند: برای این که این حیوان از جناب نوح سرپیچی کرد و آن وقتی بود که نوح علیه السلام می‌خواست این حیوان را داخل کشتی کند لذا دمش شکست و بالا ماند و عورتش ظاهر و نمایان گردید ولی گوسفند چون به کشتی داخل شد و هیچ امتناعی از خود نشان نداد نوح علیه السلام دست بر عورت و دمش کشید در نتیجه دنبه‌اش روی عورتش واقع شد و آن را مستور نمود.

آن مرد پرسید: سخن اهل بهشت به چه زبان می‌باشد؟

حضرت فرمودند: اهل بهشت به عربی تکلم می‌کنند.

آن مرد پرسید: اهل دوزخ به چه زبان سخن می‌گویند؟

حضرت فرمودند: با زبان مجوسی تکلم می‌نمایند.

سپس حضرت فرمودند:

خواب به چهار قسم واقع می‌شود:

الف: خواب انبیاء، ایشان بر قفا بصورت طاق و از می‌خوابند و چشمهایشان باز و

بیدار است و منتظر وحی پروردگارشان می‌باشند.

ب: خواب مؤمن، ایشان به سمت راست و رو به قبله می‌خوابند.

ج: خواب ملوک و سلاطین، ایشان به سمت چپ می‌خوابند تا بدین وسیله آنچه خوردند گواراشان شود.

د: خواب ابلیس و یاوران او و هر دیوانه و صاحب آفتی، ایشان جملگی بر صورت و رو بر زمین نهاده می‌خوابند.

سپس مردی دیگر ایستاد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، خبر دهید مرا از روز چهارشنبه و این‌که به آن چرا فال بد می‌زنیم و چرا این روز سخت و سنگینی بوده و بفرمایید این روز کدام چهارشنبه می‌باشد؟

حضرت فرمودند:

آخرین چهارشنبه در ماه که محاق می‌باشد یعنی قمر در شب محو و ناپدید است، در روز چهارشنبه قابیل برادرش هابیل را کشت، در روز چهارشنبه ابراهیم در آتش افتاد در روز چهارشنبه ابراهیم را در منجنیق گذاردند، در روز چهارشنبه خداوند متعال فرعون را غرق کرد، در روز چهارشنبه خداوند شهر قوم لوط را زیر و زیر کرد، در روز چهارشنبه خداوند متعال باد را بر قوم عاد فرستاد، در روز چهارشنبه نخل‌های آن بستان چون خاکستری سیاه گردید، در روز چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلط نمود، در روز چهارشنبه فرعون موسی را طلبید تا او را به قتل رساند، در روز چهارشنبه خداوند متعال سقف بنای کفار را از پایه ویران نمود و بر سرشان فرو ریخت، در روز چهارشنبه فرعون فرمان داد نوجوانان را سر ببرند، در روز چهارشنبه بیت المقدس خراب و ویران شد، در روز چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود در اسطخر فارس از کوره آتش آن‌جا سوخت، در روز چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد در روز چهارشنبه اول عذاب قوم فرعون بود، در روز چهارشنبه خداوند متعال قارون را مبتلا به خسف و عذاب نمود، در روز چهارشنبه ایوب مبتلا به تلف مال و هلاک فرزند شد، روز چهارشنبه یوسف به زندان داخل شد، روز چهارشنبه خداوند متعال آنان که در قتل صالح حيله و مکر کردند را هلاک نمود چنانچه در قرآن می‌فرماید:

اَنَا دَمْرُنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (ما آنانکه در قتل صالح حيله و مکر بکار بستند را با بستگان‌شان هلاک کردیم).

در روز چهارشنبه صیحه آسمانی آن قوم ظالم را گرفت و آنان را خاک و خاشاک بیابان مرگ ساخت.

روز چهارشنبه نافه صالح را پی کردند، روز چهارشنبه باران سنگ سجیل بارید، روز چهارشنبه استخوان صورت مبارک نبی اکرم ﷺ و دندان رباعیه آن سرور را شکستند، روز چهارشنبه عمالیک و ظالمین در شام که از بقایای قوم عاد بودند هلاک شده و تابوت جهنم را گرفتند.

آن مرد از ایام و اعمالی که در آنها جایز است پرسش کرد؟
حضرت فرمودند: روز شنبه، روز مکر و خدعه و نیرنگ است و روز یکشنبه روز درختکاری و ساختن بناء است و روز دوشنبه روز سفر و طلب روزی است و روز سه شنبه روز جنگ و ریختن خون می باشد و روز چهارشنبه روز شوم و نامبارکی است که مردم آن را به فال بد می گیرند و روز پنجشنبه روز داخل شدن بر بزرگان و برآوردن نیازمندیهای دیگران است و روز جمعه روز خواستگاری و نکاح کردن می باشد.

حدیث (۴۵)

علی بن حاتم از ابراهیم بن علی، از احمد بن محمد انصاری، از حسن بن علی علوی از ابو حکیم زاهد در مصر از احمد بن عبد الله در مکه نقل کرده که وی گفت: امیر المؤمنین علیؑ به آستانه بیت الله الحرام عبور کردند در این هنگام مردی را دیدند که نمازش را نیکو می خواند، حضرت فرمودند: ای فلان تأویل نمازت را می دانی؟ آن مرد گفت: ای پسر عموی بهترین خلق خدا آیا برای نماز غیر از تعبّد تأویلی هست؟

علی علیؑ فرمود:

ای مرد بدان که خداوند تبارک و تعالی نبی اکرم ﷺ را به امری از امور نفرستاده مگر آنکه آن امر متشابه و تأویل و تنزیل دارد و تمام تعبّدی است، پس کسی که تأویل نمازش را نداند، نمازش خدعه و نیرنگ بوده و علاوه بر آن ناقص و غیر تام می باشد.

حدیث (۴۶)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه می گوید:
علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبد الله، از عبد العظیم بن عبد الله الحسینی، از سلیمان ابن سفیان، از صباح حذاء، از یعقوب بن شعیب نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد الله علیؑ به من فرمودند:

کدامیک از مردم بر شما سخت و گران هستند؟
عرض کردم: تمامشان.

حضرت دوباره سخنشان را اعاده کردند.
من نیز عرضه داشتم تمامشان.

حضرت فرمودند: می دانی چرا آنها سخت و گران هستند بر شما؟
عرضه داشتم: نمی دانم.

حضرت فرمودند: ابلیس مردم را دعوت به باطل کرد آنها دعوتش را اجابت کردند، امر به ایشان نمود، اطاعتش را کردند ولی شما را که خواند اجابتش نکرده و وقتی فرمان داد اطاعتش را ننمودید در نتیجه مردم را بر شما تحریص نمود.

حدیث (۴۷)

محمّد بن موسی المتوکل رحمه الله می گوید: علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبد الله برقی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از محمد بن عمر بن یزید از حماد بن عثمان از عمر بن یزید، نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند:

زنی از اهل بادیه محضر مبارک رسول خدا ﷺ رسید و همراهش دو طفل بود یکی را بغل کرده بود و دیگری با او راه می رفت حضرت یک قرص نان به او دادند زن آن نان را بین دو طفل تقسیم کرد، پیامبر ﷺ فرمودند:
زنان بارکش که مهربان و شفیق هستند اگر زیاد به بازی و امور باطل خود را سرگرم نمی کردند نمازگذارانشان حتماً به بهشت داخل می شدند.

حدیث (۴۸)

و با همین اسناد از عبد العظیم بن عبد الله حسنی منقولست:
از حرب، از شیخی از قبیله بنی اسد به نام عمرو از ذریح، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام راوی می گوید: شتری داشتیم که وقتی به سر چشمه ای که به قبیله بنی سلیم تعلق داشت رسیدیم به آن حیوان آفت و بیماری رسید، غلام محضر امام علیه السلام عرضه داشت:

ای سرور من این حیوان را نحر و قربانی بکنم؟

حضرت فرمودند: درنگ مکن و شتر را بران، وقتی چهارمیل دور شدیم حضرت فرمودند: ای غلام اکنون پیاده شو و آن را قربانی کن زیرا این حیوان را اگر درندگان و وحوش بخورند نزد من محبوب تر است از این که اعراب و بادیه نشینان تناول نمایند.

حدیث (۴۹)

و با همین اسناد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن فضل، از دایی خود محمد بن سلیمان از مردی از حضرت محمد بن علی علیه السلام نقل کرده که آن حضرت به محمد بن مسلم فرمودند:

ای محمد در مقام قیاس خود با مردم مغرور و مفتون نفس خویش نشوی و نپنداری که از دیگران برتر هستی؛ زیرا حقیقت امر به تو رسیده ولی به آنها نرسیده است.

و نیز روز و شواغل آن تو را از انجام واجبات و ترک محرمات باز ندارد زیرا با تو کسی است که اعمال و کردارت را احصاء نموده و می شمارد و همچنین عمل نیک و پسندیده ای را که انجام می دهی کوچک شمار زیرا آن را در جایی خواهی دید که مسرور و شادمانت می کند و کردار زشتی که از تو سر می زند را حقیر و ناچیز ندان چه آنکه آن را در جایی خواهی دید که بد حال و اندوهناک خواهد نمود و کار نیک را انجام بده؛ زیرا هرگز ندیده ام چیزی مطلوب تر و سریع التأثيرتر از کار نیک و عمل پسندیده ای که در خارج واقع شده و گناه سابق را محو و پاک می نماید.

حدیث (۵۰)

و با همین اسناد:

از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از حسن بن الحسین، از شیبان، از جابر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جماعتی رسیدند که دلوهای آب زمزم را حمل و نقل می کردند حضرت به آنها فرمودند:

کار خوبی می کنید اگر بیم نداشتیم که از انجام آن دست بردارید البته من نیز با شما این دلوها را حمل می کردم، دلو را بدهید پس از آنها گرفته و آب آن را آشامیدند.

حدیث (۵۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از غفاری ^(۱) از ابوجعفر بن ابراهیم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

۱- ظاهراً مراد از آن عبدالله بن ابراهیم بن ابی عمر و انصاری است که به فرموده مقانی ضعیف یا مجهول است.

از جدال کردن با هر کسی که فریفته باطل و غیر حق شده دوری کنید زیرا شیطان حجت و برهان را به او تلقین می‌کند و این معنا هست تا هنگامی که زمانش به سر آید و وقتی دوران آن سپری شد فریفته شدنش او را با آتش می‌سوزاند.

حدیث (۵۲)

محمد بن متوکل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمد بن خالد، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی از محمد بن ابی عمیر، از عبداللّه بن فضل، از شیخی از اهل کوفه، از جدّ مادری خود که نامش سلیمان ابن عبداللّه هاشمی است، وی می‌گوید: از حضرت محمد بن علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردمی که نزدش اجتماع کرده بودند فرمود:

خدا را دوست بدارید به خاطر نعمتی که به شما داده و مرا نیز دوست بدارید به خاطر خدای متعال و نزدیکان مرا دوست بدارید به خاطر من.

حدیث (۵۳)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبداللّه، از هشتم بن ابی مسروق نهدی از حسن بن محبوب از عبدالرحمن بن حجاج، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: محتاج به طبیب نصرانی شدم و برای معالجه نزد او رفتم آیا به او سلام کرده و دعایش بنمایم؟ حضرت فرمودند: آری زیرا دعاء تو برای او نفعی ندارد.

حدیث (۵۴)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از محمد بن عیسی، از علی بن الحسین بن جعفر ضبّی از پدرش، از برخی مشایخ و اساتیدش، وی گفت: خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: قسم به عزّت خود ای موسی اگر نفسی که کشته‌ای یک لحظه و آن اقرار کند که من خالق و رازق او هستم طعم عذاب را به تو می‌چشانم ولی چون چنین اقراری را نکرده البته از تو عفو کرده و طعم عذاب را به تو نمی‌چشانم.

حدیث (۵۵)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن بشّار وی می‌گوید: از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام راجع به جنت و بهشت آدم علیه السلام سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: آن بهشت، بهشتی بود از بهشت‌های دنیا که خورشید و ماه در

آن طلوع می کرده و ظاهر می شدند و اگر از بهشت های جاودان و آخرت می بود هرگز آدم از آن اخراج نمی شد.

حدیث (۵۶)

احمد بن محمد رحمه الله علیه از پدرش، از محمد بن احمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن احمد، از حسن بن علی، از یونس از حسین بن عمر بن یزید، از پدرش، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: وقتی پسران یعقوب از پدر خواستند که به آنها اذن دهد یوسف را با خود ببرند، یعقوب به آنها فرمود: حضرت یعقوب علیه السلام به آنها فرمود: من بیم دارم که گرگ یوسف را بخورد و شما از او غافل باشید امام صادق علیه السلام فرمودند: یعقوب علیه السلام علتی را که برادران یوسف درباره یوسف بعداً به آن متمسک شدند را برای آنها تقریب نمود و راه آوردن عذر را به آنها نشان داد.

حدیث (۵۷)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از داود بن فرقد نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: چه می فرمایید درباره کشتن ناصبی؟ حضرت فرمودند: ریختن خونس حلال است ولی بر تو می ترسم، اگر توانستی دیواری را روی او بریزی یا در آب غرقش کنی تا شاهدهی بر تو قایم نشود البته این کار را بکن.

عرض کردم: راجع به مالش چه می فرمایید؟ حضرت فرمودند: در صورتی که قدرت داری مالش را تباه و تلف کن.

حدیث (۵۸)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار از محمد بن الحسن الصفار که اسناد حدیث را ضبط و حفظ نکرده، وی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی مرا به آسمان بردند یک قطره از عرق من چکید و از آن گلی روید و افتاد در دریا، ماهی ها رفتند تا آن را بگیرند و دُعموص^(۱) نیز برای گرفتن آن رفت،

۱- دُعموص کرم دراز و سیاهی است که در گودالهای آب زندگی می کند.

ماهی گفت: این مال من است دعوامی هم گفت: این مال من است، خداوند متعال فرشته‌ای را نزد آنها فرستاد تا بینشان حکم کند، فرشته نصف از آن را برای ماهی و نیم دیگرش را برای دعوامی قرار داد.
پدرم علیه السلام می‌فرماید:

برگهای گل پنج تا است که به این هیئت دیده می‌شوند:
دو عدد به شکل ماهی و دو تا به صفت دعوامی و یکی دیگر نصفش به شکل ماهی و نصف دیگرش به شکل دعوامی است.

حدیث (۵۹)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم از هشام بن سالم نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه می‌فرمایید درباره مردی که علی علیه السلام را سب و دشنام می‌دهد؟
حضرت فرمودند: به خدا سوگند ریختن خونس حلال است مشروط به این که ریختن این خون ضررش به شخص بری و غیر مستحق نرسد.
عرض کردم: مقصودتان از رسیدن ضرر به غیر مستحق چیست؟
حضرت فرمودند: یعنی به واسطه این کافر (مقتول) مؤمنی کشته شود.

حدیث (۶۰)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حماد از عبد الله بن سنان، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: ناصبی کسی نیست که نصب عداوت ما اهل بیت را نماید زیرا احدی را نمی‌یابی که بگوید: من محمد و آل محمد را مبغوض دارم، بلکه ناصبی کسی است که نصب عداوت با شما نماید و بداند که شما ما را دوست دارید و از شیعیان ما هستید.

حدیث (۶۱)

حسین بن احمد رحمه الله علیه، از پدرش، از محمد بن احمد، از ابو عبد الله رازی، از علی بن سلیمان راشد با اسنادش مرفوعاً از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

گروه مرجئه قیامت کور محشور می‌شوند و پیشوایشان نیز کور است.
پس کسانی که از امت ما نبوده و ایشان را می‌بینند می‌گویند:
امت محمد تمامشان نابینا هستند.

پس من به ایشان می‌گویم: اینها (مرجئه) از اَمتِ مُحَمَّد ﷺ نیستند؛ زیرا دینشان را تبدیل کرده پس آنچه در آنها بود (بینایی) به غیر آن (نابینایی) تبدیل گشت و آئینشان را تغییر دادند در نتیجه نعمتی که داشتند تغیر نمود.

حدیث (۶۲)

و با همین اسناد، از مُحَمَّد بن احمد، از مُحَمَّد بن عیسی، از فضل بن کثیر مدائنی، از سعید بن ابی سعید بلخی، وی می‌گوید: از حضرت ابوالحسن علیّه شنیدم که می‌فرمود:

خداوند متعال در هر یک از اوقات نماز که این خلق نماز می‌خوانند لعنتشان می‌کند.

راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم برای چه؟

حضرت فرمودند: چون حق ما را انکار کرده و خودمان را تکذیب نموده‌اند.

حدیث (۶۳)

پدرم رحمه‌الله علیه از مُحَمَّد بن یحیی، از مُحَمَّد بن احمد، از ابوجعفر احمد بن ابی عبدالله، از ابی الجوزاء از حسین بن عَکوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرانش از حضرت علی علیّه نقل کرده که آن جناب در مسجد رسول خدا ﷺ مردی را دیدند که در او حالت زنان بود، به او فرمودند:

از مسجد رسول خدا بیرون شو ای کسی که رسول خدا لعنتت کرده، سپس فرمودند:

از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: خدا لعنت کند مردان شبیه به زنان و زنان شبیه به مردان را.

حدیث (۶۴)

و در حدیث دیگر آمده است که امیرالمؤمنین علیّه فرمودند:

شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌فرمودند: ایشان را از خانه‌هایتان بیرون کنید زیرا خبیث‌ترین و ناپاک‌ترین موجودات می‌باشند.

حدیث (۶۵)

و با همین اسناد از حضرت علی علیّه منقول است که آن جناب فرمودند:

با رسول خدا ﷺ در مسجد نشسته بودم در این هنگام مردی که حالت زنان را داشت وارد مسجد شد و به رسول خدا ﷺ سلام کرد، حضرت جواب سلام او را دادند، سپس درحالی که کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) می‌فرمودند بارو، خود را به زمین انداختند و سپس فرمودند:

مَثَل اینها در بین اَمّت من نیست مگر مثل کسانی که در اَمّت‌هایی بودند که به واسطه اینها عذاب شدند.

حدیث (۶۶)

پدرم رحمة الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد برقی، از محمد بن یحیی، از حماد نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم برخی از شیعیان شما هستند که خواجه بوده و بسیار عقیف و عابد می‌باشند ولی سخت درشت‌خوی و سریع‌الغضب هستند سر این چیست؟

حضرت فرمودند:

سرّش و جهتش آن است که او را فرزند نمی‌شود و در عین حال اهل فحشاء و زنا نیست.

حدیث (۶۷)

و با همین اسناد، از برقی با اسنادش مرفوعاً تا حضرت ابی عبدالله علیه السلام حدیث را اینطور نقل کرده:

از امام علیه السلام راجع به خواجه سؤال شد؟

حضرت فرمودند:

سؤال مکن از کسی که نه مؤمن او را زاییده و نه او مؤمن می‌زاید.

حدیث (۶۸)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از عبدالله بن جعفر از مسعدة بن زیاد از حضرت جعفر بن محمد از پدران گرامش علیهم‌السلام نقل کرده که فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: گروه ترک را تا مادامی که به شما کاری ندارند رها کنید و متعرضشان نشوید زیرا تندخوهایشان بسیار خشن و بداخلاق و زنهایشان خسیس و مقبوض‌الید (دست بسته) می‌باشند.

حدیث (۶۹)

و با همین اسناد از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارشان علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: مروان بن حکم گفت: وقتی علی علیه السلام در بصره ما را هزیمت داد و شکست خوردیم اموالی که از ما به دست سپاهیان او افتاده بود را این‌طور به ما رد کردند، هر کس که اقامه بینه نمود بر مالش، آن را به او برگرداند و کسی هم که بینه نداشت را قسم داد و پس از قسم مال را به او رد کرد.

مروان گفت: شخصی به حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین اموال و اسراء را هم بین ما تقسیم کن و وقتی زیاد راجع به این موضوع اصرار کردند حضرت فرمودند: کدامیک از شما ام‌المؤمنین (عایشه) را به عنوان سهم خود قبول می‌کند؟ مردم از پذیرفتن آن خودداری کرده و دیگر سخن خود را تکرار نکردند.

حدیث (۷۰)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از معاویه بن حکم از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان، از یحیی بن ابی العلاء از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت علی علیه السلام جنگ نمی‌کردند تا وقتی که آفتاب به زوال گراید و می‌فرمودند: درهای آسمان هنگام زوال آفتاب گشوده شده و توبه آن وقت قبول می‌شود و نصرت و ظفر در آن هنگام نصیب می‌گردد. و نیز می‌فرمودند: زوال به شب که وقت فراغت از جنگ و دست کشیدن از آن است نزدیک‌تر بوده و سزاوار این است که کشتار کمتر شود و طالب جنگ به مقر خود برگردد و مغلوب فرار کند و جان به در برد.

حدیث (۷۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم از ابن مغیره از سکونی از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که فرموده:

محضر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام یادی از گروه حروریه شد و نامی از ایشان به میان آمد، حضرت فرمودند:

اگر با گروه و سپاه خارج شدند یا بر امام عادل خروج نمودند البته با ایشان جهاد و مقاتله کنید ولی اگر بر امام جور و ظلم خروج نمودند با آنها قتال و کارزار نکنید زیرا ایشان در این میدان گفتار و سخنی دارند.

حدیث (۷۲)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن از حضرت ابی الحسن این حدیث را نقل کرده، وی می‌گوید محضر مبارکش عرض کردم: فدایت شوم: خبر به یکی از دوستان شما رسیده که شخصی شمشیر و اسب خود را به کسی که به جهاد می‌رود می‌دهد لذا به سراغ او می‌رود و این دو را از وی می‌گیرد بعداً یاران و دوستان عطاکننده شمشیر و اسب با این

شخص ملاقات می‌کنند و می‌گویند جهاد با این گروهی که تو با آنها می‌خواهی
نبرد و کارزار کنی جایز نیست لذا شمشیر و اسب را برگردان حال وظیفه وی
چیست؟

حضرت فرمودند:

اسب و شمشیر را باید برگرداند.

سائل عرض می‌کند: وی به سراغ آن مردی که این دو را از او گرفته بود رفت ولی
وی را نیافت و وقتی خبر وی را از قومش گرفت گفتند: او از میان ما رفته و نیست.
حال چه کند؟

حضرت فرمودند: وی به مرابطه و دیده‌بانی خود را مشغول کند و جهاد را رها
کند.

سائل عرض کرد: در قزوین و دیلم و عسقلان و اشباه این بلاد و مرزها می‌تواند
دیده‌بانی کند؟

حضرت فرمودند: آری.

سائل عرض کرد: جهاد بکند؟

حضرت فرمودند: خیر، مگر در موردی که بر ذراری و ابناء مسلمین بیم و هراس
داشته باشد.

سائل عرض کرد: اگر روم داخل بر مسلمین شوند، مسلمین می‌توانند آنها را
تعقیب کرده و با آنها به مقاتله بپردازند؟

حضرت فرمودند: مسلمانان فقط دیده‌بانی کرده و مقاتله نکنند ولی اگر بر
مسلمین خوف از ناحیه روم بود می‌توانند با ایشان نبرد و جهاد کنند چه آنکه این
قتال به منظور دفاع از نفس خودشان هست نه برای کمک و نگهداری سلطان جور.
سائل می‌گوید: محضرش عرضه داشتم: اگر دشمن به مرکزی که دیده‌بان در
آن جا است بیاید وظیفه وی چیست؟

حضرت فرمودند:

وی موظف است از مسلمین و اسلام حفاظت کند و با دشمن به مقاتله بپردازد
نه این که دفاع از ظالمین و جائزین نماید.

و دلیل بر وجوب دفاع از اسلام و مسلمین آن است که ضعیف شدن اسلام در
واقع ضعیف پیدا کردن ذکر محمد ﷺ می‌باشد.

حدیث (۷۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از محمد بن الحسین، از ابن محبوب، از

ابراهیم جازی از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السلام بودیم از اغنیاء و متمولین شیعه نزد آن حضرت نام بردیم، گویا حضرتش کراحت داشتند از ما راجع به ایشان چیزی بشنوند، فرمود: ای ابامحمد وقتی مؤمن غنی و رحیم بود و از مالش به دیگران رساند و به اصحاب خود احسان نماید خداوند متعال دو برابر اجر انفاقی که کرده به او می دهد.

زیرا خداوند متعال در کتاب عزیزش می فرماید:

و ما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقرّبکم الخ (و هرگز اموال و اولاد شما چیزی که شما را به درگاه ما مقرب گرداند نیست مگر آنکه با ایمان و عمل صالح کسی مقرب شود و آنان پاداش اعمال صالحشان مضاعف و افزون است و در غرفه های بهشت ابدی آسوده خاطر می باشند)

حدیث (۷۴)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس نقل کرده که گفت: حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: خداوند متعال می فرماید:

اگر بنده با ایمان من محزون و دل شکسته نمی شد البته دستاری از طلا به سر کافر می بستم^(۱)

حدیث (۷۵)

احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد از موسی بن عمر، از ابن سنان، از ابوسعید قماط، از حمران نقل کرده که وی گفت: از حضرت علیه السلام شنیدم که می فرمود: هرگاه شخصی وقتی سمت راست تو است رأی و اعتقادی داشت و سپس به سمت چپ تو رفت درباره اش فقط به خیر سخن بگو و از وی تبری مجوی تا وقتی که بشنوی از او آنچه را که وقتی در سمت راست تو بود از او شنیدی چه آنکه قلوب و دلها بین دو طریق از طرق الله است هر طوری که او بخواهد در دلها تصرف می کند ساعتی چنان بوده و ساعتی دیگر چنین می باشد و بنده بسا به خیر توفیق می یابد.

مقاله مؤلف

مؤلف این کتاب رحمه الله علیه می گوید:

۱- شاید مقصود این باشد که متاع و اموال دنیا آنقدر بی ارزش است که حق تعالی راضی است از طلا که سرآمد همه اموال دنیوی است دستار و تاج به سر کافر که دشمن او است بگذارد منتهی چون این معنا موجب حزن و اندوه مؤمن که دوست حق تعالی است می گردد لاجرم خداوند این کار را نکرده است.

مقصود از «اصبعین من اصابع الله» در کلام امام علی (علیه السلام) طریقین من طرق الله است و مراد از طریقین، طریق خیر و طریق شر می باشد چه آنکه خداوند متعال را نباید به اصابع توصیف نمود و اساساً شباهتی به مخلوقاتش ندارد پس باید در لفظ اصابع تصرف کرد و آن را تأویل برد.

حدیث (۷۶)

و با همین اسناد از محمد بن احمد به اسنادش مرفوعاً از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که آن جناب فرمودند: اگر مؤمن درختی را از من بگیرد یا مستی از خاک بردارد خداوند متعال کسی را نزد او می فرستد که با او در این کاری که کرده منازعه نماید و این به خاطر آن است که مؤمن در دولت باطل نصیبی ندارد.

حدیث (۷۷)

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید از محمد بن سنان، از کسی که ذکرش نموده از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که حضرت فرمودند: خداوند متعال از مؤمن پیمان گرفته که قولش پذیرفته نشود و حدیثش تصدیق نگردد و حقش از دشمنش گرفته نشود و غیظش فرونشیند مگر به رسوا شدنش زیرا هر مؤمنی به دهانش لجام زده شده است.

حدیث (۷۸)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از احمد بن محمد از حماد بن عثمان، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که قیامت بپا شد خورشید و ماه در صورت دو گاو درخشان آورده شده بعد آن دو و تمام کسانی که آن دو را در دنیا می پرستیدند در آتش انداخته می شوند و جهتش آن است که این دو کره در دنیا عبادت شدند و خشنود و راضی به آن گردیدند.

حدیث (۷۹)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از موسی بن بکر، از زراره، وی گفت: حضرت ابوجعفر (علیه السلام) در ذیل فرموده حق تعالی: اِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا.

فرمودند: «کتاباً موقوتاً» یعنی فریضه‌ای واجب و مقصود وجوب آن بر مؤمنین است و اگر آن‌طور که مخالفین می‌گویند باشد باید سلیمان بن داود هلاک شده باشد چه آنکه وی نماز عصرش را تأخیر انداخت تا خورشید پشت حجاب کوهها پنهان و مخفی شد و اگر قبل از غایب شدنش نماز را خوانده بود در وقتش اداء کرده بود و هیچ نمازی از نظر وقت طولانی‌تر از نماز عصر نمی‌باشد^(۱)

حدیث (۸۰)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از علی بن حسن سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد الله برقی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از علی بن جعفر، از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: حق نداری با هر کس که بخواهی نشست و برخاست کنی زیرا خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

اذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا الخ (چون گروهی را دیدی که برای خرده‌گیری و طعن زدن در آیات ما گفتگو می‌کنند از آنان دوری‌گزین تا در سخنی دیگر وارد شوند و چنانچه شیطان البته فراموش ساخت بعد از آن که متذکر کلام خدا شدی دیگر با گروه ستمگر مجالست مکن).

و نیز حق نداری به آنچه می‌خواهی تکلم کنی زیرا حق تعالی در قرآن می‌فرماید: ولا تقف ما ليس لك به علم (و هرگز بر آنچه علم و اطمینان نداری دنبال مکن و سخن مران) و به خاطر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

خدا رحمت کند بنده‌ای را که کلام نیک گوید تا بهره برد یا سکوت کند تا سالم بماند.

۱- مرحوم مصنف در کتاب من لا يحضره الفقيه ح (۱) ص (۱۲۹) در توضیح این حدیث می‌فرماید: جهال از اهل خلاف این‌طور پنداشته‌اند که حضرت سلیمان علیه السلام روزی اسبها را سان می‌دید و آنها را از نظر می‌گذرانید، حضرت مشغول و سرگرم آنها بود که خورشید غروب کرد و وقت نماز منقضی شد و وقتی متوجه شد بسیار متأثر و ناراحت گردید و از شدت غضب فرمان داد اسبها را برگردانند و سپس امر نمود ساق پاها و گردنهای آنها را زده و بدین ترتیب این حیوانات را کشتند و فرمود: این حیوانات مرا از ذکر پروردگارم بازداشتند. این گفتار صحیح نیست و واقع امر طبق گفته اهل خلاف نمی‌باشد چه آنکه شأن نبی و پیامبر خدا اجل است از مثل چنین کرداری زیرا اسبها گناهی نداشته تا مستوجب چنین فعل قبیحی باشند و اساساً آنها خود را بر وی عرضه نکرده و او را آنها مشغول ننموده بودند و از این که بگذریم اسبها مکلف نبودند تا مرتکب گناه باشند در نتیجه عقاب و مؤاخذه شوند و صحیح آن است که سلیمان علیه السلام عصری بود که بهایم و اسبها را از نظر می‌گذراند و به واسطه سرگرم شدن به آنها نمازش تأخیر افتاد تا خورشید غروب کرد و وقتی متوجه شد به فرشتگان گفت: آفتاب را برگردانید تا من نمازم را بخوانم، آنها آفتاب را بازگردانیدند، وی ایستاد ساق پا و گردن خود را مسح نمود (وضوء آنها در آن شریعت چنین بود) و سپس به اصحابش که نمازهایشان قضاء شده بود فرمان داد با او نمازهایشان را خواندند و پس از فراغت از نماز خورشید غروب کرد و ستارگان در آسمان ظاهر شدند

و همچنین حق نداری آنچه خواهی را بشنوی زیرا خداوند متعال می‌فرماید:
اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (در پیشگاه خدا چشم و گوش و دلها همه مسئول می‌باشند).

حدیث (۸۱)

پدرم رحمة الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری از محمد بن عبدالله بن مهران کوفی از حنّان بن سدید از پدرش، از ابواسحاق لیثی نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بفرماید آیا مؤمنی که مستبصر است وقتی صاحب معرفت شد و کمال یافت مرتکب زنا می‌شود؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا لواط می‌کند؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: دزدی می‌نماید؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: شرب خمر می‌کند؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا کبیره‌ای از این کبائر یا فاحشه‌ای از فواحش را انجام می‌دهد؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: گناهی می‌کند؟

فرمودند: آری، او مؤمن گناهکاری است که مُلِّم می‌باشد.

عرض کردم: معنای مُلِّم چیست؟

فرمودند: المَلِّمُ بالذَّنْبِ یعنی کسی که گناهی می‌کند ولی ملازم با آن نبوده و اصرار بر آن نمی‌ورزد.

راوی می‌گوید: عرض کردم: سبحان الله! خیلی جای تعجب است که مؤمن زنا و لواط و سرقت نمی‌کند و شراب نیاشامیده و کبیره‌ای از کبائر را مرتکب نشده و فاحشه‌ای از فواحش را انجام نمی‌دهد!!

حضرت فرمودند: از کار خدا نباید تعجب نمود، حق تعالی آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد و از فعلش سؤال نمی‌شود ولی بندگان مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرند، پس از چه تعجب کردی ای ابراهیم؟ سؤال کن و خودداری نکن و شرم و

حیا ننما، این علم را متکبر و کسی که از سؤال حیا می کند فرامی گیرد.
عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، از شیعیان شما کسانی را سراغ دارم که شرب خمر نموده، راه را بر مردم می بندند و راهها را مخوف و خطرناک می کنند، مرتکب زنا و لواط شده، ربا می خورند مبادرت به فواحش می کنند، در خواندن نماز و گرفتن روزه و دادن زکات سستی از خود نشان می دهند، قطع رحم می نمایند و کبائر و معاصی کبیره را اتیان می کنند، پس توجیه آن چیست و چرا مؤمنی که شیعه شما است فاعل این قبایح می باشد؟

حضرت فرمودند: ای ابراهیم، آیا در سینهات غیر از این سؤال، سؤال دیگری خَلْجَان نمی کند؟

عرض کردم: چرا ای فرزند رسول خدا، سؤال بزرگتر از این!

حضرت فرمودند: آن سؤال چیست؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا آن سؤال این است که: از دشمنان و کسانی که نصب عداوت و بغض شما را می کنند کسانی را یافته ام که نماز زیاد خوانده و بسیار روزه گرفته، زکات اموالش را داده، حج و عمره نموده، بر جهاد راغب و حریص بوده، افعال نیک و کردار پسندیده داشته صلّه رحم نموده، حقوق برادران دینی را اداء کرده، در مالش با دیگران رعایت مواسات را کرده، از شرب خمر دوری نموده، مرتکب زنا و لواط و سایر فواحش نمی گردد، منشاء آن چیست و چطور می توان این را توجیه کرد؟

پس برایم این راز را گفته و برهان و بینه اش را بیان نمایید، به خدا سوگند فکرم را به خود مشغول کرده و خواب شب از من ربوده است.

راوی می گوید: حضرت باقر علیه السلام تبسم نموده و سپس فرمودند:

ای ابراهیم، بیانی که مشکلّت را حل کند و سؤال را جواب داده باشم برایم ایراد خواهم نمود و علمی نهان از خزائن علم خدا را اظهار خواهم کرد، بگو چگونه اعتقاد این دو گروه (شیعیان عاصی و دشمنان مؤدّب به آداب) را یافته ای؟

عرض کردم: محبّین و شیعیان شما که فاعل افعال یاد شده می باشند کسانی هستند که اگر بین مشرق و مغرب را از طلا و نقره پر کنند و به آنها دهند که دست از دوستی و ولایت شما برداشته و به سراغ غیر شما روند هرگز این کار را نمی کنند و اگر در راه دوستی شما با شمشیر بینی های ایشان را ببرند و نیز در این راه کشته شوند از این راه برنگشته و دست از آن برنمی دارند.

و ناصبی را با آنچه از اوصاف که برایشان نقل کردم اینطور دیده‌ام که اگر بین مشرق و مغرب را از طلا و نقره پر کنند و به آنها دهند تا از محبت طواغیت دست کشیده و ولایت و دوستی شما را پیدا کنند امکان ندارد و در راه محبت طواغیت و ستمگران اگر با شمشیر بینی آنها را ببرند و یا کشته شوند حاضر نیستند از آن دست بردارند و اگر منقبتی از مناقب و فضیلتی از فضایل شما را بشنوند بدحال شده و از آن مشمئز گردیده و رنگشان تغییر کرده و آثار کراهت در صورتشان دیده می‌شود و این به خاطر داشتن بغض شما و محبت ظالمان می‌باشد.

راوی می‌گوید: امام باقر علیه السلام تبسم کرده و فرمودند: ای ابراهیم اینجا است که ناصبی‌های عامل به اعمال یاد شده هلاک می‌شوند و پیوسته در آتش فروزان دوزخ معذبند و از چشمه‌های آب گرم جهنم آب می‌نوشند و به خاطر همین است که خدای عزوجل می‌فرماید:

ما توجه به اعمال فاسد بی‌خلوص و بی‌حقیقت آنها نموده و تمام را باطل و نابود می‌گردانیم ای ابراهیم، آیا می‌دانی سبب و سر آنچه گفتی چیست؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا برایم بیان کنید و برهانش را شرح دهید. حضرت فرمودند: ای ابراهیم خداوند تبارک و تعالی عالم و قدیم بوده و اشیاء را از هیچ آفریده و کسانی که معتقدند خداوند اشیاء را از چیزی آفریده به او کفر ورزیده‌اند زیرا آن چیزی که اشیاء را از آن آفریده باید قدیم و با حق تعالی از ازل بوده باشد درحالی که این‌طور نیست.

بلکه حق تعالی اشیاء را از هیچ آفریده، یکی از مخلوقات حق زمین است که آن را طیب و پاک آفرید و سپس آن را شکافت و از درونش آب زلال و صاف و شیرین را بیرون آورد و بر آن ولایت ما اهل بیت را عرضه کرد، آب آن را پذیرفت سپس حق تعالی آن را هفت روز بر روی زمین جاری ساخت تا تمام آن را فراگرفت، بعد آب را برد و پس از آن مقداری از گل روی زمین را برداشت و آن را گل ائمه علیهم السلام قرار داد و بعد گل و لای ته‌نشین شده آن گل را برداشت و از آن شیعیان ما را آفرید و اگر گل شما را ای ابراهیم به حال خود می‌گذاشت همان طوری که گل ما را به حال خود گذاشت البته شما و ما یک چیز می‌شدیم.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا: با گل ما مگر خداوند چه کرد؟ حضرت فرمودند: خداوند متعال بعد از آن زمین شور و ناپاک و متعقنی را آفرید، آن را شکافت و آبی بدمزه و شور از آن بیرون آورد سپس ولایت ما را بر آن عرضه

داشت، و آن نپذیرفت، آن آب را بر زمین برای هفت روز جاری ساخت تا تمام آن را فراگرفت، سپس آب را برد و پس از آن مقداری از گل روی آن زمین را برداشت و از آن طاغیان و پیشوایانشان را آفرید، بعد با ته نشین گل شما آن را ممزوج کرد و اگر گل آنها را به حال خود می گذاشت و با گل شما ممزوج نمی کرد شهادتین اصلاً به زبان جاری نمی کردند، نماز نمی خواندند، روزه نمی گرفتند، زکات نمی دادند، حجّ بجا نمی آوردند، و امانت را به صاحبش رد نمی نمودند و در صورت اصلاً شباهتی به شما نداشتند و هیچ چیز گرانتر و سخت تر بر مؤمن از این نیست که دشمنش را بصورت خود ببیند.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا با این دو گِل چه شد؟

فرمود: این دو را با آب اوّل (آب شیرین و گوارا) و دوّم (آب شور بدمزه و متعفن) با هم ممزوج کردند بعد آن گل را مالید مثل مالیدن پوست پس از آن یک مشت از آن را برداشت و فرمود این به طرف بهشت باشد و باکی نیست، بعد مشت دیگری برداشت و فرمود: این به طرف آتش و دوزخ باشد و باکی ندارم، پس از آن آن دو را مخلوط نمود پس از سنخ مؤمن واقع شد و طینت آن بر سنخ کافر بود و نیز از سنخ کافر واقع شد و طینت آن بر سنخ مؤمن بود، پس آنچه از شیعیان ما می بینی از قبیل:

زنا، لواط، ترک نماز، ترک روزه، ترک حجّ، ترک جهاد، خیانت یا کبیره ای از کبائر بدان که ناشی است از طینت و عنصر ناصب که با طینت مؤمن ممزوج گردیده و طینت ناصبی مقتضی اکتساب مآثم و فواحش و کبائر می باشد.

و آنچه از ناصبی مشاهده می کنی از قبیل:

مواظبت بر نماز، روزه، زکات، حجّ، جهاد و ابواب خیر ناشی از طینت مؤمن است که با طینت ناصبی ممزوج شده و طینت مؤمن مقتضی اکتساب حسنات و بکار گرفتن اسباب خیر و اجتناب از مآثم می باشد.

باری وقتی این اعمال بر حق تبارک و تعالی عرضه شد فرمود:

من عادل بوده، جور و ستم نمی کنم، منصف هستم ظلم را روا نمی دارم، حاکم بوده در حکم خود جور نکرده و از صواب میل به خطاء ننموده و از حق و واقع دور نمی شوم، اعمال زشت را که مؤمن مرتکب شده ملحق به سنخ ناصب و طینتش کنید و اعمال حسنه و پسندیده را که ناصبی کسب نموده به سنخ مؤمن و طینت وی ملحق سازید.

تمام این افعال را به اصل خود برگردانید، من خداوندی هستم که معبودی غیر از او نیست، آگاه به آشکار و نهان هستم، من بر دل‌های بندگانم مطلع هستم، جور و ظلم نکرده، احدی را ملزم به فعلی نکرده مگر به آنچه قبل از آفرینشش از او سراغ دارم. سپس حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند:

ای ابراهیم این آیه را بخوان.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا کدام آیه را؟

فرمود: قال: معاذ الله ان يأخذ الآ من وجدنا متاعاً عنده انا اذا لظالمون

یعنی: یوسف گفت: پناه به خدا که ما در شرع خویش جز آنکه متاع خود را نزد او یافته‌ایم دیگری را بگیریم که اگر چنین کنیم بسیار مردم ستمکاری هستیم. این فرموده حق تعالی در ظاهر همان معنایی را دارد که از آن می‌فهمید و به خدا سوگند در باطن عیناً همان است، ای ابراهیم قرآن ظاهر و باطن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ دارد سپس فرمود:

ای ابراهیم، به من بگو خورشید وقتی طالع می‌شود و شعاع نورش در شهرها و بلاد ظاهر می‌گردد آیا این شعاع از قرص آفتاب جدا است یا متصل به آن می‌باشد؟ عرض کردم: در حال طلوع و بروجش جدا از آن می‌باشد.

حضرت فرمود: آیا وقتی غروب می‌کند و از انظار مخفی می‌گردد مگر نه این است که شعاع متصل به قرص نمی‌باشد تا به آن عود و بازگشت کند؟ عرض کردم: آری.

فرمود: هر چیزی به سنخ واصل خودش بازمی‌گردد، لذا وقتی قیامت بپا شود خداوند عزّوجلّ سنخ ناصب و طینت او را با وِزَر و وبالهایش از من می‌کند و تمام را به ناصب ملحق می‌سازد.

و سنخ مؤمن و طینت او را با ابواب خیر و اجتهادش از ناصب می‌کند و تمام را به مؤمن ملحق می‌سازد حال تو در اینجا ظلم و ستم می‌بینی؟ عرض کردم: خیر ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند: به خدا سوگند این حکمی است که فاصل بین حقّ و باطل و قاطع و حتمی بوده و حکمی است عادلانه و آشکار، او از آنچه انجام می‌دهد سؤال نشده ولی بندگان سؤال می‌شوند.

ای ابراهیم این حکم به حقّ و صواب از ناحیه پروردگارت بوده و تواز شک‌کنندگان در آن مباش این حکم از سلطانی عظیم و بزرگ می‌باشد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، حکم ملک عظیم و سلطان بزرگ چیست؟
فرمود: حکم الله و حکم انبیائش و قصه خضر و موسی زمانی که موسی
خواست با آن حضرت همراه باشد لذا خضر به آن حضرت گفت:

اَنْتَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا و کیف تصبر علی مالم تحط به خبراً (گفت تو هرگز
نمی توانی که با من صبر پیشه کنی و چگونه صبر توانی کرد بر چیزی که اصلاً از آن
آگاهی نیافته ای)

ای ابراهیم بفهم و تعقل کن، موسی بر خضر انکار کرد و افعال او را شنیع و منکر
دانست تا این که خضر به او گفت: ای موسی از پیش خود این افعال را انجام نداده
بلکه به دستور حق تعالی بوده است.

ای ابراهیم، چه کسی است این، قرآن می گوید و کتاب خدا از حق عزوجل اخبار
می کند، کسی که یک حرف از قرآن را رد کند کافر و مشرک است و بر خدای عزوجل
رد کرده است.

لیثی می گوید: من آیات را در حالیکه چهل سال می خواندم معنای آنها را
نفهمیده بودم مگر آن روز، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چقدر عجیب و
شگفت انگیز است!! آیا اعمال حسنه و کردار نیک دشمنان را می گیرند و به شیعیان
شما می دهند و در مقابل اعمال زشت دوستان شما را اخذ کرده و بر مبغضین شما
رد می کنند؟

حضرت فرمودند: آری، خدایی که معبودی غیر از او نیست، شکافنده حبه و
آفریننده انسان و ایجادکننده زمین و آسمان است هرگز خبر نمی دهد مگر آنکه
خبرش راست و حق بوده و من نیز به تو خبر نمی دهم مگر آنکه راست باشد، خدا
ظلم به بندگان نمی کند، او ظلام نسبت به عباد نیست و آنچه به تو خبر دادم در
قرآن تماش می باشد.

عرض کردم: این اخبار عیناً در قرآن می باشد؟
فرمود: بلی. در بیش از سی مورد از قرآن می باشد، آیا دوست داری بر تو آیاتش
را قرائت کنم؟

عرض کردم: بلی ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمود: خداوند متعال می فرماید:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَاهُمْ بِحَامِلِينَ...
(و کافران به اهل ایمان گفتند: شما طریقه ما را پیروی کنید «اگر به خطا رفتید» بار

خطاهای شما را ما به دوش می‌گیریم در صورتی که آنها دروغ می‌گویند و هرگز بارگناهانشان را به دوش نگیرند.

آیا زیادت‌تر برایت بگویم؟

عرض کردم: آری. ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند: لیحملوا اوزارهم كاملة يوم القيامة الخ

(تا آنکه آنان در نتیجه انکار روز قیامت بار سنگینی گناه خود را با بارگناه کسانی که از جهل گمراهشان کردند به دوش نهند، عاقلان آگاه باشید که آن بار وِزَر و گناه بسیار بد عاقبت است).

آیا دوست داری زیادت‌تر برایت بگویم؟

عرض کردم: آری. ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند:

فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفوراً رحيماً.

(پس خدا گناهان آنها را بدل به ثواب گرداند که خداوند در حق بندگان بسیار مهربان است)

مقصود این است که خداوند اعمال زشت شیعیان ما را به حسنات و افعال پسندیده تبدیل فرموده و اعمال حسنه دشمنانمان را به سیئات و کردارهای زشت مبدل می‌نماید و قسم به جلال حق این از عدل و انصاف باری تعالی بوده و برای قضاء و حکم الهی ردی نبوده و او سمیع و علیم است.

سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند:

آیا از قرآن برایت راجع به امر مزاج و دو طینت مؤمن و مخالف شاهد نیاورم؟
عرض کردم: چرا ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند:

ای ابراهیم بخوان: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ الْخ

(آنان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند مگر آنکه لممی «یعنی گناه صغیره» از آنها سرزند که مغفرت پروردگار بسیار وسیع است و خدا به حال شما بندگان آگاه‌تر است زیرا او شما را از خاک زمین آفریده.)

یعنی از زمین طیب و پاک و از زمین متعفن و ناپاک.

فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى (و خودستایی نکنید او که آفریننده است به حال هر که متقی است دانای‌تر می‌باشد).

خدا می‌فرماید: هیچ‌یک از شما به کثرت نماز و روزه‌اش افتخار نکنند و زیاد زکات دادن و حجّ بجا آوردنش را منظور ندارد زیرا خدای متعال به پرهیزکاران از شما داناتر است و این‌گونه خودستایی‌ها از لکم محسوب می‌شود که مربوط به مزاج است.

آیا زیادت‌تر برایت بگوییم؟

عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند:

یعنی چنانچه شما را در اوّل بیافرید دیگر بار بسویش بازآیید.

ائمه و پیشوایان جور مقصود هستند نه پیشوایان حقّ و عادل

و یحبّون انهم مهتدون (و گمان می‌کردند که به راست هدایت یافته‌اند)

ای اباسحاق این مطالب و معانی را دریاب به‌خدا سوگند اینها از احادیث گرانبها و شریفه و باطن اسرار ما و از گنجهای نهانی خزائن ما می‌باشد، برگرد و احدی را بر اسرار ما مطلع مکن مگر مؤمنی که مستبصر باشد تو اگر به اسرار ما اذعان و اعتقاد پیدا کردی آن را در خود و مال و اهل و فرزندان بیازما.